

e film a
monté,
par des
iranien
du
En



réalisé,
femmes
e femmes
MLF
avec elles.
mars 79



فیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷

(دفتر دو)

همبستگی جهانی

مهناز متین

ناصر مهاجر



خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷
(دفتر دوم)
همبستگی جهانی

مهناز متین - ناصر مهاجر



• خبزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷

دفتر دوم: همبستگی جهانی

• مهناز متین - ناصر مهاجر

• طرح روی جلد و صفحه‌آرایی: بنفشه مسعودی

• چاپ: باقر مرتضوی / کلن / آلمان

• تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۸۹

• شابک: ۱ - ۰ - ۹۸۲۸۴۰۸ - ۹۷۸

• شمارگان: ۵۰۰ نسخه



اروپا:

Noghteh

B.P.157

94004 Créteil, Cedex

France

nashrenoghteh@yahoo.fr

ایالات متحدهی آمریکا:

Noghteh

P.O. Box 8181

Berkeley, CA, 94707-8181

USA

فهرست:

پیش گفتار همبستگی یگانه مهناز متین - ناصر مهاجر ۵

گزارش

زنان ایرانی در انقلاب
پیوست: بیانی‌های اعلام موجودیت
م. متین - ن. مهاجر ۲۳
مهناز متین ۵۷

بیانی‌ها، اطلاعیه‌ها و تراکت‌ها

اتحادیه‌ی کمونیستی انقلابی
زنان الجزایری و مراکشی
زنان مبارز ایرانی (پاریس)
زنان در جنبش - ام. ال. اف. (پاریس)
زنان در جنبش - ام. ال. اف. (تهران)
«قصه‌های زنان»
مبارزان ایرانی (پاریس)
ناصر مهاجر ۶۳
مهناز متین ۶۶
سیروس جاویدی ۶۹
ناصر مهاجر ۷۱
سیروس جاویدی ۷۳
مهناز متین ۷۶
ناصر مهاجر ۷۸

بازتاب جنبش زنان ایران در نشریه‌ها

اف. مگزین
شارلی ابدو
اشپیگل
اوتیتا
اکونومیست (لندن)
خبرها و نامه‌ها
سیروس جاویدی ۸۳
ناصر مهاجر ۱۰۴
حمید نوذری ۱۱۱
مهناز متین ۱۱۵
ناصر مهاجر ۱۱۷
ناصر مهاجر ۱۲۰

نوشتته‌هایی که منتشر نشد

۱۲۵	تقی تام	آن زلنسکی	فمینیسم به شیوهی ایرانی
۱۲۸	تقی تام	مارتین استورسی	مسافرت به تهران

یادمانده‌ها

۱۳۷	ناصر مهاجر	کاترین کلمان	دومین سفر
۱۴۳	م. متین - ن. مهاجر	ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی	ماموریت ایران
۱۵۵	ناصر مهاجر	لیلا ابوسیف	پلی از این سو به آن سوی زمان

در آینده‌ی تاریخ

۱۶۵	مهناز متین	زنان در جنبش	با زنان ایرانی
۱۷۸	م. متین - ن. مهاجر		واکنش ام. ال. اف. در شهرهای فرانسه
۱۸۷	ناصر مهاجر		سال صفر
۱۹۹	ناصر مهاجر	کیت میل	به ایران رفتن

پس از سی سال! گفتگوهای مهناز متین:

۲۲۱	الیزابت سالواری		مبارزه‌ی زنان ایرانی، مبارزه‌ی ما
۲۳۹	کلود سروان اشربر		یک رویداد مطبوعاتی!
۲۴۵	کلر بری‌یر		سفری به اعماق
۲۶۱	مارتین استورسی		رویدادی شگفت‌انگیز در تاریخ انقلاب‌ها
۲۷۵	آن زلنسکی		دیدار با زنانی استثنایی
۲۸۱	ماری اودیل فارژیبه		واکنشی از سوی زنان نسل ۶۸

۲۸۷	مهناز متین - بنفشه مسعودی		
-----	---------------------------	--	--

کتاب‌شناسی

روایت یک همبستگی یگانه

۱

خیزش خودجوش و سراسری زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷، نه تنها نخستین جنبش اعتراضی علیه نودولتان اسلامی در ایران روزگار ماست، که از درخشان‌ترین برگ‌های تاریخ جنبش زنان این سرزمین، علیه ستم و تبعیض جنسی نیز هست. این جنبش یگانه که تنها سه هفته پس از پیروزی انقلاب مردم ایران بر سلطنت محمد رضا شاه پهلوی سر بر کشید، گرچه در درون مرزهای ایران در انزوا پُژمرد، در بیرون از مرزهای ایران و در میان زنان حق خواه جهان گُل کرد و از پشتیبانی کم‌مانندی برخوردار گشت. دلبستگی و همبستگی شورانگیزی که فمینیست‌های اروپایی و آمریکایی، از هر گرایش و کیش، نسبت به پیکار خواهران ایرانی‌شان نشان دادند، بی‌تردید برگی درخشان از دفتر همدلی و همبستگی جهانی‌ست.

۲

توجه جهانیان به رویدادهای ایران، ناگهانی و نامنتظره نبود. شاه از نفرت‌انگیزترین سران سیاسی جهان دهه‌ی هفتاد مسیحی شناخته می‌شد و استبداد سیاسی حاکم بر ایران و فساد دربار، زبان‌زد همگان بود. در برابر آن حکومت خودکامه که از سوی حامیان امپریالیستش نمونه‌ی رشد و پیشرفت در "کشورهای جهان سوم" قلمداد می‌گشت، هرگونه ایستادگی حق‌پنداشته می‌شد و از حمایت طیف گسترده‌ای از روشنفکران، آزادی‌خواهان و ترقی‌خواهان بهره می‌برد. از این رو، انقلاب بهمن ۱۳۵۷، که بیشتر تاریخ‌دانان آن را یکی از مهم‌ترین انقلاب‌های سده‌ی بیستم مسیحی دانسته‌اند، در افکار عمومی جهان، شور و شوقی بسیار برانگیخت.

این شور و شوق اما با ژرف‌نگری، روشن‌بینی و هشجاری لازم توأم نبود. استبداد و

اختناق حاکم بر ایران سبب شده بود که نسبت به وضعیت واقعی طبقات و لایه‌های گوناگون جامعه‌ی ما، پیچیدگی مناسبات سیاسی - اجتماعی و پیشینه‌ی جریان‌ها و جرگه‌های درگیر در نبرد با دیکتاتوری شاه، شناخت همه سویه‌ای در دسترس نباشد. فزون بر این، فراز جنبش ضد دیکتاتوری شاه، با ورشکستگی الگوهای "سوسیالیسم واقعاً موجود" و فرود مارکسیسم‌های رسمی (شوروی، چین و...) هم‌زمان بود و نیز افول اندیشه‌های ناسیونالیستی، وانگهی، شکل‌های کلاسیک انقلاب و دگردیسی اجتماعی، اساساً زیر پرسش رفته بود؛ به ویژه نزد روشنفکران کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری که مبانی مدرنیته‌ی اروپایی را پاسخگوی بحران‌ها و بُن‌بست‌های مزمَن "سرمایه‌داری واپسین" و نابسامانی‌های اجتماعی ناشی از آن نمی‌دانستند.

آرمان‌گرایان جهان در این دوران، به "جنبش‌های رهایی‌بخش" کشورهای زیر سلطه‌ی امپریالیسم دل‌بسته بودند که کانون‌گذاران پیکار با استعمار و استبداد به شمار می‌آمد؛ پیکاری که بیش از پیش، در جامعه‌ی فکر و فرهنگ "اصیل و انقلابی" و روش و منش "رادیکال" جلوه‌گر می‌شد. به زودی، "جهان سوم" و "جهان سوم‌گرایان"، روشنفکران پیشروی جهان "اول" و "دوم" را چنان شیفته‌ی خود ساخت که بنیادهای "روشن‌نگری"، یعنی خردگرایی، علم‌باوری، پیشرفت، انسان‌گرایی، آزاد اندیشی، جدایی دین از دولت، مشارکت مردم در سیاست و... که زیرساخت اندیشه‌ی مارکسی بود، یک سره رنگ باخت و به توده‌گرایی و حمایت بی‌قید و شرط از هرگونه "مبارزه‌ی ضدامپریالیستی" و "جنبش خلقی" جای داد.

جنبش مردم ایران علیه دیکتاتوری شاه و حامی اصلی‌اش، امپریالیسم آمریکا، در چنین متن تاریخی‌ای پا گرفت. جنبشی که در هر گام، لایه‌های بیشتری از مردم ایران را فراگرفت و با شتابی شگفت‌انگیز، شعارهای دل‌انگیز و شیوه‌های مسالمت‌آمیز به یک جنبش همگانی شهری فرا روئید. پرسشی که در برابر روشنفکران خوداندیش و آرمانگرا قد برافراشت این بود: «چگونه تمامی یک ملت، با دست‌های خالی، یک سال رو در روی مسلسل‌ها به تظاهرات برخاستند و توانستند یکی از نیرمندترین دیکتاتورها را براندازند... قدرت این مردمی که توانستند بدون شلیک یک گلوله شاه را سرنگون کنند، در چیست؟ معنویتی که از خلال یک مذهب - اسلام شیعی - به دست آورده‌اند؟»^۱ طرح مسئله‌ی

۱- کلر بری‌یر و پیر بلانشه، *ایران: انقلاب به نام خدا*، انتشارات سوی، ۱۹۷۹، ص ۲۲۷.

"معنویت نوین" در جریان انقلاب ایران و در تناسب با افزایش اقتدار آیت‌الله خمینی، تا بدانجا رسید که اندیشمندی چون میشل فوکو را نیز که به «جستجوی روحی برای این جهان بی روح» بود، مسحور و شیفته‌ی خود ساخت.^۲ شیفتگی و افسون‌زدگی در برابر عظمت انقلاب ایران، رویه‌ی "معنوی" آن و سازش‌ناپذیری آیت‌الله خمینی که با مکر سیاستمدارانه آمیخته بود، تنها به روشنفکران طراز اولی چون میشل فوکو و نیز شماری از چپ‌گرایان اروپایی و آمریکایی محدود نمی‌شد. بسیاری از روشنفکران ایرانی نیز بیش و کم دچار این افسون‌زدگی شده بودند. پی‌آمد آن، کوربینی بود نسبت به برآمد بنیادگرایی اسلامی، واپس‌نگری و یزدان‌سالاری‌ای خانمان‌سوز.

اما در همان زمان، جریان‌های فکری و سیاسی‌ای نیز بودند، به ویژه در اروپا و آمریکای شمالی، که همراهی و همبستگی با انقلاب ایران و برچیدن سلطنت پهلوی را با پشتیبانی از آیت‌الله خمینی و سیاستمداران همگرای وی نیالودند. آن‌ها با پایبندی به ارزش‌های "دوران روشن‌نگری"، دلیرانه از خطر استبداد دینی و یزدان‌سالاری اسلامی سخن گفتند و از ضرورت ایستادگی در برابر هرگونه گفتار و کردار غیردموکراتیک حکمروایان مسلمان شیعی. برجسته‌ترین چهره‌ی روشنفکری این طیف در آن زمان، ژان پل سارتر بود؛ شناخته شده‌ترین جریان سیاسی آن، پاره‌ای از تروتسکیست‌های وابسته به انترناسیونال ۴ و ناشناخته‌ترین نیروی اجتماعی آن، زنان فمینیست اروپایی و آمریکایی!

۳

آزار زنان بی‌حجاب، تحدید آزادی "جنس دوم" و تهاجم به حقوق و موقعیت نیمه‌ی دیگر جامعه، از اولین اقدامات اسلام‌گرایان تازه به قدرت رسیده بود. خبر این اقدامات زن‌ستیزانه در "ایران انقلابی"، هر چند دست‌چین شده و پراکنده، در رسانه‌ها درج می‌شد و فمینیست‌های جهان را دل‌نگران خواهران ایرانی‌شان می‌کرد. آن‌ها، برخلاف گرایش چیره بر جرگه‌ها و جریان‌های ترقی‌خواهان جهان، گرایش قهقربایی در انقلاب ایران را توجیه نمی‌کردند. برعکس، می‌کوشیدند که توجه دوستداران انقلاب ایران را به این واقعیت تلخ جلب نمایند. از اینکه می‌دیدند آرمان‌های انقلاب ایران - آزادی، عدالت اجتماعی، دموکراسی و انسان‌گرایی - بر باد رفته و آنچه برجا مانده، کین‌توزی است، خشونت‌ورزی،

۲- این کلام از کارل مارکس است که از سوی میشل فوکو به کار آمده است؛ در مقاله‌ای در *لوموند*، ۱۱ ماه

بیدادگری و اجرای "احکام شرع مقدس اسلام"، نتیجه می‌گرفتند که باید کاری کرد؛ به ویژه آنکه بیش و پیش از همه، زنان ایرانی آماج حمله‌ی حکومت اسلامی شده بودند.

سخنان آیت‌الله خمینی در ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ و در آستانه‌ی نخستین بزرگداشت آشکار و آزاد روز جهانی زن پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اعتراض گسترده‌ی زنان پاره‌ی مدرن ایران به آن سخنان، فمینیست‌های جهان را به پهنه‌ی پیکار کشاند:

«... در تمام مدت یک هفته‌ای که «انقلاب زنان» به درازا کشید، چهار نفر از ما با آن‌ها بودیم...»^۲

که بودند این زنانی که شتابان به ایران رفتند تا به «انقلاب زنان» بپیوندند؟ که بودند آن‌ها که از «جنبش آزادی زنان ایران» فیلمی مستند و ماندنی ساختند و آن را به ایرانیان و جهانیان عرضه داشتند؟ که بودند این فمینیست‌ها که با چشم‌اندازهای گوناگون و از کشورهای گوناگون، راهی ایران شدند تا در محل و متن جنبشی بزرگ، همبستگی‌شان را با زنان حق‌خواه ایرانی ابراز کنند؟ چه نیرویی آن‌ها را به حرکت درآورد تا به این مخاطره تن دهند؟ چگونه توانستند پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ اروپا و آمریکا را به میدان همبستگی بین‌المللی با زن معترض ایرانی مبدل سازند؟ با چه ساز و کاری، روز در پی روز، جلسه، گردهم‌آیی، راه‌پیمایی و تظاهرات بر پا داشتند؟

چند و چون این همبستگی بین‌المللی زنانه را اگر نیاوریم، روایت‌مان از خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷، روایتی ناکامل و نارواست.

۴

«من به نام همبستگی جهانی به ایران رفتم»^۳

کیت میلث فمینیست نامدار و نویسنده نوپرداز آمریکایی که دلیل سفرش را در بازگشت از ایران، چنین وصف نموده است، از نخستین زنانی بود که برای ابراز همبستگی با انقلاب ایران و بزرگداشت روز جهانی زن به این کشور رفت. او که سال‌ها برای آزادی هنری و فکری، در کمیته‌ای به همین نام و در کنار شماری از تروتسکیست‌های ایرانی، علیه

۳- فیلم جنبش آزادی زنان ایران، سال صفر، کار جمعی زنان در جنبش *Les Femmes en Movement*، میشل مولر، سیلویانا بوآسوناس، کلودین مولار و سیلویان ری. این فیلم با جمله‌ی پیش‌گفته آغاز می‌شود. نگاه کنید به ناصر مهاجر، سال صفر، در همین دفتر.

۴- لیبراسیون، ۳۰ مارس ۱۹۷۹، ص ۸.

حکومت شاه مبارزه کرده بود، به دعوت یاران پیشینش بار سفر بست؛ همراه با دوست کانادایی عکاشش، سوفی کیر Sophie Keir.^۵ او که پذیرفته بود در مراسم کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زنان سخنرانی کند، پیش از سفر به ایران، با آنتوانت فوک، رهبر زنان در جنبش - ام. ال. اف. در فرانسه تماس گرفت و از او خواست هیئتی را روانه تهران کند. به نشانه‌ی همبستگی با زنان ایرانی،^۶ چهار تن از گروه زنان در جنبش، بی‌درنگ به ایران شتافتند؛ چه بر این باور بودند که: «وقتی زنان ایرانی زنجیرهای شان را پاره می‌کنند، همه‌ی زنان جهان اند که همراه آن‌ها به پیش می‌روند.»^۷

کیت میل، سوفی کیر و کلودین مولار در روز ۸ مارس (۱۷ اسفند ۱۳۵۷) در ایران بودند و روحیه‌ی شورشی زنان مدرن ایرانی نسبت به حکم آیت‌الله خمینی را به چشم دیدند. تکاپوی این زنان و سه زن دیگر ام. ال. اف. که در "هفته‌ی انقلاب زنان ایران" از هیچ کوششی برای بازتاب دادن صدای زن ایرانی در رسانه‌های جهان کوتاهی نکردند، در افزایش حساسیت افکار عمومی جهان نسبت به رفتار حکومت اسلامی با زنان شورشی کارساز بود.

در نتیجه‌ی همین حساسیت همگانی بود که پنجشنبه ۱۵ مارس (۲۴ اسفند)، کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان بنیان گرفت؛ باهدف حمایت از جنبش زنان ایران. شماری از چهره‌های آشنای جنبش فمینیستی اروپا که که نسبت به سرنوشت زن در حکومت دینی برآمده از انقلاب دل‌نگران بودند، این کمیته را به وجود آوردند و سیمون دوبووار را به ریاست آن برگزیدند. کمیته در ۱۹ مارس (۲۹ اسفند) هیئتی هجده نفره را راهی ایران کرد. این‌ها روزنامه‌نگار، دانشگاهی، نویسنده، سینماگر و... بودند. یک فمینیست مصری نیز برای سفر به ایران، از قاهره خود را به پاریس رساند.^۸

شکل‌گیری کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان و پاگیری رشته برنامه‌های اعتراضی زنان در جنبش، فمینیست‌های فرانسوی را که پس از فراز پایانه‌ی دهه‌ی شصت، در گونه‌ای رکود به‌سر می‌بردند، به جنب و جوش واداشت. این جنب و جوش، هم دامنه‌ی همبستگی با زنان ایرانی را گسترش داد و هم در جنبش زنان فرانسه، نفسی تازه دمید. نباید از یاد برد که

۵ - نگاه کنید به ناصر مهاجر، به ایران رفتن؛ یک بازیابی، در همین دفتر.

۶ - نگاه کنید به سال صفر، پیش گفته.

۷ - نگاه کنید به: با زنان ایرانی/ زنان در جنبش - ام. ال. اف. در همین دفتر.

۸ - گزارش کامل سفر این هیئت به تهران در این دفتر آمده است.

فرانسه‌ی پایان دهه‌ی ۱۹۷۰ مسیحی، آستن دگرگونی‌های ساختاری بود. قدرت‌گیری سوسیالیست‌ها در ماه مه ۱۹۸۱، کمتر از دو سال پس از انقلاب ایران، بیان سیاسی نیاز به این دگرگونی بود. از نیروهای محرکه‌ی این دگرگونی، یکی هم جنبش آزادی زنان است که پس از جنبش ۶۸، ارج و اعتبار جهانی پیدا کرده بود.

نقش کلیدی جنبش زنان فرانسه از یک سو و نگاه کنجکاو فرانسویان به رویدادهای ایران - آن‌هم در بستر اجتماعی‌ای پُر تب و تاب - از دیگر سو، مسئله ایران و زن ایرانی را در فهرست خبرهای مهم بین‌المللی در فرانسه قرار داد. اقامت کوتاه آیت‌الله خمینی در *نوفل/لوشاتو*، پس از اینکه از عراق اخراج شد، در این امر بی‌اثر نبود. این همه سبب شد که در این دوره، فرانسه پایگاه اصلی جنبش جهانی فمینیستی در همبستگی با جنبش زنان ایران شود. از همین روست که بخش مهمی از اسناد همبستگی جهانی با خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷ که در این دفتر آمده، از بایگانی‌های فرانسه بیرون کشیده شده است.

۵

همبستگی جهانی با زنان مبارز ایرانی به فرانسه محدود نماند. در اندک زمانی صدها گروه‌م‌آیی، همایش، راه‌پیمایی و تظاهرات در شهرهای بزرگ دنیا برگزار گردید؛ از رُم، میلان، مادرید، بارسلون و بروکسل گرفته تا مونترال، ونکوور، نیویورک و واشنگتن. ده‌ها مقاله، اطلاعیه و تراکت در حقانیت خیزش زنان ایران، در سراسر جهان چاپ و بخش شد؛ با سرخط‌هایی همچون: "ما همه ایرانی هستیم!"^۹ یا: "آزادی برای خواهران ایرانی‌مان!"^{۱۰} و یا: "پیکار زنان برای آزادی، مرز نمی‌شناسد!"^{۱۱} این مقاله‌ها، اطلاعیه‌ها و تراکت‌ها نه تنها حس همدردی زنان اروپایی و آمریکایی را نسبت به ستمی که در کمین زن ایرانی نشسته بود برانگیخت، بلکه با همدلی زنان پیشروی کشورهایی با اکثریت مسلمان، به ویژه در شمال آفریقا روبه‌رو گشت: «ستمی که بر زنان مغرب روا می‌شود، همانی‌ست که به زنان ایرانی می‌رود. امروز بیش از هر زمان دیگر، ما می‌بایست در کنار هم حرکت کنیم و هر اقدامی را که به نام آرمان‌های اسلامی، ناسیونالیستی، ترقی‌خواهانه، سوسیالیستی و

۹- نگاه کنید به گزارش ماهنامه‌ی *اف*. مگزین در همین دفتر.

۱۰- نگاه کنید به شعار تظاهرات زنان فمینیست در نیویورک. در همین دفتر.

۱۱- نگاه کنید به به گزارش تظاهرات زنان در ایتالیا در همبستگی با جنبش زنان ایران، اویتا، ۱۵ مارس

دموکراتیک، برای تحمیق و انقیاد زنان انجام می‌گیرد، خنثی سازیم.»^{۱۲}

زنان حق‌خواه دنیا، چشم امید به ایران دوخته بودند و با رویدادهای ایران روزمره زندگی می‌کردند. در یکی از مهم‌ترین ماهنامه‌های فمینیستی فرانسه می‌خوانیم: «جنبش زنان ایران، ما را بیدار کرد؛ به مبارزات‌مان جوشی تازه بخشید.»^{۱۳} کیت میل، جنبش زنان ایران را "شورانگیزترین" تجربه‌ی فعالیت‌های فمینیستی خود خواند.^{۱۴} گروه زن آینده (فرانسه)، زنان ایرانی را در آن بُرش زمانی، «سخنگوی تمام زنان جهان» نامید.^{۱۵} ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی، کُنشگر حقوق زنان و سیاستمدار چپ‌گرای ایتالیایی، جنبش زنان ایران را «نخستین نمونه‌ی شورش زنان در متن یک وضعیت انقلابی» بازشناخت و آن را با "شورش ملوانان کروئنشتات" مقایسه کرد.^{۱۶}

آنچه بیش از هر چیز سبب شگفتی فمینیست‌های جهان می‌شد، این بود که زنان ایرانی نمی‌پذیرفتند به نام انقلابی که برای پیروزی‌اش جانانه جنگیده بودند، از خواسته‌هاشان درگذرند، به احکام ارتجاعی آیت‌الله خمینی تن دهند و میدان را به حکمرانان اسلامی واگذارند:

«برای اولین بار در تاریخ انقلاب‌ها، زنانی پیدا شده بودند که می‌گفتند: ما نمی‌خواهیم فراموش‌شدگان انقلاب باشیم و نمی‌توانیم به نام انقلاب هر چیزی را بپذیریم. در

۱۲- نگاه کنید به حمایت از زنان ایرانی، تراکت زنان الجزایری و مراکشی، در همین دفتر.

۱۳- نگاه کنید به مقاله‌ی: در ایران چادر سر می‌خورد، در پاریس به آتش کشیده می‌شود، ماهنامه‌ی قصه‌های زنان، شماره ۱۱، آوریل ۱۹۷۹، ص ۲.

۱۴- کیت میل، شهادت می‌دهد، لوموند ۲۴ مارس ۱۹۷۹، ص ۶.

۱۵- لیبراسیون، ۱۳ مارس ۱۹۷۹. زن آینده، هوادار نگرش ژنرال شارل دوگل بود و خود را گلیست می‌خواند. این انجمن در سال ۱۹۶۵، زیر نام مرکز زنان برای پژوهش و اطلاعات، بنیاد گرفت.

(Centre feminin d'etude et d'information - CFEI). این انجمن به موازات تبلیغ مواضع گلیستی، برای مشارکت بیشتر زنان در زندگی سیاسی - اقتصادی جامعه نیز تلاش می‌کرد.

۱۶- «زنان ایرانی یا ملوانان کروئنشتات؟» ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی Maria Antonietta Macchiocchi، لوموند، ۳۰ مارس ۱۹۷۹، صص ۱ و ۲. کروئنشتات (Kronstadt یا Cronstadt) نام ناو جنگی ارتش روس در بندر پتروگراد بود. ملوانان این ناو که از آگاهی بالایی برخوردار بودند و از پیشروان انقلاب‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه به شمار می‌رفتند، پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و شکست ضد انقلاب خارجی، برای به وجود آمدن شوراهای کارگری آزاد و بر علیه قدرت تام و تمام حزب بلشویک، سر به شورش برداشتند. این شورش که در مارس ۱۹۲۱ پدید آمد، به رغم آنکه به اختلاف نظر در رهبری حزب بلشویک دامن زده به شدت سرکوب شد.

انقلاب‌های گذشته، چنین اتفاقی نیفتاده بود... بنابراین وقتی مسئله‌ی ایران پیش آمد، فمینیست‌ها به خود گفتند که نه تنها باید از مبارزه‌ی زنان ایران حمایت کرد، بلکه این مبارزه، مبارزه‌ی خارق‌العاده است... این همه باعث می‌شد که ما با شور و شوق، مبارزه‌ی زنان ایران را دنبال کنیم.^{۱۷}

این شور و شوق، به جنبشی دامن زد که برای بسیاری از کنشگران جنبش فمینیستی، نویدبخش فصل تازه‌ای از همبستگی جهانی بود. آن زلنسکی، از پیشگامان جنبش آزادی زنان در فرانسه، این حرکت را "نخستین نشانه‌ی همبستگی بین‌المللی" زنان می‌شناسد.^{۱۸} ژیزل حلیمی، وکیل دادگستری و کوشنده‌ی سرشناس حق زن، درباره‌ی شکل‌گیری کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان می‌گوید: «... نخستین نشانه‌ی مشخص همبستگی جهانی برای فمینیست‌ها هویدا شده است. به همت این زنان، مبارزات انترناسیونالیستی می‌تواند معنایی دوباره پیدا کند.»^{۱۹}

۶

این فصل تازه در همبستگی جهانی، این "انترناسیونالیسم نوین"، اما نه سازمان‌های چپ و دموکرات را دربرگرفت و نه از پشتیبانی آن‌ها بهره‌مند شد. استثناء بر این قاعده، برخی از گروه‌بندی‌های متشکل در *انترناسیونال ۴* بودند؛ چون *اتحادیه کمونیستی انقلابی L.C.R.* (فرانسه). در بیانیه‌ی این گروه آمده است: «زنان ایرانی، ضمن مبارزه برای حق انتخاب پوشش، برای حاکم بودن بر تن خویش نیز مبارزه می‌کنند... مبارزه‌ی آن‌ها باید مبارزه‌ی همه‌ی فمینیست‌ها و نیز همه‌ی کارکنانی باشد که می‌خواهند جور و استعمار را از ریشه برکنند...»^{۲۰} *اتحادیه‌ی کمونیستی انقلابی*، از همبستگی فمینیست‌ها با زنان ایرانی نیز استقبال کرد و در راه‌پیمایی‌شان شرکت جست.^{۲۱}

رویگردانی بیشتر احزاب و سازمان‌های چپ‌گرا از جنبش زنان ایران، بی‌شک نیازمند

۱۷- نگاه کنید به گفتگو با مارتین استورسی، زیر عنوان "رویدادی شگفت‌انگیز در تاریخ انقلاب‌ها" در همین دفتر.

۱۸- نگاه کنید به "فمینیسم به شیوه‌ی ایرانی"، آن زلنسکی، در همین دفتر.

۱۹- لوموند، ۲۱ مارس ۱۹۷۹، ص ۴.

۲۰- هفته‌نامه‌ی سرخ، ارگان اتحادیه‌ی کمونیستی انقلابی *L.C.R.*، شماره ۸۵۸، ۱۵ تا ۲۲ مارس ۱۹۷۹، ص ۲۳.

۲۱- نگاه کنید به بیانیه‌ی *L.C.R.* در همین دفتر.

بررسی و بازبینی‌ست. با این حال، از خلال روزنامه‌ها و نشریه‌های چپ‌گرای آن دوره درمی‌یابیم که گرچه بیشتر جریان‌های چپ و دموکرات، رفتارهای زن‌ستیزانه‌ی حکمرانان اسلامی را تأیید نمی‌کردند و ایستادگی زنان علیه تبعیض جنسیتی را موجه می‌دانستند،^{۲۲} اما اهمیت ویژه‌ای به این جنبش نمی‌دادند و آن را از پایه‌های اصلی پیکار دموکراتیک نمی‌انگاشتند. دل‌مشغولی اصلی "چپ"، چه چپ انقلابی و چه چپ اصلاح‌طلب آن دوره، پیشبرد "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" بود، یا تلاش برای شدت بخشیدن به مبارزه‌ی طبقاتی در راستای سلب مالکیت از سرمایه‌های بزرگ و تحقق گونه‌ای از عدالت اجتماعی؛ با همین نگرش بود که به پشتیبانی از جنبش زنان ایران نشتافتند، از پیوستن به حرکت جهانی که در همبستگی با این جنبش پا گرفت، سر باز زدند و به نوعی حتا آن را اختلال در "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" و "مستضعف‌گرایی" آیت‌الله خمینی خواندند.

۷

رسانه‌های به اصطلاح ترقی‌خواه و لیبرال اروپا و آمریکای شمالی نیز همدلی فمینیست‌های اروپایی و آمریکایی با زنان ایرانی را با بدگمانی نگریستند؛ بدتر حتا؛ به سُخره‌اش گرفتند. نمونه‌ی بارز این طرز برخورد، بیش از هر کجا در رسانه‌های طراز اول فرانسه مشاهده می‌شود.

لیبراسیون، حمایت فمینیست‌های اروپایی و آمریکایی از جنبش زنان ایران را به نقد کشید؛ البته از قول "زنان ایرانی" ای که با این حمایت "مخالفت" می‌کردند؛ این روزنامه، راه‌پیمایی در پشتیبانی از جنبش زنان ایران را که در روز ۱۶ مارس ۱۹۷۹ در پاریس برگزار شد، "عجیب" خواند و نوشت: «... این نمایش، بیش از آنکه تفاهم افراد ذینفع را برانگیزد، موجب ناراحتی آن‌ها شده است. زنان مبارز ایرانی، چه در پاریس و چه در تهران، نگرانی خود را از این جنجال نابهنگام پنهان نمی‌کنند.»^{۲۳} از قول همین زنان بود که *لیبراسیون* نوشت: «وضعیت ایران پیچیده‌تر از آن است که به دیده می‌آید؛» «هرگز صحبت از تحمیل چادر نبوده؛ بلکه آیت‌الله خمینی آن را فقط توصیه کرده است؛» «فمینیسم، یکی از

۲۲- برای مثال، نگاه کنید به نوشته‌ها و خبرهای *اوماتیه*، ارگان حزب کمونیست فرانسه و *لوماتن* (که نگاه حزب سوسیالیست فرانسه را بازتاب می‌داد) در روزهای ۱۲ و ۱۳ مارس ۱۹۷۹ و نیز اطلاعیه‌ی اتحادیه‌ی کارگری ث.ژت. *CGT* (نزدیک به حزب کمونیست فرانسه) در *لوموند*، ۱۴ مارس ۱۹۷۹.

۲۳- مارک کروتس، *لیبراسیون*، ۱۹ مارس ۱۹۷۹، ص. ۷.

بازیچه‌های دربار، به ویژه اشرف پهلوی بوده است» و...^{۲۴} نشریات دیگر نیز از همبستگی "شتابزده" فمینیست‌های اروپایی و آمریکایی با جنبش زنان ایران، خُرده گرفتند؛ البته باز به استناد "زنان ایرانی!"^{۲۵}

تردید نیست که خیزش زنان ایران، در میان ایرانیان خارج از کشور، بحث‌انگیز بود. آن‌ها تافته‌ی جدا بافته‌ای از هم‌میهنان‌شان در داخل کشور نبودند. آن‌ها نیز دچار کاستی‌های سیاسی - فرهنگی و توهم‌های تاریخی مردمانی بودند که تازه زنجیرهای استبداد را گسسته بودند. آن‌ها نیز در چنبره‌ی تناقضاتی گرفتار بودند که از برداشت‌های‌شان نسبت به "روحانیت مترقی"، "حکومت خلقی"، "مبارزه ضدامپریالیستی"، "انقلاب دموکراتیک"، "جنبش فمینیستی"، "راه حل مسئله‌ی زن در جوامع عقب نگهداشته شده" و... سرچشمه می‌گرفت. در این جا نیز تنها پاره‌ای کوچک که پای‌بند ارزش‌های انسان‌گرایانه، آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه بودند، به پشتیبانی تام و تمام از خیزش زنان هم‌میهن‌شان برخاستند.^{۲۶} در اینجا نیز، بیشترین‌ها، یا آن جنبش بزرگ را نادیده انگاشتند و یا به تخت‌نشسته‌اش برآمدند. این گرایش چیره بر ایرانیان خارج از کشور، نمی‌توانست بر بازتاب خبرها در رسانه‌های بین‌المللی اثر منفی بر جای نگذارد. ورنه، پشتیبانی فمینیست‌های اروپایی، چنان ساده "حرکتی شتابزده"، "بیهوده" و "حتا زبان‌بار" قلمداد نمی‌شد.

و ناگفته نماند، روزنامه‌هایی که به لطایف‌الحیل، همبستگی جهانی فمینیستی را زیر علامت سؤال می‌بردند، حتا حاضر نشدند برای پوشش دادن و بازتاباندن خبرهای آن رویداد بی‌مانند، یک گزارشگر زن به ایران بفرستند. *لیبراسیون* تا آنجا پیش رفت که از تأمین هزینه‌ی سفر یکی از روزنامه‌نگارانش، مارتین استورسی، شانه خالی کرد. فزون بر این، خبرنگاران‌شان در محل نیز به راحتی از کنار این رویداد مهم گذشتند.^{۲۷}

راست آن است که جنبش حق‌خواهانه‌ی زنان ایران و حمایت جهانی از آن، دست‌آویزی شد برای "تصفیه حساب" با فمینیست‌هایی که از یک دهه پیش، در اروپا و آمریکا،

۲۴- پیشین.

۲۵- هفته‌نامه‌ی *زندگی کاتولیک La vie Catholique*، ۲۲ مارس ۱۹۷۹.

۲۶- برای مثال، نگاه کنید به *بیانیه‌ی مبارزان ایرانی در پاریس* که در فصل بیانیه‌های این دفتر به چاپ رسیده است.

۲۷- کیت میلر، *در ایران (متن فرانسه)*، انتشارات زنان، ۱۹۸۱، بخش مهمی از کتابش را به برخورد خبرنگاران خارجی حاضر در تهران نسبت به جنبش زنان اختصاص داده است.

بنیادهای نظام پدرسالار را به چالش کشیده و "خواب آرام" بسیاری را برآشفته بودند.

۸

این "تصفیه حساب"، دامن کیت میلث را هم گرفت. مصاحبه‌ی مطبوعاتی او و هم‌زمان ایرانی و فرانسوی‌اش در ایران را جدی نگرفتند.^{۲۸} مصاحبه‌ی مطبوعاتی کیت میلث در فرانسه را "شوی آمریکایی" نامیدند.^{۲۹} در همایشی که پس از اخراج از ایران در پاریس برگزار کرد، انواع پرسش‌های تحریک‌آمیز را بر سرش باریدند: «این فمینیست‌هایی که از آن‌ها نام می‌برید، که هستند؟ آیا شما با زنان سنتی ایرانی هم دیدار داشتید؟ همان‌ها که با چادر در خیابان‌ها به تظاهرات برخاستند؟»^{۳۰} حتا سرزنش کردند که "زیادی آمریکایی" است و به جای اینکه از زنان ایرانی حرف بزند، تنها از خودش حرف می‌زند.^{۳۱} آسوشیتد پرسی، در زیر عکسی که از مصاحبه‌ی مطبوعاتی زنان فمینیست (کیت میلث، کلودین مولار و سلوینا بوآسوناس) در هتل انترکننتینانتال تهران چاپ کرد، نام دو فمینیست عضو زنان در جنبش، را نیاورد؛ بلکه با تحقیر آنان را چنین معرفی کرد: دو عضو خود - خواننده‌ی جنبش آزادی زنان در فرانسه!^{۳۲}

اختلاف‌هایی که در جنبش زنان ایران در ربط با ادامه یافتن یا نیافتن آن جنبش در اینجا و آنجا بارز شد، به شکلی زیرکانه مورد سوء استفاده‌ی رسانه‌های اروپایی و آمریکایی قرار گرفت. آنچه در راستای خط تبلیغاتی‌شان بود، پخش شد و آنچه نبود، پخش نشد. نمونه‌اش، گزارش‌ها و تأملات مارتین استورسی، روزنامه‌نگار *لیبراسیون* است که از موهبت چاپ محروم ماند؛^{۳۳} همان گزارش‌ها و تأملاتی که حاصل سفر او با هیئت کمیته‌ی *بین‌المللی حق زنان* به ایران بود.

هیئت اعزامی این کمیته نیز از گزند طنز و تحقیر رسانه‌ها در امان نماند. حتا روزنامه‌ی *لوموند* به خود اجازه داد که با لحنی تمسخرآمیز از " ... بازگشت پارسی‌ها از تهران"

۲۸- پیشین، فصل پنجم، صص ۱۵۴ تا ۱۸۳.

۲۹- ماری اودیل دولاکور *Marie- Odile Delacour*، *لیبراسیون*، ۲۰ مارس ۱۹۷۹، ص ۸.

۳۰- ماری اودیل دولاکور، *لیبراسیون*، ۲۶ مارس ۱۹۷۹؛ و نیز نگاه کنید به: *لیبراسیون*، ۲۵-۲۴ مارس ۱۹۷۹.

۳۱- *لیبراسیون*، ۲۶ مارس ۱۹۷۹.

۳۲- این عکس در همین دفتر آمده است، در مقاله‌ی *سال صفر*.

۳۳- نگاه کنید به گفتگوی مهناز متین با مارتین استورسی و نیز نوشته‌ای از او در فصل *نوشته‌هایی که هرگز چاپ*

نشد، در همین دفتر.

بنویسد؛ جایی که "مبارزه گسترش می‌یابد؛" "پروزمندان" و "شکست‌ناپذیر!"^{۳۴} / لوموند هم برای خرده‌گیری از فعالیت و "دخالته" کمیته بین‌المللی حق زنان، "زنان ایرانی" را دست‌آویز قرار داد: «زنان مبارز ایرانی در پاریس، به دفعات، کنفرانس مطبوعاتی‌ای را که در جریان آن، سفر هیئت به ایران اعلام شد، قطع کردند... نگرانی‌شان این است که مبارزه‌ی آن‌ها [فمینیست‌های فرانسوی] در خدمت عناصر مخالف انقلاب قرار گیرد.»^{۳۵}

کاتیا کوپ، روزنامه‌نگار نوول / ایزرواتور که یکی از اعضای هیئت اعزامی کمیته به ایران بود، با اشاره به برخورد تمسخرآمیز رسانه‌های فرانسوی نوشته است: «پیش از عزیمت، در پاریس ما را مسخره می‌کردند: شما می‌خواهید به زنان ایرانی که اسلحه به دست جنگیدند، درس سیاسی بدهید؟! تو گویی ما چنین قصدی داشتیم!»^{۳۶}

در چنین وضعی، بدیهی‌ست که ناخرسندی "زنان مبارز ایرانی مقیم پاریس" از سفر هیئت نمایندگی کمیته بین‌المللی حق زنان به ایران، در روزنامه‌های ایران هم بازتاب یابد: «زنان مبارز ایرانی در پاریس به اعزام هیئت فرانسوی رسیدگی به حقوق زنان اعتراض کردند... مبارزان زن ایرانی مقیم پاریس، چندین بار کنفرانس مطبوعاتی دوبوآر را قطع کردند و علیه اعزام این هیئت به ایران اعتراض کردند.»^{۳۷} و این در حالی‌ست که روزنامه‌های ایران، یا از حمایت گسترده‌ی بین‌المللی از جنبش زنان ایران هیچ نمی‌نوشتند و یا اگر می‌نوشتند، ناچیز بود و کژ و کوژ. خبر حضور فمینیست‌های فرانسوی در ایران و فیلمی که آنان از راه‌پیمایی اعتراضی زنان تهیه کردند، در هیچ کجا درج نشد. دیدارهای اعضای کمیته بین‌المللی حق زنان با بلندپایگان دینی و دولتی حکومت اسلامی، خبر محسوب نشد و اصلاً مورد توجه قرار نگرفت.

رسانه‌ها ترجیح می‌دادند همبستگی جهانی با زنان ایران را بی‌اعتبار سازند.

۹

اختلافی که در میان اعضای هیئت نمایندگی کمیته بین‌المللی حق زنان درباره‌ی بر سر گذاشتن و یا نگذاشتن حجاب در دیدار با بلندپایگان دولتی و دینی ایران - به ویژه

۳۴- لوموند، ۲۲ مارس ۱۹۷۹.

۳۵- لوموند، ۱۴ مارس ۱۹۷۹.

۳۶- کاتیا د. کوپ Katia D. Kaupp، هفته‌نامه‌ی نوول / ایزرواتور، ۲ آوریل ۱۹۷۹، ص ۳۹.

۳۷- آیندگان، شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۷.

آیت‌الله خمینی - پدید آمد و به شکاف بزرگی تبدیل شد، فرصتی "طلایی" بود برای ضدفمینیست‌ها تا جنبش همبستگی بین‌المللی با زنان ایران را بی‌اعتبار سازند. روزنامه‌ی *فیگارو*، جدال میان زنان فمینیستی که به ایران رفته بودند را نشانه‌ی بارز ناکامی "هیئت" در انجام مأموریتش نمایاند.^{۳۸} *آژانس فرانس پرس* که وظیفه‌اش، پخش "بی‌طرفانه"ی خبرهای چهارگوشه‌ی جهان است، با پخش خبری زیر عنوان «پاریسی‌ها در تهران: "طرفدار حجاب" و "ضد حجاب"»، ثمره‌ی سفر هیئت اروپایی را "مشکوک" دانست و نوشت: «بخش "موافق حجاب" هیئت، هشت ساعت منتظر شدند تا آیت‌الله خمینی آن‌ها را برای پنج دقیقه به حضور بپذیرد.»^{۳۹} این خبر در بسیاری از رسانه و از جمله *لیبراسیون* بازتاب یافت. کاریکاتورهای هم که در روزنامه‌ها و مجله‌ها به چاپ رسید، بیش از هر چیز ژرفنای کین‌ورزی با جنبش فمینیستی آن روز را آشکار می‌ساخت.

این چنین، بحث بر سر لزوم یا عدم لزوم رعایت حجاب برای دیدار با مراجع مذهبی ایران، به یک جنجال مطبوعاتی و رسوایی سیاسی فراروئید و زنان عضو "هیئت" که مخالف حجاب اجباری بودند، در چشم به هم زدنی به دو دسته‌ی "موافق" و "مخالف" حجاب، تقسیم شدند! به این رسوایی و جنجال مطبوعاتی، دو تن از زنان عضو "هیئت" درجا پاسخ دادند. آن‌ها کوشیدند با ارائه‌ی روایتی دسته‌اول از بحث و جدلی که پیش از دیدار با آیت‌الله خمینی در هیئت در گرفته بود، گزارش جامعی به دست دهند، راست را از دروغ جدا سازند و مسئله را بازشکافند. نوشته‌ی شان با این جمله پایان می‌پذیرفت: «در ظرف این مدت، هیئت‌های دیگری هم به ایران رفته‌اند؛ همچو هیئت حقوقدانان. آیا کسی آن‌ها را به خاطر سفرشان سرزنش کرده است؟!»^{۴۰}

شکافی که در هیئت اعزامی کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان پیش آمد، بیش از هر چیز ناشی از ناهمگونی بنیادی تشکیل‌دهندگان آن بود. "ملاحظات حرفه‌ای" را می‌توان یکی از دلایل اصلی بروز اختلافات دانست. شماری از اعضای هیئت، روزنامه‌نگار بودند و حاضر به اینکه «... هر کاری بکنند تا خمینی را ببینند؛ چه با حجاب و چه لخت و عور.»^{۴۱} اما دیگر اعضای هیئت - که تنها برای شناخت بیشتر از جنبش زنان ایران و پشتیبانی از آن در مبارزه

۳۸- *فیگارو*، ۲۳ مارس ۱۹۷۹.

۳۹- *لیبراسیون* (به نقل از *آژانس فرانس پرس AFP*)، ۲۳ مارس ۱۹۷۹، ص ۷.

۴۰- *کلر بریرو* و *مازیا آنتونی‌یتا ماسیوچی*، *لیبراسیون*، ۲۵-۲۴ مارس ۱۹۷۹.

۴۱- *مارتین استورسی*، پیش گفته.

علیه حجاب اجباری به ایران سفر کرده بودند - نمی‌توانستند و نمی‌خواستند به هیچ دلیلی حجاب بر سر کنند. گفتگوی جدی و جدلی پیرامون این مسئله، بسیار طبیعی می‌نمود. شگفت‌انگیز بود اما فروکاستن آن به مجادله‌ای بیهوده و حتا مضحک. با این حال گفتنی‌ست که پس از سی سال که از آن رویداد ناگوار می‌گذرد، چند و چون مسئله هنوز بحث‌انگیز است و تنش‌زا.^{۴۲}

از سوی دیگر، فمینیست‌هایی که به پشتیبانی از مبارزات زنان ایران برآمدند، گرایش‌های فکری و سیاسی گوناگونی داشتند که با سفر هیئت نمایندگی کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان به اوج خود رسید: اختلاف میان اعضای هیئت نمایندگی با یکدیگر؛ اختلاف میان کمیته و اعضای گروه زنان در جنبش؛^{۴۳} اختلاف میان فمینیست‌های "رادیکال" و "رفرمیست"؛^{۴۴} اختلاف میان گروه‌های زنان و جریان‌های دیگری که از جنبش زنان ایران پشتیبانی می‌کردند و ...^{۴۵}

انگیزه‌ها و اخلاقیات فردی و نیز راه و روش‌ها هم بی‌شک در شکافی که به وجود آمد، تأثیرگذار بود. برخی چه بسا، برای خودنمایی تبلیغاتی به ایران سفر کرده بودند. برخی دیگر، شاید در پی آن بودند که "درسی" به خواهران فمینیست ایرانی‌شان بدهند. رفتار پاره‌ای افراد ناشایست بود و گفتگویی عقلانی را به جر و بحثی کودکانه بدل می‌کرد. "خودمحوربینی" و "خودبتردانی" شماری از زنان سبب شد که گاه بدون حداقل بررسی و مطالعه درباره‌ی وضعیت و ویژگی‌های محل، احکامی صادر کنند. رویکرد به واقعیت‌ها، گاه سطحی و ساده‌انگارانه بود. به جای بررسی داده‌ها، آنچه را که می‌دیدند، حقیقت می‌پنداشتند و آنچه را که می‌شنیدند، طوطی‌وار نقل می‌کردند: از شکنجه و اعدام "چهار هزار زندانی زن" و "صد هزار زندانی سیاسی در زندان‌های ساواک گرفته تا" کشته شدن ۷۰۰ زن در تظاهرات - جمعه سیاه - (۱۷ شهریور).^{۴۶}

این‌گونه بی‌توجهی‌ها، در کنار کمی‌ها و کاستی‌هایی دیگر، زمینه‌ساز حمله‌ای همه‌سویه به جنبشی یگانه شد. و این حمله‌ی همه‌سویه‌ی ناروا و ناسالم که چندی ادامه

۴۲- روایت‌های گوناگونی از این مسئله در فصل پس از سی سال دفتری که پیش‌رواری دارید، آمده است.

۴۳- برای مثال، نگاه کنید به فصل در *آینه‌ی تاریخ* در همین دفتر.

۴۴- برای مثال، نگاه کنید به موضع‌گیری ماهنامه‌ی *قصه‌های زنان*، پیش گفته.

۴۵- نگاه کنید به *بیانیه‌ی L.C.R.* در همین دفتر و اختلاف در مورد مکان و زمان راه‌پیمایی در همبستگی با جنبش زنان ایران.

داشت، تأثیر زیانبار خود را بر این جنبش گذاشت. در نتیجه، بسیاری از کنشگران حقوق زن تا حد زیادی دل‌سرد و دل‌زده شدند و تجلی زیبایی آن همبستگی جهانی از یادها محو گشت.

۱۰

همبستگی جهانی فمینیستی، پدیده‌ای تازه و نوپا بود؛ همبستگی جهانی پدرسالاران، کهنسال و دیرپا. از اروپا و آمریکا تا تهران، یک حرف، به شکل‌های گوناگون گفته و بازگفته شد تا حقانیت جنبش زنان ایران و همبستگی جهانی‌ای که برانگیخته بود، نفی گردد و بازساخته نشود؛ این مبارزه زودرس است؛ نابهنگام است؛ آب به آسیاب دشمن می‌ریزد و انقلاب را به خطر می‌اندازد.

دیدیم اما آنچه انقلاب مردم ایران را به نابودی کشاند، نایستادن در برابر رفتار و کردار ضد دموکراتیک و همراه نشدن با جنبش‌هایی بود که بر تارک‌شان، حقوق پایه‌ای انسان حک شده است. جنبش زنان ایرانی برای آزادی و برابری، نخستین جنبش از این گونه، پس از انقلاب بود. جنبشی که امروز دیگر در حقانیتش تردیدی نیست.

کنشگران حقوق زن در گستره‌ی جهان، حقانیت این جنبش را با هوشیاری و هوشمندی دریافتند و به پشتیبانی از آن برآمدند. بیشتر حزب‌های و سازمان‌های چپ، میانه و راست و نیز بسیاری از گرایش‌های روشنفکری و سیاسی - چه در ایران و چه در جهان - از درک حقانیت و ظرفیت این جنبش ناتوان ماندند و از آن روی برتافتند.

و این چنین، همبستگی یگانه با جنبشی یگانه، جایگاهی شایسته نیافت و ارج و ارزش ناشناخته ماند. این همبستگی ست که پس از سی سال، به آن باز گشته‌ایم؛ در حد توان‌مان، سویه‌های گوناگونش را بازشکافته‌ایم و بر آن ارج نهاده‌ایم.

۱۱

این دفتر، در ادامه و تکمیل دفتر اول تهیه شده و سراسر به همبستگی جهانی با جنبش حق‌خواهانه‌ی زنان ایران پرداخته است. تهیه و تدوین آن اما بی‌یاری و همکاری بسیاری کسان ناممکن بود؛ به ویژه بنفشه مسعودی و سیروس جاویدی که در تمامی مرحله‌های کار کنارمان بودند.

نیز وام‌دار تقی تام هستیم، حمید نوذری، میهن روستا، ناصر کفایی و کاوه آهنگر که در برگرداندن برخی نوشته‌ها و سندها به فارسی، بی‌دریغ به کمک‌مان شتافتند. از کسانی که با مهر، دوستی و بزرگواری، اسناد و اشخاصی را به ما باز شناساندند و آنچه در دست داشتند،

در اختیارمان گذاشتند نیز سپاسگزاریم؛ از گلناز امین، امیر پیشداد، محمود رفیع، عباس معیری، مارتین استورسی، کلودین مولار، آن زلنسکی، بهزاد لادین و باقر مرتضوی. آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایرانی - برلن که چون همیشه نشریه‌های ایرانی را به دستمان رساند و "بنگاه آرشیو ام. ال. اف، روان‌کاوی و سیاست، مؤسسه‌ی تحقیقاتی، آموزشی و تربیتی در علوم زنان"^{۴۶} نیز اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و گزارش‌هایش را با محبت در اختیارمان گذاشت. با تمام وجود قدردان‌شان هستیم. و بیفزاییم که دو تن از اعضای این بنیاد، سیلوینا بوآسوناس *Sylvina Boissonnas* و ایوت اورنگو *Yvette Orengo* در جریان چند دیدار دوستانه، مجموعه‌ای به ما دادند که دربرگیرنده‌ی شمار زیادی سند - برخی چاپ شده، اما بیشتر چاپ نشده - بود. در پاسخ به پرسش‌های ما نیز نوشته‌ای برایمان تهیه دیدند که به راستی سنتزیست از تمامی سندهایی که از سوی کنشگران ام. ال. اف. در روزهای خیزش تاریخی زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷ تهیه شده است.

رواست که سرانجام سپاس بی‌پایان‌مان را نثار زنانی کنیم که ۳۰ سال پیش، در همبستگی بین‌المللی با خواهران ایرانی‌شان، کتاب گزارش‌گونه *به ایران رفتن و فیلم مستند جنبش آزادی زنان ایرانی: سال صفر* را به زنان ایران و جهان هدیه دادند و سندهایی ماندگار از جنبش زنان ایران برجای گذاشتند. بدون کتاب کیت میل و فیلم *زنان در جنبش*، خیزش ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، به جاودانگی نمی‌رسید.

مهناز متین - ناصر مهاجر

ژوئن ۲۰۱۰

COMITÉ INTERNATIONAL DU DROIT DES FEMMES



زنان ایرانی در انقلاب

کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان

به ریاست سیمون دوبووار

زنان ایرانی در انقلاب

برگردان به فارسی: مهناز متین

- تولد جنبش زنان در ایران
- اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز
- گفتگو با نمایندگان سازمان زنان اسلامی
- گفتگو با نخست وزیر، مهدی بازرگان
- گفتگو با آیت‌الله طالقانی
- گفتگو با صادق قطب‌زاده، رئیس رادیو و تلویزیون ایران
- دیدار با آیت‌الله خمینی
- پیوست: بیانیه‌ی اعلام موجودیت

زنان ایرانی در انقلاب*

گزارش سفر هیئت نمایندگی کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان به ایران، ۲۲-۱۹ مارس ۱۹۷۹

هیئتی از سوی کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان با وظیفه‌ی خبریابی درباره‌ی ایران، از دوشنبه ۱۹ مارس تا پنجشنبه ۲۲ مارس ۱۹۷۹ به ایران سفر کرد. این هیئت متشکل از دانشگاهیان، سینماگران، عکاسان، زنان سیاسی و خبرنگاران بود:

لیلا ابوسیف *Leila Abou-Saif*، سینماگر (مصر)؛ کلر بری-بری *Claire Brière*، خبرنگار، نویسنده، متخصص ایران (فرانسه)؛ کاترین کلمان *Catherine Clément*، دانشگاهی، خبرنگار، نویسنده (فرانسه)؛ دانیل دکوره *Danièle Décuré*، خلبان (فرانسه)؛ ماری - اودیل فارژییه *Marie-Odile Fargier*، گزارشگر کمیته، خبرنگار (فرانسه)؛ مارتین فرانک *Martine Franck*، عکاس (فرانسه)؛ فرانسواز گاسپار *Françoise Gaspard*، شهردار سوسیالیست درو *Dreux* (فرانسه)؛ پولا ژاک *Paula Jacques*، خبرنگار (فرانسه)؛ ماریا آنتونیئا ماسیوچی *Maria-Antionietta Macciocchi*، مسئول ارتباط با مقامات رسمی، نماینده‌ی پیشین شهر ناپل، نویسنده، دانشگاهی، خبرنگار (ایتالیا)؛ میشل مانسو *Michèle Manceau*، خبرنگار (فرانسه)؛ گائل مون-لوک *Gaëlle Montlahuc*، خبرنگار (فرانسه)؛ میشل پرن *Michèle Perrein*، نویسنده، خبرنگار (فرانسه)؛ میشلین پلتیه - لاتس *Micheline Pelletier-Lattès*، عکاس (فرانسه)؛ الیس

* اصل این نوشته، جزوه‌ای است تایپ شده به زبان فرانسه (در ۳۴ صفحه) که نسخه‌ای از آن در بخش اسناد مربوط به ایران، در کتابخانه‌ی مارگریت دوران *Marguerite Durand* (کتابخانه‌ی شهر پاریس ویژه‌ی تاریخ زنان و فمینیسم) موجود است. در این مجموعه، برگردان متن کامل آن جزوه را به خوانندگان فارسی‌زبان عرضه می‌کنیم. تا جایی که می‌دانیم، این سند تاکنون به فرانسه یا فارسی چاپ نشده است. عنوان کامل آن چنین است:

Comité International du Droit des Femmes (CIDF)

Présidente: Simone de Beauvoir, Les iraniennes dans la Révolution
(Rapport de la délégation du C.I.D.F. en Iran, 19-22 Mars 1979)

شوارتزر *Alice Schwartzer*، خبرنگار (آلمان)؛ کلود سروان - اِشربر *Claude Servan-Schreiber*، خبرنگار (فرانسه)؛ مارتین استورسی *Martine Storti*، خبرنگار (فرانسه)؛ آن تریستان *Anne Tristan*، نویسنده (فرانسه)؛ هلن ودرین *Hélène Védrine*، دانشگاهی (فرانسه)؛ سیلوی کاستر *Sylvie Caster* [خبرنگار، فرانسه] و کاتیا کوپ *Katia Kaupp* [خبرنگار، فرانسه].

برای نخستین بار به ابتکار *CIDF* [س.ای.د.اف.]، شماری از روزنامه‌ها برآن شدند که زنان ژورنالیست کارشناس در امور زنان را برای تحقیق درباره‌ی وضعیت زنان به کشوری بیگانه بفرستند. این هیئت، کار را به شکل جمعی پیش برد و هرکس ارتباطات و اطلاعاتش را در اختیار گروه قرار داد.

مطابق با اهداف «کمیته»، مأموریت ۱۳ زنی^۱ که این هیئت را تشکیل می‌دادند، تحقیق درباره‌ی وضعیت زنان ایران پس از انقلاب بود؛ انقلابی که تحت تأثیر آن، وضعیت زنان می‌توانست تغییر کند. به این منظور، هیئت با شمار زیادی از شخصیت‌ها، مردان و زنانی متعلق به همه‌ی نظرگاه‌ها، فمینیست یا غیرفمینیست، ملاقات کرد و نقطه نظرات‌شان را درباره‌ی وضعیت کنونی حقوق پایه‌ای زنان در ایران جویا شد: حق کار، برابری حقوقی در ازدواج، حق سقط جنین، جلوگیری از بارداری، حق طلاق، حقوق مدنی، حقوق سیاسی، آزادی رفت و آمد و غیره...

آن‌ها همچنین با اعضای دولت ایران ملاقات کردند. به ویژه با نخست‌وزیر مهدی بازرگان و نیز آیت‌الله خمینی و آیت‌الله طالقانی و پرسش‌هایی را درباره‌ی مقاصدشان نسبت به حقوق زنان در ایران با آن‌ها مطرح نمودند.

آن‌ها سرانجام، در برابر این مقامات، توجه زنان جهان را نسبت به وضعیت زنان ایران و احترام به آزادی‌های آن‌ها ابراز نمودند.

هدف دوم این مأموریت، کماکان در ارتباط با اهداف *س.ای.د.اف.* شناساندن وضعیت زنان ایران به افکار عمومی جهان بود. به این منظور نمایندگان هیئت، شماری مقاله، گزارش و تحلیل را توسط روزنامه‌هایی که با آن‌ها کار می‌کنند، در رسانه‌ها منتشر ساختند. این‌ها جزئی از مجموعه‌ی مفصل‌تری خواهد بود که ما متعاقباً منتشر خواهیم نمود. آن‌ها

۱- نام‌هایی که در ابتدای متن آمده ۱۸ نفر است. نام دو نفر نیز به طور دست‌نوشته به آن اضافه شده است. اغلب گزارش‌هایی که به سفر این هیئت اختصاص دارد، اعضای آن را ۱۸ نفر ذکر کرده‌اند.

[اعضای هیئت] هم اکنون در کار تهیهی این مجموعه هستند که علاوه بر مقالات، شامل تمام گفتگوهای است که در آنجا انجام گرفته و برخی از آن‌ها هنوز منتشر نشده‌اند. ما امروز، گزینه‌هایی از این گزارش را در اختیار رسانه‌ها قرار می‌دهیم تا بخشی از اطلاعاتی را که تاکنون در این باره گردآورده‌ایم، پیشاپیش به رسانه‌ها منتقل نماییم.

س.ای.د.اف. بر این باور است که با اعزام این هیئت، به جلب توجه رسانه‌های جهان به مسئلهی زنان در ایران، یاری رسانده است. اعضای هیئت همچنین موظف بوده‌اند که از سوی «کمیته» با فمینیست‌های ایرانی ارتباط برقرار کنند. «کمیته» مایل است تا حد امکان، به ابراز نظر این زنان در میان مردم کشورشان و در رسانه‌های داخل ایران کمک کند. آینده خواهد گفت که آیا زنان ایرانی در جمهوری اسلامی قادر خواهند بود دربارهی وضعیتی که بر آن‌ها اعمال می‌شود و انتظارات برحق که دارند، ابراز نظر کنند؟ به‌هرحال، هرچند که هیئت از تهران بازگشته، مأموریت خبریابی پایان نیافته است و س.ای.د.اف. با تمام امکاناتی که در اختیار دارد، به مداخله‌اش ادامه خواهد داد تا در ایران و سایر جاها، زنان به وادی سکوت درنیفتند.

تولد جنبش زنان در ایران

گفته‌های ک. ۲۸ ساله، آموزگار

« مردان و زنان ایرانی، آیت‌الله خمینی را به دلیل همه‌ی کارهایی که به انجام رسانده، تحسین می‌کنند. او علیه شاه مبارزه کرد، با همراهی او بود که انقلاب ضد سلطنتی به پیروزی رسید. در زمان شاه، زنان با پیروی از خمینی، تظاهرات کردند و ارادهی انقلابی خود را با گذاشتن چادر به نمایش گذاشتند. ما همگی می‌خواستیم در ایران دموکراسی برقرار شود. ما چادر به سر کرده بودیم تا به این وسیله بگوییم که شاه آن‌چنان که ادعا می‌کند، آزادکنندهی ایران نبوده است.

در ایران، دست‌کم بالقوه، همیشه یک جنبش زنان وجود داشته است. دقیقاً به دلیل همین حساسیت و خواست زنان برای ایجاد جامعه‌ای متفاوت بود که شاه بر آن شد تا با یک سیاست "فمینیستی" نمایشی، آن‌ها را تحت کنترل درآورد. این مانع نشد که ۴۰۰۰ زن به زندان بیفتند، شکنجه شوند و به دلایل سیاسی در همین دوره به قتل رسند. وانگهی، در

تمام دوره‌های انقلابی، از جمله در جریان نهضت مصدق در آغاز دهه‌ی ۵۰ [مسیحی]، زنان نقش مهمی ایفا کردند.

همه می‌دانند که تقریباً از یک سال و نیم پیش، در ایران شاهد انقلابی عمیق بوده‌ایم. این انقلاب که برای به‌دست آوردن دموکراسی انجام گرفته، به شکل احیای مذهب تجلی یافته است. امروز، به مانند دیروز، اکثریت مردم ایران بر این نظرند که دموکراسی باید در کشور ما استقرار یابد.

با این امید و در چنین حال و هوایی بود که جنبش زنان پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. در طول انقلاب، زنان بزرگ‌ترین شهامت‌ها را از خود نشان دادند. در ۸ سپتامبر ۱۹۷۸ - جمعه‌ی سیاه معروف - این زنان بودند که در صفوف اول تظاهرات علیه شاه حضور داشتند. ارتش شلیک کرد. ۴۰۰۰ کشته^۲ بر جای ماند که ۷۰۰ نفرشان زن بودند.^۴ زنان تردید نکردند که به همراه فرزندان‌شان جلوی صف تظاهرکنندگان قرار گیرند. آن‌ها امیدوار بودند که به

۳- این رقم نادرست است. شمار کشته‌شدگان آن روز میدان زاله، بیش از ۶۴ تن نبود. رقم ۶۴ جان‌باخته نخستین بار در دادگاهی عنوان گردید که رسیدگی به پرونده‌ی متهمین این جنایت، دستور کارش بود. این رقم را بنیاد شهید جمهوری اسلامی نیز تأیید می‌کند. عمادالدین باقی در پژوهشی که پیرامون این جنایت انجام داده نیز به همین رقم رسیده است. او که از هواداران سفت و سخت جمهوری اسلامی بود و در سال‌های گذشته در جرگه‌ی اصلاح‌طلبان قرار داشته است، به جمع‌بندی‌ای رسیده که شایان بازگویی است:

" ۶۴ تن از مجموع شهدا نیز متعلق به حادثه میدان زاله تهران «میدان شهدا» در روز ۱۷ شهریور ۵۷ معروف به جمعه سیاه می‌باشند که از این تعداد دو نفر مونث «یک زن و یک دختر بچه» هستند. البته در همان روز ۱۷ شهریور در ۱۵ نقطه‌ی دیگر تهران نیز مجموعاً ۲۴ نفر در درگیری‌ها کشته شدند که یک نفر آن‌ها زن بود. بنابراین تعداد کل شهدای ۱۷ شهریور سال ۵۷ در سراسر تهران ۸۸ نفر است که فقط ۶۴ تن متعلق به واقعه میدان زاله هستند. جالب اینجاست که این آمار بنیاد شهید با آمار اعلام شده رژیم پهلوی تاحدودی مطابقت دارد و همدیگر را تأیید می‌کنند. وزیر کشور وقت اعلام کرده است ۸۶ نفر کشته و ۲۰۵ نفر زخمی شده‌اند. اما هیچ‌کس آمار کشته‌های ۱۷ شهریور را از زبان حکومت باور نکرد و شایعات وسیع در همان روزها حاکی از رقم بیش از سه هزار شهید بود و حتا برخی رقم بیش از چهار هزار و یا ده هزار شهید را هم ذکر کرده و گفته‌اند فقط یکصد کودک کمتر از دو سال کشته شده‌اند. میشل فوکو نیز که یک هفته پس از واقعه‌ی ۱۷ شهریور به منظور تهیه گزارشی درباره‌ی اوضاع ایران به این کشور سفر کرده بود از کشته شدن ۲ تا ۳ هزار نفر سخن گفته است. و در نوشته دیگری هم می‌گوید: در ۱۷ شهریور چهارهزار نفر کشته شدند ولی از ترس در مردم خبری نبود... " عمادالدین باقی، بررسی انقلاب ایران (با درآمدی پیرامون تاریخ معاصر)، چاپ دوم، نشر سرای، فروردین ۱۳۸۲، صص ۴۳۱-۴۳۲.

۴- نادرست است.

این خاطر، ارتشیان از اسلحه‌های‌شان استفاده نکنند. آن‌ها بهای این شهامت را با خون‌شان پرداختند. آن زمان که مبارزه بر ضد شاه، بسیار شدید و خونین بود، آن‌ها از خود نپرسیدند که آیا به عنوان زن در مبارزه شرکت می‌کنند یا به عنوان دموکرات.

یک ماه پیش از بازگشت خمینی به ایران بود که پرسش‌هایی درباره‌ی آینده‌ی زنان، رفته رفته شروع شد. رسانه‌ها، شروع به طرح مسائلی در این باره کردند. مقالات و موضع‌گیری‌های بسیاری حول این مسئله وجود داشت. سر بحث باز شده بود و ما همگی فکر می‌کردیم که وقتی خمینی برگردد، همه‌ی آنچه سال‌ها الهام‌بخش ما بود، سرانجام تحقق خواهد یافت. متأسفانه، با تهاجم مراجع مهم مذهبی، آشکارا دیدیم که هیچ چیز برای زنان ایرانی آسان نخواهد بود.

مثال: در همان ماه فوریه، آیت‌الله شیرازی، با الهام از قرآن در مشهد اعلام کرد: "زنان نمی‌توانند قاضی باشند؛ چرا که احساساتی و ضعیف‌اند". این اظهارات که در یک روزنامه‌ی محلی به چاپ رسیده بود، بلافاصله واکنش چندین زن قاضی را برانگیخت. آن‌ها با تأکید بر صلاحیت حرفه‌ای‌شان، خواست خود را برای ادامه‌ی کار قضاوت اعلام نمودند. این زنان، مراجعین خود را به شهادت طلبیدند تا بگویند آیا با آن‌ها به طور ناعادلانه رفتار شده است یا خیر. این ماجرا در همین‌جا خاتمه یافت؛ اما موجب پیدایش شک و تردیدی جدی نسبت به امکان تصدی حرفه‌ی قضاوت برای زنان در ایران جدید شد. از هم‌اکنون، این‌طور که گفته می‌شود، وزارت دادگستری بخش‌نامه‌هایی صادر کرده که در آن استخدام زنان ممنوع اعلام شده است.

مثال: آیت‌الله خمینی مدتی پس از بازگشت به ایران، در یکی از "احکامش" تصریح کرد که قانون حمایت خانواده‌ای که شاه تدوین کرده، لغو خواهد شد. چنین چیزی در عمل، مستلزم برقراری مجدد چندموسری و لغو حق طلاق برای زنان بود (هنگامی که این حق در عقدنامه تصریح نشده باشد) و ممانعت زن از طلاق یک جنبه از سوی شوهر را تقریباً ناممکن می‌کرد.

این دو تهاجم، بسیاری از زنان را خشمگین و نگران کرد و بحث میان ما درباره‌ی نتایج این تهاجمات و یافتن راه‌هایی برای مقابله با آن، شروع شد؛ نمی‌خواستیم آنچه به آن باور داشتیم (دموکراسی) و آنچه الهام‌بخش‌مان بود (آزادی و حقوق‌مان) باطل و بیهوده بماند. در میان زنان، اصلاً سنت سازماندهی وجود نداشت. بنابراین به طور خود به خودی عمل کردیم: گروه‌هایی در میان دوستان و همکاران تشکیل شد تا درباره‌ی اوضاع تأمل کند. بعضی‌ها از همان موقع در مورد شغل‌شان بیمناک بودند و فکر می‌کردند که باید سریعاً

کاری کرد.

تقریباً ۳ هفته پیش از ۸ مارس، روز جهانی زن، برخی از زنان به این فکر افتادند که از این فرصت جهت سازماندهی خود استفاده کنند. روز ۸ مارس برای ما نمادی مهم است؛ چرا که باید بدانیم در ایران، زنان هرگز یک روز برای خود نداشتند. تا آن زمان، روز مادر که روز تولد مادر شاه بود، جشن گرفته می‌شد. روز زنان، سالگرد تولد زن شاه بود؛ و غیره و غیره... اما یک روز مخصوص جشن برای زنان، به عنوان زنان، وجود نداشت و ما می‌خواستیم این ایده را جا بیندازیم که ۸ مارس می‌تواند چنین روزی باشد.

به این منظور، اطلاعیه‌ای در روزنامه‌ای در تهران منتشر کردیم که حدود ۴۰ زن امضایش کرده بودند و معنای ۸ مارس، جهت آگاهی تمام زنان، در آن تشریح شده بود. کمی بعد، اعلام کردیم که قصد داریم جلسه‌ای جهت آمادگی مقدمات تظاهرات ۸ مارس برگزار کنیم. این جلسه در روز ۲۴ فوریه انجام گرفت. بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ زن در آن شرکت کردند. اولین باری بود که تعدادمان این قدر زیاد می‌شد.

روز هشتم، در دانشگاه گرد هم آمدیم. چند هزار نفر بودیم. حیرت‌انگیز بود! هر کدام از ما درباره‌ی تظاهرات با دوستانش صحبت کرده بود و آن‌ها به نوبه‌ی خود با دوستانشان صحبت کرده بودند و و... مذهبی‌های فئاتیک دستور دادند درهای دانشگاه بسته شود و ما در داخل دانشگاه به محاصره درآمدیم. مجبور شدیم از میله‌ها که بسیار بلندند، بالا برویم تا بتوانیم به خانه‌های مان بازگردیم. اما چه باک! ما توانسته بودیم نشان دهیم که وجود داریم و قصدمان این است که نظرات مان را به عنوان زن بیان کنیم.

در همین زمان با خبر شدیم که با تفسیر از یک دستورالعمل خمینی، وزارتخانه‌ها و به‌ویژه وزارت دادگستری، از کار زنان کارمندی که لباس "مناسب" - یعنی چادر- نداشته باشند، جلوگیری می‌کنند.

این بود منشأ تظاهرات بزرگ ۱۰ مارس [۱۹ اسفند] که به طور خودبه‌خودی پا گرفت. هزاران، شاید ده‌ها هزار زن با فریاد "آزادی، آزادی" به خیابان‌ها ریختند. این تظاهرات برای ما از مسئله‌ی رعایت اجباری یا "توصیه" شده‌ی چادر به مراتب فراتر می‌رفت. اغلب زنانی که تظاهرات کردند، از حق کار و یا به سادگی از حقوقشان بود که دفاع می‌کردند.

سیس تظاهرات دیگری برای روز دوازدهم [۲۱ اسفند] پیش‌بینی شد. این تظاهرات هم برگزار شد؛ اما با تعداد کمتری. چرا که در این فاصله زنان به میزان خشونت واکنش‌هایی که جنبششان برانگیخته بود، پی برده بودند. بسیاری کتک خورده بودند؛ به سوی‌شان سنگ پرتاب شده بود؛ یا مورد اصابت چاقو قرار گرفته بودند. واکنش‌های رسمی چنین

وانمود می‌کرد که ما (تظاهرکنندگان) مأموران ساواک هستیم؛ یا ضد انقلابی و عامل بیگانه! این موجب وحشت کسانی شد که انقلاب برای‌شان مقدس بود. نمی‌خواستند این بدگمانی به وجود آید که آن‌ها بازیچه‌ی دست نیروهای مخالف انقلاب شده‌اند. با چنین ذهنیتی بود که احزاب چپ از زنان خواستند به تظاهرات‌شان خاتمه دهند تا با "تحریکات ضد انقلابی"ها هم‌دست نشوند. اما آنچه این سه روز تاریخی نشان داد این بود که در ایران، جنبش زنان متولد شده است. هیچ‌کس منتظر چنین چیزی نبود. ما چندین هزار نفر بودیم که تظاهرات کردیم؛ اما بر این باوریم که امروز میلیون‌ها زن ایرانی مثل ما فکر می‌کنند. فعالیت کردن برای ما بسیار دشوار است؛ چرا که هنوز از سازماندهی برخوردار نیستیم. ما در درجه‌ی نخست به یک دفتر نیاز داریم؛ به انتشار نشریه‌ای به منظور ارتباط‌گیری با تمام زنانی که مثل ما فکر می‌کنند. قصد داریم که این کارها را در روزها و هفته‌های آینده انجام دهیم. اما وضعیت دشوار است. قدرتمندان از ما می‌ترسند و آنچه در توان‌شان است، انجام خواهند داد تا ما را بی‌اعتبار کنند یا مانع سازمان یافتن‌مان شوند. ما احساس امنیت نمی‌کنیم و مایل نیستیم که نام‌مان فاش شود.

انقلاب ایران تحقق یافت، تنها به این دلیل که زنان به انجامش اقدام کردند؛ طبعاً در کنار مردان. اما برای خودشان نیز، نباید به این امید بزرگ آن‌ها فردا خیانت شود».

گفتگو توسط م.ا. ماسیوچی، ک. سروان اشیربر،
الیس سوارتر، آن ترستان، سه‌شنبه، ۲۰ مارس

اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز

اظهارات ف. ۲۸ ساله، معلم بیکار

"ما در زمان حکومت بختیار، به طور مخفیانه شروع به سازماندهی خودمان کردیم و در ظرف چند روز، تنها با پخش تراکت، تعدادمان به ۲۰۰ نفر رسید. روز ۱۲ فوریه [۲۳ بهمن ۱۳۵۷]، در پایان تظاهرات حمایت از بازرگان، ما قطعنامه‌ای صادر کردیم که می‌گفت مسئله‌ی زنان از مسئله‌ی کل جامعه جدا نیست.

فعالیت ما حول سه محور انجام می‌گیرد: حمایت از جنبش انقلابی، جایگاه زنان در

انقلاب، و دفاع از حقوق زنان. ما همراه مردان مبارزه کرده‌ایم و کماکان خواهیم کرد؛ اما می‌خواهیم به موازات آن، زنان را سازماندهی کنیم؛ به ویژه زنان خانه‌دار را که خیلی تنها هستند و به دلیل آداب و رسوم موجود، مبارزه همراه با مردان برای‌شان دشوار است.

برای ۸ مارس، ما میتینگ همراه با پخش فیلم برگزار کردیم که حدود ۵۰۰۰ زن را در دانشگاه تهران گردهم آورد. ما اعلام راه‌پیمایی نکرده بودیم؛ اما زنان حاضر در سالن درخواست کردند که بر سر این موضوع بحث شود و به این ترتیب ما به راه‌پیمایی پیوستیم. ما نه تنها علیه چادر که علیه هر نوع اجباری تظاهرات می‌کردیم. اکثریت ایرانیان موافق چادر هستند؛ اگرچه نمی‌دانیم چند نفر به دلایل اعتقادی چادر به سر می‌کنند، چند نفر به دلیل اجتناب از مزاحمت. به‌هرحال، برخی از زنان «اتحادیه» چادری هستند. و البته در تظاهرات علیه شاه، ما همگی چادر به سر گذاشتیم.

۱۰ مارس [۱۹ اسفند]، ما دوباره به تظاهرات پرداختیم؛ اما نه ۱۲ مارس [۲۱ اسفند] ما با جریان‌های چپ افراطی که دعوت به ختم تظاهرات می‌کردند، موافق بودیم؛ چرا که از سویی بازرگان و خمینی بر سر موضوع چادر عقب‌نشینی کرده بودند و از سوی دیگر، نزدیکان بختیار می‌خواستند از وضعیت سود جسته و یک اوپوزیسیون به راه بیندازند. فضا برای ما مساعد نبود؛ زیرا تظاهرات ما به عنوان عملی از سوی *ساواک* قلمداد شده بود. ما کاملاً اذعان داریم که مسئله‌ی زن، عاجز‌ترین مسئله‌ی ایران نیست. ما مشکلات کلی و مهم‌تری داریم: ارتش، ملی کردن [صنایع و بانک‌ها]، قانون اساسی.

اما این مانع از آن نیست که ما نسبت به آینده نگران نباشیم. اسلام می‌تواند خطری برای زنان محسوب شود. ما ضد جمهوری اسلامی نیستیم؛ بلکه ضد فراندوم هستیم. چرا که دموکراتیک نیست؛ ما را به رای دادن به جمهوری اسلامی دعوت می‌کنند، بدون اینکه بدانیم این جمهوری چه خواهد بود؛ بدون اینکه قانون اساسی‌اش را بشناسیم. به همین دلیل ما [مردم را] به امتناع [از رای‌دهی] فراخواهیم خواند.

خطر نه از سوی مقامات لائیک، که از جانب مذهبی‌ها می‌آید. و همچنین از جانب دولتی که توسط بورژواهای مذهبی هدایت می‌شود. ما با مذهب ضدیت نداریم، بلکه از آن در هراسیم. باری؛ آن‌هایی که در تظاهرات ما به زنان حمله کردند - حدود ۳۰ زن کتک خوردند و چندین نفر بستری شدند - به گمان ما مذهبی‌های فئاتیک نبودند؛ بلکه عناصر غیرقابل کنترلی بودند که از این فرصت برای حمله سوءاستفاده کردند.

البته زمانی که *سازمان زنان اسلامی* که در حال شکل‌گیری‌ست، شروع به فعالیت کند، تمام سازمان‌های دیگر مردود خواهند شد و برچسب کمونیست خواهند خورد. همین امروز،

وقتی بی‌روسری در خیابان می‌گردیم، بعضی‌ها به ما می‌گویند: "لنین به تو گفته که روسری به سر نکنی؟" این یک مزاحمت ساده نیست: شعارهای افراطی بر روی دیوارهای تهران، کمونیست، امپریالیست و صهیونیست را با یک چوب می‌زنند. می‌گویند: "مرگ بر کمونیست". حال آنکه حزب توده (حزب کمونیست بسیار پرو - سوویت ایرانی) فراخوان داده است که در رفراندوم به جمهوری اسلامی رای دهند. در شهرهای کوچک مانند شیراز، وضعیت زنانی که از پوشاندن سرشان امتناع کنند، دشوارتر است: آن‌ها در معرض تهدید و حتی ضرب و جرح قرار دارند.

آری، ما می‌ترسیم که زنان، فراموش شدگان انقلاب باشند. ما به ویژه می‌ترسیم که در عمل، حق کار کردن آن‌ها انکار شود؛ بیشتر در مورد زنان کارمند ادارات تا کارگران که بدترین کارهایی را که حتی مردان از انجام‌شان امتناع می‌کنند، انجام می‌دهند. در اسلام، مرد است که تقدم دارد. اوست که باید روزی خانواده را فراهم کند. زن تقریباً خود به خود به او وابسته است. آداب و رسوم، ازدواج را برای زن تقریباً اجباری می‌کند و به این ترتیب او نمی‌تواند بدون اجازه‌ی همسرش کار کند. من یک استثنا به حساب می‌آیم؛ چرا که پدرم این آزادی را به من داد که مجرد بمانم.

کوشش ما برای سازماندهی زنان، با یک ممنوعیت صریح روبرو نیست. شگردها غیرمستقیم‌اند. برای مثال؛ ناممکن بودن تهیه‌ی یک دفتر. جنبه‌ی مثبت این است که سازمان‌های سیاسی برعلیه ما موضع‌گیری نکردند. با این حال، ما می‌خواهیم کاملاً مستقل از آن‌ها بمانیم و زنانی که از این سازمان‌ها می‌آیند (به ویژه زنانی از فدائیان که در میان ما هستند) باید این اصل را بپذیرند.

ما در ضمن، در حال بررسی خط سیاسی دیگر گروه‌های فمینیست تازه ایجاد شده هستیم تا ببینیم چه همکاری‌هایی امکان‌پذیر است. اگر موفق شویم اکثریت زنان را سازماندهی کنیم، دیگر نمی‌توانند ما را به ضدانقلابی بودن متهم کنند و حمایت سازمان‌های چپ را از آن خود خواهیم کرد. اما لازم است که ابتدا زمینه را آماده کنیم و به زنان آگاهی سیاسی بدهیم. برای این کار، باید با نوعی سازماندهی سندیکایی آغاز کنیم.

موضوع برای فعالیت کم نیست. به تازگی، دو جوان که در حال معاشقه در یک اتومبیل غافلگیر شده بودند، باید بین ازدواج یا شلاق یکی را "انتخاب" می‌کردند. اگر من خودم در چنین وضعیتی گرفتار می‌شدم، شلاق را انتخاب می‌کردم. ما کوشش می‌کنیم که با حرکت از چنین مسائلی، کارزاری به راه بیندازیم. اما در حال حاضر، اعضای «اتحادیه انقلابی» برای امنیت‌شان می‌ترسند."

ف. نمی‌پذیرد که به جز یک صندوق پستی، نشانی دیگری به ما بدهد.

مصاحبه از سوی ماری - اودیل فارزیه،
فرانسواز گاسپار، میشل پرن، کلود سروان اشبری،
مارتین استورسی، هلن ودرین، ۲۱ مارس

گفتگو با نمایندگان سازمان زنان اسلامی،

از جمله خانم حجازی - بازرگان، دختر نخست وزیر و خانم اعظم طالقانی، دختر آیت‌الله طالقانی.

به هنگام دیدار، این سازمان بیشتر از سه چهار روز نیست که تشکیل شده بود. محل آن، ساختمانی است که در اختیار سازمان پیشین زنان، وابسته به خواهر شاه، شاهدخت اشرف قرار داشت. زنان اسلامی، ما را در یک کتابخانه‌ی بسیار بزرگ پذیرا می‌شوند که در آن مینیاتورهای ایرانی با عکس‌هایی از تظاهرات زنان چادری در هم آمیخته است. نمایندگان سازمان، هر یک به گونه‌ای لباس پوشیده‌اند: خانم حجازی - بازرگان، یک روسری کوچک از پارچه‌ای سبک و با سلیقه‌ای اروپایی بر سر دارد؛ خانم طالقانی که خطیب است، روسری سفت و سختی بر سر کرده که تا روی پیشانی پایین می‌آید؛ نفر سوم که پزشک است، نوعی لباده‌ی کرم رنگ بر روی بلوزی بلند و شلواری گشاد به همان رنگ بر تن دارد.

• زن پزشک: احساسات مذهبی در ایران همیشه بسیار قدرتمند بوده است. اما به دلیل دیکتاتوری شاه، مذهبی‌ها امکان تشریح اسلام و متمایز کردن آن با خرافات را نداشتند. ما ابتدا می‌خواهیم شریعت، قرآن و آن آزادی را که اسلام برای ما در نظر گرفته است، تشریح کنیم. افراد خودشان آنچه را که برای‌شان مجاز است، انتخاب خواهند کرد. در حال حاضر، مکاتب فکری گوناگونی وجود دارد و هر کس می‌تواند انتخاب کند.

در جامعه‌ی توحیدی (جامعه‌ی اسلامی ایده‌آل)، میان مرد و زن تفاوتی وجود ندارد. تفاوت گذاشتن، خود یک نوع تفسیر از قوانین اسلامی است. ما قوانین اسلامی را به کار خواهیم بست و قرآن را بررسی خواهیم کرد. این اعمال و اعتقادات ماست که راه و روش‌مان را معین خواهد کرد؛ نه جنسیت. مرد و زن مکمل هم هستند و در تاریخ اسلام، مردان و زنان جایگاهی از آن خود داشته‌اند.

در یک انقلاب، بنیادهای جامعه زیر و رو می‌گردد؛ تضادها بروز پیدا می‌کند. سپس جامعه‌ی توحیدی بر روی بنیادهای تازه، بازسازی می‌شود. وانگهی در کشور شما، سارتر

گفته است: «انسان موجودی است آزاد در انتخاب». ما خواهان آنیم که محیط زندگی مان را بنا کنیم و تاریخ مان را خودمان بسازیم. وقتی قوانین اسلامی به اجرا درآید، ما آزادی به دست خواهیم آورد. نمونه‌ی حکومت در زمان محمد - پیغمبر - ثابت کرده که می‌توان با قوانین اسلامی حکومت کرد.

• زنی دیگر (با ظرافت اروپایی و روسری موسلین کرم‌رنگ): اسلام تنها ایدئولوژی‌ای است که در آن مرد و زن حقوق انسانی برابری دارند. حقوق آن‌ها قابل تفکیک نیست. در حال حاضر، مشکل اصلی، مشکل افراط‌گرایان بی‌سوادی است که روح اسلام را درک نکرده‌اند. باید به مرور زمان، به آن‌ها آموزش داد. مردانی که می‌خواستند زنان بی‌حجاب را بزنند، ساواکی‌ها بودند. کمیته‌های خمینی بودند که از زنان محافظت کردند.

سؤال: آیا شما در راه‌پیمایی زنان شرکت کردید؟

• همان زن: ما به راه‌پیمایی‌هایی می‌رویم که برای آزادی باشد؛ چرا که این وظیفه‌ی همه‌ی مسلمانان است. اغلب زنانی که به این مناسبت راه‌پیمایی کردند، هرگز پیش‌تر به راه‌پیمایی نرفته بودند. آن‌هایی هم که در راه‌پیمایی‌های بزرگ قبلی شرکت کرده بودند، نسبت به روح اسلام ناآگاه بودند. امام هرگز نگفته است که چادر اجباری است. فقط آن را "توصیه" کرده است. توطئه‌ی غربی‌ها، از این مسئله ماجرای بزرگی ساخته؛ چرا که غرب خواستار شکست انقلاب ماست.

اسلام، انسانیت است؛ زیرا که روابط روحی را برتر از رابطه‌ی جنسی می‌داند. ما زنان باید در درجه‌ی نخست، مغز خوبی داشته باشیم. یک زن حق دارد زیبا باشد، ولی فقط برای شوهرش، پدرش، برادرانش.

• خانم طالقانی: زنان، حجاب را یک زندان تلقی می‌کنند؛ یک چیز تحمیلی و اجباری. البته این اصل اسلامی را می‌بایست به کار بست که می‌گوید: "زن باید پوشیده باشد." اما این اصل، تعریف نشده است. حجاب، زن را محافظت می‌کند و مانع می‌شود که تنها به عنوان شیء جنسی تلقی شود. مردان و زنان نباید یکدیگر را به عنوان دو جنس متفاوت یا دو موضوع متفاوت ببینند.

سؤال: آیا اسلام به زن اجازه می‌دهد که با همان شرایط مرد طلاق بگیرد؟

• خانم طالقانی: اولاً حقوق مرد و زن برابر است. ثانیاً همه می‌توانند طلاق بگیرند. • یک روان‌شناس: طلاق در قانون اسلامی مجاز است. اما محمد گفته: "من طلاق را تأیید نمی‌کنم." به دلیل وجود فرزندان، بهترین راه حل، طلاق نگرفتن است. اگر اختلاف

میان زن و شوهر جدی باشد، طلاق مجاز است. در غیر این صورت، بهتر است از آن پرهیز شود؛ چون جوامع اسلامی با نظر بدی به طلاق نگاه می‌کنند.

• **یک زن دیگر:** در رژیم پیشین، قوانین اسلامی با قوانین مدرن‌تری جایگزین شده بود، اما این قوانین در عمل کارکرد نداشتند. در نتیجه ما می‌خواهیم به قوانین اسلامی برگردیم.

سؤال: اما قانون اسلامی اجازه می‌دهد که یک مرد زنش را یک طرفه طلاق دهد. قانون جدید [دوره‌ی شاه]، هرچند ناکامل، طلاق یک طرفه را دشوار می‌کند و دادگاه می‌تواند برای حضانت فرزندان به نفع زن رای دهد.



گفتگو با نمایندگان زنان اسلامی

اف. مکزین، آوریل ۱۹۷۹

• **زن پزشک:** در قوانین اسلامی، شرایطی وجود دارد که با اتکا به آن‌ها مرد می‌تواند زنش را به طور یک طرفه طلاق دهد. مثلاً اگر زن مرتکب زنا شود؛ اما نیاز به چهار شاهد وجود دارد. اگر زنا به اثبات برسد، امام [حاکم شرع] می‌تواند زن را محاکمه و تنبیه کند. اما او در عین حال می‌تواند تصمیم بگیرد که باید به زن کمک کرد تا خود را اصلاح کند. یعنی زن مجازات نمی‌شود، مگر در صورت ارتکاب مجدد [جرم]. در قرآن و قوانین اسلامی در مورد طلاق، حقوق زن با دقت بیشتری نسبت به مرد تدوین شده است.

سؤال: درباره‌ی چند همسری چه فکر می‌کنید؟

• **خانم طالقانی:** این سؤال را باید با توجه به وضعیت واقعی صدر اسلام در نظر گرفت.

در آن موقع، مردان بسیار بیشتر از چهار همسر داشتند. آن‌ها صاحب حرمسراها واقعی بودند. پیغمبر گفت: "بهتر این است تنها یک زن اختیار کرد؛ اما می‌توان تا چهار زن داشت، به شرطی که نسبت به آن‌ها به طور یکسان عدالت را برقرار کرد." او در این باره قواعد دقیقی را مقرر داشته است. حتا بیان کرده که عادل بودن بسیار دشوار است؛ زیرا دوست داشتن چندین زن به یک شیوه و به یک اندازه سخت است. او به کسی که قادر به اجرای عدالت نیست، داشتن چهار زن را توصیه نمی‌کند.

اما در تاریخ جوامع، لحظات سختی وجود دارد؛ به ویژه در زمان جنگ. در این صورت، آیا بهتر است یک مرد چند زن داشته باشد یا اینکه زنان بدون مرد، به فاحشگی رو آورند؟ برای ما، بزرگ‌ترین عیب یک جامعه این است که بچه‌ها بدون پدر رها شوند. بچه‌هایی که در یتیم‌خانه بزرگ می‌شوند، مشکلات عاطفی بسیاری دارند. قانون چندهمسری، حل این مشکل را ممکن می‌سازد. برای تضمین حقوق بچه‌ها، یک مرد می‌تواند سه یا چهار زن داشته باشد و فرزندان زنش، فرزندان او خواهند بود. اما مرد نباید ازدواج اولش را به خطر بیندازد. این قوانین، پس از جنگ‌های متعدد، در مکه تقریر یافت. در مدینه دیگر آن‌ها را مقرر نکردند.

از سوی دیگر، اگر زن در سن دوازده سالگی بالغ می‌شود، پسر تنها در هجده سالگی بالغ می‌شود. اگر زن در ۱۵ سالگی بلوغ می‌یابد، مرد در ۲۱ سالگی بالغ می‌شود. بنابراین یک تفاوت ۶ ساله وجود دارد. با تخمین ۱۰۰ هزار تولد در سال برای هرجنس، در برابر ۶۰۰ هزار دختر بالغ، ۱۰۰ هزار پسر وجود خواهد داشت. این مازاد زنان تشدید هم می‌شود؛ چرا که مردان به دلیل حرفه‌شان و یا جنگ، بیشتر در معرض خطر مرگ قرار دارند. اما تمام زنان حق دارند شوهر و فرزند داشته باشند و از مواهب زندگی بهره‌مند گردند.

سؤال: چرا یک زن نمی‌تواند چهار شوهر داشته باشد؟

• **خانم طالقانی:** برای اینکه او نمی‌تواند بداند پدر فرزندش چه کسی است.

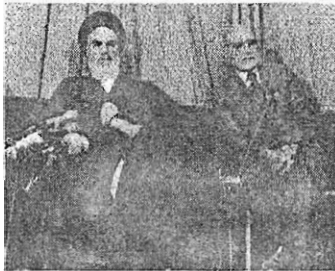
سؤال: شما درباره‌ی اعدام هم‌جنس‌گرایان چه فکر می‌کنید؟

• **جواب:** هم‌جنس‌گرایان ضد جامعه‌اند؛ چرا که ضد جنس مخالفانند. آن‌ها موجبات دوام خانواده را فراهم نمی‌کنند؛ به اسلام نمی‌اندیشند و تنها به فکر لذت‌اند. مجازات آن‌ها می‌تواند از شلاق خوردن باشد تا مرگ؛ بر حسب درجه‌ی خطای‌شان. یعنی بر حسب اینکه خطای اول‌شان است یا خطای چندم؛ و نیز درجه‌ی علاج‌ناپذیری‌شان.

سؤال: آیا هم‌جنس‌گرایی زنان هم مجازات دارد؟

• **جواب:** مجازات‌های پیش‌بینی شده همان است که برای مردان؛ اما مسئله‌ی کاربردشان مطرح نیست، چرا که هم‌جنس‌گرایی زنان نزد ما وجود ندارد.

گفتگو در روز ۲۰ مارس، توسط کلر بری‌یر،
کاتیا د. کوپ، میشل مانسو، مارتین استورسی



مهندس مهدی بازرگان و آیت‌الله خمینی

گفتگو با نخست‌وزیر، مهدی بازرگان

سؤال: آیا برابری مطلق میان زن و مرد، در قانون اساسی آینده دقیقاً ذکر خواهد شد؟

• **بازرگان:** می‌دانید که قانون اساسی هنوز نوشته نشده و به طریق اولی، مورد رای‌گیری قرار نگرفته است. اما اگر نظر شخصی مرا بخواهید، برابری مسئله‌ای کاملاً نسبی است. از نقطه نظر طبیعت، برابری میان دو جنس

وجود ندارد؛ نه از نظر خلق و خو، نه شخصیت، نه توان بدنی و اخلاقی، نه قابلیت‌ها، نه کارکردها... بنابراین نمی‌توانیم از برابری میان دو جنس به طور مطلق صحبت کنیم. طبیعت چنین چیزی را نخواست است؛ نه برای نژاد انسان و نوع بشر، نه برای هیچ جاندار دیگری؛ از گیاهان تا حیوانات. البته اگر مقصود، برابری حقوقی باشد، برابری ارزش‌ها، احترام و... به این معنا می‌توانم پاسخ بدهم.

سؤال: آقای نخست‌وزیر، در اینجا زنان از مشکلات خیلی مشخص زندگی روزمره و کار و تحصیل‌شان، مسائلی را برای ما مطرح کرده‌اند که نشان می‌دهد از چند هفته پیش اقداماتی انجام می‌گیرد که حقوق زنان را تهدید می‌کند: مورد سه دانشجوی پزشکی آبادان را مطرح کرده‌اند که چون تصمیم گرفته شده کلاس‌های دانشگاه دیگر مختلط نباشد، دانشگاه را اجباراً ترک کرده، به تهران آمده‌اند و در تهران موفق به یافتن جا نشده‌اند. در تهران به آن‌ها گفته‌اند که به هر صورت، اگر جایی هم پیدا شود، می‌بایست درس‌شان را از اول شروع کنند؛ حال آنکه آن‌ها سال سوم پزشکی هستند. آیا بیم ندارید که در دراز مدت، مردان از آموزش با کیفیتی برخوردار شوند، در حالی که سطح آموزش زنان پایین می‌ماند؟

• **بازرگان:** دخترم، دختر دومم که واسطه شد تا شما را [به حضور] بپذیرم، این سؤال را

از سوی شما از من پرسیده بود... چگونه است که وقتی دولت قبلی می‌کُشت، شکنجه می‌کرد و همه‌ی پلیدی‌ها، رذالت‌ها و بی‌عدالتی‌ها را نسبت به زنان ایران اعمال می‌نمود،



از چپ به راست: فرانسواز گاسپار، مهدی بازرگان (نخست وزیر وقت)، عباس امیرانتظام (سخنگوی دولت) و کلود سروان - اشربر
اف. مگزین، آوریل ۱۹۷۹

همه‌ی حقوق و آزادی‌های‌شان را پایمال می‌ساخت، کسی از اروپا و آمریکا برای دفاع از آن‌ها پیدا نشد؟ و حالا که صحبت از چادر، عینک سیاه، یا مشکلات کوچکی از این دست است، شما برای دفاع از حقوق زنان به سمت ایران شتافته‌اید؟

الیس شوآرتنر: من به شما پاسخ خواهم داد، آقای [نخست] وزیر. من شخصاً. اما فکر می‌کنم که بقیه هم می‌توانند پاسخ دهند؛ چرا که ما اغلب - من اغلب - در خیابان‌های آلمان برای ایران و بر ضد شاه، تظاهرات کردیم [کردم]. ایران کشوری است که در عین حال ما زنان را بسیار نگران کرده است. در مورد خودم بگویم، من سال‌هاست که عضو فعال یک کمیته‌ی مختلط زنان ایرانی و آلمانی هستم. بنابراین، گرچه سؤال شما را که حتماً در غالب موارد برحق است درک می‌کنم، باید به شما بگویم که مایی که اینجا هستیم، اصولاً از تغییر حکومت بسیار خرسندیم. پس از شما خواهش می‌کنم به ما حق دهید که به لحاظ اخلاقی، تنها به تبریک گفتن برای تغییرات بسنده نکنیم؛ بلکه مسائل انتقادی را نیز با شما در میان بگذاریم.

• *بازرگان:* آیا در آنجا شما با خبر شدید که چگونه دانشجویان [دختر] شهرستانی

دانشگاه تهران، شاید سه چهار ماه پیش، در دل زمستان، وسط سرما، وقتی یک شب به همراه پسران در ساختمانی تظاهرات می‌کردند، مورد حمله قرار گرفتند؟ در حالی که باران می‌بارید، یا شاید برف و سرمای وحشتناکی بود، مأموران ساواک تمام دختران جوان را به خیابان ریختند و نه تنها مانع شدند که این دختران جوان به ساختمان‌هایی که مخصوص دختران بود برگردند، بلکه حتی وقتی آن‌ها به خانه‌های مردم پناه بردند، به آنجا رفتند، صاحبان خانه‌ها را دستگیر کردند و به دلیل پناه دادن به دختران جوان، مجازات نمودند. همان وقت، ما به عنوان کمیته‌ی ایرانی دفاع از حقوق بشر اعلام کردیم که خانه‌ها، مسجدها و یا حتی مدارس را در اختیار این دختران جوان قرار می‌دهیم تا در آن‌ها منزل کنند.

اما برگردیم به سؤالی که درباره‌ی این سه دختر آبادانی از من پرسیده‌اید. می‌دانید، اینجا هم مانند جاهای دیگر، در موقعیت انقلابی، به ویژه در مرحله‌ی بینابینی میان تهاجم و تخریب و بازسازی، نظم برقرار نیست. عوامل و نیروهای بسیاری در صحنه هستند و مداخله می‌کنند. بنابراین در مورد آنچه در آبادان اتفاق افتاده و من به عنوان نخست‌وزیر هرگز چیزی درباره‌اش نشنیده‌ام، می‌توانم قطعاً بگویم که نه از سوی وزارت آموزش و پرورش انجام شده و نه توسط دانشگاه آبادان. در حال حاضر، دخالت‌های گوناگون غیرمجاز و بی‌رویه، اسباب زحمت ما شده است.

سؤال: اما به نظر می‌رسد که این دقیقاً وزارت دادگستری است که قضاوت را برای زنان ممنوع کرده است.

● **بازرگان:** مسئله‌ی نابرابری در تحصیل و آموزش، مسئله‌ای است که هنوز مطرح نشده است. ممکن است برخی دانشجویان، دانشجویان دختر یا بعضی زنان، عقایدی را در این باره، سر خود ابراز نموده باشند. اما من فکر نمی‌کنم که در قانون اساسی ما چنین نابرابری‌ای ثبت شود.

س: در مورد زنان قاضی، بحث بر سر عقیده نیست. بخشنامه‌ی وزارت دادگستری در این باره موجود است. وانگهی، مگر آیت‌الله نگفته که زنان نمی‌توانند قاضی شوند؛ چرا که زیاده از حد حساسند؟

● **بازرگان:** زیاده از حد احساساتی، بله. (رو به سوی فرانسواز گاسپار) شما این طور فکر نمی‌کنید؟

فرانسواز گاسپار: من خودم قاضی هستم. (خنده)

● **بازرگان:** شما قاضی هستید، اما آیا احساساتی نیستند؟

ف. گاسپار: و خود شما، آیا احساساتی نیستید؟

● **بازرگان:** می‌دانید، در قانون اسلامی و در بسیاری از کشورهای مسلمان، دو حرفه وجود دارد که... نه ممنوع، ولی... بیشتر مخصوص مردان است: قضاوت و رهبری مذهبی. این بی‌دلیل نیست. مثالی بزنم. در روزگار قدیم، روحانی بزرگی وجود داشت که زنش در مسائل دینی بسیار عالم و دانشمند و داناست و به اندازه‌ی شما عادل، چرا نمی‌تواند امام باشد و پیش‌نماز؟ همان‌طور که به شما گفتم، دو چیز برای زنان مجاز نیست: قاضی بودن، امام بودن و پیش‌نماز شدن. مرد است که پیش‌نماز می‌شود و دیگران را هدایت می‌کند؛ همانی که ما امام می‌نامیم. این کار مختص مردان است... اما ببینیم که این آیت‌الله چه پاسخی به شاگردانش داد. در واقع، او فوراً پاسخ نداد و به برخی از شاگردانش توصیه کرد که بروند و به زنش بگویند: شوهر شما زن دیگری اختیار کرده. زن این حرف را آن‌قدر شنید که متقاعد شد شوهرش زن دیگری گرفته است. لذا، وقتی آیت‌الله به خانه رسید، خانم آیت‌الله به خشم آمد و ماجراهایی به راه انداخت. آیت‌الله پرسید: چه خبر است؟ زن جواب داد: تو زن دیگری گرفتی؛ حق نداشتی، کار بدی انجام دادی. آیت‌الله فوراً از او سؤال کرد: چطور شما پیش از اینکه پاسخ و دفاعیه مرا بشنوید و مدرک و سند را ببینید، چنین قضاوتی کرده‌اید؟ در تمام طول این صحنه‌آرایی، شاگردان پشت پرده پنهان بودند. به این ترتیب، آن‌ها دیدند و متقاعد شدند که زن آیت‌الله به رغم آنکه در دانایی و دانشمندی هم‌تراز شوهرش است، نمی‌تواند قاضی بشود؛ چرا که عادل نیست.

س: زن از این صحنه‌آرایی خبر نداشت؟ او تنها شاگردان را در جریان گذاشته بود...

● **بازرگان:** نه! یک بازی بود؛ صحنه‌ای بود که پنهانی به اجرا درآمد تا شاگردان ببینند که دانایی کافی نیست. آنچه برای یک امام لازم است، بردباری‌ست...
س: یک لطیفه‌ی خیلی جالب؛ اما برای ما کمی تحقیرآمیز. ما مردان بسیاری را می‌شناسیم که غیرمنطقی هستند؛ احساساتی و بی‌انصاف. اما به پرسش‌مان برگردیم: شما شخصاً فکر می‌کنید که زنان از پس چنین حرفه‌ای بر نمی‌آیند؟

● **بازرگان:** (ضمن خنده) آنچه من فکر و آرزو می‌کنم، توسط قانون اساسی اعمال نخواهد شد. اما در سنت اسلامی، هم برای شیعیان و هم برای سنی‌ها، این یک امر پذیرفته شده است. با این حال، سنت‌ها و نظرات روحانیت، به اندازه‌ی آیات قرآن قطعی و محکم

نیستند. این تفسیر آن‌هاست. قویاً ممکن است که امروز، همان طور که در گذشته هم دیده شده، روحانیت به نظر متفاوتی برسد. از این نکته‌ها زیاد داریم. من شخصاً این اطمینان خوش‌بینانه را ندارم و نمی‌توانم با قاطعیت بگویم که حق و امتیاز قاضی بودن را به زنان خواهند داد یا از آن محروم‌شان خواهند کرد.

س: آقای نخست‌وزیر، پس از فراندوم بر سر جمهوری اسلامی، در دولتی که توسط شما و یا کس دیگری تشکیل خواهد شد، چه نقشی به زنان خواهید داد؟ تصور می‌کنید که زنان در دولت عضویت یابند و نقش مهمی در عرصه سیاست ایفا نمایند؟

• **بازرگان:** برای همین دولت، یک کاندیدای زن وجود داشت. پس از بحث و مشورت در کابینه، او مورد قبول قرار نگرفت. نه به این دلیل که زن است؛ ملاحظات دیگری در کار بود. این اصل به خوبی پذیرفته شده است.

س: و در آینده؟

• **بازرگان:** به شما گفتم: بر آن‌هاست که بپذیرند یا نه. اما به هر حال، در ذهنیت آیت‌الله خمینی و یا محافل مذهبی، امکان اینکه یک زن، معاون وزیر و یا حتی وزیر شود، اصولاً مردود نیست.

لیلا ابوسیف: چه ارزش و چه معنایی باید به مسئله‌ی حجاب داد؟

• **بازرگان:** ببخشید؛ شما الجزایری هستید؟

لیلا ابوسیف: نه، مصری هستم.

• **بازرگان:** بی‌شک این سوآلی‌ست که شما از خود زنان هم پرسیده‌اید؟

لیلا ابوسیف: بله. از آن‌ها پرسیده‌ایم.

• **بازرگان:** شاید به شما گفته باشند که بسیاری‌شان در زمان انقلاب ما چادر و حجاب به سر کردند، در حالی که هیچ اجباری وجود نداشت. پیش از رفتن شاه، این یک شیوه‌ی اعتراض از سوی زنان علیه کارهای حکومت بود. پس از رفتن او، آن‌ها با این روش پیوستگی‌شان را به آرمان انقلاب و به ویژه انقلاب اسلامی نشان دادند. تا همین چند روز پیش که آیت‌الله خمینی به طرفداری از حجاب صحبت کرد، هیچ اجباری برای حجاب وجود نداشت و هنوز هم اجباری در کار نیست.

س: فشاری وجود ندارد که زنان حجاب به سر کنند؟

• **بازرگان:** همان‌طور که پیش‌تر به شما گفتم، در هر انقلابی، به ویژه در مراحل بینایی، عوامل، عناصر و نیروهای زیادی نقش دارند. نه می‌توان رویدادها و رفتارها را

پیش‌بینی و نه کنترل کرد. نمی‌توان آن‌ها را مواضع قطعی و نهایی هم به حساب آورد. در طول چنین دوره‌هایی، همه - از رهبران گرفته تا پایین‌ترین اقشار مردم - تحت تأثیر حرکت‌هایی هستند که از اعماق برمی‌آید. طبعاً بعید نیست که فشارهایی هم اعمال شود. س: اما در آینده، قصد دارید زنان را به برداشتن حجاب تشویق کنید؟ یا برعکس، با سر نخت‌گشتن، [عملی] ضدانقلابی تلقی می‌شود؟

● **بازرگان:** مواضع همه به اندازه‌ی آیت‌الله خمینی سفت و سخت نیست. مثلاً آیت‌الله طالقانی که ۲۵ یا ۳۰ سال است از انقلاب طرفداری می‌کند، بسیار مترقی‌تر است؛ حال آنکه خمینی این اواخر وارد صحنه شده. او [آیت‌الله طالقانی] پس از اعتراضات و تظاهرات زنان، درباره‌ی مسئله‌ی حجاب پادرمیانی کرد. او توضیح داد که اگرچه مسئله‌ی حفظ عفت و اینکه زنان نباید خود را [بی‌حجاب] نشان دهند، عملی اخلاقی و اسلامی محسوب می‌شود، اما چنین عملی نباید اجباری باشد. در آنچه به من به عنوان نخست‌وزیر مربوط می‌شود، به زنان ایران گفته‌ام که من و خانواده‌ام طبعاً طرفدار حجاب هستیم. و اینکه ما در این زمینه حتا تبلیغات زیادی می‌کنیم. اما نه من و نه هیچ‌کدام از وزرا این مسئله را اجباری نمی‌دانیم. دلیل اثباتی‌ام هم اینکه در دفتر من خیلی از زنان کارمند همچنان بی‌حجابند.

س: آقای نخست‌وزیر، زنان ایرانی در کنار مردان، اسلحه به دست برای انقلاب جنگیدند. آیا قصد دارید که در ارتش آینده جمهوری اسلامی، سرباز زن داشته باشید؟

● **بازرگان:** ممکن است... نمی‌دانم آیا نطق آیت‌الله خمینی را در روز پیش از صحبتش



راه‌پیمایی زنان در تهران، اسفند ۱۳۵۷
برگرفته از پرده‌ی تلویزیونی شبکه‌ی ABC آمریکا؛
برنامه‌ی ویژه درباره‌ی ایران: «قرن ما»

درباره‌ی حجاب، در برابر شمار کثیری از دختران جوان و زنان در مدرسه‌ی [فیضیه] قم شنیده‌اید یا نه. او نظرش را در مورد برابری حقوقی دو جنس، با تأکید ویژه بر حق رای زنان و دسترسی آن‌ها به تمامی حرفه‌های جامعه بیان کرد. این سخنان، حتا به گفته‌ی ملاها و روحانیت، از نقطه نظرات اسلام مترقی هم جلوتر بود.

س: پس چرا زنان ایران چند روز پیش، وسیعاً تظاهرات کردند؟

● **بازرگان:** تظاهراتی که از آن صحبت می‌کنید، تظاهرات زنان، جوانان، اخراجیان... تظاهراتی طبیعی نبود. در حال حاضر، دسیسه‌های زیادی از سوی شخصیت‌ها و گروه‌های کم و بیش ضدانقلابی و ضد اسلامی در کار است. وانگهی، هم‌میهنان ما به خوبی متوجه این مسئله شدند و از آن پس، شاهد عقب‌نشینی، اگر نگوئیم قطع کامل این نوع کارها بودیم. به اعتقاد من، در این تظاهرات - که تکرار می‌کنم توسط افراد مشکوک و اغلب بیگانه رهبری می‌شد - بر آنچه می‌گفتند و فریاد می‌زدند، نباید زیاد پافشاری کرد. در حال هر کس از فرصت سود می‌جوید و آنچه فکر می‌کند، می‌گوید. و ما - دولت - به همین دلیل در زمینه‌ی اقتصادی دچار مشکل هستیم؛ چرا که شخصیت‌های طراز اول، به رغم اینکه جزء دولت نیستند، به خود اجازه می‌دهند که مثلاً اعلام کنند از این پس بانک‌ها بهره نمی‌پردازند و یا اینکه تولید نفت به ۳۰ درصد آنچه قبلاً بوده کاهش می‌یابد و غیره... در پی چنین گفته‌هایی بود که بانک‌های خارجی فوراً تعطیل شدند و بانک‌های ایرانی وام‌های‌شان را به حال تعلیق درآوردند... این‌ها [را می‌گویم] برای اینکه به شما گفته باشم در حال حاضر در ایران آدم‌های بسیاری که لزوماً نمایندگان دولت نیستند، مداخله می‌کنند. در مورد وضعیت زنان، هنوز هیچ چیزی قطعی نشده است.

س: آقای نخست‌وزیر، آیا گرایش جمهوری اسلامی بازگرداندن زنان به خانه نیست؟

● **بازرگان:** من در این باره مثل آیت‌الله طالقانی فکر می‌کنم و در یکی از آخرین کتاب‌هایم، بخشی را به این موضوع اختصاص داده‌ام: از آغاز خلقت موجودات، از همان سلول زنده تا گیاهان، به ویژه حیوانات و مشخصاً پستانداران، بدیهی است که طبیعت یا به عبارت دیگر خدا، مخلوق و خالق، میان کارکردها [ی دو جنس] تمایز قائل شده است. البته مقصود این نیست که خدا، طبیعت و یا قانون اساسی ما، کار مرد در بیرون و ماندن زن در خانه را در تمام موارد تحمیل خواهد کرد. ممکن است عکس آن اتفاق بیفتد. اما این یک استثنا خواهد بود. وقتی از این مسائل صحبت می‌کنیم، صحبت از آن چیزی است که طبیعی است؛ از چیزی که در اکثریت قریب به اتفاق موارد، منطقی و عقلانی است. این بدان معنا نیست که قانون، مسئله را به طور قطعی و نهایی تعیین خواهد کرد. مثلاً حکم کند که مرد حقوق مناسبی بگیرد و زن ۲۰ تا ۳۰ درصد کمتر دریافت کند.

س: آقای نخست‌وزیر، از ابتدای گفتگو، این دومین باری است که شما به طبیعت ارجاع می‌دهید؛ یا به حیوانات. آیا به عقیده شما این یک عامل پیشرفتگی است؟ آیا بیشتر یک عامل پس‌رفت محسوب نمی‌شود؟

• *بازرگان*: تمام اخلاق‌گرایان، تمام طبیعیون [ناتورالیست‌ها] و به طور کلی تمام آن‌هایی که می‌خواهند واقعیت را بفهمند، مجبورند پایه‌ی استدلال خود را بر تحول طبیعی بگذارند. داروین شما و تمام فیلسوفان‌تان، از منتسکیو تا ژان ژاک روسو، آن‌زمان که می‌خواهند مبنایی برای حقوق انسانی در نظر بگیرند، بر آنچه در طبیعت جاری‌ست، اتکا می‌کنند.

س: اگر اجازه‌ی یک طنز کوچک را به ما بدهید؛ تمام این آقایان مرد هستند. شاید زنان بر این نظر باشند که این مردان‌اند که تاریخ و تاریخ طبیعی را به شیوه‌ی خودشان نوشته‌اند.

• *بازرگان*: ممنون‌تان می‌شوم اگر نام یک کتاب تاریخ طبیعی را که نوشته‌ی زن یا زنان باشد، به من بگویید.

س: وجود دارد... آیا مجازیم به شما یادآوری کنیم که همیشه به نام طبیعت بوده که موجوات بشری، از سیاهان گرفته تا پرولتاریا و زنان را مورد ستم قرار داده‌اند؟ همه‌ی مرتجعین (ببخشید، منظورمان شما نیستید) همیشه بر پایه‌ی طبیعت استدلال کرده‌اند... اگرچه ما عادت داریم که مردان همه‌ی فرهنگ‌ها چنین بحثی ارائه دهند - که نه مخصوص ایران است و نه اسلام - توجه خواهید کرد که در برابر شما که در وضعیتی انقلابی به سر می‌برید و امیدوارهای زیادی دارید، ما زنان نیز سهم خودمان را از این انقلاب خواستار باشیم. به این دلیل است که کمی به شما تلنگر می‌زنیم (خنده).

• *بازرگان*: متأسفم که زنم اینجا نیست که بتواند با شما بحث کند؛ این استدلال خیلی می‌توانست برایش جالب باشد. در مورد خودم، اگر خانم دوبووآر مایل باشد کتابش را برایم بفرستد، خوشحال خواهم شد... بدبختانه، فرصت زیادی برای خواندن ندارم.

گفتگو از سوی: لیلیا ابوسیف، کاترین کلمان، فرانسواز
گاسپارد، گائیل مون‌لوک، آلیس شوآرتزر، کلود سروان اشربر،
مارتین استورسی، چهارشنبه، ۲۱ مارس

گفتگو با آیت‌الله طالقانی

مترجم: [ابوالحسن] بنی‌صدر، سردبیر روزنامه‌ی نوبنیاد [انقلاب] اسلامی در تهران.

س: درباره‌ی تظاهرات زنان در تهران علیه حجاب چه فکر می‌کنید؟

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: تظاهرات توسط دو دسته از زنان سازماندهی شده.

یک، گروه‌های زنانی که کارمند دولت هستند، در مدارس دولتی یا خصوصی کار می‌کنند و درست متوجه معنای کلی بیانات آیت‌الله خمینی درباره‌ی حجاب اسلامی نشده‌اند و آن را به عنوان ممنوعیت کار در دفاتر گوناگون، ادارات گوناگون و فعالیت‌های اجتماعی گوناگون تلقی کرده‌اند. یقین است که این‌ها در معرض سم‌پاشی‌های زنان و مردان حکومت پیشین بوده‌اند؛ کسانی که ساواک را اداره می‌کردند، مشغول غارت مملکت بودند و در فساد فراگیر ایران منفعت داشتند. این دسته‌ی دوم، سازمان‌دهندگان واقعی تظاهرات بودند.

س: در قانون اساسی آینده، حقوق زنان چه خواهد بود و مهم‌تر، ابزار اجرایی آن چیست؟

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: آیت‌الله طالقانی می‌پرسند منظور شما از حقوق زنان چیست؟

س: این حقوق برای مثال، در برگیرنده‌ی حق کار است، حق ازدواج، طلاق، امکان سقط جنین و جلوگیری از بارداری... آزادی رفت و آمد، امکان اینکه یک زن از حق انتخاب شدن در مجلس برخوردار باشد...

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: آیت‌الله می‌خواهند که من هم عقیده‌ی خود را در پاسخ به سوآلی که شما مطرح کردید، بیان کنم. من درباره‌ی این حقوق و مناسبات میان مرد و زن در مصاحبه‌هایم بسیار صحبت کرده‌ام. اما ابتدا باید تعریف کرد که حق چیست. حق، چیز محدودی نیست. در اسلام، حقوق مرد تنها و حقوق زن تنها مفهوم ندارد. در اسلام، حق مرد و زن به مثابه دو عنصر یک مجموعه مطرح است و این مجموعه است که موضوع حقوق است. آیت‌الله می‌گویند اگر مقصود از حق، عرضه کردن زن به عنوان شیء جنسی است، همان چیزی که در کشورهای اروپایی وجود دارد، جایی که زن حقی ندارد جز ارائه و عرضه‌ی خود به عنوان شیء جنسی، این نفی حق زن است. اما اگر برعکس، مقصود آزادی او و به کار گرفتن استعدادها و ظرفیت‌های گوناگونش باشد، این همان چیزی است که من از حق زن می‌فهمم؛ یعنی مجموعه‌ی ابزارهایی که به مرد و زن اجازه‌ی رشد می‌دهد. درباره‌ی حق کار و غیره... آیت‌الله بر این نظرند: ساختار بدن زن، ذهنیت و ظرفیت‌های فکری او با مرد یکی نیست. در واقع، آن‌ها مکمل یکدیگرند، نه متضاد یا یکدیگر. به هر روی؛ زن حق کامل دارد که در کارهای گوناگون اجتماعی، اقتصادی و حتا سیاسی



آیت‌الله سید محمود طالقانی مشارکت داشته باشد: حق دارد کار کند، در انتخابات شرکت

نماید، انتخاب کند و انتخاب شود. هم‌چنین حق دارد که درخواست طلاق کند، ازدواج کند، و غیره...

س: شما درباره‌ی حقوق زنان و همچنین وظایف زنان، مثل وظیفه‌ی مادری، صحبت کردید. آیا می‌توانید درباره‌ی وظایف زن در جامعه‌ی اسلامی صحبت کنید و نیز حقوقش؟

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: نخستین حق زن، همانا داشتن شوهر است. جامعه باید این را تضمین کند. زن حق دارد مادر شود؛ بنابراین این را هم می‌بایست برای او تضمین کرد. جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای نیست که بگوید: شما کارگر هستید، بروید در کارخانه‌ها کار کنید. برای ما یافتن یک شوهر، ثانوی نیست، اولویت دارد. یعنی این حق زن است و می‌بایست تضمین شود.

س: و در مورد مادر شدن؟

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: حق مادر شدن، از حقوق اولیه است. در دوره‌ی بارداری، قوانین ما می‌باید مرخصی هرچه طولانی‌تری برای زن وضع کنند و به هنگام تغذیه [شیر دادن] فرزندش، زن می‌تواند درخواست مزد کند.

س: و سقط جنین؟

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: زن و مرد می‌توانند با هم تفاهم کنند که صاحب فرزند نشوند. اما اگر زن باردار شود، نمی‌تواند سقط کند؛ ممنوع است. اگر سقط کند، محکوم به کیفر و جریمه می‌شود.

س: زن محکوم می‌شود یا مرد و زن هر دو؟

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: همانی که مسبب است.

س: زن؟

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: زن، اگر زن [مسبب] باشد؛ شوهر، اگر شوهر [مسبب] باشد.

س: فقط جریمه؟ نه زندان یا تنبیه بدنی؟ زن تنبیه نمی‌شود؟

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: خیر. نه زندان و نه تنبیه بدنی.

س: و جلوگیری از بارداری؟ شما گفتید که می‌شود ترتیب پیش‌گیری از بارداری را داد؛ اما چگونه؟

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: قرص ضدبارداری و وسایل دیگر.

س: قرص مجاز است؟



ابوالحسن بنی صدر

• بنی صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: اگر زبانی به بدن زن نرساند، بله.

س: در داروخانه‌ها قرص موجود است، می‌توان آن را خرید؟

• بنی صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: بله، بله. حتا آن را ترغیب می‌کنند.

س: شما درباره‌ی حق زنان در ازدواج کردن و داشتن فرزند صحبت کردید. می‌خواستم بدانم آیت‌الله نسبت به زنانی که تصمیم می‌گیرند ازدواج نکنند و یا صاحب فرزند نشوند، چه فکر می‌کنند؟

• بنی صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: قطعاً حق آن‌هاست.

س: آیا زنان از این حق برخوردار خواهند بود که بدون داشتن اجازه‌ی شوهر، کار کنند؟

• بنی صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: آیت‌الله می‌گویند: ازدواج، قراردادی است میان مرد و زن. در شرع اسلامی، مرد است که می‌بایست هزینه‌ی زندگی مشترک را تأمین کند. بنابراین، مرد در کار تقدم دارد. اما از آنجایی که این قراردادی است میان دو فرد، زن می‌تواند بگوید: من نمی‌خواهم که شما خرج مرا تأمین کنید و ترجیح می‌دهم که آزاد باشم و بروم کار کنم (خنده). اگر این شرط در قرارداد ازدواج ذکر شود و سپس مرد اجازه ندهد، قاضی، مرد را به رعایت آن وامی‌دارد. به هنگام ازدواج، زن می‌تواند شروط خود را مطرح کند و از این رهگذر است که زن، از جمله از حق طلاق برخوردار خواهد شد.

س: آیا چندهمسری بر جا خواهد ماند؟

• بنی صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: در اسلام، چندهمسری وجود ندارد. اسلام می‌گوید که مرد باید یک زن داشته باشد؛ اگر عادل باشد، می‌تواند دو زن بگیرد. س: یعنی اگر ثروتمند باشد؟

• بنی صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: نه، نه؛ اگر عادل باشد. یعنی اگر حقوق زنان را رعایت کند؛ اگر با همه‌شان به مساوات رفتار کند. چرا چنین است؟ زیرا بنا بر یک واقعیتِ ابدی تاریخ بشر، شمار زنان همواره بیشتر است. چنانچه پیش‌تر گفتم، ما برای حق زنان در داشتن شوهر و فرزند الویت قائلیم. نمی‌توان زن را از این حق محروم نمود و به داشتن زندگی یک‌روسی یا معشوقه محکوم کرد. بنابراین، این مسئله باید حل شود. اگر ما به جامعه‌ای دست پیدا کنیم که در آن تعداد مرد و زن برابر باشد، چندهمسری ملغی خواهد

شد. داشتن چند همسر، اجبار نیست.

س: مرد می‌تواند به راحتی، زنش را یک جانبه طلاق دهد؛ ولی زن حق طلاق ندارد.

• بنی‌صدر از سوی آیت‌الله طالقانی: نه؛ زن حق طلاق دارد. خمینی این را به روشنی اعلام کرده است که در صورتی که در قرارداد ازدواج ذکر شود، زن حق طلاق دارد. و مرد حق ندارد زنش را تنبیه کند. البته، موارد مازوخیسم هم وجود دارد که زن از خشونت شوهرش خوشش می‌آید؛ یا زن نمی‌پذیرد با شوهر هم‌بستر شود... این تنها موردی است که [تنبیه زن] مجاز شناخته شده است... و تازه، این شوهر نیست که می‌تواند بگوید چنین حقی دارد... این بر پزشک است که ابراز کند آیا خشونت می‌وجود داشته است یا نه.

گفتگو از سوی کل هیئت، ۲۰ مارس

گفتگو با صادق قطب‌زاده، رئیس تلویزیون ایران

س: شما جایگاه زن را در تلویزیون ایران جدید چگونه می‌بینید؟

• صادق قطب‌زاده: جایگاه زن در تلویزیون، عیناً همان جایگاه مرد است.

س: من در لوموند گزارشی خواندم که در آن مشخصاً گفته شده بود: زنان، مجری برنامه‌های کودکان خواهند شد.

• صادق قطب‌زاده: نه. متأسفانه، مسئله این است - می‌بخشید این را می‌گویم - که اکثر گزارشگران خارجی حول و حوش دانشگاه می‌چرخند و فکر می‌کنند که مرکز اخبار تمام دنیا دانشگاه تهران است. این درست نیست؛ مضحک است. وقتی گزارشگر لوموند اینجا بود، تنها چیزی که من گفتم، این بود که ما نمی‌توانیم بپذیریم کودکان‌مان همان مردان و زنان نظام سابق را ببینند. به همین دلیل هم مایلیم که این زنان را کنار بگذاریم...

س: ... گویندگان، مجریان برنامه، تهیه‌کنندگان پیشین؟

• صادق قطب‌زاده: باید ایرانی بود تا فهمید که دیدن همان آدم‌ها، همان دهان‌ها و همان صداهایی که در نظام سابق حرف می‌زدند - که حامیان نظام پیشین بودند - چه تأثیری بر انسان دارد. مردم ایران نمی‌توانند چنین چیزی را بپذیرند. تعویض کادرها بی‌نهایت دشوار است. ما مردانی را کنار گذاشتیم و آن‌ها را با مردان دیگر جایگزین کردیم تا به مردم ثابت کنیم که اوضاع واقعاً عوض شده است. در مورد رادیو هم مردم معترض‌اند چطور همان آدم‌ها، همان گویندگان و بقیه می‌توانند الان دقیقاً همان حرف‌هایی را درباره‌ی

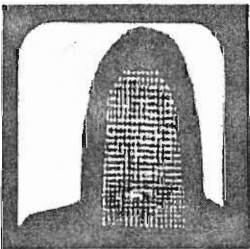
گوینده تلویزیون



پیش از رفراندوم



موقع رفراندوم



بعد از رفراندوم

انقلاب بزنند که قبلاً درباره‌ی نظام سابق می‌زدند.
 س: بله، اما زنانی که در کنار انقلابیون مبارزه کردند، کم نیستند. آیا این‌ها می‌توانند در تلویزیون حرف بزنند و کار کنند؟

• **صادق قطب‌زاده:** قطعاً. دو هفته پیش، از زنان داوطلب خواستیم که به اینجا بیایند و آموزش ببینند تا این گونه کارها را انجام دهند. فکر می‌کنم در روزهای آینده، تا دو سه روز یا یک هفته دیگر، زنان دوباره در تلویزیون ظاهر شوند؛ البته زنانی که در انقلاب شرکت داشته‌اند. این هم طبیعی‌ست.

س: شما مسئله‌ی حجاب زنان را در تلویزیون چگونه حل کردید؟

• **صادق قطب‌زاده:** تلویزیون باید سیمای انقلاب باشد. لباس انقلاب برای زنان، حجاب است. بنابراین، برای اولین بار در تاریخ تلویزیون، زنان با حجاب ظاهر خواهند شد. سایرین باید این را بپذیرند. من همیشه این را می‌گویم: اگر زنان به اندازه‌ی کافی انقلابی باشند و به اندازه‌ی کافی از انقلاب آگاهی داشته باشند و اگر آن‌ها واقعاً در انقلاب تا مرز کشته شدن مشارکت کرده باشند - مثل مردان - اگر این لباس برای انقلاب براننده باشد، برای تلویزیون هم براننده است.

س: شما در این مورد سختگیری خواهید کرد؟

• **صادق قطب‌زاده:** بله، بله. من محکم خواهم ایستاد. اما این بدان معنا نیست که زنان بی‌حجاب نتوانند در تلویزیون ظاهر شوند؛ به هیچ وجه.

س: آیا آن‌هایی که کارهای تخصصی تلویزیون را

انجام می‌دهند، باید حجاب داشته باشند؟

• **صادق قطب‌زاده:** ابدأً، ابدأً. یک روز به اینجا بیایید؛ خواهید دید که زنان کارمند دفاتر،

تقریباً ۹۰ درصدشان بی‌حجابند.

س: منظورم زانی هستند که در صفحه‌ی تلویزیون ظاهر می‌شوند.

• **صادق قطب‌زاده:** هر دو، هر دو. زنان با حجاب باید هرچه بیشتر شوند. ۹۹ درصد باید زنان با حجاب باشند [عیناً نقل قول از قطب‌زاده].

س: با این حال، جمعیت عظیمی از زنان به خیابان‌ها آمدند تا علیه حجاب اعتراض کنند. همین زنان بودند که علیه شاه هم که مدعی بود حجاب از سرشان برداشته، اعتراض کرده بودند. شما درباره‌ی این زنان چه فکر می‌کنید؛ درباره‌ی تظاهرکنندگانی که علیه حجاب اعتراض کردند؟

• **صادق قطب‌زاده:** مسائل را روشن کنیم. اولاً زانی که در آن تظاهرات علیه حجاب شرکت کردند، حداکثر سه هزار نفر بودند.

س: از ۵۰ هزار نفر صحبت شده.

• **صادق قطب‌زاده:** مطلقاً نادرست است، واقعاً مسخره است. من آن‌ها را دیدم. به تلویزیون آمدند. سه هزار نفر می‌شدند. اگر شما تعداد آدم‌ها را در برابر زندان قصر بشمارید - خانواده‌ی آدم‌های نظام سابق را - این تقریباً می‌شود ۲۵۰۰ نفر از زانی که آنجا بودند؛ اغلب‌شان بی‌حجاب. همین زنان به خیابان‌ها رفتند و بر ضد حجاب تظاهرات کردند؛ چرا که موقعیت را برای تظاهرات مناسب می‌دیدند. اما ما زانی را که واقعاً علیه حجاب و علیه فشارها اعتراض کردند، در تلویزیون نشان دادیم.

س: ولی شما روز اول آن‌ها را نشان ندادید. فکر می‌کنم اندک زمانی صبر کردید تا تظاهرات زنان را نشان دهید.

• **صادق قطب‌زاده:** کار تلویزیون کلاً این نیست که آن چیزی را نشان دهد که در حال انجام گرفتن است. برای مثال، وقتی من صبح سخنرانی می‌کنم، مقدور نیست که همان شب آن را نشان دهند.

س: بنابراین، از سوی شما سانسوری در کار نبوده، بلکه تنها مسئله‌ی تأخیر است؟

• **صادق قطب‌زاده:** بله، قطعاً. ما در این باره توضیح دادیم. خبرش را دادیم و گفتیم که تصویر را فردا نشان خواهیم داد. اما این زانی که علیه حجاب تظاهرات می‌کردند و ما آن‌ها را در تلویزیون نشان دادیم، روز بعد درباره‌شان پرونده‌های مهمی پیدا کردیم که نشان می‌داد ساواکی هستند.

س: همه‌شان؟

• **صادق قطب‌زاده:** همه‌شان، به همین دلیل زنانی که به راستی با حجاب مشکل داشتند، متوجه سوء تفاهمی که به وجود آمده بود، شدند. روز دوم، رفته رفته فهمیدند که آلت دست شده‌اند. فوراً تلفن زدند و گفتند دیگر در این ماجرا شرکت نخواهند کرد و می‌دانند که ساواک در حال بهره‌برداری از آن است.

س: شما فکر نمی‌کنید که این واقعه یک اعتراض صادقانه از سوی زنانی باشد که به شیوهی خاصی از زندگی دست یافته‌اند، اما نه فاحشه‌اند و نه جاسوس؛ بلکه اهل کار و زحمت‌اند؟

• **صادق قطب‌زاده:** آن‌ها آلت دست شده‌اند؛ اما در این میان خواسته‌های درستی هم وجود دارد. برخی، حجاب را نمی‌خواهند. ما هرگز، هرگز، هرگز حجاب را به زنان تحمیل نکردیم و قصد تحمیل آن را نداریم. در واقع این فقط سوء تفاهمی بود نسبت به بیانات خمینی که در فضای کنونی، بیاناتی انقلابی‌ست. آن‌ها بیانات او را به طور کامل تحریف کردند. اما به محض اینکه مردم فهمیدند هدف بیانات خمینی، تحمیل حجاب نیست و طلاقانی معنی آن را به دقت توضیح داد؛ و وقتی مردم و به ویژه زنان دیدند که آلت دست قرار گرفته‌اند، ظرف دو روز این حرکت به کلی از میان رفت. همه می‌دانند که اجباری برای حجاب در کار نیست و شما می‌بینید که اینجا در دفتر من، زنان بی‌حجاب هستند. بنابراین، مسئله این نبود.

س: آیا مردان و زنانی که انقلابی و یا مارکسیست‌اند، ولی لزوماً مذهبی نیستند هم می‌توانند در تلویزیون نظرات خود را بیان کنند؟

• **صادق قطب‌زاده:** ما از این اشخاص خواسته‌ایم که به اینجا بیایند و نظرات‌شان را توضیح دهند. ما حاضریم میزگردی تشکیل دهیم تا این زنان در تلویزیون و رادیو از نظرات‌شان دفاع کنند. اما آن‌ها تاکنون نپذیرفته‌اند که بیایند؛ زیرا به خوبی می‌دانند که در عرصه‌ی منطق و استدلال، کوچک‌ترین شانس ندارند که چیزی نصیب‌شان شود.

س: در سازماندهی مجدد تلویزیون که قهرماً همه چیز را زیر و رو خواهد کرد، زنان به نظر شما در چه عرصه‌هایی موفقیت بیشتری خواهند داشت؟

• **صادق قطب‌زاده:** باید اعتراف کنم که چون خارج از مملکت به سر می‌بردم، نمی‌دانستم که زنان کشورم چقدر پیشرفته‌اند. فکر می‌کنم در زمینه‌ی تکنیک و ساختمان، کماکان مردان غلبه دارند. من زنی ندیده‌ام که مثلاً مهندس ساختمان باشد. این عرصه کاملاً مردانه است. اما زنان در عرصه‌های هنری حضور دارند؛ در مسائل اجتماعی،

روان‌شناسی، حتا در زمینه‌های تکنیکی و الکترونیکی تلویزیون و حتا [به عنوان] تهیه‌کننده.
 س: در اخبار هم؟

• صادق قطب‌زاده: بله، در اخبار هم. ما زنان گزارشگری داریم که کارشان کم و بیش جالب توجه است.



آهنگر، شماره ۱، ۲۷ فروردین ۱۳۵۸

س: شما می‌بایست این بخش از مشکلات را هم حل کنید: این شایعه را که می‌گوید شما با زنان خصومت دارید، چگونه توضیح می‌دهید؟

• صادق قطب‌زاده: به من خیلی حسادت می‌کنند. ریاست تلویزیون یک منصب دولتی‌ست که حتا مهم‌تر از مقام نخست‌وزیر محسوب می‌شود. با این حال، وقتی [به این مقام] رسیدم، توانستم در عرض نیم ساعت، از تمام توطئه‌های دشمنان انقلاب برای براندازی حکومت جلوگیری کنم. من در برابر طرفداران نظام سابق، محکم و قاطع ایستادم؛ از این زو، آن‌ها حملات‌شان را فوراً علیه من متمرکز کردند. در مورد مسئله‌ی زنان، آن‌ها که در این تظاهرات، زنان را آلت دست قرار داده بودند و صحبتش را کردم، آن‌ها هم حملات‌شان را علیه من متمرکز کردند. عناصر مارکسیست که همیشه ضد من بودند نیز از فرصت استفاده کرده، حملات‌شان را روی من متمرکز کردند. اما خوشبختانه، همه‌ی مردم از من حمایت کردند. مثلاً آن روز در تظاهرات تلویزیون، بیش از یک میلیون نفر به حمایت از من و از شبکه‌ی تلویزیون شرکت کردند. حدوداً ۳۰۰ هزار زن هم بودند. رسانه‌ها فقط از

۱۰۰ هزار تظاهرکننده صحبت کرده‌اند.^۱

س: گفته می‌شود که مورد حمله‌ی زنان قرار گرفته‌اید. راست است؟

• صادق قطب‌زاده: نه. دختر جوانی شلیک کرد؛ هفت تیر را بازیچه گرفته بود.

س: می‌دانست شما کیستید؟

• صادق قطب‌زاده: البته. یک دختر بچه بود. ولش کردیم. طرفداران شاه، حدود پنجاه دختر بچه‌ی مدرسه‌ای را آلت دست کردند. پدران‌شان به دلیل فساد از تلویزیون اخراج شده بودند. آن‌ها بچه مدرسه‌ای‌های خودشان را آلت دست قرار دادند. این دختران اینجا آمدند. در اولین روزی که من به تلویزیون آمدم، تظاهرات کردند. روز دوم هم بسیار خشمگین‌تر از روز اول به اینجا آمدند. اولاً، به شخص من حمله نکردند. پس از اینکه سوار ماشین از محوطه‌ی تلویزیون دور شدم تیر هوایی شلیک کردند. روزنامه‌های خارجی با عناوین درشت نوشتند: قطب‌زاده مورد حمله‌ی یک دختر قرار گرفته است. این واقعاً مسخره است. دروغ است. وانگهی، وقتی این دختر کوچک شلیک کرد، تقریباً یک ربع ساعت می‌شد که من رفته بودم. اصلاً بر علیه من نبود. به همین دلیل هم آن دختر را دستگیر نکردیم.

س: بنابراین درست نیست که این دختر به سوی شما شلیک کرده؟

• صادق قطب‌زاده: نه. درست نیست.

س: چرا تکذیب نکردید؟

• صادق قطب‌زاده: او؛ اهمیتی نداشت.

س: فکر می‌کنید شایعه‌ای که می‌گویند شما نسبت به زنان خصومت دارید، از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که شما به عنوان یک اسلام‌گرای بسیار سخت‌سر و بسیار بنیادگرا شهرت دارید؟

• صادق قطب‌زاده: برعکس. گرایش من، از نوع بنیادگرایان نیست. به یک معنا، بنیادگرایان هم با خط مشی من در اینجا توافق ندارند. اما این شایعه به واقع برای تحریک شخص من است و از سوی برخی از زنان شمال شهر تهران سرهم بندی شده؛ به خاطر خط سیاسی‌ای که انتخاب کرده‌ام. یعنی اینکه من مستضعفین جنوب تهران را به مردم

۱- خبر این تظاهرات در روزنامه‌ی *آیندگان*، شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۷، به این صورت درج شده است:

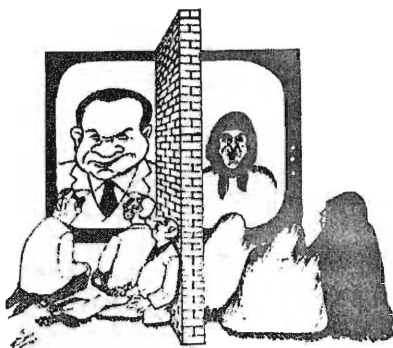
"دربور بعد از ظهر، صدها هزار تن زن و مرد در گردهم‌آیی‌ای که به مناسبت تأیید حجاب اسلامی و انتخاب صادق قطب‌زاده تشکیل شده بود، شرکت کردند."

شمال شهر ترجیح می‌دهم و مردم شهرها و دهات دیگر را به تهرانی‌ها. مسئله این است. یک چهارم تهران، افکار عمومی را در تهران و تمام دنیا شکل می‌دهد. همین یک چهارم تهران، علیه من است و مردم همه پشت سر من. برای مثال، امروز نخست‌وزیر در یک ورزشگاه بزرگ، در برابر تقریباً ۵۰ هزار نفر سخنرانی کرد. هنگامی که مردم برای حمایت من اینجا آمدند، یک میلیون نفر بودند. می‌بینید؟ من در میان مردم ایران به اندازه‌ی کافی محبوبیت دارم؛ در میان یک چهارم تهران است که محبوبیت ندارم.

س: یعنی در میان زنان بورژوا؟

• صادق قطب‌زاده: نه، زنان بورژوا همیشه ضد من بوده‌اند و هنوز هم ضد من هستند. کوچک‌ترین اهمیتی برایم ندارد.

گفتگوکننده: بولا ژاک، ۲۱ مارس



دیدار با آیت‌الله خمینی، قم، ۲۱ مارس

در ساعت ۱۶ روز ۲۱ مارس (نوروز)، چهار عضو هیئت - کلر بری‌یر، کاتیا د. کوپ، ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی و میشلین پلتیه - لاتس با آیت‌الله خمینی دیدار کردند.

قرار این دیدار، یک شب پیش‌تر، در پایان ملاقات هیئت با آیت‌الله طالقانی با پادرمیانی ابوالحسن بنی‌صدر تعیین شده بود. بنا بود دیدار در ساعت نه و نیم صبح انجام گیرد؛ اما پس از رسیدن نمایندگان هیئت به شهر مقدس قم، به آن‌ها گفته شد که اطرافیان آیت‌الله مطلقاً در جریان این برنامه نبوده‌اند. [محمدتقی] اشراقی داماد خمینی که از این سوء تفاهم شرمند شده بود، از نمایندگان پذیرایی کرد. پس از مذاکره و مداخله‌ی مجدد بنی‌صدر از طریق تلفن، قرار ملاقات به ساعت ۱۶ موکول شد.



از چپ به راست: میشلین پلتیه - لاتس، کاتیا کوپ، ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی و کلر بری‌یر
در انتظار دیدار با آیت‌الله خمینی
Photo: Associated Press

آیت‌الله خمینی گفتگو [با هیئت] را نپذیرفت و در برابر هیئت، چند دقیقه‌ای نطق کرد. جوهر مطلب: "از شما متشکرم به خاطر سهمی که در شناساندن شهدای مردم ایران داشته‌اید و کمکی که در طول سال‌های [مبارزه] ضد دیکتاتوری و ظلمی که به مردم ایران می‌شد، به ما کرده‌اید. امیدوارم در آینده این همکاری، در حمایت از مردم ما برای بازسازی کشوری در حال توسعه، ادامه پیدا کند!"

آیت‌الله قبلاً به وسیله‌ی اطرافیانش به ما فهمانده بود که حاضر نیست از او عکسی گرفته شود، مگر تنها. نیز اطلاع داده بود به سوالات هیئت که کتبی و ترجمه شده به فارسی به ایشان داده بودند، پاسخ نخواهد داد. تصریح شد که این امتناع به ماهیت سؤال؛ مربوط نیست؛ بلکه با توجه به وقت کمی است که آیت‌الله برای پاسخ گفتن در اختیار دارد و به خصوص، در رابطه با اصلی می‌باشد که از هنگام قدرت‌گیری برای خود تعیین کرده

است.

اگر در طی نبرد علیه رژیم، او مصاحبه با نمایندگان رسانه‌ها را با پیروی از منطق مبارزه می‌پذیرفت، امروز دیگر این‌گونه ارتباط را جایز نمی‌داند؛ او یک مرجع روحانی است. از زمان بازگشتش به قم، دیگر هیچ مصاحبه‌ای را نپذیرفته؛ حتی در دو مصاحبه‌ی مطبوعاتی که موقع بازگشت [به ایران] و در زمان انتصاب مهدی بازرگان به نخست‌وزیری در تهران انجام داده، به این بسنده نموده که بیاناتی ایراد کند؛ بدون اینکه به معنی دقیق کلمه، مصاحبه کرده باشد.

در واقع، پذیرش هیئت از جانب ایشان افتخار بزرگی است که بسیاری از گزارشگران و فرستاده‌های ویژه‌ی خارجی از آن محروم مانده‌اند. ایشان تاکنون هرگز یک هیئت از زنان خارجی را زیر سقفِ خانه‌ی خود به حضور نپذیرفته‌اند؛ چه رسد به اینکه این زنان به شکل



کاتیا کوپ، ماریا آنتوانی‌یتا ماسیوچی، میشلین پلتیه - لاتس و کلر بری‌یر
در دیدار با آیت‌الله خمینی
نوبول/ابزروتور، ۲۶ مارس ۱۹۷۹

اروپایی لباس پوشیده و روسری ساده‌ای بر سر کرده باشند که حتی همه‌ی موهای‌شان را هم نمی‌پوشاند. اهمیت «عمل» آیت‌الله وقتی روشن‌تر می‌شود که در نظر داشته باشیم شهرت فمینیستی این هیئت که درست روز اخراج کیت میلث به ایران رسیده بود، باعث می‌شد "دید خوبی" نسبت به آن وجود نداشته باشد؛ آن هم بعد از تظاهرات ۸، ۱۰ و ۱۲ مارس که مطابق نظرات درج شده در گفتگوهای پیشین، بسیار بحث‌برانگیز بوده است. هیئت امیدوار است که از خلال این سؤال‌ها توانسته باشد خواسته‌های زنان ایرانی و

دیگر اقلیت‌های کشور را به بالاترین مقام مذهبی مملکت ارائه نماید. این سؤال‌ها به شرح زیر است که: پس از شادباش برای نخستین سال نو در ایران آزاد شده از دیکتاتوری شاه، هیئت نگرانی خود را نسبت به اعطای تمام و کمال حقوق و آزادی‌های فردی که در جریان مبارزه‌ی آزادی‌بخش وعده داده شده بود، به ویژه برای زنان، ابراز می‌نماید. هیئت تصریح می‌نماید:

۱- آیا می‌توانید بیانات پی‌درپی خود را درباره‌ی حجاب، با عبارات دقیق برای ما تصریح نمایید؟

۲- درباره‌ی تدوین قانون اساسی آینده: آیا کمیسیون‌ها یا سازمان‌هایی که عهده‌دار بررسی مسائل خاص زنان هستند، فقط مرکب از مذهبی‌ها خواهند بود؟ یا مذهبی و لائیک‌هایی که در مبارزات آزادی‌خواهانه شرکت کرده‌اند؟ یا زنان مسلمان و غیرمسلمان؟

۳- آیا عبارات آزادی و برابری برای مرد و زن در قانون اساسی ذکر خواهد شد؟

۴- حقوق زنان در ازدواج، ارث، طلاق، حضانت اطفال، حق کار، دسترسی به مقامات مسئولیت‌دار در دنیای کار، چه خواهد بود؟ آیا زنان خواهند توانست از دفاتر و نشریات مخصوص برخوردار باشند؟ آیا حق سازماندهی خود را خواهند داشت؟

۵- ما نگرانیم، زیرا به نظر می‌رسد که وعده‌هایی که در زمان مقاومت در برابر شاه داده شد، به ویژه در آنچه به آزادی مطبوعات و حضور زنان در تلویزیون برمی‌گردد، به دفعات نقض شده است. شما در این باره چه تضمینی می‌توانید بدهید؟

۶- آیا فکر می‌کنید مردی که با مرد دیگری بوده است (مترجم از نوشتن کلمه‌ی هموسکسوئل امتناع می‌کند)، شایسته‌ی مرگ است؟ این پرسش‌ها تا امروز همچنان بی‌پاسخ مانده‌اند.

بیانیه‌ی اعلام موجودیت «کمیته‌ی بین‌المللی حق‌ی زنان»

Comité International du Droit des Femmes :
C.I.D.F.

رویدادهای کنونی ایران و کنگره‌ی اخیر خارطوم درباره‌ی ناقص‌سازی جنسی نشان می‌دهد چقدر موقعیت زنان در برخی کشورها تأثرانگیز است و در همه جا بی‌ثبات. حتا آنجا که حقوق مدنی زنان علی‌الاصول تضمین شده، زیر فشار بیکاری، حق کار و مزد برابر، به زیر سؤال رفته است.

به همین ترتیب، نگرانی‌های مرتبط با مسائل جمعیت شناختی در کشورهای غربی سبب شده که اصل اختیار داشتن زنان بر بدن‌شان و حق به تنهایی تصمیم گرفتن در مورد تولید مثل، باز مورد تعرض قرار گیرد.

به این دلیل، کمیته‌ی بین‌المللی حق‌ی زنان با اهداف زیر به وجود آمده است:

- خیرگیری مستمر از وضعیت زنان هر کشور و رویدادهایی که می‌تواند این وضعیت را تغییر دهد یا بر آن تأثیر گذارد. س. ای. د. اف. بر آن است که به پرس‌وجو، پژوهش و اعزام هیئت‌های گردآوری اطلاعات برآید (همچون هیئتی که اینک عازم ایران است). نیز بنا دارد که مرکزی به وجود آورد برای جمع‌آوری و پخش اطلاعات مربوط به وضعیت زنان در نقاط حاد جهان. در هر کشور، در پی زنان رابطی خواهیم بود که بتوانند شناخت لازم را پیوسته روزآمد کنند. همه‌ی زنانی که توانایی گردآوری اطلاعات لازم در کشورهای گوناگون جهان را داشته باشند، می‌توانند به س. ای. د. اف. بپیوندند.

- آگاه کردن افکار عمومی جهانی از اولویت‌های مبارزات زنان در جهان، پس‌رفت‌های مشاهده شده و نتایج به دست آمده، از رهگذر گزارش‌ها، اطلاعیه‌ها یا کنفرانس‌های مطبوعاتی (متناسب با فوریت مسئله).

در هر کشوری که ارتباط مستقیم با رسانه‌ها ممکن باشد، یک مرکز خبری برقرار خواهد شد.

در کشورهایی که این آزادی وجود ندارد - که متأسفانه در اکثریت هستند - کمیته‌ی

بین‌المللی، ابتکارهای لازم را به کار خواهد بست.

- پشتیبانی از همه‌ی حرکت‌ها و مبارزات همه‌ی زنان برای حقوق‌شان، بی‌هیچ تبعیضی از جهت ملیت، نژاد، مذهب یا وابستگی سیاسی. س. ای. د. اف. کوشش خواهد کرد که به هر شکل ممکن، به آن‌ها یاری رساند. (مراجعه به مقامات مربوطه، تظاهرات بین‌المللی، اعزام هیئت‌های گردآوری اطلاعات، جمع‌آوری کمک و غیره...)

س. ای. د. اف. ادعا ندارد که جایگزین هیچ‌کدام از سازمان‌های موجود زنان می‌شود که با توجه به موفقیت‌های به دست‌آمده در بسیاری از کشورها، هرکدام‌شان تاکنون نقش اساسی‌ای ایفا کرده‌اند. اما بر آن است که مرکز اطلاعات، هماهنگی و ابتکار عمل بین‌المللی شود. س. ای. د. اف. به گسترش آگاهی نسبت به همبستگی بین‌المللی میان میلیاردها زن، که تفاوت سطح زندگی و آموزش‌شان عظیم است، یاری خواهد رساند. خواست این زنان برای برخورداری از استقلال شخصیت و همه‌ی حقوق حقه‌شان، روز به روز نیرومندتر می‌شود.

پاریس، مارس ۱۹۷۹

اعضای «کمیته‌ی بین‌المللی حق‌زنان»

فهرست ۱۰۱ نام از ۱۵ کشور که برخی از آن‌ها به شرح زیر است (به ترتیب حروف الفبا):

لیلا ابوسیف *Leila Abousaif*، سینماگر، مصر - بلا ابزوغ *Bella Abzug*، سیاستمدار، ایالات متحده - کریستینا آلبردی *Christina Alberdi*، وکیل، اسپانیا - کولت اودری *Colette Audry*، نویسنده، فرانسه - ماریا ایزابلا بارنو *Maria Isabella Barenò*، نویسنده، پرتغال - سیمون دوبووار *Simone De Beauvoir*، نویسنده، فرانسه - هوگت بوشاردو *Huguette Bouchardeau*، سیاستمدار، فرانسه - کلر برییر *Claire Brière*، روزنامه‌نگار/نویسنده، فرانسه - سوزان بروان میلر *Susan Brownmiller*، نویسنده، ایالات متحده - لوردس کازالس *Lourdes Casals*، مورخ، گویا - ادیت کرسون *Edith Cresson*، سیاستمدار، فرانسه - کارن دالروپت *Karen Dallerupt*، سیاستمدار، دانمارک - کاترین دونوو *Catherine Deneuve*، هنرپیشه، فرانسه - گینس دان‌وودی *Guinness Dunwoody*، نماینده‌ی مجلس، انگلستان - مارگریت دوراس *Marguerite Duras*، نویسنده، فرانسه - فرانسواز گاسپار *Françoise Gaspard*، سیاستمدار، فرانسه - بنوات گرولت *Benoîte Groult*، نویسنده، فرانسه - ژیزل حلیمی *Gisèle Halimi*، وکیل، فرانسه - آن گرتا لژون *Anne Greta Leijon*، نماینده‌ی

مجلس، سوئد - آن ماری لیزین *Anne Marie Lizin*، سیاستمدار، بلژیک - کیت میلِت
Kate Millet، نویسنده، ایالات متحده - کی‌یوکو میشی‌شی‌تا *Kyoko Mishishia*،
 سینماگر/ نویسنده، ژاپن - ژان مورو *Jeanne Moreau*، سینماگر، فرانسه - آنا پروکنال
Anna Prucnal، هنرپیشه، لهستان - ایوت رودی *Yvette Roudy*، سیاستمدار، فرانسه
 - نوال سعداوی *Nawal Sadawi*، پزشک، مصر - آلیس شوآرتزر *Alice Schwartzer*،
 روزنامه‌نگار، جمهوری فدرال آلمان - سوزان سونتآگ *Susan Sontag*، نویسنده، ایالات
 متحده - گلوریا استینم *Gloria Steinem*، روزنامه‌نگار، ایالات متحده - مارتین
 اسکورسی *Martine Storti*، روزنامه‌نگار، فرانسه - آنی‌یس واردا *Agnès Varda*،
 سینماگر، فرانسه - هدی ویه‌زورک *Heidi Vieczorek*، نماینده‌ی مجلس، جمهوری
 فدرال آلمان.

برگردان به فارسی: مهناز متین

COMITE INTERNATIONAL DU DROIT DES FEMMES
(C.I.D.F)

Présidente : Simon de Beauvoir

LES IRANIENNES
DANS LA REVOLUTION

(Rapport de la délégation du
C.I.D.F. en Iran
19-22 Mars 1979)

بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها و تراکت‌ها

HISTOIRES D'ELLES



La femme est donc durable pour l'avènement de
 d'un tel monde, elle est résistante, et de
 son caractère l'oppression politique, sociale,

et affirmer leur droit est donc coutume,
 comme la mort de chaque jour le gouverne-
 ment

pour leur liberté nationale
 et pour les autres libertés
 et pour les autres libertés

et pour les autres libertés, et
 pour les autres libertés, et
 pour les autres libertés, et

Toutefois, les femmes ont été sous leurs
 libertés et leur régime, une manifestation
 qui est l'objectif le plus élevé de son
 action par le gouvernement révolutionnaire

la manifestation qui se déroule

- TOUS les DROITS et TOUTES les LIBERTES
 pour les FEMMES!
- EGALITE TOTALE des DROITS entre les
 hommes et les femmes!
- DROIT à l'IMPASSEMENT!
- DROIT à l'AUTO-DETERMINATION!
- POUR TOUTS les DROITS DEMOCRATIQUES!



LIGUE COMMUNISTE REVOLUTIONNAIRE
 Section française de la 2^e Internationale





پشتیبانی کامل

از مبارزه و جنبش زنان ایرانی *

از ۸ مارس، روز جهانی مبارزه‌ی زنان، هزاران زن ایرانی به خیابان‌ها آمده‌اند تا در برابر عمل تحریک‌آمیز حکومت اسلامی که بنا داشت به سر گذاشتن چادر را به آن‌ها تحمیل کند و فراتر از آن می‌خواهد زنان را در نقش سنتی برده‌ی خانگی و تحت اختیار مطلق مردان نگه دارد، واکنش نشان دهند.

وقتی زنان ایرانی می‌خواهند از حق خود دفاع کنند که حجاب - پوشش اسلامی و نماد تسلیمی خاموش - را به سر نکنند؛ وقتی آن‌ها خواهان "آزادی و دموکراسی" هستند، مقصودشان آزادی دروغینی نیست که گویا شاه به زنان اعطا کرده بود.

* این تراکت را اتحادیه‌ی کمونیستی انقلابی (Ligue Communiste Révolutionnaire: L.C.R.) در حمایت از مبارزات زنان ایرانی نوشته است. L.C.R. سازمانی با گرایش تروتسکیستی بود که در سال ۱۹۶۹ به وجود آمد؛ با گرد هم آمدن اعضای دو جریان تروتسکیست: حزب کمونیست انترناسیونالیست (Parti Communiste Internationaliste) از شاخه‌های انترناسیونال ۳ و جوانان کمونیست انقلابی (Jeunesse Communiste Révolutionnaire) که هر دو پس از رویدادهای ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه، غیرقانونی شده بودند. این اتحاد که بر آن نام اتحاد کمونیست نهادند، جریانی را بر ساخت که تا سال ۱۹۷۳ فعالیت داشت. در این سال، حمله‌ی شماری از اعضای اتحاد کمونیست به یکی از گردهم‌آیی‌های راست افراطی فرانسه که به زخمی شدن چندین پلیس انجامید، دست‌آویزی شد برای انحلال این سازمان از سوی وزیر کشور وقت. اما این جریان پس از چند ماه به نام اتحاد کمونیست انقلابی (بخش فرانسوی انترناسیونال ۴) به پهنه‌ی پیکار اجتماعی - سیاسی در جامعه پا گذاشت. L.C.R. در مبارزات سندیکاهای کارگری نیز حضوری چشمگیر داشت و بر این باور بود که برای بهبود وضعیت کارگران و کارکنان بیش از هر چیز باید به اعتراض و اعتصاب دامن زد. فعالیت‌های این سازمان، زمینه‌هایی چون حفظ و بهبود زیست، توسعه‌ی پایدار و فمینیسم را نیز در برمی‌گرفت.

L.C.R.، خود را مارکسیست انقلابی می‌خواند و تروتسکیست. خواستار تشکیل مجلس مؤسسان بود و پی‌ریزی یک جمهوری نوین در فرانسه. در انتخابات ریاست جمهوری در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷، L.C.R. چهار در صد رای مردم را به دست آورد؛ بیش از حزب کمونیست فرانسه.

L.C.R. در فوریه ۲۰۰۹، خود را منحل کرد و تشکل تازه‌ای را به نام «حزب نوین ضدسرمایه‌داری» (Nouveau Parti Anticapitaliste) بنیان گذاشت.

مدت یک سال است که زنان در همه‌ی تظاهرات و راهپیمایی‌ها مشارکت داشته‌اند و ده‌ها هزار نفرشان به خاک افتاده‌اند. زنان در اعتصابات بسیاری از ادارات و کارخانه‌ها، شرکت کرده‌اند؛ و سرانجام، در شورش‌های سهیم بوده‌اند که دیکتاتوری شاه و نظام سلطنتی را به زیر کشید.

به دلیل همین مشارکت گسترده در جنبش سیاسی علیه نظام سلطنتی‌ست که امروز زنان بسیج شده‌اند و در راهپیمایی خیابانی، به تهاجم واپس‌گرایانه‌ی مذهبی‌ها و دولت بازرگان پاسخ می‌دهند.

نه ارباب و نه کارزاری که علیه زنان به راه انداخته‌اند، نتوانسته است جنبش کنونی را در هم بشکند. خواست برابری قانونی، سیاسی و اقتصادی با مردان، تن ندادن به حجاب اجباری و خواست اینکه بر سرنوشت خویش مختار باشند، توده‌ی زنان را به رویارویی با نظامی کشانده که بر سر کار است و قصد دارد با تحمیل قوانین شرع اسلام، نظم را بازگرداند و از نظام سرمایه‌داری صیانت کند. تمهیداتی که علیه زنان، هم‌جنس‌گرایان و کُل اقلیت‌های موجود در کشور به کار گرفته شده، علیه جنبش انقلابی‌ای‌ست که نظام سلطنتی را سرنگون کرده است.

از این رو، مسائل مورد مشاجره در این نخستین تظاهرات زنان، برای آینده‌ی انقلاب نقشی تعیین کننده دارد؛ چرا که نمی‌شود گفت انقلاب ایران به پیروزی خواهد رسید، اگر زنان کنار گذاشته شوند و اگر ستم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جنسی در حق نیمی از مردم ایران ادامه یابد.

بنابراین، سازمان یافتن زنان در جهت پافشاری بر حقوق‌شان، مسئله‌ای اساسی‌ست. هیچ دولت بورژوازی، همان‌طور که دولت بازرگان هر روزه نشان داده است، نه می‌خواهد و نه می‌تواند به این حقوق رضایت دهد:

- حقوق پایه‌ای زنان

- حق هم‌جنس‌گرایی

- حق خودمختاری برای اقلیت‌های ملی

- تمامی حقوق دموکراتیک برای توده‌های ایرانی

و این از آن روست که هر دولت بورژوازی، با هر آنچه به سود زنان، کارکنان و جوانان

است، خصومت می‌ورزد و با آمال و آرزوهای آنان درمی‌افتد. تنها از طریق استقلال کامل طبقاتی نسبت به بورژوازی و اتحاد همه‌ی استثمار شونده‌گان علیه اوست که می‌توان به بسیج و مبارزه دامن زد و از راه‌بندها و ناکامی‌های جنبش توده‌ها در مسیر انقلاب سوسیالیستی، که تنها راه ریشه‌کنی ستم و استثمار است، برحذر ماند.

همبستگی با زنان ایرانی و پشتیبانی اثرگذار از پیکار آن‌ها برای به دست آوردن حقوق‌شان و در برابر معمول داشتن هنجارهای اسلامی در جامعه، ضرورتی‌ست عاجل. تظاهرات در برابر سفارت ایران، با گسترده‌ترین اتحاد نیروها، می‌توانست حرکت بسیار مناسبی برای پشتیبانی [از زنان ایران] و افشای اقدامات ارتجاعی دولت خمینی / بازرگان باشد.

با این حال، L.C.R. برای شرکت در راه‌پیمایی‌ای که روز جمعه شانزده [مارس ۱۹۷۹] از ساعت ۱۶ تا ۳۰ : ۱۸ از [کلیسای] نوتردام تا [دانشگاه] سانسیه (Censier)^۲ برگزار خواهد شد، فراخوان می‌دهد.

- تمام حقوق و تمام آزادی‌ها از آن زنان!
- برابری کامل حقوقی میان مردان و زنان!
- حق هم‌جنس‌گرایی!
- حق خودمختاری!
- حقوق دموکراتیک برای همه!

اتحادیه‌ی کمونیستی انقلابی (Ligue Communiste Révolutionnaire)،

شاخه‌ی فرانسوی انترناسیونال ۴

برگردان به فارسی: ناصر مهاجر

۲- یکی از محله‌های مرکزی پاریس.

حمایت از زنان ایرانی*

۸ مارس، در روز جهانی زن، زنان ایرانی برای نخستین بار پس از عزیمت شاه، به خیابان آمدند تا علیه چادر بر سر گذاشتن، تظاهرات کنند.

حکومت خمینی، علاوه بر اجباری کردن چادر، تمهیدات خودسرانه‌ی دیگری را جهت قاعده‌مند کردن زندگی روزمره‌ی ایرانیان، مقرر کرده است: ممنوعیت فروش و مصرف مشروبات الکلی، قواعد مربوط به مصرف گوشت، جداسازی [زن و مرد] در همه‌ی اماکن عمومی، لغو آموزش اجباری برای دختران از ۸ سال به بالا، تعلیق فروش آزادانه‌ی قرص ضد بارداری، سرکوب هم‌جنس‌گرایی...

روز ۶ مارس، حکومت خمینی، اجباری شدن چادر را برای تمام زنان، علناً اعلام می‌کند. ۷ مارس، زنانی که بی‌چادر به محل کارشان می‌روند، بیرون رانده می‌شوند و مورد حمله و دشنام قرار می‌گیرند.^۱ سال پیش نیز در شهر تبریز، گروه‌های بنیادگرا، زنان کارمند بخش دولتی را از پنجره به بیرون پرتاب کردند و به آتش کشیدند؛ چرا که وجود آن‌ها را تخطی از قوانین قرآنی تلقی می‌کردند.^۲

۷ مارس، شب‌هنگام، افراد کمیته‌های/اسلامی خیابان‌های تهران را در پی زنان بی‌چادر زیر پا گذاشتند و فریاد زدند: "یا روسری، یا توسری!"

۸ مارس، زنانی که در دانشگاه تهران گرد هم آمده بودند، به رغم منع بزرگداشت روز جهانی زن از سوی خمینی، تصمیم گرفتند که به خیابان‌ها بروند و علیه تعرض "کمیته‌های اسلامی" اعتراض کنند. هزاران زن، با فریاد "سرنگون باد خمینی"، "سرنگون باد دیکتاتوری"، "نه به چادر" تظاهرات کردند. واکنش مخالفان تظاهرات، چاقو زدن، به آتش

* این تراکت با عنوان *Soutien aux femmes Iraniennes*، توسط زنان الجزایری و مراکشی در تظاهرات روز ۱۶ مارس ۱۹۷۹ در پاریس پخش شد.

۱- این نکته غلوآمیز است.

۲- این نکته نادرست است.

کشیدن، حمله و زخمی کردن زنان بی حجاب بود.

حتا گروه‌های چپ هم زنان ایران را به حال خود وا گذاشته‌اند؛ چه بر این باورند که تظاهرات زنان خلاف جهت است که "روند انقلاب" پس از رفتن شاه می‌پیماید. حال آنکه همین زنان، مبارزه جویی خود را در برآمد جنبش توده‌ای به اثبات رسانده‌اند (جمعه‌ی سیاه، در میدان ژاله).

در برابر عزم راسخ زنان، خمینی اعلام کرد که گذاشتن حجاب، بیشتر "یک وظیفه" است تا "دستور". روز ۱۳ مارس، زنان بر آن شدند به همه‌ی حرکت‌های اعتراضی‌شان پایان دهند و در دفاع از حقوق دموکراتیک‌شان، گردهم‌آیی‌ای در دانشگاه برگزار کنند. به این ترتیب بنا دارند که خواسته‌های ویژه‌شان ([از جمله] لغو حجاب اجباری) را از مجموعه‌ی حقوق سیاسی و دموکراتیک جدا نکنند.

"وقتی زنان ایرانی زنجیرهای‌شان را پاره می‌کنند، همه‌ی زنان جهان‌اند که به همراه آن‌ها پیش می‌روند!"

فراسوی مرزها، زنان مسلمان، ستم یکسانی را زندگی می‌کنند که سرچشمه‌اش اسلام است. سوره‌های قرآن، رسماً زندگی روزمره‌ی زنان را تعیین و تنظیم می‌کند: چندهمسری، طلاق یک طرفه، ارث، قیمومیت مردان، صغیر بودن ابدی...

ستمی که بر زنان مغرب^۳ روا می‌شود، همانی‌ست که به زنان ایرانی می‌رود. امروز، بیش از هر زمان دیگر، ما می‌بایست در کنار هم حرکت کنیم و هر اقدامی را که به نام آرمان‌های اسلامی، ناسیونالیستی، ترقی‌خواهانه، سوسیالیستی و دموکراتیک، برای تحمیق و انقیاد زنان انجام می‌گیرد، خنثی سازیم.

زنان، همواره در خدمت اثبات هویت ملی قرار داشته‌اند و در نهایت، اسیر آن شده‌اند. زنان الجزایری که در جنگ رهایی‌بخش ملی به عنوان پاسداران سنت‌های فرهنگی مورد استفاده قرار گرفتند، پس از کسب استقلال، در همین نقش ابقاء شدند.

تجربه‌ی الجزایر به ما نشان می‌دهد که دستیابی به خواسته‌های زنان، حتا اگر از جنبش دموکراتیک و انقلابی توده‌ها جدا ناپذیر باشد، جز در چهارچوب تشکل مستقل زنان نمی‌تواند تحقق یابد. وجود جنبش مستقل زنان اجازه می‌دهد که خواسته‌های ویژه‌ی زنان

۳- در فرانسه به کشورهای تونس، مراکش و الجزایر، مغرب گفته می‌شود.

بلافاصله مطرح شود و مورد حمایت قرار گیرد؛ بی آنکه در انتظار بنشینیم تا حاکمیت پس از رفع مشکلات، احیاناً به آن‌ها بپردازد.

زنده باد پیکار زنان ایرانی
پیش به سوی مبارزه‌ی مستقل زنان
علیه تمام قوانین مذهبی دست و پاگیر نسبت به زنان
علیه سرکوب هم‌جنس‌گرایان
پیش به سوی تحقق تمام خواسته‌های دموکراتیک زنان در ایران
پیش به سوی حقوق ابتدایی و دمکراتیک زنان عرب

گروه زنان الجزایری
گروه زنان مراکشی

برگردان به فارسی: مهناز متین



Photo: Françoise Bajard

راه‌پیمایی در حمایت از زنان ایرانی، پاریس، ۸ مارس ۱۹۷۹

www.femmes-histoire-immigration.org/

بیانیه‌ی زنان مبارز ایرانی (پاریس)*

در تمام دوره‌ی بیست و پنج ساله‌ی سلطنت پلیسی و استبدادی محمد رضا پهلوی، زنان مبارز ایران، دست در دست مردان، برای آزادی مردمی که در معرض سرکوب و ترور قرار داشتند، مبارزه کردند. آن‌ها لحظه‌ای از مبارزه برای سرنگونی حکومت غاصب و خدمتگزار امپریالیسم، باز نایستادند. کما اینکه امروز هم در برابر اشتباه‌های حکومت انقلابی، ساکت نخواهند نشست. زنان مبارز ایران دلیرانه مقاومت کرده‌اند و زیر فشار، هرگز تسلیم نخواهند شد. آن‌ها پس از دست‌یازیدن به همه‌ی شکل‌های مبارزه‌ی انقلابی و برجای گذاشتن شهدای بسیار در نبردها، اینک نیک می‌دانند که رسالت‌شان چیست و فعالیت‌شان چگونه باید باشد.

روزهای اخیر در ایران، عده‌ای متعصب و مغرض، زنانی را که تظاهرات می‌کردند، مورد ضرب و شتم قرار دادند. در یک چنین وضعیتی، این زنان مبارز، با دلیری و روشن‌بینی، مسئولیت دفاع از حقوق خویش را عهده‌دار شدند و در پی مذاکراتی با دولت موقت، موفق گشتند مواضع‌شان را نسبت به مسئله‌ی حجاب و روسری که بر عدالت و آزادی مبتنی‌ست، به کرسی بنشانند. یقین است آن‌ها همه‌ی نیروی خود را بسیج خواهند کرد تا به مجموعه‌ی خواسته‌های‌شان که به شرح زیر است، دست یابند:

- باید زنان را آزاد گذاشت تا متناسب با آداب و رسوم، عادت‌ها و اقتضای محیط زندگی، خود تصمیم بگیرند چگونه به تلاش‌های خویش جهت دهند.
- برخورداری از حقوق مدنی برای مردان و زنان باید عیناً یکی باشد.
- به زنان باید اطمینان خاطر داده شود که می‌توانند در امنیت کامل و بی‌هیچ تبعیضی، از حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌شان برخوردار باشند.
- زنان، همچون مردان کشورمان، باید بتوانند به طور واقعی از آزادی‌های سیاسی برخوردار شوند.

* به‌رغم پرس و جوهای مان نتوانستیم آن زنان ایرانی را که آن زمان در پاریس می‌زیستند، بیابیم و یادمانده‌های‌شان را بشنویم و بازگوییم.

- هر گونه نابرابری میان زن و مرد باید لغو گردد.
- موقعیت حرفه‌ای کنونی زنان باید محفوظ بماند.
- باید در پی چاره‌جویی نارسایی‌های قانون حمایت از خانواده بود و تضمین حداکثر حقوق از دست رفته‌ی زنان.

پس روشن است که زنان مبارز ایران هرگز خواسته‌های ویژه‌ی خود را از هدف‌های سیاسی و دموکراتیک‌شان جدا نکرده‌اند.

ما از اینکه می‌بینیم مبارزه‌ی بی‌وقفه و چندین ساله‌ی مردم ایران، از هفته‌ی پیش به این سو، توجه و پشتیبانی جنبش بین‌المللی زنان مرفعی و به ویژه فمینیست‌های فرانسوی را به خود جلب کرده است، مسرور و سپاسگزاریم. با این حال، هم در داخل و هم در خارج از ایران، گروه‌های دیگری از زنان که در مبارزه‌ی سیاسی سال‌های سیاه گذشته کوچک‌ترین سهمی نداشته‌اند، اینک به صفوف مبارزینی که بر علیه ظلم و استبداد مبارزه می‌کنند، رخنه کرده‌اند و از مسئله‌ی حجاب که نسبت به درخواست‌های بی‌شمار مردم ایران، مسئله‌ای به کلی ثانویست، بهره‌برداری می‌کنند.

از نگاه زنانی که از سال‌ها پیش به طور خستگی‌ناپذیر مبارزه کرده‌اند، چشم‌داشت‌های این زنان با مسائل واقعی ایران و زنان ایرانی، سازگار نیست. فزون بر این، انتقاد از سیاست دولت موقت کنونی، بدون پشتیبانی و حتا اشاره به نتایج مثبتی که مردم ایران در جریان انقلاب و شرکت مستقیم یا غیرمستقیم‌شان در درازنای مبارزه علیه بیدادگری به دست آورده‌اند، شبهه‌برانگیز و اعتراض‌آمیز است. انتقاد به دولت کنونی، بدون تأیید جنبه‌های مثبت انقلاب، این خطر را در بردارد که به مرتجعین و ضدانقلابی‌ها امکان سوءاستفاده از موقعیت داده شود.

بنابراین، هر عمل و هر تظاهراتی که این گروه فرصت‌طلب به راه بیندازند، از طرف زنان مبارز ایران مردود و مطرود است و مورد پذیرش زنان و مردانی نیست که در ایران مبارزه می‌کنند.

زنان مبارز ایرانی در پاریس

[بی‌تاریخ]

برگردان به فارسی: سپروس جاویدی

اطلاعیه‌ی زنان در جنبش *

پاریس، ۱۱ مارس ۱۹۷۹

**Communiqué des femmes en mouvement
Paris, le 11 Mars 1979**

وقتی زنان ایرانی زنجیرهای شان را پاره می‌کنند،
همه‌ی زنان جهان‌اند که به همراه آن‌ها پیش می‌روند!

در ایران، زنان بر ضد دیکتاتوری شاه مبارزه نکردند تا به ستم آیت‌الله گرفتار آیند و به
کُنج عزلت و درون حرم‌سرا رانده شوند.
چندین روز است که ۵۰ هزار زن در خیابان‌ها، نبردی بی‌وقفه را به پیش می‌برند.

۱ مارس، نه شرقی، نه غربی، جهانی‌ست

در طلوع آزادی، جای حق زن خالی

ما زنان ایرانیم، در بند نمی‌مانیم

حمله به زنان آزاده، حمله به انقلاب است، ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم

استقلال، آزادی، برابری حقوقی

دشنام و آزار زنان، توطئه‌ی ساواک است

می‌رزمیم، می‌میریم، ذلت نمی‌پذیریم

* این متن به وسیله‌ی تلکس از کتاب‌فروشی زنان به همه‌ی گروه‌های زنان در فرانسه فرستاده شد تا آن‌ها را

ما حجاب اجباری نمی‌خواهیم
 مرگ بر حکومت اسلامی
 ما نمی‌ترسیم

۱۰، ۲۰، ۵۰ هزار نفر شبانه روز مبارزه می‌کنند: جلسه، راه‌پیمایی روزانه، تحصن، کنفرانس مطبوعاتی، بحث و گفتگو در همه جا، تراکت نویسی و پخش تراکت...
 ابتکار عمل‌های، خودبه‌خودی، گونه‌گون و مبارزه‌جویانه، هم امروز، ۱۱ مارس، دولت را به عقب‌نشینی واداشته است (آن‌ها به ناچار کوتاه آمده‌اند).

زنان بسیاری از کشورها به ایران آمده‌اند که در کنار آن‌ها مبارزه کنند: همبستگی فعال.
 این برای آن‌ها، برای ما، برای همه، به معنای جریان یافتن قدرتمند مبارزه و انقلاب است. طوفانی‌ست که می‌تواند همه‌ی قدرت‌ها را سرنگون کند.

جلسه روزانه در ساعت ۱۸
 کتاب‌فروشی زنان

برگردان به فارسی: مهناز متین

Editions des femmes
 33-35, Rue Jacob - 75006 PARIS
 Tél. : 01 42 22 60 74 - Fax : 01 42 22 62
 SARL au Capital de 7622,45 €
 RCS Paris 73 B 723 - Siret 780 077 871 0004
 APE 221A - URSSAF 553 755 1130 107W

اطلاعیه‌ی زنان در جنبش

تهران، ۱۲ مارس ۱۹۷۹

Communiqué des femmes en mouvement Téhéran, le 12 Mars 1979

وقتی زنان ایرانی زنجیرهای شان را پاره می‌کنند،
همه‌ی زنان جهان‌اند که به همراه آن‌ها پیش می‌روند!

ما به اینجا آمده‌ایم تا به زنان ایرانی نیرو بدهیم و از آن‌ها نیرو بگیریم.
زنان ایرانی امروز، بنیان تک‌خدایی را در شرق و غرب، به لرزه درآورده‌اند... تک‌خدایی
مهم‌ترین تکیه‌گاه پدرسالاری است.

مبارزه، گسترش می‌یابد.
نخستین بار است که در خیابان‌های ایران می‌شنویم: "سرنگون باد خمینی، او یک
دیکتاتور است!" و زنان‌اند که این را می‌گویند.

یکشنبه شب، یکی از اعضای دولت، لغو دستورالعملی را اعلام نمود که زنان را به
گذاشتن چادر در وزارت‌خانه‌ها وامی‌داشت.

آیت‌الله‌ها می‌گویند: "خود را بپوشانید!"

خود را بپوشاندن، برای زنان به این معناست:

- در خانه ماندن که شکلی از حکومت نظامی دائمی است.

- چادر، پارچه‌ی سیاه بلندی را بر سر کنند که از سر تا پا را می‌پوشاند، مانع از دیدن

موی می‌شود و دو طرفش، در جلوی دهان به هم می‌رسد.

زنانی را می‌بینیم که طفلی در بغل دارند و چادر به دهان گرفته‌اند؛ چه دائماً لیز

می‌خورد. چادر جلوی هر حرکتی را می‌گیرد، مانع کارکردن، دویدن و حرف زدن است.

پاهای بسته شده‌ی دختران چینی را به یاد می‌آورد.

- روسری: شکل تعدیل یافته [چادر] است که دور گردن گره می‌خورد و موها را می‌پوشاند. در ایران، مو، تابو است؛ بسان کلیسای کاتولیک، یکی از ما، از یک ایرانی شنیده است که در هوای باز مو تبدیل به رادیو - اکتیو می‌شود.

۱۱ مارس: کنفرانس مطبوعاتی اعضای «زنان در جنبش»، به همراه یک زن ایرانی و

کیت میلث

۱۲ مارس: بیست هزار زن بر آن می‌شوند که شادمانه، شانه به شانه، بازو به بازو،

تهران را درنوردند؛ از دانشگاه تا میدان آزادی، شعارهای آهنگین‌شان را سر می‌دهند:

آزادی نه شرقی، نه غربی، جهانی‌ست

استبداد به هر شکل محکوم است؛ ارتجاع به هر شکل نابود است

مسئله حجاب نیست؛ مسئله آزادی‌ست

زنان از اسارت آزاد باید گردند

لحظه به لحظه گویم، زیر شکنجه گویم: یا مرگ یا آزادی

آنان که زنان را به عقب می‌رانند؛ جامعه را به عقب خواهند راند

با امپریالیسم در هر شکلش مبارزه می‌کنیم

می‌جنگیم، می‌جنگیم برای آزادی زن

ما زنان ایرانی، در بند نمی‌مانیم

مهد کودک مجانی برای همه، مزد برابر در برابر کار برابر

در اعتراض به آنچه بر ما تحمیل می‌شود، جنبش‌مان پا می‌گیرد

این‌ها شعارهای زنانی‌ست که بانگ آن، در گوشه و کنار جهان، برآمده است. برای

نخستین بار، شعار «آزادی، برابری»، خیابان‌های تهران را به لرزه درآورده است.

تراکت‌ها دست به دست می‌گردند؛ شمارشان اما هرگز به اندازه‌ی کافی نیست.

زنان ایرانی اعلام می‌کنند:

«یک سال جنبش توده‌ای علیه دیکتاتوری، این را به ما آموخته است: متشکل شویم،

متحد باشیم، مبارزه کنیم.

ما انقلاب نکرده‌ایم که آن‌ها به جای ما تصمیم بگیرند. ما انقلاب کرده‌ایم تا

ساختارهای این جامعه را دگرگون سازیم.»

زنان تصمیم گرفته‌اند که در هر محله‌ی شهر و در سراسر ایران جلساتی را سازماندهی

کنند؛ و نیز کمیته‌های محلی مبارزه را در مدرسه‌ها، روستاها، دانشگاه‌ها، شهرها، بیمارستان‌ها و کارخانه‌ها تشکیل دهند.

"آزادی، برابری حق ماست؛ خانه ماندن شرم ماست"

ما دیروز، ۱۱ مارس، جلسه‌ای در پاریس ترتیب دادیم به منظور خبررسانی و سازماندهی مبارزه، به همراه زنانی که توانسته بودیم در ظرف ۲ ساعت جمع کنیم. بیشتر از صد تن بودیم.

آخرین اخبار از تهران، ۱۲ مارس، ساعت ۱۷:

اطلاعیه‌ی زنان در جنبش

اعلام یک تحصن، فردا، سه شنبه، در برابر تلویزیون.

ما اینجا هستیم؛ و نیز در آنجا.

از همان روز ۸ مارس، سه تن از ما در محل حاضر بودند. آن‌ها در آنجا دوستان دیگری یافتند. آن‌ها، روز از پی روز و ساعت به ساعت، اخبار مبارزه را برای ما می‌فرستند. ما بلافاصله این اخبار را در تمامی نواحی و در همه‌ی کشورها پخش می‌کنیم و در اختیار روزنامه‌های قرار می‌دهیم.

ما پیشنهاد می‌کنیم که از یکشنبه ۱۱ مارس، هر روز جلساتی برای خبررسانی و مبارزه، با مشارکت زنان ایران، الجزایر، آفریقا، مراکش، آمریکای لاتین و زنان مبارز همه‌ی کشورها... در کتاب‌فروشی زنان تشکیل شود.

ما با زنان در جنبش در همه‌ی کشورها، در تماس تلفنی مستمر هستیم، تا زنان مبارز دیگری بتوانند به ایران بروند؛ نیروی ما را به همه‌ی زنان آنجا برسانند و نیروی بیشتری از آنجا برای ما بازآورند. نیرویی برای مبارزه‌ای توده‌ای‌تر و عمیق‌تر در هر کجا.

جلسه‌ی روزانه در ساعت ۱۸، کتاب‌فروشی زنان

۶۸ خیابان سن پر، ۷۵۰۰۷ - پاریس

تلفن: ۰۸ ۰۲ ۲۲۲، ۸۳ ۵۴ ۵۴۴

برگردان به فارسی: سیروس جاویدی

برای خواندن، امضاء کردن و به امضای دیگران رساندن،
به نشانی زیر فرستاده شود:

Histoires d'elles
7, rue Mayet, 75006 Paris

با زنان ایرانی،

* حجاب‌ها را بسوزانیم و به خیابان برویم!

برای نخستین بار در جهان سوم، زنان نمی‌خواهند قربانی یک انقلاب شوند.

برای نخستین بار، زنان
نمی‌پذیرند که به نام انقلاب -

انقلابی که خود در آن سهیم
بوده‌اند - آن‌ها را به
فرمانبرداری وادارند و این را
ابراز می‌دارند.

آن‌ها به بهای جان، در خیابان
فریاد می‌زنند که پیکار علیه
اربابان جدید و نظام جمهوری
اسلامی ادامه دارد.

سرگش، رزم‌جو!

زنان، برای به دست آوردن
حقوق‌شان خیابان را به
تصرف درآورده‌اند.

ما از آن‌ها پشتیبانی می‌کنیم.
در خیابان‌ها، محله‌ها، همه‌جا،
پشتیبانی‌مان را از زنان ایرانی
اعلام نماییم. گردهم‌آیی
تشکیل دهیم، تحصن کنیم،
نشریه درآوریم و...

A lire, signer, faire signer.
A renvoyer à Histoire d'elles,
7, rue Mayet, 75006 PARIS.

Avec les Iranienues, brûlons les voiles et sortons dans la rue.

Pour la première fois, dans le Tiers-Monde des femmes ne se laissent pas sacrifier
par une révolution.

Pour la première fois, elles refusent le maot au pas au nom de la révolution à
laquelle elles ont contribué, et elles se font entendre. Dans la rue au risque de leur
vie, elles crient que la lutte continue contre les nouveaux maîtres et l'ordre de la
république islamique.

REBELLES - OFFENSÉES !

Elles prennent la rue et leurs droits.

Nous les soutenons.

Mobilisons partout dans les rues, les quartiers, notre soutien aux Iranienues. Faisons
des meetings, des sit-in, des journaux...

Signatures : Ministère d'elles, Paris. Quotidien Femmes. Le service des bus, Secrétaire, Le temps des
Amis, Librairie Carabass, Les Espagnoles, Edition Blanc, groupe de femmes latino-américaines.

Prénom	Adresse	Profession

Le journal Histoire d'elles prévoit la parution d'un supplément d'information et de
réflexions sur les événements d'Iran.

Nous accueillons votre soutien linguistique, éditorial et vos collaborations pour ce travail.

Nous appliquons à notre relation à ce sujet le mercredi 21 à 19 h. 30 au local d'H. d'elles.

Pour tout contact : Histoire d'elles

7, rue Mayet Paris 6^e

Tél. : 504.75.34

Parutions : le mardi de 16 h à 19 h, 7, rue Mayet 75006.

Versements : par CCP ou chèques bancaires à l'ordre de L'APRESS.

* تراکتی که شماری از گروه‌ها و نشریه‌های فمینیست فرانسوی برای جمع‌آوری امضا در حمایت از مبارزات
زنان ایرانی نوشتند و پخش کردند.

امضاء کنندگان:

قصه‌های زنان 'Histoires d'Elles', سخن *Paroles*، مسائل فمینیستی
Questions Féministes، نشریه‌ی رویه‌رو *La revue d'en face*،
 جادوگران *Sorcières*، زمان زنان *Le temps des femmes*،
 کتاب‌فروشی کارابوس *librairie Carabosses*، زنان پاسخگو *Les*
Répondeuses، انتشارات تی‌ارس *Editions Tierce*، گروه زنان
 آمریکای لاتین *Groupe de femmes latino - américaines*.

برگردان به فارسی: مهناز متین

نام	نشانی	حرفه
<p>نشریه‌ی «قصه‌های زنان» <i>Histoire d'Elles</i> در نظر دارد که شماره‌ی ویژه‌ای را به اخبار رویدادهای ایران و تأمل در این زمینه اختصاص دهد.</p> <p>ما خواهان پشتیبانی شما هستیم (مالی، پخش خبر) و نیز همکاری‌تان برای پیشبرد این کار. به همین منظور، جلسه‌ای را برای روز چهارشنبه بیست و یکم، ساعت ۱۹:۳۰ در محل دفتر نشریه‌ی قصه‌های زنان فرامی‌خوانیم.</p> <p>برای هرگونه تماس: دفتر نشریه [نشانی]</p> <p>روزهای سه شنبه از ساعت ۱۶ تا ۱۹</p> <p>[مشخصات بانکی جهت واریز کمک‌های مالی، در پایان اطلاعیه آمده است]</p>		

۱- نشریه‌ی «قصه‌های زنان» در سال ۱۹۷۶ توسط عده‌ای از زنان فمینیست پایه‌ریزی شد. از میان آن‌ها مارتین استورسی را می‌توان نام برد. او در مارس ۱۹۷۹ با هیئت نمایندگی «کمیته بین‌المللی حق زنان» به ایران سفر کرد. ن.ک. به گفتگو با مارتین استورسی در همین دفتر.

بیانیه‌ی مبارزان ایرانی در پاریس*



شهامت کم‌مانند مردم ما در نبرد با رژیم پلیسی و ضددموکراتیک شاه، افکار عمومی بین‌المللی را به شوق آورده است. تصاویر میلیون‌ها زن و مرد ایرانی که با دست خالی رویاروی تانک و تفنگ ارتش شاهنشاهی پیش رفتند، هنوز در حافظه‌ی همگان حی و حاضر است. برای ما مبارزان سیاسی و دموکرات ایرانی که اغلب‌مان را رژیم شاه به تبعید فرستاد، این تصاویر بسی بیشتر برانگیزاننده بود. آن‌ها به ما دل و جرئت

راهپیمایی زنان در پاریس، ۸ مارس ۱۹۷۹
لیبراسیون، ۱۹ مارس ۱۹۷۹

دادند که به مبارزه علیه رژیم شاه برخیزیم و برای عصر جدیدی خود را آماده سازیم که نوید بخش آزادی مردم است.

اینک اما ما از خود می‌پرسیم، و به همراه ما کل افکار عمومی بین‌المللی از خود می‌پرسند، این انقلاب چه راهی در پیش گرفته است؟ ما فکرمی‌کنیم که امروز، چه بسا بیش از دیروز، مردم ما به پشتیبانی دموکرات‌های سرتاسر جهان نیاز دارند. نیز فکر می‌کنیم که اعتبار و علاقه‌ای که انقلاب ایران از آن برخوردار شد، سخت رو به کاهش نهاده است. مقامات رژیم فاسد پیشین که بیشترشان مسئول جنایت‌های بی‌شماری بوده‌اند، در دادگاه‌های در بسته‌ی تهران که یکی در پی دیگری می‌آید، محاکمه، محکوم به مرگ و اعدام می‌شوند. نه کیفرخواست، نه دفاعیه‌ی متهمان و نه هیئت قضات را علنی نکرده‌اند. به این ترتیب فرصت آن را که بر نقاط تاریک عملکرد رژیم ستم‌پیشه پیشین، نوری افکنده

* به رغم پرس و جوهای‌مان نتوانستیم نویسندگان این اطلاعیه را که آن زمان در پاریس می‌زیستند، بیابیم و یادمانده‌های‌شان را بشنویم و بازگویم.

شود، از دست می‌رود. ما خواستار آنیم که دادگاه‌ها به صورت علنی برگزار شوند و همه‌ی ضمانت‌های قانونی مبتنی بر حقوق بشر تامین گردند. این دادگاه‌های چند دقیقه‌ای به صورت ناگواری یادآور همان دادگاه‌های رژیم پیشین هستند. از سوی دیگر تنبیه بدنی که کم و بیش در همه جای کشور اعمال می‌شود نمی‌تواند راه حل معتبری برای مسئله‌ی بزهکاری تلقی شود.

زنان ایرانی در کنار مردان نبرد کرده‌اند و سهم بزرگی در پیکار علیه رژیم شاه داشته‌اند. امروز اما محافل تاریک‌اندیش برآنند که آن‌ها را به رده‌ی شهروندان درجه دوم تنزل دهند. ما خواستار آنیم که زنان، حاکم بر سرنوشت خود باشند. ما مطالبات ۸ ماده‌ای آن‌ها را از آن خود می‌دانیم.^۱

همه‌پرسی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ می‌بایست در شرایطی دموکراتیک، تدارک دیده شود. قابل

۱- اشاره به قطعنامه‌ی گردهم‌آیی زنان است در روز ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ در کاخ دادگستری. متن کامل آن را به در زیر می‌آوریم:

«۱- ما زنان که دوش به دوش مردان وظایف اجتماعی خود را در قبال کشور انجام می‌دهیم و در خانه تربیت نسل آتی مملکت را به عهده داریم، دارای اهلیت کامل هستیم و بر حفظ شئون و شخصیت و شرافت خود وقوف کامل داریم و با ایمان راسخ به لزوم حفظ حیثیت زنان معتقدیم که عفت زن در فرم و شکل پوشش خاصی متجلی نمی‌شود و پوشش متعارف زنان باید با توجه به عرف و عادت و اقتضای محیط به تشخیص خود آن‌ها واگذار شود.

۲- حق برخورداری مساوی با مردان از حقوق مدنی برای زنان کشور شناخته شده و هر نوع تبعیضی در این قانون و قوانین مربوط به حقوق خانواده از میان برداشته شود.

۳- حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی زنان بدون هیچ تبعیضی حفظ و تامین گردد.

۴- امنیت کامل زنان در استفاده از حقوق و آزادی‌های قانونی تضمین شود.

۵- برخورداری واقعی از آزادی‌های اساسی، آزادی قلم، آزادی بیان - آزادی عقیده، آزادی شغل و آزادی اجتماعات برای زنان و مردان کشور تضمین گردد.

۶- هر نوع نابرابری بین زن و مرد در قوانین موضوعه مملکتی منجمله قانون کار و قوانین استخدامی کشور مرتفع گردد.

۷- مواضع شغلی فعلی زنان حفظ شود.

۸- ضمن تأیید و تجلیل از تصمیم دولت مبنی بر ابقای اجرای قانون حمایت خانواده، نقائص این قانون در جهت تامین هر چه بیشتر حقوق از دست رفته زنان مرتفع گردد.

ما از دولت موقت جناب مهندس بازرگان مصرأ خواستاریم که نظرشان را در قبال خواست‌های زنان موضوع این قطعنامه اعلام فرمایند.»، *کیندگان*، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷.

قبول نیست که این همه‌پرسی شکل "اکثریت قریب به اتفاق آرا"، به خود بگیرد. صورت‌بندی پرسشی که قرار است به رای گذاشته شود، به گونه‌ای است که جای هیچ انتخابی باقی نمی‌گذارد: یا نظام سلطنتی فاسد و یا یک جمهوری اسلامی که نه اصولش را می‌شناسیم، نه ماهیت نهادهایش را. روایت‌هایی که درباره‌اش شایع است نیز به همان اندازه متنوع است که متناقض. برای برگذار کردن یک همه‌پرسی سالم، کلیه‌ی وسایل اطلاع‌رسانی عمومی باید بتوانند در آزادی به کار خود بپردازند و مردم از وجوه مختلف آنچه در برابرشان نهاده شده، آگاهی یابند. ما اعتقاد داریم مردم ما از هر نظر قادرند رژیمی را که می‌خواهند در لوای آن زندگی کنند، آزادانه انتخاب کنند.

برای آزادی و دموکراسی بود که مردم ایران پیروزمندانه علیه رژیم شاه به نبرد برخاستند. هر گونه تهدیدی نسبت به این اصول، خیانت به خیل شهیدایی است که در این نبرد از پا درآفتادند. آزادی‌های اساسی، یعنی آزادی عقیده، آزادی بیان و آزادی تحزب باید تضمین شود. رسانه‌های عمومی و مشخصاً رادیو و تلویزیون باید بتوانند همه‌ی گرایش‌های سیاسی را منعکس کنند. هرگونه کوششی برای در حاشیه نگه‌داشتن اقلیت‌های سیاسی، قومی و دینی، باید محکوم شود؛ چرا که وحدت مردم را به مخاطره می‌اندازد. این وحدت که بر بنیاد احترام به عقاید هر فرد بنا شده، امکان پیروزی بر استبداد را فراهم می‌آورد.

ما همچنین می‌خواهیم پرده‌ی ساتری که بر ترکیب نهاد قدرت، ماهیت و چگونگی تصمیم‌گیری‌های آن کشیده شده، برفاقتد. ترکیب شورای انقلاب که کشور را اداره می‌کند هرگز علنی نشده و ما نمی‌دانیم چه کسی مسئول چه چیزی است. تنها می‌توانیم قدرت مفرط "کمیته‌های خمینی" را نظاره‌گر باشیم که نه رهبرانش را می‌شناسیم و نه حدود قدرت‌شان را. ما قویاً خواهان انحلال فوری این کمیته‌ها هستیم. قانون اساسی جدید با سریت بس بزرگی در دست تهیه است. ما براین باوریم که یک مناظره‌ی گسترده‌ی دموکراتیک، شرط نخست به وجود آمدن یک دولت آزاد بر ویرانه‌های دیکتاتوری است. از این روست که زنگ هشدار را به صدا در می‌آوریم: برای ترمیم وضعیتی که هر روز از روز پیش وخیم‌تر می‌شود، هنوز هم وقت هست. مردم باید نسبت به وظیفه‌ی تاریخی‌شان مطلقاً هشیار و آگاه باشند.

مبارزان ایرانی در پاریس

[بی‌تاریخ]



بازتاب جنبش زنان ایران در نشریه‌ها

F
MAGAZINE

**UN NOUVEAU
POUVOIR : L'ARGENT
DES FEMMES (p.58)**



REFERENDUM SUR LA LOI VEIL (p.68)

Numero 15 - Avril 1979 - 7 francs

Dix-huit femmes
sur place pour
comprendre
et soutenir l'immense
sursaut des Iraniennes.
Michèle Perrein et
Claude Sarvan-Schreiber
racontent ce qu'elles ont vu.
Kate Millett aussi (p.38)

**NOUS SOMMES
TOUTES DES
IRANIENNES**

, No 15, Avril 1979*F. Magazine

ویژه نامه‌ی ایران

برگردان به فارسی: سیروس جاویدی

- زنان در انقلاب
- ما همه ایرانی هستیم
- هر زنی را انقلابی باید
- "آزادی"، کیت میلث شهادت می‌دهد

*/ف. مگزین، ماهنامه‌ای فمینیستی که از ژانویه ۱۹۷۸ تا فوریه ۱۹۸۲ در پاریس منتشر می‌شد.



ماری اودیل فارژیه

زنان در انقلاب

Des Femmes dans la révolution

آیا استقرار جمهوری اسلامی به آرمان‌های انقلابیون ایرانی خیانت خواهد کرد یا آن‌ها را برآورده خواهد ساخت؟
 کلود سروان اشربر، کیت میت و میشل پرن، درباره‌ی آنچه در محل دیده‌اند، شهادت می‌دهند.
 ماری اودیل فارژیه، تردیدهای سیاسی نسبت به ایران جدید را شرح می‌دهد.

تردیدهای سیاسی من

از ۳۱ مارس، ایران رسماً یک جمهوری اسلامی است. مردمی که ده‌ها سال، مشارکت در انتخابات رژیم پیشین را تحریم کرده بودند، برای نخستین بار و به شکلی انبوه به سود نظم تازه، رای دادند.

ایران انقلابی، از چندین ماه پیش، لحظاتی را می‌گذراند که تاریخش را رقم خواهد زد؛ با همان شدتی که [انقلاب] ۱۷۸۹ تاریخ ما را رقم زد. یک سال تمام، مردمی بی‌سلاح به خیابان‌های شهرهای ایران سرازیر شدند. صدها هزار، سپس میلیون‌ها زن و مرد، هر روز پُرشمارتر از پیش، با دست‌های خالی اما عزمی جزم، رو در روی تانک‌ها و مسلسل‌های یکی از قدرتمندترین ارتش‌ها و یکی از بی‌رحم‌ترین پلیس‌های جهان ایستادند.

اعتصاب، رفته رفته سراسر کشور را فرا گرفت و اقتصاد را فلج کرد؛ تا اینکه در ۱۶ ژانویه‌ی [۲۶ دی] گذشته، شاه قلمروی سلطنتش را رها کرد و آیت‌الله خمینی که از تبعیدگاه شورش را تبلیغ کرده بود، پیروزمندانه به تهران بازگشت.

امروز، ایران برای هزاران هزار کشته‌ای که داده، می‌گیرد؛ اما سرشار از غرور است. گمان دارد که سرانجام می‌تواند به استقرار جامعه‌ای عادلانه‌تر برآید؛ جامعه‌ای که اسلام و روحانیت مسلمان شیعی، در مقایسه با دیکتاتورهای پی در پی، تجسم ایده‌آل آن بوده‌اند.

با این همه، حتا پیش از اعلام موجودیت جمهوری جدید، صداهایی در ایران و جهان برخاسته که در پس شادمانی، بیانگر نگرانی‌ست: نگرانی نسبت به اعدام‌های بی‌رویه، محاکمات غیرعلنی، تکفیر زنان بی‌حجاب که در روزهای ۸، ۱۰ و ۱۲ مارس [۱۷، ۱۹ و ۲۱ اسفند] برای دفاع از حقوق ویژه خود تظاهرات کردند.

این تظاهرات زنان که پس از بازگشت خمینی به ایران، نخستین نشانه‌ی مخالفت سیاسی‌ست، موضع‌گیری‌هایی را در سطح بین‌المللی نسبت به برخی جنبه‌های انقلاب ایران برانگیخته است: بیانیه‌ی *عفو بین‌الملل* در محکومیت اعدام‌های بی‌رویه، با همان قاطعیت انتقادآمیزی که نسبت به زورگویی‌های شاه ابراز می‌شد؛ تظاهرات در پشتیبانی از زنان ایرانی روز ۱۶ مارس [۲۵ اسفند] در پاریس و ۱۷ مارس در نیویورک، با شرکت فمینیست‌هایی چون بلا ابزوغ *Bella Abzug*، سوزان براون میلر *Susan Brownmiller* و گلوریا استینم *Gloria Steinem*؛ شکل‌گیری کمیته‌ی *بین‌المللی حق زنان* به ریاست سیمون دو بووار در پاریس. [*Comité International du Droit des Femmes : C.I.D.F.*]

نگرانی به ویژه در خود ایران وجود دارد. چرا که هنوز معلوم نیست جمهوری اسلامی نوپا، برای زنان و مردان ایرانی چه در انبان دارد؟ هم‌زمان با فمینیست‌ها، سازمان‌هایی که در رأس جنبش انقلابی بودند - مانند جبهه‌ی دموکراتیک [ملی ایران] یا فدائیان مارکسیست - مردم را به تحریم رفراندوم [۱۲ فروردین ۱۳۵۸] فراخواندند. چرا که بنا به قول دموکرات‌های ایرانی: «این همه‌پرسی، قلبی‌ست. از ما خواسته‌اند میان نظام سلطنتی آبرویافته و یک جمهوری جبراً اسلامی، یکی را انتخاب کنیم؛ بی آنکه برای یک راه سوم، یعنی حکومت لائیک، جایی بگذارند.»

حتا اگر قانون اساسی جدید که هنوز کسی از متنش آگاه نیست، نسبت به زنان و اقلیت‌ها، تبعیض‌آمیز - یا چندان تبعیض‌آمیز - نباشد سرشت اسلامی این جمهوری، کماکان مایه‌ی نگرانی فمینیست‌ها و چپ‌گرایان ایران است. چون بر قدرتی صحه می‌گذارد که جماعت مذهبی تسخیرش کرده‌اند. «در شوراهای محلی، کمتر به کارگران برمی‌خوریم و می‌شود گفت که تقریباً هیچ زنی را نمی‌بینیم؛ به رغم سهمی که هر یک از آنان در مبارزه‌ی ما ایفا کرده‌اند. ملاها (روحانیون شیعی)، این متحدین تجار بازار که قول داده بودند پس از سرنگونی شاه، نقشی جز مقام مشورتی نداشته باشند، اینک پس از سرنگونی شاه، کاست جدیدی را در حکومت تشکیل داده‌اند. فناتیک‌های‌شان، "رهنمود"های نسبتاً رقیق آیت‌الله‌ها را غلیظ‌تر می‌کنند. همین ملاها هستند که بیش از هر کس، حقوق زنان را تهدید می‌کنند. این‌ها ما را در آستانه‌ی یک استبداد مذهبی قرار داده‌اند.»

با این وصف، چگونه می‌توان از کارزار لائیک‌ها به سود جمهوری اسلامی سردرآورد؟ احمد سلامتیان، دست راست کریم سنجابی وزیر امور خارجه و رهبر تاریخی بزرگ‌ترین حزب لائیک (جبهه‌ی ملی)، اظهار می‌کند: «اسلام، استحکام‌بخش انقلاب ما بوده است. چالش سیاسی کنونی خطرتر از آن است که ما در صدد قطع رابطه با مذهبی‌ها برآییم.»

حال اگر قرار باشد زنان هزینه‌ی انقلاب را بپردازند، جای تأسف است؛ اما... چه باک! لائیک‌های ترقی‌خواه به این بسنده می‌کنند که: «همه چیز به ظرفیت مقاومت خود آن‌ها بستگی خواهد داشت.» در ایران نیز مانند هر جای دیگر، زنان تنها می‌توانند روی خودشان حساب کنند.

F



سیمون دوبوآر، ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی (سمت چپ) و الیزابت سالواری (سمت راست)،

پنجشنبه ۱۵ مارس: جلسه‌ی اعلام موجودیت C.I.D.F.

ما همه ایرانی هستیم!

Nous sommes toutes des Iraniennes



کلود سروان - اشربر

زنان ایران در خیابان‌ها فریاد سر دادند: آزادی!
صدها زن در سراسر جهان پاسخ دادند: همبستگی!

هیبتی بر آن شد که در محل از چند و چون وضعیت آگاهی یابد.

«به اینجا بیایید! زنانی را نزد ما بفرستید تا شهادت دهند. جهان باید از مسئله‌ی اصلی مورد مناقشه در پیکار ما، آگاه شود.»

چند زن روزنامه‌نگار فرانسوی که از طریق تماس تلفنی در جریان قرار گرفته بودند، بسیج شدند. برای رفتن به تهران برای مشارکت در لحظه‌های تاریخی‌ای که زنان ایرانی از سر می‌گذرانند و پشتیبانی از آن‌ها در کاری که به آن دست زده‌اند؟ آری! اما چگونه و به نام چه کسی؟ فکر به وجود آوردن یک کمیته‌ی بین‌المللی برای پشتیبانی و خبررسانی، پدیدار می‌گردد. تماس با آلمان، اسپانیا، مصر، ژاپن، ایالات متحده، سوئد و...
سه روز و سه شب پس از آن، کمیته‌ای شکل گرفت که بیش از ۱۰۰ عضو داشت؛ صد عضوی که نام‌شان به کمیته اعتبار می‌داد.[†]

†- نام برخی از اعضای (س.ای.داف.): کولت اودری *Colette Audry*، ماری کاردینال *Marie Cardinal*، مارگریت دوراس *Marguerite Duras*، بنوات گرو *Benoite Groult*، ژیزل حلیمی *Gisèle Halimi*، سیمون لاکوتور *Simonne Lacouture*، آنی لکلر *Annie Leclerc*، آنی‌یس وارد *Agnès Varda* (فرانسه) و کارن دالروپ *Karen Dallerupt* (دانمارک)، لیلا ابوسیف *Leila Abou Saïf* (مصر)، لیدی فالکون *Lydia Falcon* (اسپانیا)، جین فوندا *Jane Fonda* (ایالات متحده)، ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی *Maria-Antonieta Macchiocchi* (ایتالیا)، ماریا ایزابلا بارنو *Maria-Isabela Bareno* (پرتغال)، آوا میرادال *Alva Myrdal* (سوئد).

پنجشنبه ۱۵ مارس، ساعت ۱۶:۳۰

سالنی کوچک که جامعه‌ی حقوق بشر در اختیار ما قرار داده است. رسانه‌هایی که تلفنی و با عجله خبر شده‌اند. دوربین‌های تلویزیون که حتا پیش از شروع کنفرانس، هجوم آورده‌اند. راستی برای شروع منتظر چه هستیم؟ باندرولی نمایان می‌شود؛ بالاخره. وقتش بود! بدون آن نمی‌شد کنفرانس مطبوعاتی را شروع کرد. حروف درشت سیاه را می‌خوانیم: کمیته‌ی بین‌المللی حقوق زنان. کمیته‌ای که به زحمت عمرش به چند ساعت می‌رسد؛ اما سر و صدا به پا خواهد کرد.

سیمون دوبووآر، رئیس کمیته‌ی بین‌المللی حقوق زنان، جلسه را می‌گشاید. منطق هستی و اهداف س.د.ای.اف. را توضیح می‌دهد. او اعزام قریب‌الوقوع هیئتی به ایران را اعلام می‌کند؛ با مأموریت خبریابی.

بحث و داد و فریاد. برخی از زنان و مردان ایرانی که در سالن حضور دارند، با اعزام هیئت به مخالفت برمی‌آیند. برخی دیگر، به تأییدش می‌پردازند. مردی درمی‌آید که: «الان وقتش نیست.» سیمون دوبووآر از کوره درمی‌رود: «من کشورهای زیادی را دیده‌ام؛ انقلاب‌های زیادی را دیده‌ام. هروقت صحبت دفاع از زنان به میان آمده، به من گفته‌اند که الان وقتش نیست.»

هیئتی مرکب از نویسندگان، روزنامه‌نگاران، عکاسان و آموزگاران، به تدارک سفر می‌پردازد. زنان ایرانی که از آمدن هیئت باخبر شده‌اند، به ما می‌رسانند که تمایلی به حضور آمریکایی‌ها در این هیئت نمایندگی ندارند. در آنجا، وضعیت خیلی پُر تنش است. بیم تحریکاتی می‌رود. بدین قرار، یک آلمانی، یک بلژیکی، یک مصری، ۱۴ فرانسوی و یک ایتالیایی عازم ایران می‌شوند.

دوشنبه، ۱۹ مارس، ۵۷ دقیقه پس از نیمه‌شب، فرودگاه روآسی

پرواز پاریس - تهران/ایرفرانس با حضور ۱۸ زن عضو هیئت، از زمین بلند می‌شود. بلا تکلیفی... از نخست‌وزیر، مهدی بازرگان، درخواست مصاحبه شده. پاسخی نداده‌اند. البته تلفن و تلکس درست کار نمی‌کند. چند ساعت پیش، سه زن فرانسوی، از اعضای «زنان در جنبش»[†] از ایران بازگشته‌اند. کیت میل، فمینیست شناخته شده‌ی آمریکایی، در شرف

† - منظور، گروهی از زنان فرانسوی است با نام *Femmes en mouvement*.

اخراج از ایران است؛ به دلیل شرکت در چند تظاهرات. آیا هیئت س.د.ای.اف. خواهد توانست حتا از هواپیما پیاده شود؟

ورود به تهران. زیر نگاه آیت‌الله خمینی که عکسش سالن فرودگاه را تحت سیطره‌ی خود درآورده است، بی دردسر از پلیس و گمرک رد می‌شویم. به نظر نمی‌رسد کسی از حضور ما متعجب شده باشد؛ چه رسد به اینکه مانع‌مان شوند. آسودگی خاطر... می‌توانیم کارمان را انجام دهیم.

تنها سه روز برای درک وضعیت، سنجش دست‌آوردها و در عین حال دل‌نگرانی‌ها و امیدواری‌های زنان ایرانی، اندک است.

اولین قرارهای ملاقات که تعیین می‌شود، تصمیم می‌گیریم برای گردآوری اخبار به چند گروه تقسیم شویم تا ارتباطاتمان چند برابر شود. سپس، آنچه گردآمده را روی هم می‌گذاریم تا در بازگشت بتوانیم یک گزارش جمعی تدوین کنیم که به زودی توسط س.ای.د.اف. منتشر خواهد شد.

دوشنبه ۱۹ مارس، ساعت ۱۵، تهران

اولین ملاقات در دانشگاه با "س"؛ ۲۸ ساله، لیسانس شیمی، معلم بیکار. او در راه‌یمایی بزرگ ضد حجاب اجباری شرکت داشت. به طور اتفاقی. از این بابت پشیمان نیست: «فرای چادر، ما از حق کار، حق مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی‌مان دفاع کردیم.» چه کسی این حقوق را تهدید می‌کند؟ جمهوری اسلامی؟ هنوز کسی نمی‌داند که جمهوری اسلامی برای زنان چه در انبان دارد...^۱

سه شنبه ۲۰ مارس، ساعت ۳۰:۱۰ صبح

به دفتر جمعیت زنان اسلامی می‌رویم؛ سازمان رسمی زنان که جانشین سازمانی شده که پرنسس اشرف پهلوی، خواهر شاه ریاست آن را به عهده داشت...^۲

سه شنبه ۲۰ مارس، ساعت ۳۰:۱۱، میدان آزادی

تظاهراتی به مناسب سالروز ملی شدن صنعت نفت (که در سال ۱۹۵۳ به دست مصدق

۱- این بخش در *زنان ایرانی در انقلاب* به چاپ رسیده. به همین دلیل آن را کوتاه کرده‌ام.

۲- از آنجا که دنباله‌ی مطلب در گزارش *زنان ایرانی در انقلاب* (گزارش کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان) آمده است از تکرار آن پرهیز کرده‌ام.

انجام گرفت) در جریان است. چند زن بسیار جوان، اندک شمار، زیر باندرولی جمع شده‌اند: اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز. جین پوشیده‌اند، کفش کتانی به پا دارند و پلاکاردهای برافراشته‌اند. شعارهای جذابی روی آن‌ها نوشته شده: مرگ بر استعمار. کار برای همه. مهد کودک، مهد کودک.

- شما فمینیست هستید؟

- نه! نه!

پاسخی که [از دهان‌شان] بیرون می‌پرد، جای ابهام نمی‌گذارد. آن را به کرات خواهیم شنید. در ایران خود را، فمینیست نامیدن کار آسانی نیست. این واژه، خاطرات دردناک دوران شاه را زنده می‌کند که گونه‌ای فمینیسم رسمی و کم‌مایه را به اجرا گذاشته. این فمینیسم که یقیناً به چند هزار زن (از ۱۴ میلیون زن ایرانی) اجازه داد درس بخوانند، راه‌های جلوگیری از بارداری را به کار برند، در بیمارستان سقط جنین کنند، یا طلاق بگیرند، با انقلاب جارو شد و امروز به عنوان سیاستی نمایشی و تبلیغاتی که مصرف خارجی داشت، افشا می‌شود. دیگر احدی از آن پشتیبانی نمی‌کند. چرای‌اش را به سادگی می‌توان دریافت. با این همه، زنان مبارزه می‌کنند؛ با وجدانی هشیار نسبت به اینکه انقلاب "آن‌ها"، لزوماً انقلاب دیگران نیست. این همان چیزی است که از چند هفته پیش، بدان آگاه شده‌اند؛ با مشاهده‌ی نشانه‌هایی که جای شک و شبه نمی‌گذارد.

مشهد، سومین شهر ایران: مرجع مذهبی محلی اعلام می‌کند که قرآن امر قضاوت را برای زنان ممنوع دانسته است. ۱۰ زن قاضی اعتراض می‌کنند. بیانیه‌ای در رسانه‌های محلی به چاپ می‌رسانند و... به کارشان ادامه می‌دهند. اما تا کی؟

آبادان، بندر بزرگ نفتی: رئیس دانشکده‌ی پزشکی - که در آن به روی دختران و نیز پسران باز است - جهت اجرای دقیق دستورالعمل آیت‌الله‌ها درباره‌ی عدم اختلاط [دو جنس] سه دانشجوی دختر سال سوم را اخراج می‌کند. انگیزه: چون تعداد دختران به اندازه‌ی نیست که گشایش کلاسی را موجه نماید، آن‌ها را به تهران می‌فرستیم. دانشگاه تهران از پذیرفتن آن‌ها - اگر تحصیل‌شان را از سال اول شروع نکنند - خودداری می‌کند. و این چنین است که دختران را از تحصیلات عالی بازمی‌دارند.

دهکده‌ای در شمال، نزدیک دریای خزر: دو عاشق در بیشه‌ای سرگرم معاشقه‌اند. یکی از کمیته‌های انقلابی آن دو را غافلگیر می‌کند. آن‌ها را شلاق می‌زنند؛ ۲۵ ضربه به پسر و ۱۰۰ ضربه به دختر. این چنین است نظم اخلاقی جدید. نظمی که وحشت می‌آفریند.

ف، ۴۰ ساله، پزشک. در بحبوحه‌ی انقلاب، زخمی‌ها را در خیابان مداوا می‌کرد. او که

خود را یک "انقلابی اصیل" می‌داند، امروز می‌خواهد ایران را ترک کند. «فشار شدیدی بر همه‌ی زنان اعمال می‌شود تا آن‌ها خود را با سنت و قوانین مذهبی سازگار نمایند. خیلی‌ها می‌ترسند که اوضاع بدتر شود.» اما اکثریت، دلیلی برای اینکه راه تبعید برگزیند، نمی‌بیند؛ هنوز نه.

ک، ۲۸ ساله، بیکار؛ او می‌خواهد در همین‌جا مبارزه کند. شرح می‌دهد که چگونه جنبش زنان چند هفته پیش نطفه بست: «آموزگاران، پرستاران و کارمندان حس کردند که شغل‌شان در معرض تهدید قرار گرفته. مادران، نسبت به آینده‌ی دختران‌شان بیمناک بودند. ما هیچ نوع سنت سازماندهی در میان زنان نداشتیم، اما با همکاران و دوستان، گروه‌هایی تشکیل داده‌ایم تا بین خودمان درباره‌ی اوضاع بحث کنیم. چند نفری تصمیم گرفتیم که اواخر فوریه، جلسه‌ای برگزار کنیم تا همدیگر را بیابیم و ببینیم چند نفریم؛ با هدف برگزاری مراسم ۸ مارس. توسط روزنامه‌ها به معرفی خود پرآمدم. ۲۵۰ زن به این جلسه آمدند. چند روز بعد، هزاران نفر بودیم که در خیابان‌ها راه‌پیمایی می‌کردیم. حالا دولت می‌گوید که ما ضدانقلابی هستیم؛ یا ساواکی (پلیس مخفی) و یا کمونیست. واقعیت این است که از ما می‌ترسند. با اینکه دفتری داشته باشیم، مخالفت می‌کنند. اما ما این کار را خواهیم کرد. یک نشریه هم به راه می‌اندازیم. کسی انتظار نداشت که در ایران، یک جنبش زنان پا به عرصه‌ی وجود بگذارد. با این حال، چنین چیزی به وجود آمده است.»

سه شنبه، ۲۰ مارس، ساعت ۱۶

در دفتر روزنامه‌ی کیهان، بزرگ‌ترین روزنامه‌ی تهران، روزنامه‌نگاران زن ما را پذیرا می‌شوند. آن‌ها هم در تظاهرات زنان شرکت کرده‌اند. از اینکه آن‌قدر زیاد بودند، شگفت‌زده‌اند و شادمان. الف، می‌گوید: «مردانی که به تظاهرات حمله کردند، ضدانقلابیون بودند!» و تدقیق می‌کند: «نه مردانی که نا آگاهانه آلت دست ضدانقلابیون شدند؛ بلکه به‌طور مشخص، ساواکی‌ها و اعضای سیا.» در پی این تهاجمات، احزاب چپ زنان را به پایان دادن به تظاهرات‌شان فراخواندند. الف، مانند بسیاری دیگر به سر جای خود برگشت: «تا اعلام قانون اساسی جدید.» و اگر این قانون اساسی نسبت به زنان تبعیض‌آمیز باشد، چه؟ «فکر نمی‌کنم چنین باشد. اما اگر باشد، مبارزه را از سر خواهیم گرفت؛ حتا اگر لازم شد، علیه مردان!»

عجالتاً الف، از ما می‌خواهد که این پیغام را از سوی او به کورت والد‌هایم، دبیرکل ملل متحد برسانیم: «[به او بگویید] سرش به کار خودش باشد! وقتی هزاران نفر در زندان بودند،

وقتی هزاران نفر توسط پلیس شاه به قتل می‌رسیدند، والدهایم کلامی نگفت. حالا چرا خودش را داخل کرده؟»

می‌پرسیم: کیت میلث چطور؟ «من اخراج کیت میلث را تأیید نمی‌کنم. اما از او هم می‌پرسیم: وقتی در زندان‌های شاه، تا روزی شانزده بار به زنان تجاوز می‌کردند، او کجا بود؟^۴ بله؛ ما مشکلاتی داریم. اما خودمان آن‌ها را حل می‌کنیم.»

شب سه‌شنبه تا چهارشنبه

دیر هنگام شب است که همدیگر را در هتل بازمی‌یابیم. بیرون، چون هر شب، سلاح‌های اتوماتیک ترق و تروق می‌کنند. روی چه کسی شلیک می‌کنند؟ این هم جزء اسرار انقلاب‌هاست.

در این هنگام باخبر می‌شویم که خمینی قبول کرده ما را در خانه‌اش در قم به حضور بپذیرد. بحث درمی‌گیرد. چه کسی به آنجا خواهد رفت و با چگونه پوششی؟ علی‌الاصول آیت‌الله تنها زنانی را به حضور می‌پذیرد که چادر بر سر داشته باشند. آیا باید برای ابراز همبستگی از این فرصت یا زنان ایرانی بی‌حجاب - که می‌خواهند بی‌حجاب بمانند - استفاده کنیم و با سر لخت در جلسه حاضر شویم؟ له یا علیه حجاب؟ چهار ساعت بحث برای رسیدن به این نتیجه که همه‌ی راه‌حل‌ها بدند. در میان ما، آن‌هایی که ایران را می‌شناسند، بر این نظرند: «اصلاً حرفش را هم ننید! سفر کردن به قم، با زلف افشان، امکان ندارد.» و ناممکن‌تر، ورود به بیت آیت‌الله است با سر برهنه. وانگهی، نزد پاپ هم نمی‌شود [چنین رفت].

اینجا، اصول و واقعیات رو در روی هم قرار می‌گیرند. زنان "برهنه" راه‌گذر ندارند. برخی می‌گویند: «چه اهمیتی دارد؛ باید کوشید.» سایرین درمی‌آیند که: «برای رسیدن به چه هدفی؟ برای دیداری بی‌ثمر؟ ما آمده‌ایم تا مقامات ایرانی را مورد خطاب قرار دهیم و نگرانی‌های مان را درباره‌ی حقوق زنان در جمهوری اسلامی ابراز نماییم. آیا اصل این نیست که دست‌کم پرسش‌های مان را طرح کنیم؟» «ایده‌آلیست‌ها» و «رنالیست‌ها» رو در روی هم قرار می‌گیرند. «رنالیست‌ها» پیروز می‌شوند.

چهار تن از آنان عازم سفر خواهند شد؛ تنها با یک روسری که به سبک غربی بر سر

۴- البته کیت میلث در سال‌های دیکتاتوری، در افشای استبداد شاه و حمایت از زندانیان سیاسی، از هیچ کوششی فروگذار نکرد.

می‌کنند. آن‌ها که می‌مانند، مانند آن‌ها که می‌روند، این بحث پرشور را به خاطر خواهند سپرد. بحثی که تضادها را آشکار کرد؛ نیز خستگی را. وقتی ما درباره‌ی معنا - یا مناسب بودن - یک عمل ساده، چنین تفرقه‌ای را به نمایش می‌گذاریم، چگونه ممکن است زنان ایرانی درباره‌ی معنای انقلاب‌شان دچار تفرقه نباشند؟

چهارشنبه، ۲۱ مارس، ساعت ۵

سپیده دم، هیئت نمایندگان به سوی شهر مقدس حرکت کرد تا به صدها هزار زائری بپیوندد که جشن سال نو ایرانی را در آنجا برگزار خواهند کرد. ساعت‌ها سفر. ساعت‌ها انتظار در محل.

خمینی، برای اولین بار پذیرفته است که با یک هیئت خارجی غیرمسلمان و غیر مذکر در پایگاهش ملاقات کند.

بیرون، انبوه مردم در هیجانی سرسام‌آور، خدای زنده‌شان را انتظار می‌کشند که در ساعات معین، ظاهر می‌شود. در فواصلی منظم، پیرمرد به پشت بام می‌آید و با حرکت موج‌وار دست، به جمعیت سلام می‌گوید. زنان، تماماً پوشیده در حجاب، فریاد می‌کشند. هولناک [است].

یکی از زنانی که در این سفر بود، به یاد می‌آورد: «بالاخره زمان عجیب‌ترین مصاحبه‌ای فرارسید که هرگز خبرنگاری انجام نداده است... به سؤالات ما درباره‌ی برابری و آزادی زنان که به فارسی نوشته و پیشاپیش به او رسانده بودیم، آیت‌الله هیچ پاسخی نداد. سکوت کامل...»[†] پُر معنا.

جابه‌جایی هیئت آیا بیهوده بود؟ «اینکه او هیئتی از زنان را که لچکی بر سر داشتند، به حضور پذیرفت، چه بسا به چشم مردان و زنان ایرانی معنایی داشته باشد. ما پرسش‌نامه‌ی کاملی در اختیارش قرار دادیم درباره‌ی حجاب (پوشش متعارف)، حق طلاق، مسئله‌ی ارث و حضانت کودکان، چرایی اعدام هم‌جنس‌گرایان، چگونگی تدوین قانون اساسی در بخش‌هایی که به زنان مربوط می‌شود و هراس‌مان از تهدید اقلیت‌های مذهبی و لایک‌ها.»[‡]

خمینی در بیانیه‌ی کوتاهی که توسط یک مترجم خوانده شد، فایده‌ای ندید که افکارش

† - کاتیا د. کوپ، نوول اوپزرواتور، ۲۶ مارس ۱۹۷۹.

‡ - کلر بری‌یر و ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی، لیبراسیون، ۲۵-۲۴ مارس ۱۹۷۹.

را درباره‌ی زنان بیان کند. والسلام! آیا این فی‌نفسه، یک شیوه‌ی پاسخگویی نیست؟
در بازگشت، زنان ایرانی به خود زحمت دادند و اعلام کردند که این مأموریت مفید واقع
شده است. بیش از این چه بگوییم؟

چهارشنبه، ۲۱ مارس، ساعت ۱۸

ساختمانی که دفتر نخست‌وزیر را در خود جای داده، به یک ویلا شبیه است. باغچه‌ای
آن را در بر گرفته و دیوارهای بلندی پاسدارش هستند. در کنار نرده‌های ورودی، مردانی با
اونیفرم‌های بی‌قواره ایستاده‌اند که عضو کمیته‌های خمینی و تعیین‌کننده‌ی قانون‌اند. بسیار
بسیار جوان، بسیار بسیار مسلح. مذاکره [می‌کنیم]. اجازه‌ی عبور می‌دهند. باز بهانه‌جویی. باز
جر و بحث. بیست دقیقه‌ای طول می‌کشد تا به اتاق انتظار کسی قدم بگذاریم که از برکت
سر خمینی رئیس دولت شده است. ساعتی انتظار و در سکوت. گفتند طنین صدای ما
می‌تواند در جلسه‌ی مهمی که در اتاق مجاور جاری‌ست، اختلال ایجاد کند.
ناگهان، از جا می‌پریم. شلیک تیر، فریاد، هیاهوی سرسام‌آور و پارس فرمان‌هایی به
ایتالیایی. صدا از تلویزیونی می‌آید که سرایدار آن را روشن کرده تا با دیدن یک فیلم کهنه‌ی
جنگی، وقت بگذرانند.

ما را [به حضور] خواهد پذیرفت. پذیرفته می‌شویم. مردی‌ست کوتاه قد؛ ضعیف‌الجثه؛
مبادی آداب. گوشزد می‌کند که نمی‌تواند بیش از پنج دقیقه به ما وقت بدهد. یک ساعتی
نزدش می‌مانیم. پرسش‌ها و پاسخ‌ها از پی هم می‌آیند. [۳]

آقای بازرگان را معتدل و لیبرال می‌شناسند. با فرهنگ و با شهامت است. مخالفتش با
شاه، برایش به بهای سال‌ها زندان و تبعید تمام شده. او برای مرعی داشتن حقوق بشر در
ایران مبارزه کرده است. کماکان می‌کند. امروز اما از حقوق مردان است که دفاع می‌کند.
تفاوت ظریفی که آشناست.^۴

چهارشنبه، ۲۱ مارس، ساعت ۲۱

برای آخرین بار پیش از پایان مأموریت، اطلاعات‌مان را با هم رد و بدل می‌کنیم. یکی

۳- از آنجا که متن کامل گفتگوی مهدی بازرگان با هیئت فرانسوی در نوشته‌ی «زنان ایرانی در انقلاب» آمده
است، بخشی از آن را در این قسمت حذف کردیم.

۴- نویسنده در اینجا با دو کلمه‌ی فرانسوی بازی کرده است: *Homme* (بشر) و *homme* (مرد).

خاطر نشان می‌کند: هیچ زنی را دیدید که بگوید دین و ایمانی ندارد؟ وقتی این سؤال را در برابر کسانی قرار می‌دهیم که می‌دانیم لائیک‌اند، در بهترین حالت آهسته می‌گویند: «نمی‌توانم جواب بدهم...» آن‌ها در هراس‌اند؛ هراس از بدترین چیز ممکن. یعنی فئاتیسم؛ چه برای خودشان و چه برای دموکراسی. آیا تضمینی برای حقوق اقلیت‌ها وجود خواهد داشت؟ این پرسش را خود ایرانی‌ها در برابر ما گذاشته‌اند؛ چرا که در هراس‌اند انقلاب توسط ملاها و نیروهای سیاسی همدست‌شان، مصادره شود.

وقتی این پرسش را در برابر رئیس قدرتمند تلویزیون، صادق قطب‌زاده قرار می‌دهیم که گفته می‌شود عضو شورای انقلاب است (و ترکیبش سری مانده)، به تصریح می‌گوید: «دلیلی وجود ندارد که در ایران جدید، لائیک‌ها احساس نگرانی کنند. به شرط اینکه حساسیت اکثریت مردم را محترم بشمارند.» یعنی؟

پنج‌شنبه، ۲۲ مارس، ساعت ۱۰:۳۰

در پرواز بازگشت، تعیین تصادفی جای مسافران، هیئت را چندپاره می‌کند. چندتایی از ما به ته هواپیما پرتاب؛ جدا از سایرین و در محاصره‌ی مردان فرانسوی که از تهران به متروپل بازمی‌گردند. جماعتی سرخوش‌اند. به رغم اینکه صبح‌گاه است، شامپاین به وفور جاری‌ست. چند متلک مالیم؛ مثل: «برمی‌گردین پیش بابا ماماناتون؟» متلکی کلاسیک. ناگهان یکی از آن‌ها ما را به جا می‌آورد: «شما همان فمینیست‌هایی نیستید که...» در چشم به هم زدنی، فضا سنگین می‌شود؛ شوخی‌ها گزنده و بازجویی‌ها سنگین. به تحریک ما برمی‌آیند. مست‌ترین‌شان، در حالی که جامی زیاده از ظرفیتش پُر می‌کند، بدون اینکه رو به کس خاصی داشته باشد، می‌گوید: «این فمینیست‌ها همه‌شون پتیاره‌اند!»

رو به کسی که کنارم نشسته می‌کنم: «واقعاً گفت پتیاره؟» پاسخ می‌دهد: «اوه! نباید از دست‌شان دلخور شوی. تا صحبت از فمینیست می‌شود، می‌دانی...»

خیلی خوب می‌دانیم. زنانی که فرمان نمی‌برند، مرعوب نمی‌شوند و به نظم کهن تن نمی‌دهند، نمی‌توانند چیزی جز پتیاره باشند. زنانی که به همبستگی زنانه و پشتیبانی از همدیگر باور دارند نیز پتیاره‌اند. در همه جا، واژگانی یکسان، پیکاری یکسان را در پی دارد. چه چیز طبیعی‌تر از این؟ ما همه [زنان] ایرانی هستیم.

C.I.D.F (به ریاست سیمون دوبوآر)

رویدادهای اخیر ایران نشان می‌دهد که موقعیت زنان تا چه حد ناپایدار است. به همین

C.I.d.f. (Présidente Simone de Beauvoir)

Les événements actuels d'Iran soulignent à quel point la condition des femmes reste partout précaire. C'est pourquoi des Françaises, des Britanniques, des Allemandes, des Américaines, des Egyptiennes, des Suédoises (entre autres) ont décidé de créer le Comité international du droit des femmes.

Son objectif principal sera de s'informer en permanence sur les événements qui peuvent modifier ou affecter la condition féminine où que ce soit dans le monde, et de diffuser au maximum cette information. Egalement de soutenir toutes les actions et les luttes des femmes pour leurs droits, sans discrimination de nationalité, de race, de religion, ou d'appartenance politique.

La première mission du C.I.d.f. a été d'envoyer une délégation de femmes à Téhéran pour s'informer de la situation des femmes iraniennes. Cette initiative sera suivie de bien d'autres.

Pour être efficace et défendre les droits spécifiques des femmes, partout où ils sont menacés ou niés, le C.I.d.f. fait appel à la solidarité de tous ceux, femmes et hommes, qui savent que la justice et la plénitude de ces droits sont le gage de la justice et de l'égalité des droits pour tous.

Les adhésions pour la France au C.I.d.f. sont reçues par Elisabeth Salvaresi, 115, rue Caulaincourt, 75018 Paris, ainsi que les contributions destinées à financer ses actions.

دلیل زنان فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، آمریکایی، مصری، سوئدی (در کنار دیگران)، تصمیم گرفته‌اند کمیته‌ی بین‌المللی حقوق زنان را به وجود آورند...^۵



کمیته‌ی بین‌المللی حقوق زنان، هفته‌نامه‌ی اف. مگزین
بیانیه‌ی اعلام موجودیت

۵ - متن کامل اطلاعیه‌ی تأسیس کمیته‌ی بین‌المللی حقوق زنان در صفحه‌ی ۵۷ این مجموعه آمده است، در اینجا متن کوتاه شده‌ی آن را آورده‌ایم.



میشل پرن

هر زنی را انقلابی باید

A chacune sa révolution

همه‌ی زنان در قید چادرند؛ چه آن را به سر کنند و چه نکنند.

چادر، چادر، چادر؛ به محض اینکه درباره‌ی ایران صحبت به میان می‌آید، این واژه به شکل بیمارگونه‌ای تکرار می‌شود؛ چه در پاریس، چه در تهران. نمی‌بایستی چنین می‌شد. چادر یک لباس است. باید یک لباس هم در نظر گرفته شود. اما آیا لباس بی‌آزار هم وجود دارد؟ آیا می‌شود به گفتن این بسنده کرد که چادر نماد مخالفت با شاه بود و به همین اعتبار، امروز نیز همچنان مورد استفاده قرار می‌گیرد؟ نه؛ نمی‌شود. اگر ادعا کنیم که چادر یک نماد است، ناحق نگفته‌ایم؛ مشروط بر اینکه نماد را سرسری به کار نبریم. نماد، واژه‌ای نیرومند است و ماجرای چادر، تاریخی دردناک دارد؛ چه، بیان کننده، دربرگیرنده و پنهان کننده‌ی حقیقتی‌ست که زنان را درگیر و در روده است.

من از سفر به تهران، تصویرها، واژه‌ها و گفتگوهایی را با خود آورده‌ام؛ نیز دریافتی فشرده از پیچیدگی زنانه‌مان را، از تفرقه‌ها و به شکلی متناقض، از همسانی ستیزه‌جویانه‌مان. واژه‌ی چادر چه بسا زنان ایرانی را در ذهن متبادر نماید؛ اما در واقع و در ژرفای وجودش، همه‌ی ما را در برمی‌گیرد. همه‌ی زنان در قید چادرند، چه آن را به سر کنند و چه نکنند. همه درباره‌ی آن به جر و بحث مشغولند. آنچه اسفناک است، این است که زنان چه بسا خود را در این مورد دشمن هم بیندارند؛ در حالی که همگی تنها در آن محصورند.

اولین تصویر من از ورود به تهران، تصویر خشن میدان آزادی است؛ دایره‌ای عظیم و گرد، بنایی بازمانده از دوران شاه. در راه، اتوبوس‌هایی ایستاده‌اند و بر روی چمن، در وسط میدان، زنانی با چادر سیاه مشغول گفتگو هستند. همین فعالیت - کنش‌گری - زنان است که از بدو امر رخ می‌نماید. مهم نیست با چادر سیاه باشد یا چادر گلدار؛ زنان حق حرف زدن پیدا

کرده‌اند و از این حق استفاده می‌کنند.

در گورستان تهران، زنان سیاه‌پوش دیگری که تنها چشم‌ها، بینی، دهان و چانه‌شان به دیده می‌آید، از اتوبوس‌های دیگری پیاده می‌شوند و سرودخوانان، باندرولی را باز می‌کنند و انگشت‌شان را به نشانه‌ی V پیروزی بالا می‌گیرند. برای ادای احترام به شهدای‌شان آمده‌اند. در میان‌شان به همان تعداد ۵۰ ساله هست که ۱۲ ساله. اما ویژگی‌شان و آنچه آن‌ها را گرد هم آورده، این است که انقلاب کرده‌اند و پیروز شده‌اند. لابد جایی در وجودشان، نیازی قوی به چنان انفجاری بود که پژواکش پایان نمی‌پذیرد.

در دانشگاه (نیز در خیابان) دو شیوه‌ی لباس پوشیدن همزیستی دارند. دختران جوان شیک پوشی با موهای تازه آراسته، دامن‌هایی در اندازه‌های اروپایی، آرایشی سبک ولی بی‌نقص، از کنار رفقای‌شان می‌گذرند که مانتوهای زمختِ بلند و آستین‌داری بر تن دارند؛ مانتوهایی که برای حمل کتاب از چادر راحت‌تر است و سرشان را تا ابرو می‌پوشاند. کدام‌یک از این دو جالب‌ترند؟ به نظر می‌رسد آن‌هایی که مثل اروپایی‌ها لباس پوشیده‌اند، به ما شبیه‌ترند؛ اما آیا به راستی شبیه‌ترند؟ حجاب‌دارها بیشتر حرف می‌زنند، بیشتر حضور دارند و بیشتر می‌جنگند. پسران، در دسته‌های پراکنده، در اطراف دو سه کله‌ی زنانه حلقه می‌زنند و آن‌ها را بازخواست می‌کنند.

اولین جمله‌ی جالبی که به گوشم خورد، از گروهی دختر برآمد که سر تا پا در آبی پُرنرنگی پوشیده شده بودند. شاید ۱۶ ساله باشند؛ شبیه دختر بچه‌هایی هستند که در صومعه زندگی می‌کنند؛ نشاط فرشته‌سای آن‌ها را دارند. یکی‌شان به ما می‌گوید: «شما فکر می‌کنید که زنان غربی از ما آزادترند؟ فکر می‌کنید برهنه کردن خود، برای تبدیل شدن به شی‌ای هوس‌انگیز، یعنی آزادی؟ آنچه که ما می‌خواهیم، این نیست که با تن‌مان حرف بزنند. نمی‌خواهیم با تن‌مان توجه جلب کنیم. فکر ماست که می‌بایست مورد خطاب قرار گیرد.»

کلیشه‌ی جنس مذکر

درست به هدف می‌زنند. با چادر یا بی‌چادر، داستان همان داستان است. همه چیز حول جنسیت دور می‌زند؛ بر آن متمرکز می‌شود. چه خود را نشان دهد و چه خود را بپوشاند، فرقی نمی‌کند. زن تنها در ربط با جنسیتش تعریف می‌شود؛ در ربط با درک و دریافتی که مرد از او دارد. از اینجاست که سر نخ به دست‌مان می‌آید. جایگاه درجه‌ی دوم زن تثبیت می‌شود. تصویر او و تصویری که از او داریم، قائم به ذات نیست؛ تصویری از یک شیء است. در نهایت، به چه می‌رسیم؟ به مرد خبیث. این همان چیزی‌ست که من همواره علیه آن

شوریده‌ام. دفاع از شخصیت زن، شخصیتی نه وابسته بلکه متقدم، در عین حال حافظ مرد است در برابر تعریفی یک‌سویه.

این کلیشه از جنس مذکر را هما نیز تأیید می‌کند؛ دختر زیبا و جذاب ۱۵ ساله‌ای که در خانه‌ی آیت‌الله طالقانی - بلندپایه‌ترین مرجع مذهبی تهران - ملاقاتش کردیم. او همان ساز را کوک می‌کند که «نه تنم، بلکه می‌خواهم سرم مورد توجه قرار گیرد» و تصریح می‌کند: «من فکر می‌کنم که مردها خیلی خوب نیستند.»

به ما گفته می‌شود که دین اسلام بر اصل واقعیت استوار است و قواعدش را با زمان، سرزمین و مردمانش سازگار می‌کند. این را از زبان "زنان اسلامی" هم می‌شنویم که جمعی را درست کرده‌اند و آن‌ها را دور و بر خانم حجازی، دختر نخست‌وزیر - بازرگان - و خانم طالقانی، دختر آیت‌الله تهران ملاقات کردیم. او در زمان شاه به زندان افتاد، به حبس ابد و سپس ۵ سال محکوم شد و پس از ۲ سال از زندان آزاد گشت. اما بحث امروز من در این باره نیست. آنچه الان می‌خواهم بگویم، درباره‌ی تأثیر عمیقی‌ست که این زنان بر من گذاشتند؛ بس که پرشور و صادق‌اند و چه بسا نگران کننده.

شوک، این بار از سوی دیگری وارد می‌شود. از سوی مُحجبه‌ترین این زنان، که یکی‌شان درون پوششی آبی و سفید - مثل مریم مقدس - سنگر بسته و به زنان مذهبی دوران کودکی‌ام می‌ماند. همان صورت‌های صیقل‌خورده، همان بی‌اعتنایی نسبت به عشوهری، همان حرارت، همان ایقان به داشتن حقیقت، همان موعظه‌گری. مسیحیت، اسلام‌گرایی، اصول دین. همین است؛ در فضا، اصول دین است و منع شرعی هول‌انگیز.

این زنان جوان همه چیز را می‌دانند؛ برای همه چیز پاسخ دارند. می‌توانند تعیین کنند که قسمت پایین گردن جایی‌ست که به هر قیمتی باید آن را پوشاند، چون وسوسه‌انگیزترین جاهاست. درست به همین ترتیب هم می‌توانند قرآن را با جزئیات تشریح کنند و نقطه به نقطه و جا به جا از آن دفاع نمایند. آن‌ها پزشکانند؛ مهندس شیمی، قوم‌شناس و...

«ما طرفدار جامعه‌ای بی‌طبقه هستیم. ما خواستار عدالت هستیم.» در این باره، آن‌ها با "فمینیست"‌هایی[†] که علیه حجاب اجباری، به تظاهرات خیابانی پرداختند، فرقی ندارند. اما با زدن برچسبِ ضدانقلاب به این زنان، خود را از آن‌ها متمایز می‌کنند. این

† - واژه‌ی «فمینیست» در اینجا برای ساده کردن دسته‌بندی به کار رفته است؛ برای نشان دادن اختلاف.

"سن ژوست" های کوچک، با ایده آلیسمی شکوهمند، ضرورت عاجل مطالبات به حق خود را با یک کلمه روقفند. چرا که قرآن کلام پیامبر است؛ که این کلام نمی تواند به حق نباشد؛ که آن ها تسلیم آیند و حاضرند نه تنها زنان که بی شک مردان را هم به تسلیم وادارند؛ مردانی که مطابق "اصل واقعیت" فوق الذکر، خیلی خوب نیستند. یک آن، به نظرم رسید در انقلابی که این زنان رویایش را در سر می پروراند و با همیاری خودشان می تواند، کاملاً بر ضدشان به کار رود؛ در احترامی که برای کلام مذكر خدای گونه قائلند؛ در پوشاندن تن شان برای گریز از نگاه شهوانی - اما نیز از هوای تازه - گونه ای مدرسالاری ثانوی نهفته است. این، گرایش فکری مرا تأیید می کند؛ اینکه مدرسالاران، حتا وحشت انگیزترین شان، چه در فرانسه، چه در جای دیگر، جز از خودبیگانگان جاهلی نیستند که دیگران را نیز به از خودبیگانگی کشیده اند.

نه. چادر زنان را به دو دسته تقسیم نمی کند که یکی بسیار آزادتر از دیگری باشد. بلکه بازی را به هم می زند و طرفدارانش را فریب می دهد؛ بیش از آن، کور می کند.

مسائل عاجل

"فمینیست" های رنگارنگ تهرانی چه می خواهند که متهم اند به اینکه آلت دست پلیس شاه سابق - ساواک - شده اند و یا اینکه کمونیست اند؟ این زنان نیز مسلمانند. نه له و نه علیه چادر موضع نمی گیرند. اما نمی خواهند به اجبار آن را به سر بگذارند، یا از سر بردارند. این زنان پرسش هایی مشخص مطرح می کنند و قطعاً عاجل: در مورد حق تحصیل، حق انتخاب هرگونه شغل، دست مزد، طلاق، ارث، چندهمسری، خرید و فروش زنان، تازیانه خوردن... آن ها خواستار آنند که بتوانند به احزاب سیاسی بپیوندند.

پاسخ اسلامی ها چیست؟ آن ها به شرح و تفصیل قرآن می پردازند. همه چیز نوشته شده؛ کافیست به زمان حال تفسیرش کنیم. این زنان می گویند: «قرآن طلاق را ممنوع نمی کند. اما به خاطر بچه ها باید از آن پرهیز کرد. قرآن چندهمسری را ممنوع نمی کند؛ چرا که در زمان محمد، زنان بیش از مردان بودند. به خاطر بچه ها بهتر است که یک مرد را در شراکت با زن دیگری داشت، تا اصلاً مرد نداشت. وانگهی، این مرد باید بتواند زنانش را چه به لحاظ عاطفی و چه اقتصادی، به طور عادلانه دوست بدارد. موافقت همسر اول هم شرط است.

۱- لوئی آنتوان دو سن ژوست (۹۴-۱۷۶۷)، از حامیان جوان، دلاور و پُر شور انقلاب فرانسه و از نزدیکان روبسییر و دانتون بود که در تندروی های دوران "ترور" نقش فعال داشت. او که سخنوری برجسته بود، در پایان آن دوران، در ژوئیه ی ۱۷۹۴ به همراه روبسییر، سرش به زیر گیوتین رفت.

اسلام به ویژه با یتیم‌خانه مخالف است و نیز مخالف شوربختی فرزندان.»
 در مقابل، وقتی مورد زنی مطرح می‌شود که آن قدر عادل است تا از نظر "اقتصادی و عاطفی" بتواند چهار مرد را دوست بدارد، البته آن‌ها می‌خندند؛ چرا که از "اصل واقعیت" دور شده‌ایم. زن، مادر است؛ والسلام. فرزندش جز یک پدر نباید داشته باشد. سرتاسر قرآن بر محور "واحد مکمل زناشویی" استوار است.

«اما هم‌جنس‌گرایان! آیا به حق است که آن‌ها را شلاق بزنند؟ یا که تا آنجا پیش روند که تیرباران‌شان کنند؟ آیا در این نظام جدید، آن‌ها نباید از حقوقی بهره‌مند باشند؟»
 «قرآن مخالف هم‌جنس‌گرایان است؛ چرا که [قرآن] تنها نسبت به خانواده است که نظر مساعد دارد. هم‌جنس‌گرا، با انتخاب لذت‌جویی در برابر تولید مثل، نخستین گناه را علیه جامعه مرتکب می‌شود. دومین گناهش، دشمنی با جنس مخالفت است. لذت برای لذت، به شدت نهی می‌شود. باید با تمنای نفس جنگید؛ مثلاً روزه گرفت. وانگهی، سزای اولین هرزگی تیرباران نیست. تازیانه هم حد و حدود دارد.»

میان ما و این زنان مهمان‌نواز - چنین گرم، چنین سرد؛ چنین نزدیک، چنین دور- گفتگو هرچه جلوتر می‌رود، واقعیت و وهم، بیشتر خود می‌نماید. چادر، هم‌چون ماسکی است که تازیانه به آن افزوده شده؛ جنسیت تازیانه خورده، نظم اخلاقی، وحشت‌آفرین است.





کیت میلر

"Azadi"، "آزادی"!

کیت میلر شهادت می دهد

تصور کنید! تصور کنید زنان را، صدها زن ایرانی را در حال صعود، در حال بالا رفتن از نرده‌های دانشگاه؛ برای اینکه به خیابان‌های تهران بروند و راه‌پیمایی کنند. آن‌ها را حبس کرده بودند. چه نمادی. ۸ مارس بود؛ روز جهانی زن. ۵ هزار نفر می‌شدند. نه یک ژورنالیست آنجا بود، نه یک عکاس و نه یک تلویزیون. تصاویر تاریخی نخستین جنبش خودانگیخته‌ی زنان ایرانی را ما هرگز نخواهیم دید. چون که رسانه‌ها هنوز نسبت به مبارزه‌ی زنان حساس نبودند. پس می‌بایست افکار عمومی جهان را بسیج می‌کردیم. آنجلا دیویس را به خاطر آورید. به دلیل حمایت زن‌ها و نیز چند مرد بود که او توانست از اتاق گاز کالیفرنیا جان به در برد. ما زنان باید علیه دولت‌ها و ملت‌ها مبارزه کنیم؛ باید همبستگی جهانی را که تنها سلاح ماست، به کار گیریم. همه‌ی انقلاب‌ها به زنان خیانت کرده‌اند و به محض اینکه صدای سلاح‌ها فرو نشست، آن‌ها را به خانه‌های‌شان فرستاده‌اند. همین سرنوشت در کمین زنان ایرانی‌ست.

این زنان که برای جشن ۸ مارس مرا به کشورشان دعوت کردند، دوشادوش مردان انقلاب کردند تا حکومت بیدادگر شاه را به زیر کشند. در آن زمان، چادر و حجاب، نماد مقاومت در برابر رژیم پهلوی بود. خمینی بسیار مورد احترام قرار داشت؛ چرا که تجسم مقاومت مردم ایران بود. اما از آن پس چه شد؟ خمینی به ایران بازگشت. مردم ایران که برای دست یافتن به دموکراسی انقلاب کرده بودند، یک بیدادگر دین‌سالار به ارث بردند. هیچ چیز عمیقاً عوض نشده است. یک جامعه‌ی خفقان‌آور به وجود آمده که با زور (ارتش، پلیس، نیروی مذهبی) اداره می‌شود.

آرزوهای زنان برای داشتن حقوق برابر با مردان، پایمال خواهد شد. همان گونه که خواست مردان و زنان برای دستیابی به دموکراسی واقعی نابود خواهد گشت. خمینی از آسمان فرمان می‌راند؛ با احکامی پاپ‌وار. پنداری که امروز پاپ بخواید شرع مقدس کلیسا را بر همه‌ی زنان و مردان تحمیل کند؛ یا که بخواید به نام قانون مقدس کلیسای کاتولیک،

زنانی را که سقط جنین کرده‌اند، تحت پیگرد قرار دهد؛ جلوی طلاق را بگیرد... مضمّن‌کننده است. بُهت‌انگیز است. انزجارآور است. و درست علیه همین است که زنان ایرانی به پاخاسته‌اند.

در روز ۱۲ مارس در تهران، بیست هزار نفر از دانشگاه تا میدان آزادی راه‌پیمایی کردند. عمل آن‌ها، پیشرفت فمینیسم در سراسر جهان را برمی‌نماید. این زنان چه می‌خواهند؟ در طول ۱۰ کیلومتر، آن‌ها فریاد زدند: "آزادی، آزادی، آزادی!" آزادی انتخاب در به سر کردن یا به سر نکردن حجاب. آزادی کار، آزادی سقط جنین. حق استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری، حق دست‌مزد برابر با مردان، حق تحصیل.

خواسته‌های آن‌ها، همان خواسته‌های همه‌ی زنان دیگر است. خواسته‌هایی که در هیچ جای دنیا برآورده نشده است. اینک، زنان ایرانی در خطرند. می‌ترسند. هرچه خفقان بیشتر مستقر می‌شود، خشکه‌مقدسی در همه‌ی اشکالش قدرت بیشتری می‌یابد. متعصبین مذهبی، زیر لوای دین، همه چیز را سانسور می‌کنند. با این همه، شهامت این زنان خارق‌العاده است. من دیدم که این زنان، در محاصره‌ی بسیجی‌های مسلح به مسلسل (انگشت‌شان همواره بر ماشه و در سرشان سودای مردانه) جلسات‌شان را به آرامی برگزار می‌کردند. زنان ایرانی که در مبارزه با رژیم منقر شاه سیاسی شده‌اند - هزاران زن در زندان بودند - امروز هم برای به دست آوردن حقوق برابر با مردان، حاضرند کُشته شوند.

چه باید کرد؟ باید بی‌نهایت هشیار بود. باید افکار عمومی جهان را در جریان قرار داد. باید زنانی که در سطح جهان مطرح هستند، در تهران حضور بیابند. روزنامه‌نگاران و عکاسان می‌توانند درباره‌ی مبارزه‌ی زنان ایرانی شهادت بدهند.

من که پس از ۱۵ روز از ایران اخراج شدم، نتوانستم با خواهران ایرانی‌ام وداع کنم. اما آن‌ها بدانند که بی‌وقفه از آن‌ها خواهم گفت. این پیامی‌ست که دلم می‌خواهد به آن‌ها برسانم؛ پیامی که به هنگام بازداشت در فرودگاه نوشتم:

«در آستانه‌ی خروجم، خروجی پیش از موعد و بی‌دلیل که به من تحمیل شده است، تمام مهر، همبستگی و تحسین‌ام را در برابر شهامت و ایستادگی‌تان در نبرد برای آزادی ابراز می‌دارم؛ آزادی برای خودتان و آزادی و عدالت برای مردم‌تان.»

F

(انجام گفتگو از فرانسواز روندون - سالمون *Françoise Rondon-Salmon*)

تجارت

«کیت میلت» از ایران اخراج شد

تهران - خبرگزاری فرانسه - «کیت میلت» از طرفداران آزادی زنان آمریکا که در تهران بسر میبرد از ایران اخراج شد و صحنه امروز تهران را پس از او ترک کرد.

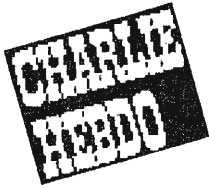
«کیت میلت» روز یکشنبه را هفته نهمین به آخرین پرواز سه هفته اروپا در فرودگاه مهرآباد گذراند. وی شب گذشته را نیز بصورت صلوح الملاحظات در مهرآباد سپری کرد. قبلا از کنفرانس مطبوعاتی و در آن نیز جلوگیری شده بود.

خبرگزاری آسوشیتد پرس میگوید که «کیت میلت» زن همراه وی قبلا بواسطه فعالیتهای اماره مهاجرت از محل اهل افغانستان به وزارت خارجه برده شده و او به خبرنگاران گفته بود مارا مدت یکساعت و نیم در وزارت خارجه نگاه میدارند و گذرنامههای ما را گرفتند و پرونده ما را به آنها سپردند. او گفت که در وزارت خارجه با آنها برخوردی رفتار کردند و او بروی خبرنگاران به اتفاق که در فرودگاه دیده شد را در آنجا نگاه بردند و جلوگیری شد.

ایران

کیت میلت از ایران اخراج شد

تهران - آسوشیتد پرس - کیت میلت یکی از مبارزان حقوق زن در آمریکا و یک زن همراه وی یکشنبه در فرودگاه مهرآباد به صورت ممنوع الملاحظات نگهداشته شدند و قرار است با نخستین هواپیما امروز (دوشنبه) از ایران اخراج شود. خانم میلت و زن همراه وی قبلا بواسطه مقام های ادارمهاجرت از هتل محل اقامتشان به وزارت خارجه برده شدند. میلت به خبرنگاران گفت ما را به مدت یکساعت و نیم در وزارت خارجه نگاهداشتند و گذرنامه های ما را گرفتند و سپس به فرودگاه مهرآباد منتقل کردند. وی گفت در وزارت خارجه با آنها برخوردی رفتار شد. از ورود خبرنگاران به اتفاق در فرودگاه که میلت را در آن جای داده اند جلوگیری شد.



روسی درون*

Les couvre-chefs intérieurs

سیلوی کاستر

از ۱۹ تا ۲۳ مارس [۱۹۷۹]، یک هیئت فمینیستی زیر عنوان «کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان»، به ریاست سیمون دوبووار، با مأموریت گردآوری اطلاعات عازم ایران شد. هیئت از این افراد تشکیل می‌شد: کلر بری‌یر *Claire Brière* (روزنامه‌نگار)، سیلوی کاستر *Sylvie Caster* (روزنامه‌نگار)، کاترین کلمان *Catherine Clément* (دانشگاهی، نویسنده، روزنامه‌نگار)، یاسیلا دومانجی *Yassyla Doumandji* (وکیل)، مارتین فرانک *Martine Franck* (عکاس)، فرانسواز گاسپار *Francoise Gaspard* (شهردار سوسیالیست درو *Dreux*)، پولا ژاک *Paula Jacques* (روزنامه‌نگار)، کاتیا د. کوپ *Katia D. Kaupp* (روزنامه‌نگار)، ماریا آنتونی‌تا ماسیوچی *Maria-Antonietta Macchiochi* (نماینده‌ی

* این نوشته را سیلوی کاستر *Sylvie Caster* در هفته‌نامه‌ی *شارلی ابدو* *Charlie Hebdo*، ۲۹ مارس ۱۹۷۹ به چاپ رسانده است. *شارلی ابدو* هفته‌نامه‌ی فکاهی-طنزآمیزی‌ست که در سال ۱۹۷۰ بنیان گذاشته شد و از آن پس تاکنون، با دوره‌های فترت و غیبت از دنیای مطبوعات فرانسه، انتشار یافته است. این هفته‌نامه کوشیده که از دیدگاهی چپ به مسائل امروز فرانسه و جهان بپردازد. سیاست راست افراطی و بنیادگرایی دینی، محورهای اصلی نقد این هفته‌نامه بوده‌اند. *شارلی ابدو* پس از رویداد دهشتناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از اندیشه و سیاست «چپ» دوری جست و بیش و کم هم‌آواز با دولت بوش و هم‌آهنگ با نومحافظه‌کاران آمریکا، مبارزه با «توتالیتریسیم اسلامی» را مسئله‌ی مرکزی نقد سیاسی-فرهنگی خود قرار داد.

در سال ۲۰۰۶ پس از انتشار دوباره‌ی کاریکاتورهای محمد پیامبر اسلام که پیش‌تر در یک نشریه‌ی دانمارکی چاپ شده بود، «بیانیه ۱۲ نفر» را زیر عنوان «با هم علیه توتالیتریسیم» انتشار داد که «اسلامیسیم» را «توتالیتریسیم» روزگار ما نام نهاد و آن را در کنار «فاشیسیسم، نازیسیسم و استالینیسیسم»، مهم‌ترین تهدید برای «دموکراسی» خواند.

پیشین ناپل [در مجلس ملی ایتالیا]، نویسنده، دانشگاهی و روزنامه‌نگار، میشل پرن *Michèle Perrin* (نویسنده)، میشلین پلتیه - لاتس *Micheline Pelletier - Lattès* (عکاس)، کلود سروان - اشبر *Claude Servan - Schreiber* (روزنامه‌نگار)، مارتین استورسی *Martine Storti* (روزنامه‌نگار)، هلن ودرین *Hélène Vadrine* (دانشگاهی)، آن ترستان *Anne Tristan* (از جنبش زنان)، آلیس شوآرتزر *Alice Schwartz* (روزنامه‌نگار)^۱

سینما

در ماجرای سفر هیئت نمایندگی فمینیستی به ایران، همه چیز خیلی زود جور شد. تنها فرصت داشتیم که به ایده‌ی اصلی‌مان دل خوش کنیم: به‌وجود آوردن «کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان». تنها فرصت داشتیم که به خودم بگویم این یگانه فرصتی‌ست که می‌توانم با زنان ایرانی، در ایران دیداری داشته باشم. بار بستیم و آن را کشیدیم. من قالیچه‌ی پرنده را برگزیدم و در آن لوله شدم.

همگی با شور و شوقی زائدالوصف و دل‌شوره‌ای بیش از حد، حرکت کردیم. از پاریس که نگاه می‌کردی، خود را به مخاطره انداخته بودیم. با پخش سینه‌چسبان‌های کوچک [که اسم و رسم‌مان بر آن نوشته شده بود]، پرچم‌های فرانسه (ای مام وطن که با ترس و لرز، کارت تو را بازی می‌کنم)، و روسری‌ای که از بریده‌های یک نوار سیاه بلند درست شد؛ از به‌اصطلاح شجاعت‌مان چه فیلمی درست کردیم! فرودگاه تهران، که در آنجا نه خوب ما را گشتند و نه حتا اخراج‌مان کردند، تنفس‌گاهی بود برای ریختن ترس و لرزمان. ما سربازان دلیر نهضت نبودیم که به درخواست زنان ایرانی پرواز کرده باشیم. ما زنان معمولی غربی‌ای بودیم که در اسلام فرود آمده بودیم. هیئت نازپرودهای که گردش‌کنان نزد مقامات برده می‌شد؛ با دستورالعمل آشکارِ بردباری ما. هر چه در این سفر پیش‌تر می‌رفتیم، بیشتر حس می‌کردیم که زنان ایرانی ما را نزد خود فرا نخوانده‌اند! آن‌ها در بحبوحه‌ی انقلاب‌شان شک و تردید شدیدشان را نسبت به موجه بودن مأموریت ما، ابراز می‌داشتند. مفیدترین کاری که می‌توانستیم بکنیم این بود که از خود بپرسیم چرا چنین شوق‌زده می‌خواهیم با

۱- در نوشته‌های گوناگونی که در دست است، درباره‌ی تعداد و نام اعضای این هیئت اتفاق نظر وجود ندارد. برای مثال، در گزارش خود هیئت که در این مجموعه به چاپ رسیده، نام یاسیلا دومانجی، درج نشده و اسامی دیگری در آن متن آمده که در اینجا نیامده است.

اسباب‌بازی‌ها مان در این مبارزات دخالت کنیم و با تمام وجود نقش بانوان نیکوکار را ایفا نماییم. از خودگذشتگی هم جای سؤال دارد. حاشا!

دختران مادام کلود^۲

اما بدتر از آن‌هایی که با آرمان‌ها بازی می‌کردند، کسانی بودند که با دو کارت بازی می‌کردند: کارت روزنامه‌نگار و کارت "زن مبارز". از پاریس، بوی آن به مشام می‌رسید: خبر دست اول مشکوک برای *اف*. مگزیر، خانم کلود سروان اشربر. (همین بس که فهرست اعضای هیئت نمایندگانی را بخوانید و تعداد اعضای آن را بشمارید [تا ببینید] از خبرنگار گرفته تا عکاس؛ همه دختران مادام کلود هستند!) و یک ارتقا درجه‌ای ناچیز برای یک فرستاده‌ی ویژه. اما فقط همان‌جا و در میانه‌ی گند و گه بود که می‌شد بوی آن را از نزدیک استشمام کرد.

تا که به تهران فرود آمدیم، همبستگی خواهرانه از بیخ و بُن، موریانه زد: به پیش، می‌تازم و رابطه‌هایم را همچون برگه‌ی انشای مدرسه، از دیگران پنهان می‌دارم. کار کم‌اجر خبرنگاری‌ام را هول‌هولکی در مسیر به پیش می‌برم. و تنها دخترک‌های مادام کلود نبودند که چنین طرز کاری داشتند. اگر بخوایم منصف باشیم [باید گفت] بسیاری از "خواهران" خبرنگار روزنامه‌های دیگر نیز در این سَمبَل کاری، همزادشان بودند. این جماعت به اصطلاح فمینیستِ جویای اطلاعات را باید می‌دیدید و حرص و جوش خوردن‌هاشان را نیز از اینکه مبادا یکی دیگر از ما پیش از او یکی از نادر فمینیست‌های ایرانی رادیکال را پیدا کند و زودتر از خودش با او به گفتگو نشسته باشد. باید که می‌دیدیدشان در روز ورود به فرودگاه *شارل دوگل* و در برابر دوربین‌های تلویزیون که چه حظی می‌بردند از اینکه به حضور عالی‌رتبه‌ترین مقامات سیاسی و مذهبی کشور - از دم مرد - رسیده‌اند! و در این بین آنچه فراموش شد این بود که در سرتاسر این سفر نه یک زن روستایی دیده بودیم (اکثریت فعال کشور) و نه یک زن کارگر ساده را (که یک سال و اندی پیش مطالبات زنان فمینیست از آن نشأت گرفته بود). و این همه بدون حداقلی از انتقاد از خود و شک.

۲- مادام کلود که نام شناسنامه‌اش فرزند گرودل *Fernande Grudel* است، در راس معروف‌ترین شبکه‌ی دختران تلفنی فرانسه‌ی دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی، قرار داشت. مشتری‌های این دختران که "دختران مادام کلود" نامیده می‌شدند، بیشتر رجال سیاسی طراز اول فرانسه و نیز جهان بودند.

بازپرداختن طنزآمیز این آشفته‌بازار از برتسه^۳ هم برنمی‌آید. چه، زنان ناکام او خود را زیر سؤال می‌برند. قلابی بودنشان، انسانی‌است. ناکامی‌شان، رقت‌انگیز. به درد ژرارد لوزیه^۴ می‌خورد: مسابقه‌ی ناکامان. بلندگو برداشتن در جنگل قلم‌ها. خبرنگارانی که وقتی خبر ندارند، محلی از اعراب ندارند.

خیمه‌شب بازی محجبه‌ها

به سُخره گرفتن همکاران زن، موجه است. اما بهتر آن است که خود را زیر سؤال ببریم. رفته بودیم آیت‌الله طالقانی را ببینیم که در تهران به ترقی خواهی معروف است! همان که چند روز پیش در ژورنال دو تهران نسبت به زنان و اقلیت‌ها چنان مواضع ارتجاعی گرفت که از مواضع خمینی، هیچ کم نداشت. و همه، روسری سیاه بر سر داشتیم. پرسیدم: آیا مجبوریم آن را بر سر بگذاریم؟ گروه پاسخ داد: بله. اولینا Evelina، از نشریه‌ی فمینیستی ایتالیایی *Quotidiano Donna* که پروای بیشتری داشت، روسری بر سر نمی‌گذاشت. گروه او را زیر فشار گذاشت: یا می‌گذاری یا می‌روی. او تن داد. پرسیدم: آیا می‌توانم روی صندلی بنشینم؟ مترجم آیت‌الله پاسخ داد: البته. می‌توانستم همه‌ی این فمینیست‌ها را از روی صندلی‌ام ببینم که در برابر این پیرمرد ریشو به زانو در آمده‌اند. و نیز خود را ببینم، روسری بر سر.^۵

فردای آن روز، چهار تن از ما (کلر بری‌یر، کاتیا د. کوپ، ماریا آنتوانی‌تا ماسیوچی، میشلین پلتیه - لاتس) روسری بر سر به دیدار آیت‌الله خمینی رفتند. باید بگویم که شب

۳- کلر برتسه *Claire Bretécher*، کاریکاتورست فرانسوی که کاریکاتوری در این باره در هفته‌نامه‌ی *نوول ابزرواتور* (۸-۲ آوریل ۱۹۷۹) به چاپ رسانده است.

۴- ژرارد لوزیه *Gérard Lauzier*، کاریکاتورست، نویسنده‌ی داستان‌های مصور، کارگردان تئاتر و سینما، در سال ۱۹۳۲ در مارس می‌متولد شد و در سال ۲۰۰۸ در پاریس درگذشت.

۵- عکاسی، از این رویداد دل‌انگیز عکس‌هایی گرفت که ما را در حین ارتکاب حماقت، نشان می‌دهد. از سر محبت، به فشارها تن داد و عکس‌ها را پخش نکرد. نمی‌دانم به چه عنوان می‌بایست به فشار کلود سروان - اشیربر مدیر *آف*. مگترین تن می‌دادم. به هنگام عزیمت، او از من خواست از کمیته بد نگویم که به هیچ وجه قصد اولیه‌ی من نبود. او سپس درباره‌ی "مسائل مربوط به حجاب" به من گفت: این به کلی سری‌ست.

هنوز هم از خود می‌پرسم آینده‌ی این کمیته که ایده‌اش بسیار زیباست و چه بسا مفید، چیست؟ و اینکه آیا سیمون دوبووار چگونه می‌تواند از این کمیته، با وضعی که فعلاً دارد، پشتیبانی کند: آمیزه‌ای از یک دسته افراد بری از ارزش و سرشار از شوری راستین.

پیش از این دیدار، گفتگوی دور و درازی میان فمینیست‌های یاد شده درگرفت؛ درباره‌ی اینکه حجاب بر سر بگذارند یا نگذارند! یک گفتگوی بیهوده‌ی هستی‌شناسانه و کمی مسخره. مضحک. از بیرون که نگاه می‌کردی، مضحک بود. اما من تا خرخره توی قضیه بودم.

ناراضی‌ها

پس از آن گفتگو، شکاف ایجاد شد: گرایش "طرفدار روسری" و گرایش "ضد روسری". مخالفان روسری (الیس شوآرتزر از نشریه‌ی فمینیستی آلمانی *Emma*، اولینا، لایلا ابوسیف، سینماگر مصری؛ آن ترستان از جنبش زنان، میشل مانسو، از نشریه‌ی *ماری کلر و من*) در اقلیت بودند. از آن نارضایتی، تنها چیزی که در بازگشت به پاریس باقی مانده بود، خبری از *AFP* [آژانس فرانس پرس] بود حاکی از "انشعاب میان طرفداران و مخالفان روسری"؛ تندی و تیزی شماری در برابر خیانتی مفروض و خوش‌زبانی شماری دیگر برای لاپوشانی [آنچه روی داده بود].

کلر بری‌یر و ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی روایت‌شان از این رویداد را در *لیبراسیون* (۲۵-۲۴ مارس ۱۹۷۹) ارائه دادند. مخلص کلام اینک: برای دیدن پاپ باید روسری توری به سر کرد. و اگر برای دیدن شاه دلقک‌ها باید دماغ سرخ کرد و چند دانه پُر به کون چسباند، هر خبرنگار خوبی که در پی اطلاعات است، به این امر گردن می‌نهد. می‌توان گفت که حرام‌زادگی پنهان هیئت فمینیستی که بیش و کم در انحصار روزنامه‌نگاران بود، دقیقاً در این پاسخ آشکار است. اردوها، انتخاب شد.

حجابی دوهزارساله علیه...

یک بار روسری به سر کردن، با آن حس خاک برسری و از خود بیگانگی، برایم بس است. و بر این باورم که حرف‌های طالقانی که رک و راست - و به حق - خدمت ریخت و قیافه‌مان رسید: «می‌بینید! شما هم روسری به سر کردید. این جور خیلی بهترید» طبعاً می‌بایست برای ما تأمل برانگیز بوده باشد.

هرجماعتی، چه مرد و چه زن، چه خرگوش‌های خرامان در دشت و دمن و چه کرته‌های جعفری، در جستجوی رمز آفتاب حماقت، هم‌رنگی با جماعت و تبعیت است. اما از ژرفنای کدامین ستم ویژه بر زنان است که می‌توانیم چنین شتابان، چنین آسان به رنگ عاقله‌زن‌های مُحجبه درآییم؟ از ژرفنای کدامین ستم است که همیشه خفقان می‌گیریم؟ از

ژرفنای کدامین ستم است که حجاب را، نه تنها بر سر که در سر می‌نهیم؟

... پیرمردی برای پنج دقیقه

کمترین چیزی که می‌شود گفت این است که رعایت حجاب از سوی زنانی که خودشان را با زنان مبارز ایرانی همبسته می‌دانند، یک تناقض بزرگ است. نیز تردیدی جدی‌ست نسبت به فمینیسم ادعایی و ظرفیت‌شان در واکنش نشان دادن به عنوان موجودات انسانی‌ای آبرومند و توانمند به سرکشی. این اجبار به رعایت حجاب، از عمق هراس هزارساله‌ی ما از نه گفتن، سرچشمه می‌گیرد. ما رهگذران غربی، فرورفتن در پوست [آدم] ستم‌دیده‌ی آن دیار را بازی در نقشی می‌دیدیم که مخاطره‌ای در برداشت. ما حتا نماد شاخص له‌شدگی را از آن خود کردیم. و این حتا پس از آن بود که زنان ایرانی در اعتراض به حجاب اجباری، خود به خیابان‌ها ریختند و با شهامت و شمار [زیاد]شان موفق شدند اجبار را از میان بردارند.

زنی که نماز و روزه‌اش ترک نمی‌شد و سفت و سخت و صد در صد مسلمان بود، به لیلا، آلیس، آن و خود من گفت: «روسری بر سر نگذاشتن برای دیدار با خمینی، تحریک‌آمیز نبود؛ روسری بر سر گذاشتن تحریک‌آمیز بود؛ چرا که شما به آن اعتقاد ندارید. این عمل شما برای او نشان احترام و ادب نبود؛ نشان ریاکاری بود.»

استدلال عمده‌ی مُحببه‌های سابقه‌دار این بود: بی‌روسری به دیدار خمینی رفتن در شهر مذهبی قم، خطرناک است. برای من، تنها خطر ماجرا در این بود که در سازگاری سرخوشانه‌ای دیرهنگام [با خودم]، باری دیگر مضحکه‌ی مُحببه‌ها را به راه اندازم. و به همین دلیل، از خبر دست‌اول دیدار با پیرمردی که پس از ۸ ساعت انتظار، ۵ دقیقه شما را به حضور می‌پذیرد تا سری برای‌تان تکان دهد، محروم شدم. این را نیز باید بدانیم که این تحقیر فوق‌العاده نسبت به برزمین نشستگان پیشگاه خمینی، همچون افتخاری عظیم تعبیر شد؛ چراکه آیت‌الله از زمان استقرارش در قم خبرنگاران رسانه‌های غربی را به حضور نپذیرفته بود (ن.ک، لیبراسیون، ۲۵-۲۴ مارس). باید بگویم اینجاست که خنده بر لبانم بازمی‌گردد و درود می‌فرستم به بی‌پروایی آن زنانی که هرگز از بازی در یک نمایش مسخره، خسته نمی‌شوند.

با این همه، به گمانم ناصداقانه و نادرست است اگر روسری توری مغرب‌زمین را که ما غربی‌ها برای دیدار با پاپ به سر می‌گذاریم با روسری‌ای مقایسه کنیم که لازم نبود ما غربی‌ها برای دیدن مومنین مسلمان بر سر بگذاریم. ما را به عنوان غربی می‌پذیرفتند. ما از

پوشش "بردباری" برخوردار بودیم. می‌توانستیم خودمان را نپوشانیم. یک بار همه خود را پوشانیدیم؛ برخی به تکرارش برآمدند. این خیلی بد است. به همان اندازه بد که در بازگشت، بر این خطای فاحش، خجولانه پرده‌ای انداخته شود. عمل دسته جمعی برای ما ناممکن شد. سکوت دسته جمعی برای من ممکن نیست.

برگردان به فارسی: ناصر مهاجر



پس این شیطون بلاهای غربی شماها بیرون؟

شارلی ابدو، ۲۹ مارس ۱۹۷۹



"یا روسری یا توسری"

Kopftuch auf oder Schläge drauf

در باره‌ی زندگی روزانه‌ی انقلابی در ایران

اریش ویده من

سه هفته تمام همه چیز به کام آریانا گرجستان *Ariana Ghorghestans* بود: شاه سرنگون شده است، شکنجه‌گران ساواک در زندانند، مردمی که برای قدرت جنگیده‌اند، به آن دست یافته‌اند.

دو پنجشنبه‌ی پیش، دنیای نو و زیبای آریانا در هم فرو ریخت. صبح یک روز که می‌خواست به دفتر کارش در وزارت اطلاعات و جهانگردی^۱ وارد شود، دو مرد به او حمله کردند. یکی‌شان کت و دامن او را تکه پاره کرد؛ او را بر زمین افکند و سرش را میان دو زانو زیر فشار قرار داد. دیگری به گیسوان سیاه و بلند او چنگ انداخت و با یک قیچی کاغذبری موهایش را چید. آریانا جیغ کشید؛ ولی همکارانش از جا نجنبیدند. چرا که آن دو مرد مسلح بودند و عضو "کمیته‌ی ارشادِ خمینی". آن‌ها هنگامی که محل را ترک می‌کردند، نعره کشیدند: یا روسری یا توسری.

آریانا گرجستان از انقلاب بُرید. به گفته‌ی او آخوندها «به دست‌آوردهای مبارزات ما خیانت کرده‌اند». اما آنچه او می‌گوید، نارواست. چه، بایست می‌دانست که روز عاشورا، مشت‌های گره کرده‌اش را برای چه کسانی هوا می‌کرد.

آیت‌الله خمینی و بیروان شیعی‌اش هیچ‌گاه پنهان نکرده بودند که به دیده‌ی آن‌ها، زن از فضولات خلقت است و وظیفه‌اش خدمت به روزی رسانش؛ یعنی مرد. واکنش توده‌های مردم هم نشانگر آن بوده است که از "برنامه‌ی اصلاحی" آن مرد مقدس، بیشتر مردان حمایت می‌کنند.

* اریش ویده من *Erich Wiedemann*، عضو تحریری هفته‌نامه‌ی اشپیگل، آلمان، ۱۹ مارس ۱۹۷۹.

سرچشمه این جنگ جنسیت، آیات قرآن است که به زنان امر می‌کند در برابر بیگانه خود را بیوشانند.

برای «بازپس دادن حیثیت طبیعی زنان، که [محمد رضا شاه] پهلوی زن باره از آن‌ها ربوده بود»، آیت‌الله خمینی می‌خواهد آن‌ها را باز در چادر بیوشانند! یک تکه پارچه بی‌شکل که پوشنده‌اش را به چیزی خنثی فرومی‌کاهد.

شنبه گذشته شورش زنان علیه چادر خود را به صورت یک جنگ خیابانی نشان داد. سر ساعت ده صبح، حوالی میدان فردوسی، یک دسته مرد بزن بهادر چماق به دست، به جمعیت ۵۰۰۰ نفری زنان تظاهرکننده یورش بردند. و این در حالی بود که نخست‌وزیر مهدی بازرگان، تهدید کرده بود: هر که «به زنان تظاهرکننده هتاکی کند و آن‌ها را روسپی و ساواکی بخواند» مجازات خواهد شد. اما تنبیه بدنی زن نافرمان، در خود قرآن نیز آمده است؛ به عنوان یک روش تربیتی!

حمله‌ی چماقداران، جنبش اعتراضی را دچار شکافی ژرف ساخت. هر آن‌گاه که یکی از تظاهرکنندگان مورد ضرب قرار می‌گرفت و به زمین می‌خورد، تماشاگران کف می‌زدند. همدلی و همبستگی جانانه‌ی مردمی در برابر مخاطرات که به زمان تظاهرات علیه شاه هیچ‌گاه دچار گسیختگی نشد، اینجا شد. تنها اوپاش تندخو نبودند که کتک می‌زدند، بزن و ب.ام.و. سواران هم اگر می‌توانستند اتومبیل‌هاشان را متوقف می‌کردند تا به صف اوپاش پیوندند.

تنها به کتک‌زدن و مشت‌مال دادن، بسنده نکردند. تا بعد از ظهر حدود ۳۰ زن را به بیمارستان فرستادند: چاقو خورده، استخوان شکسته و زخم برداشته بر اثر اصابت گلوله. با این همه، فردای آن روز نیز زنان باز در خیابانند.

بازرگان نخست‌وزیر که اخلاص دینی‌اش را می‌توان با قاشق چای‌خوری داغ شده‌ای که هر سحرگاهان بر پیشانی می‌نهد سنجید، جنجال به خاطر چادر را "خنده‌دار و غیرضروری" می‌خواند. اما او نیک می‌داند که مسئله‌ی مورد مناقشه، بسی بیش از پوشش است.

خمینی پدرسالار درست پس از آنکه به قدرت رسید، "قانون حمایت خانواده" را منسوخ اعلام داشت؛ بی‌آنکه چیزی به جایش بنشانند. از هم اینک مردان ایرانی باز می‌توانند با چهار زن ازدواج کنند و هرگاه که لازم ببینند یک‌طرفه [زن را] طلاق دهند. خدمت نظام وظیفه‌ی زنان را نیز لغو کرده است که برای صدها هزار دختر جوان، امکان بیشتری برای آموزش به‌وجود می‌آورد؛ به گفته‌ی آیت‌الله خوب نیست که زن بر مرد سر باشد.

برای اقلیت‌های نامسلمان، ضوابط جداگانه‌ای باید در نظر گرفته شود. مقررات تازه‌ی

پوشش خمینی، شامل حال زنان اقلیت‌های مذهبی نمی‌شود؛ به شرط آنکه بشود آن‌ها را از دیگران تمیز داد: زنان مسیحی با صلیب رویت پذیر و زنان یهودی با ستاره‌ی داوود. نه اینکه دولت مکلاها به هر چه مرد مقدس از شهر مقدس قم حکم می‌کند، گردن می‌گذارد. لیکن وزیرانی که برخی‌شان تا شش هفته پیش، بیش از مقسم قهوه و ساندویچ در میان مریدان و خبرنگاران تبعیدگاه خمینی در فرانسه نبودند، بیش از هر چیز می‌بایست که در مقام وزیر به رسمیت شناخته شوند.

حتا اگر بازرگان نخست‌وزیر هم اندک مقاومتی نشان دهد و مثلاً از اعدام‌های دسته‌جمعی بلندپایگان نظام برافتاده تبری جوید، تا مدت‌های مدید این پیر قم است و یا مرجع رقیبش آیت‌الله شریعتمداری که جهت اصلی سیاست را تعیین می‌کنند.

اعتراض ناشنیده نمانده است. بنا به دستور خمینی، از روز جمعه اعدام‌ها فقط با اجازه‌ی نخست‌وزیر است که می‌تواند به مورد اجرا گذاشته شود. حدود ۲۰۰ حکم اعدام صادر شده، اکنون در حالت تعلیق مانده است.

در آغاز تنها سرشناس‌ها اعدام می‌شدند. اما اکنون پاک‌سازی‌های خونین به قشرهای میانی نظام برافتاده رسیده است. علت احکام اعدام، خود نشانگر میزان احساس مسئولیت حقوقی صادر کنندگان آن است. جرم یکی از یازده نفری که سه شنبه گذشته اعدام شد، "ضدیت با مردم" بود، و [جرم] دیگری "خدمتگزاری به رژیم شاه". به هر رو، بازرگان نخست‌وزیر توانست به خواستش که حفظ حرمت اجساد بود، برسد. پیش از آن، چند جنازه را در اختیار توده‌های انقلابی قرار داده بودند تا مثله شود.

برای پیشگیری از فروپاشی دستگاه دولتی، هیئت دولت بر عفو عمومی برای پایوران آن دستگاه پای می‌فشارد. ولی جلوی نیروهای ضربت خمینی را نمی‌توان به آسانی گرفت. در چهار هفته‌ی گذشته، بنا بر یک برآورد، حدود ۲۰۰۰۰ نفر در تهران دستگیر شده‌اند. بنا بر همین خبر، حدود ۴۰۰۰ تن از آنان در زندان قصر به سر می‌برند. زندان‌های باغ شاه و عشرت‌آباد نیز هر کدام محبس ۷۰۰۰ زندانی سیاسی‌ست. حتا در بدترین فضای رعب و وحشت ساواک، این همه زندانی وجود نداشت.

شب‌ها در خیابان‌ها صدای گلوله به گوش می‌رسد؛ از سلاح‌هایی که پس از سقوط رژیم شاه از پادگان‌ها به غنیمت برده شد و حتا نیمی از آن‌ها هم تاکنون پس داده نشده است. جدای از خمینیست‌های ژاکوین و چپ‌های پیکار جو، دسته‌های جنایتکاری که پس از سرنگونی [شاه] از زندان‌ها بیرون زده‌اند، امنیت را از خیابان‌ها گرفته‌اند. از این فرصت بسیاری برای تصفیه حساب‌های قدیمی استفاده می‌کنند. هر شب ۱۰ تا ۱۵ جسد از تیر باران شده‌ها، به

پزشک قانونی خیابان دوا^۲ حمل می‌شود.

جز چند واحد نیروی هوایی، دیگر نیروها ارتش از هم پاشیده شده‌اند. درخواست‌های مکرر دولت از نیروهای ارتش برای بازگشت به پادگان‌ها، تاکنون واکنش در خوری نداشته و جنگ افزارهای بدون پرسنل، در دست کمیته‌ها به اسباب بازی [تبدیل] شده است. دو چهارشنبه‌ی پیش دولت در رادیو و روزنامه هشدار داد: «انقلابیونی که راکت‌های پایگاه هوایی قلعه مرغی را به همراه برده‌اند، می‌بایست که آن‌ها را فوری برگردانند؛ چون با تغییر درجه‌ی دما، امکان دارد به کار بیفتند و این موجب بروز خطراتی است.»

ویرانگری‌های از پیش برنامه‌ریزی شده، دیگر به مثابه اقدامات مترقی مورد تمجید قرار نمی‌گیرند. بر سردر هتل *انترکنتیننتال تهران* تابلویی آویخته‌اند: «این ساختمان را نبایست ویران کرد یا آتش زد؛ زیرا آیت‌الله خمینی این کار را ممنوع کرده است.» همه‌ی ساختمان‌های تهران از چنین حمایتی برخوردار نیستند. ساختمان هفته نامه‌ی لیبرال *خواندنیها*، که خبرسانی انتقادی را حتا در رژیم جدید ادامه داد، هفته‌ی پیش به آتش کشیده شد و ناشر آن علی اصغر امیرانی را کمیته دستگیر کرد. «در این کشور قلم‌هایی به کارند» که به گفته‌ی آیت‌الله^۳، می‌بایست شکسته شوند.

مطبوعات عامه‌پسند وظیفه‌شان را خوب انجام می‌دهند. آن‌ها چیزهایی را افشا می‌نمایند که توده انقلابی را تهییج کند؛ اینکه شاهدخت اشرف، خواهر شاه، از فروش هروئین مخارج زندگی‌اش را تامین می‌کرد؛ اینکه شاه فاقد قوه‌ی جنسی بود و اینکه شهبانو فرح بیش و کم با هر کس هم‌بستر می‌شد. انگار چیز دیگری برای افشای رژیم پهلوی در دست نیست. بسیاری از کسانی که به سرنگونی شاه و دار و دسته‌اش یاری رسانده بودند، از نتیجه‌ی انقلاب خرسند نیستند؛ بازرگان نخست وزیر ناخرسند است، آریانا گرجستان ناخرسند است و نیز میلیون‌ها ایرانی دیگری که با انقلاب بی‌کار شده‌اند. بایست یکی از همین‌ها بوده باشد که روی دیوار خانه‌ای در خیابان هجران نوشته: "جاوید شاه، درود بر خمینی، مرگ بر سی و پنج میلیون احمق."

برگردان به فارسی: حمید نوذری

۲- Dowa. نمی‌دانیم نام درست این خیابان چیست.

همبستگی با زنان ایرانی*

Solidariet à con le donne iraniane

رُم: این صحنه در برابر سفارت ایران در رم اتفاق افتاده است. زنان به شکلی به کاملاً نامنتظره و با حجاب (چادر) در برابرسفارت ایران، دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات را یو. د. ای. (اتحادیه‌ی زنان ایتالیایی) فراخوانده بود؛ در همبستگی با زنان ایرانی که برای آزادی‌شان مبارزه می‌کنند.

تا دیروز، چادر نماد مبارزه‌ی زنان ایران علیه حکومت شاه بود. امروز اما، زنان هم حکومت پیشین را نفی می‌کنند و هم هر آنچه را که سد راه جنبش‌شان شود و ابتدایی ترین حقوق‌شان را پایمال کند؛ مثلاً حق نگذاشتن حجاب را.

پیکار زنان برای آزادی، رمز نمی‌شناسند. زنان در ایران و چهارگوشه‌ی جهان برای کسب و تثبیت حقوق‌شان مبارزه می‌کنند. نشان ساده و روشن این پیکار جهانی، باندرولی بزرگ است که بر روی آن به زبان‌های گوناگون نوشته شده: زن. چند دختر جوان آن را حمل می‌کنند؛ از جمله یک دختر ایرانی.



گردهم‌آیی زنان در مقابل سفارت ایران در رُم
اونیتا، ۱۵ مارس ۱۹۷۹

زنان در برابر کنسولگری‌های ایران در شهرهای دیگر هم به تظاهرات پرداخته‌اند.

زنان فمینیست، در اوایل بعد از ظهر، در همبستگی با زنان ایران دست به تظاهرات زدند.

تنظیم از: مهناز متین

* روزنامه‌ی لونیٹا L'Unità، ارگان حزب کمونیست ایتالیا، ۱۵ مارس ۱۹۷۹.



آیت‌الله، ما حجاب نمی‌خواهیم!

تظاهرات زنان در برابر سفارت ایران در رم، ۱۰ مارس ۱۹۷۹

AFP

روسری‌ها برجا، چادرها مرخص*

On with the scarves, off with the veils

سال نو ایرانی که از چهارشنبه هفته‌ی آتی آغاز می‌شود، از دیرباز وقت شادمانی و ولخرجی بوده است. اما یک ماه پس از انقلاب، ایرانی‌ها نه چندان دلیلی برای خوشی دارند و نه چندان پولی در جیب برای خرید. ابرهای تیره‌ی دلهره به سرعت گرد می‌آیند. ابرهایی که تنها طبقه‌ی متوسط ناخرسند را تهدید نمی‌کنند.

جشن نوروز، باستانی‌ست و پیشا اسلامی. ملت را فرای پیامبر می‌گذارد. پس، چنان که انتظار می‌رفت، از تأیید قدرت نوین مملکت برخوردار نگشت. یا دست کم، عدم تأیید آن از سوی [حکومت]، به هراس دامن زده و این به نوبه‌ی خود شور و شوق [مردم] را فرونشانده است. به این ترتیب، مراسم نوروزی بی‌سر و صدا برگزار می‌شود. و این در حالی‌ست که انقلاب، شتابان به پیش می‌تازد؛ همه‌پرسی برای رسمیت بخشیدن تغییر و تحول سیاسی در ظرف دو هفته، بیرون کشیدن یک سنجاق‌هایی که شاه به الگوی خیاط‌خانه جامعه‌اش فرو برده بود و فرایند بی‌امان دادرسی‌های انقلابی! بیلان کار، در میانه‌ی هفته، رقم ۴۷ اعدام به اتهام سیاسی را نشان می‌دهد و ۱۶ اعدام به اتهامات اخلاقی.

به چالش طلبیدن تحمیل آمرانه‌ی اسلام، از سمت و سوهای گوناگون بوده؛ اما تاکنون هیچ‌کدام اثربخش‌تر و تهدیدآمیزتر از آنچه از سوی زنان آمده، نبوده است. زنان در این جامعه‌ی مردسالار، همواره از قدرت واقعی برخوردار بوده‌اند (به معنای دقیق کلمه، پشت تاج و تخت پادشاهی در دوره‌ی شاه، خواهر دوقلویش اشرف ایستاده بود). تظاهرات سه هفته‌ی گذشته به لحاظ اندازه، در قیاس با بسیج‌های عظیم‌الجثه آیت‌الله خمینی، بی‌مقدار است. اما اهمیت آن از شمار شرکت‌کنندگان و درخواست‌های راه‌پیمایان، بسی فراتر می‌رود. طبقه‌ی متوسط، خشمگین است. احساس می‌کند سرش کلاه رفته و به او خیانت شده

است. [خاصه] وقتی آیت‌الله و دولت بازرگان لایه‌های زیرین جامعه را مورد خطاب قرار می‌دهند و منافع آن‌ها را که از حکومت شاه منتفع شده‌اند، آشکارا نادیده می‌گیرند. اما پا برهنه‌ها هنوز برنخاسته‌اند. اگر وضع رو به وخامت بگذارد، چه بسا آن‌ها هم به روزی زود، نقش خود را ایفا کنند. و خطر در همین جاست.

زنان طبقه می‌توسط، چه چپ‌گرا و چه غرب زده، در روزهای گذشته، چهار بار تظاهرات کردند و توهین و آزار را تا حد خشونت، دلیرانه تاب آوردند. بسیاری از همدلان‌شان در حومه‌های شمالی تهران، در خانه ماندند. و این در حالی بود که در محله‌ی فقیر نشین جنوب شهر، میان محافظه کاران محض که اعتقاد دارند کار زن رسیدگی به مردش است و کسانی که در پی رهایی خود از قید و بندهای چند صد ساله‌اند، جداسری گسترش یافته.

تظاهرات زنان، پدیده‌ای مختص به پایتخت نبوده است. به رغم سانسور مطبوعات، گزارش‌های رسیده حاکی از آن است که در شهرستان‌ها نیز گردهم‌آیی‌های مشابهی روی داده؛ از جمله در شهر بزرگ شیراز در جنوب کشور و نیز در غرب کشور و منطقه‌ی کردستان که همواره از برابری جنسی بیشتری برخوردار بوده است.

در تهران، حجاب (برداشت اسلامی از تن‌پوش ساده برای زنان) بحث روز همه‌ی اداره‌هاست و پاسخ بسیاری از زنان کارمند به آن، گذاشتن روسری ساده‌ای بر سرهاشان بوده است. با این وجود، آیت‌الله نقداً، به صورت شایان توجهی، از هدف آغازینش یعنی چادری کردن دوباره‌ی زنان که تلوحیاً به معنای مقام پست تر زن است، واپس نشسته است. آیت‌الله خمینی ندانسته بر موضوعی انگشت گذاشته که بهتر از هر موضوع دیگری

نیروهای مخالف جمهوری اسلامی را متحد کرده است. نه تنها زنان برای به دست آوردن دوباره‌ی موقعیتی که در حکومت شاه به آن رسیده بودند پای‌می‌فشارند، بلکه بسیاری از مبارزان سیاسی نیز برآنند که از فرصت به دست آمده سود جویند و اهداف‌شان را پیش‌تر برند. جوش و خروش آنان [جنبش] چپ را در آستانه‌ی مرحله‌ی نوینی قرار داده است.

اعدام‌های بی‌ملاحظه‌ی حامیان شاه نیز چه بسا از این پس، مسئله‌ای مورد مناقشه شود. دولتی بی‌قدرت، با ناخشنودی، ناظر افزایش شمار [اعدام‌هاست] و اتهاماتی که آشکارا سیاسی‌ست. بیج‌پچ‌های پشت‌پرده از «جنبش مقاومت ملی» زنان و مردانی خبر می‌دهد که صاحب تخصص‌اند. در عین حال صداها‌ی ذی‌نفوذ، گسترده‌تر از گذشته نسبت به ماهیت غیردموکراتیک همه‌پرسی و طرح پرسشی سرسری، به اعتراض برخاسته‌اند. اما سخنگویان دولت و آیت‌الله خمینی تأکید می‌کنند که همه‌پرسی، طبق برنامه برگزار می‌شود. جنبه‌های لژیستیک عملیات اما ممکن است مشکل بیافریند.

یک قمارباز با تدبیر، روی تأخیر انداختن همه‌پرسی داو می‌گذارد و اگر بخواهد خود را از خطر دوبله بازی کردن خلاص سازد، به تغییر پرسش نیز تن می‌دهد و نسبت به نظامی که باید جانشین سلطنت شود، حق انتخاب را به رسمیت می‌شناسد.

برگردان به فارسی: ناصر مهاجر



زنان و انقلاب در ایران

Women and revolution in Iran

رایا دونایفسکایا*

۱۰ مارس ۱۹۷۹

دوستان عزیز

به مراسم روز جهانی زن در دانشگاه ایالتی وین [میشیگان / ایالات متحده] می‌رفتم و برای سخنرانی درباره‌ی رزا لوکزامبورگ و فلسفه‌ی انقلاب، که خبر شکوه‌مندترین رویداد بین‌المللی رسید: ده‌ها هزار زن ایرانی علیه خمینی، تظاهرات کرده‌اند و شعار داده‌اند: "ما برای آزادی مبارزه کرده بودیم و حالا آزادی‌مان را از دست داده‌ایم!"

طبیعی بود سخنرانی‌ام را با ادای احترام به زنان ایرانی آزادی‌خواه آغاز کنم که با این عمل، فصل دوم انقلاب ایران را گشوده بودند. بنابراین نخستین جمله‌ام تأکیدی بود بر تاثیر

* رایا دونایفسکایا *Raya Dunayevskaya* (۱۹۸۷-۱۹۱۰)، انقلابی روس‌تبار یهودی‌زاده، در کودکی به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد. در نوجوانی به حزب کمونیست آمریکا پیوست. پس از اخراج لئون تروتسکی از حزب کمونیست روسیه، با پرچسپ تروتسکیست از آن حزب اخراج شد. همراه با آنتوانت ب. کونیکو *Antoinette B. Konikow* که از کنشگران پیگیر حق سقط جنین بود، شالوده‌های یک جریان تروتسکیست در ایالات متحده را پی‌ریخت. در سال ۱۹۳۷ به مکزیکو رفت و منشی روس زبان تروتسکی در تبعید گشت. در سال ۱۹۳۸ به ایالات متحده بازگشت و پس از چندی از تروتسکی گسست. برخلاف تروتسکی بر این باور بود که شوروی را نباید یک دولت منحط کارگری پنداشت، بلکه باید آن را گونه‌ای از سرمایه‌ی دولتی دانست. رفته رفته از همه‌ی گرایش‌های تروتسکیستی دوری جست و سرانجام به فلسفه‌ی انسان‌گرایی مارکسیستی روی آورد. در سال ۱۹۵۵ سازمان خبرها و نامه‌ها *News & Letters* را بنیاد گذاشت و نیز نشریه‌ای به همین نام که هنوز منتشر می‌شود. حمایت از مبارزات زنان، کارگران، رنگین‌پوستان، هم‌جنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان و نیز حقوق معلولین محورهای اصلی اندیشه و عمل سازمان خبرها و نامه‌ها بوده است. رایا دونایفسکایا، کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری در زمینه‌ی مارکسیسم، آزادی، انقلاب و فلسفه نوشته است. از میان کتاب‌های او *فلسفه و انقلاب* (از هگل تا سارتر و از مارکس تا مائو) و *مارکسیسم و آزادی* به فارسی برگردانده شده است؛ به قلم حسن مرتضوی - فریدا آفاری. اولی را نشر خجسته در سال ۱۳۸۳ چاپ کرده است و دومی را نشر دیگر در سال ۱۳۸۵. از مقاله‌های او نیز شماری به فارسی برگردانده شده است. *زنان و انقلاب ایران* نخستین بار در ماهنامه‌ی کمیته‌های خبرها و نامه‌ها، مارس ۱۹۷۹ به چاپ رسید.

امروزین این سرریز توده‌ای بر موضوع سخنرانی‌مان که می‌بایست با پس کشیدن عقربه‌ی ساعت به ۶۲ سال پیش آغاز می‌شد؛ به آن هنگام که زنان کارکن روسیه، روز جهانی زن را به اولین روز از پنج روزی تبدیل کردند که به برافتادن امپراتوری چند صد ساله‌ی تزاری انجامید.



رایا دونایفسکایا

نکته، تنها این نبود که یک عمل بزرگ انقلابی را برجسته کنیم. می‌خواستیم نشان دهیم که حتا در نخستین انقلاب روسیه‌ی سال ۱۹۰۵، حق تئورسین بزرگی چون روزا لوکزامبورگ به همان اندازه ضایع شد که حق توده‌ی زنان روسیه؛ همان‌ها که بعدها باید خوار و خفیف می‌شدند و درباره‌شان گفته می‌شد: حتا نسبت به عمل تاریخی‌شان که سرآغاز انقلاب دوم روسیه شد، "ناآگاه" بودند. به همین منظور، سخنرانی تاکنون منتشر نشده‌ی روزا را خواندم، در

کنفرانس مشهور ۱۹۰۷ گرایش‌های مارکسیستی سرتاسر روسیه که به این واقعیت اشاره دارد: انقلاب ۱۹۰۵ سرآغاز رشته‌ای از انقلاب‌های قرن بیستم بود.^۱

فردای آن روز، ۹ مارس را در گفتگو با یک مرد انقلابی ایرانی گذراندم و انکشاف اندیشه‌هایی نه تنها درباره‌ی انقلاب، بلکه درباره‌ی چگونگی تدارک رویارویی با ضد انقلابی که با قبضه‌ی قدرت به دست خمینی لاجرم پدیدار می‌گردد و نه تنها مردان، بلکه برخی زنان را نیز جمع و جلب می‌کند تا ساعت تاریخ به دیدگاه‌های واپس‌گرای اسلام درباره‌ی زن بازگردانده شود. دیدگاه واپس‌گرایی که تنها به تن‌پوش زن محدود نمی‌گردد... در یک کلام ما درباره نامه‌ی سیاسی- فلسفی آتی من درباره‌ی انقلاب ایران بحث کردیم.

۱۰ مارس، روز تازه‌ی دیگری بود. نیم ساعت پیش از این که هواپیمای [رفیق] ایرانی من به پرواز درآید، به ذهنم رسید که اندیشه‌هایی درباره‌ی *۸ مارس دینگ لینگ (Ding Ling)*، به فارسی برگردانده شود. نوشته‌ای که هم حامل پیام همبستگی زیر با زنان ایرانی امروز است و هم به ۱۹۰۸ آن مرز وبوم کشیده می‌شود.

در بهار ۱۹۰۸- وقتی انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ [ایران] که امروز همه درباره‌اش حرف می‌زنند، هنوز زنده بود و انجمن زنان هنوز فعال بود، به ویژه در تهران- کارگران لباس دوز

۲. نگاه کنید به رایا دونایفسکایا، *روزا لوکزامبورگ، آزادی زنان و فلسفه‌ی مارکس درباره‌ی انقلاب*، انتشارات دانشگاهی ایلینویز UIP، اوربانا، ۱۹۹۱.

نیویورک اعلام کردند که ۸ مارس روز زن است. سال بعد در پشتیبانی از زنانی که پیراهن‌های دکمه دار می‌دوختند و در کارخانه را به روی‌شان بسته بودند، توده‌ها به خیابان‌ها ریختند و این «خیزش ۲۰ هزار تن» نام گرفت و الهام بخش زنان جنبش کارگری آلمان گشت و رهبر آن [جنبش] کلارا زتکین به انترناسیونال مارکسیست پیشنهاد کرد که ۸ مارس، روز بین‌المللی زنان شود. امروز شما - زنان دلیر ایران - فصل نوینی در انقلاب ۱۳۵۷ ایران گشوده‌اید. برای ادای احترام به شما و برای ابراز همبستگی‌مان با انقلاب جاری شما، ما بر آن شدیم به ترجمه‌ی اندیشه‌های یکی دیگر از مخالفان نظم موجود، این بار در چین به‌پردازیم: دینگ لینگ هم در برابر استالین ایستاد و هم در برابر مائو که این نویسنده بزرگ را پاک سازی کرد؛ چه او در اندیشه‌هایی درباره‌ی ۸ مارس، خویشتن خویش را به شکلی خلاق بیان داشته است...

به دوستی که خود را داوطلب برگردان این اثر کرده این احساس دست داده است - و به درستی - که عمل ساده‌ی ترجمه‌ی این اثر، مناسباتی به کلی نوین را میان مرد و زن به نمایش می‌گذارد.

برگردان به فارسی: ناصر مهاجر



(Dessin de PLANTU.)

نوشته‌هایی که منتشر نشد

فمینیسم به شیوهی ایرانی*

آن زنسکی

من به همراه هیئت نمایندگی زنان به ایران سفر کردم؛ چرا که فمینیست هستم. تصمیم سفر، به سرعت گرفته شد. وقتی به من پیشنهادش را دادند، پس از اندکی تردید پذیرفتم.

خبر اینکه هزاران زن، در یکی از غیرمنتظره‌ترین نقاط جهان به تظاهرات پرداخته‌اند، مرا تکان داده بود. تا آن موقع ما بر این باور بودیم که فمینیسم فقط به جوامع پیشرفته‌ی غربی ربط دارد. چیز "لوکسی" است که پس از حل شدن همه‌ی مشکلات جدی، به عنوان پاداش عرضه می‌شود. اکنون اما، در کشوری جهان سومی که تازه اسلامی هم هست، نشانه‌هایی از بیداری وجدان در نزد زنان به چشم می‌خورد. تو گویی که بذر فمینیسم در سراسر کره‌ی زمین پراکنده شده است.

مأموریت هیئت در ایران، به نظر من عملی نمادین بود و چه بسا اولین نشانه‌ی یک همبستگی بین‌المللی زنانه. ما ۱۸ نفر بودیم؛ از افق‌های فکری گوناگون. همدیگر را چندان نمی‌شناختیم. فرصت آن را نیافتیم که درباره‌ی جزئیات آنچه قرار است انجام گیرد، بحث کنیم. درباره‌ی آنچه خواهیم کرد، بی‌شک اتفاق نظر داشتیم؛ اما نه درباره‌ی چگونگی به انجام رساندنش. آنجا بود که اختلافات مان بروز کرد. نخست در این باره سخن خواهیم گفت و سپس، به مسئله‌ی اصلی، یعنی ملاقات با زنان ایرانی خواهیم پرداخت.

گرچه من علاقه‌ی خاصی به این کار نداشتم، ولی دیدار با مقامات ایران را پیشاپیش بی‌فایده تلقی نمی‌کردم. این واقعیت که دیدار با ما را پذیرفته‌اند، خود نشانه‌ی پذیرش تأثیر بین‌المللی جنبش زنان ایرانی از سوی آن‌ها بود. اما به هیچ وجه بنا نبود که برای انجام گفتگوها، روی سرم چیزی بیندازم. اولین بار، وقتی همراه چند نفر دیگر، با اندکی تأخیر به

* *Féminisme à l'iranienne* را آن زنسکی پس از بازگشت از ایران، برای چاپ در روزنامه‌ی لوموند نوشت که تحریری این روزنامه از چاپ آن سر باز زد. نویسنده آن را در اختیار ما قرار داده است. از او سپاسگزاریم.

منزل آیت‌الله طالقانی رسیدیم، هم‌هی زنان هیئت را با روسری سیاه، در محضر پاتریارک [شیخ الشیوخ] دیدیم. به ما اخطار کردند که "چیزی" روی سرمان بیندازیم. با غرغر، روسری را به سر کردم اما آن را گره نزد. تحقیر شده بودم. به طور غریزی می‌دانستم که هرگاه به چنین "لباس مبدلی" درآییم، آنچه را که در حال انجامش هستیم، باطل کرده‌ایم. روز بعد، در مورد ملاقات با خمینی، بین ما بحث درگرفت. این بحث ضرورت داشت. ما به طور نسبی در "اقلیت" بودیم: آلیس آلمانی، لیلای مصری و سه فرانسوی. حجاب گذاشتن، باز به این معنا بود که ما شهامت آن را نداریم که خود را آن‌چنان که هستیم، نشان دهیم: یعنی زنان غربی مبارزی که هرگز چادر به سر نمی‌کنند و درست به همین دلیل به اینجا آمده‌اند تا از زنان ایرانی که علیه حجاب اجباری طغیان کرده‌اند، حمایت کنند. مبارزه برای آزادی زنان و پذیرش گذاشتن حجاب که خود نماد ستم است، به راستی که گرفتار کردن خود در تناقضی جدی‌ست. این مائیم که با پذیرش رسمی که نشانه‌ی آشکار بردگی زنان است، بار دیگر در دام ستمگر می‌افتیم. رفتارهایی وجود دارند که بسیار پُر معنا هستند. ما نمی‌توانیم عملی را که انجام می‌دهیم، از شیوه‌ی انجامش جدا کنیم. مع‌الوصف، سفرمان بی‌فایده نبود. در ظرف سه روز، فرصت ملاقات با زنان گوناگونی را یافتیم.

ابتدا، فمینیست‌ها؛ همان‌ها که بیش از همه مورد علاقه‌ی من بودند. آن‌ها ما را به خانه‌شان دعوت کردند. در آنجا، پنج زن جوان حضور داشتند که همچون خواهران‌مان شبیه به ما بودند. همان لباس‌ها، همان آرایش مو و به ویژه، همان دل‌واپسی‌ها. با گوش فرادادن به حرف‌های آن‌ها، لحظه‌های نخستین جنبش خودمان را دوباره زندگی کردم. آن‌ها از دشواری‌های برگزاری میتینگ روز ۸ مارس برای ما گفتند؛ میتینگی که ضمن آن به توصیف معنای نمادین این روز برای زنان بتوان پرداخت. شش نفره این کار را آغاز کردند؛ مثل ما که در سال ۱۹۷۰، وقتی دسته گل بر آرامگاه سرباز گمنام «زن» می‌گذاشتیم، مشت‌ی بیش نبودیم. اما واکنش‌های خشونت‌آمیز و تهدید به برخوردهای فیزیکی، بر مبارزه‌ی آن‌ها ترمز زده است. با این حال، تلاش‌شان برای متشکل شدن، با مطالبات هزاران زنی که به خیابان ریختند، خوانایی دارد. این زنان تأکید داشتند که آمدن ما تا چه حد مشوق آن‌ها در مبارزه‌ی نوپای‌شان بوده است.

اما من فقط با فمینیست‌ها ملاقات نکردم. دلم می‌خواست بفهمم که چرا این همه زن، به طرفداری از خمینی تظاهرات کرده‌اند. بی‌تردید میان بسیاری از زنان ایرانی، با موقعیت‌های متفاوت اجتماعی، شور اسلامی وجود دارد. از زن جوانی که معلم زبان فرانسه

است گرفته تا زنان جامعه‌ی زنان اسلامی، در همه‌شان، همان امید نسبت به جمهوری اسلامی به چشم می‌خورد. از چهره‌های برجسته‌ی جامعه‌ی زنان اسلامی، دختر آیت‌الله طالقانی‌ست که در زمان شاه، مانند ۴۰۰۰ هزار زن دیگر، زندانی و شکنجه شده بود. این سازمان، از زنان نزدیک به حکومت تشکیل شده است که تقریباً همه‌شان شاغلند. از شور و شوقی که برای توضیح دادن قرآن برای ما نشان می‌دادند، حیرت‌زده می‌شدم. آن‌ها نمی‌خواستند چیزهایی را در قرآن ببینند که آزارشان می‌داد. پس از آن سال‌های سیاه، نیازمند امیدند. می‌خواهند باور کنند که جمهوری اسلامی به بی‌عدالتی‌های اجتماعی پایان خواهد داد و مکمل بودن زنان و مردان را که برای آن‌ها مترادف با برابری است، به اجرا خواهد گذاشت. با این وجود، خواست آن‌ها برای رعایت حجاب، تضادی را نمایان می‌کند: حجاب برای آن‌ها، نوعی حفاظ زنان در برابر آزمندی جنسی مردان است. اما حفاظ به معنای تعرض از طرف مقابل هم است؛ بنابراین، به معنای ستم‌گری‌ست. این زنان نمی‌خواهند به شیء جنسی تبدیل شوند که ما زنان غربی را به خاطر آن سرزنش می‌کنند.

این زنان، درباره‌ی چیز نامنتظره‌ای، یعنی مبارزه علیه بهره‌کشی جنسی از بدن زن در جوامع "آزاد شده"ی ما (آگهی‌های تبلیغاتی، پورنوگرافی) به ما می‌پیوندند. اما حتا اگر چادر، حفاظی آشکار در برابر تعرض جنسی باشد، حفاظ‌هایی وجود دارند که به زندان می‌مانند.

بدین ترتیب، زنان ایرانی آشکارا بسیج شده‌اند. انقلاب، بار دیگر شرایط بروز شورشی را به وجود آورده که پیش‌تر به نمایش گذاشته شده بود. آیا می‌دانید در هنگام تظاهرات جمعه سیاه، ۷۰۰ زنی که پیشاپیش صف مبارزه علیه شاه بودند، قتل عام شدند؟

اگر مردان ایرانی در برابر مرگ، برابری با زنان را می‌پذیرند، در زندگی چرا چنین برابری‌ای را نمی‌پذیرند؟ این پرسش اندوهباری‌ست که زنان ایرانی دوباره امروز در برابر مردان می‌نهند. ما نیز.

برگردان به فارسی: تقی تام

مسافرت به تهران: از تظاهرات زنان تا رفراندوم II) زنان لائیک در منگنه‌ی مذهبیون فئاتیک و طرفداران شاه*

مارتین استورسی

گسترش بنیادگرایی دینی، تهدیدی است نسبت به فردی‌ترین حقوق اشخاص. چهره‌ی جمهوری اسلامی نوبنیاد ایران، بیش از پیش نگران کننده شده است. با این حال، زنان ایرانی - به ویژه زنان نزدیک به نیروهای لائیک - که از تظاهرات ماه گذشته‌ی خود نیرو گرفته‌اند، با شوق و امید برای حقوق و آزادی‌های‌شان به نبرد برخاسته‌اند. از منظری گسترده‌تر، گرچه آن‌ها برای مبارزه با امپریالیزم به یقین آماده‌اند، ولی برای دموکراسی که آن را ارزشی صرفاً غربی نمی‌دانند نیز مبارزه می‌کنند. به اسلام نیز البته وابستگی عمیقی دارند. اما نه به عنوان دین - آن‌ها برای جدایی سیاست از دین است که مبارزه می‌کنند - بلکه به مثابه‌ی یک فرهنگ.

از پاریس، موضوع به این شکل دیده می‌شد: زنان ایرانی در انقلاب شرکت کردند. بنیادگرایی اسلامی می‌خواهد چادر را بر آنان تحمیل کند. و چون همیشه پس از انقلاب‌ها، این اولین نشانه‌ی کنار گذاشتن زنان است. زنان می‌گویند: نه. و همچون ضدانقلابی‌ها با آن‌ها رفتار می‌شود؛ مثل همیشه. در مورد چادر پیروز می‌شوند و تا نوبت بعدی از تظاهرات دست می‌کشند. اما این پرسش بیش از پیش مطرح است: چرا آن‌ها تصمیم گرفتند توقف کنند؛ در حالی که هیچ تضمینی نسبت به حقوق‌شان کسب نکرده بودند؟ چرا چنین به

* این مقاله، ترجمه‌ی متن زیر است:

Voyage à Téhéran : Des manifestations des femmes au referendum, II : Les laïques coincées entre les fanatiques religieux et les partisans du Shah
برگرفته از: تارنمای مارتین استورسی، <http://www.martine-storti.fr> (بخش نوشته‌ها: *Écrits*).

قسمت اول این مقاله: سفر به تهران: از تظاهرات زنان تا رفراندوم؛ *ناشناخته‌های جمهوری اسلامی*، نام دارد:

Voyage à Téhéran : Des manifestations des femmes au referendum, I :
Les inconnues de la République Islamique.

سرعت به فرمان حکومت و گروه‌های چپ که از آنان می‌خواستند دیگر به خیابان نریزند، گردن نهادند؟

از تهران که نگاه کنیم، موضوع اندکی متفاوت است:

ابتدا رویدادها را به ترتیب تاریخی‌شان در نظر بگیریم. از ماه فوریه [۱۹۷۹]، به برکت تغییر رژیم، گروه‌های زنان پدید آمدند؛ عمدتاً وابسته به نیروهای لائیک. زنان، روز ۸ مارس، یعنی روز جهانی زن را برای نخستین حرکت علنی خود برمی‌گزینند. در مطبوعات فراخوان می‌دهند و حدود ۲۰۰ زن، عمدتاً مرکب از دانشجویان، دانش‌آموزان، کارمندان ادارات و پرستاران جلسه‌ای در دانشگاه تشکیل می‌دهند. آن‌ها تصمیم می‌گیرند که برای ۸ مارس، یک گردهم‌آیی بزرگ و چه بسا یک تظاهرات ترتیب دهند که در هر حال مشکل‌زاست؛ زیرا زنان اسلام‌گرا از همان زمان انتشار فراخوان ۸ مارس، آن را روزی غربی و امپریالیستی توصیف کردند و خبر دادند که روز دیگری، احتمالاً سالگرد جمعه‌ی سیاه را به عنوان روز زنان، برگزار خواهند کرد.

بدون بیانات خمینی در ۷ مارس، به یقین ۸ مارس، توده‌ی زنان را بسیج نمی‌کرد. هجرونامه‌ی آیت‌الله خمینی علیه "عروسک‌های آرایش شده" و گفتارش در مورد حجاب برسر گذاشتن لازم بود تا ده‌ها هزار تظاهرکننده به مدت سه روز به خیابان‌ها بیایند. تظاهرکنندگان چه به دست آوردند؟ در واقع، نه چیز چندانی. دولت و شورای انقلاب تصریح کردند که آیت‌الله خمینی هیچ فرمانی نداده؛ بلکه فقط توصیه کرده است. از چادر هم حرفی زده؛ بلکه از حجاب اسلامی گفته که بایستی سر و گردن را بپوشاند. این امر، عقب نشینی هم محسوب نمی‌شود. نماد اخلاقی، به واقع در حجاب (پوشش اسلامی) بیشتر نهفته است تا در چادر. تازه، این یک لباس سنتی هم هست که معایبی دارد - مانند تسهیل نکردن حرکت - و نیز مزایایی؛ تنها یک قلم آن در مورد زنان فقیر این است که بینوایی‌شان را می‌پوشاند. چادر بر علیه شاه، یک معنای سیاسی به خود گرفت که تا پیش از آن نداشت؛ بازگشتن به سوی سنت و مردود شماردن دیکتاتوری که به غرب و مدرنیسم اتکا داشت. بر عکس، حجاب فقط دارای معنایی اخلاقی یا مذهبی است؛ زیرا به مثابه لباس، کارکردی ندارد.

خلاصه، با تأکید بر اینکه آیت‌الله خمینی نه از چادر که از حجاب حرف زده، به راستی چیزی تغییر نکرده است. معترضین در روز ۱۲ مارس، هیچ پاسخ مشخصی درباره‌ی قطعنامه‌ی ۸ ماده‌ای (در دفاع از حقوق زنان و علیه تبعیض) که در روز ۱۰ مارس به دفتر نخست وزیر، بازرگان، داده بودند، دریافت نکردند.

با این حال، بیشترشان تصمیم گرفتند که به تظاهرات پایان دهند. روز دوازدهم [مارس] چند هزار نفر بیشتر به سوی میدان آزادی راه‌پیمایی نمی‌کنند و روز سیزدهم، چند صد نفر در برابر ساختمان تلویزیون تظاهرات می‌کنند.

چرا چنین تصمیمی؟ چرا چنین پایانی؟

«تداوم، ناممکن شده بود. دیگر قادر نبودیم هیچ چیز این جنبش را کنترل کنیم. وارد بازی ضدانقلاب می‌شدیم.» این پاسخ را ده‌ها بار در تهران شنیدم؛ نه تنها از جانب زنان و مردان مخالف تظاهرات و یا چنان‌که گفته می‌شود، مسلمانان فئاتیک؛ بلکه از خود تظاهرکنندگان. جز یک گروه که بعداً از آن صحبت خواهیم کرد (کمیته برای دفاع از حقوق زنان)^۱، همگی موضع واحدی داشتند. فقط زنان طرفدار جمهوری اسلامی نبودند که نمی‌خواستند علیه حجاب اجباری اعتراض کنند؛ بلکه زنان چپ لائیک هم که فاصله‌شان را از نظام جدید حفظ کرده‌اند و ترجیح می‌دهند از شرکت در فراندوم خودداری کنند [تمایلی به تداوم حرکت نداشتند].

ترس از نمونه‌ی شیلی

«ما امروز میان فئاتیک‌های مذهبی و طرفداران شاه گیر کرده‌ایم. یکی ما را کمونیست و عامل خارجی می‌داند و دیگری می‌خواهد علیه انقلاب از ما استفاده کند؛ مثل شیلی.» سارا استاد دانشگاه تهران است. در زمان شاه دستگیر و شکنجه شده است. در تمام مبارزات اخیر علیه دیکتاتوری پهلوی شرکت داشته است. در تظاهرات زنان، دست کم در سه روز اول حضور داشته است و بعد دیگر نرفته است. از نیروی همچنان عظیم "مرجعین طرفدار شاه" می‌ترسد؛ و همچنین از چیزی که از سوی اسلام‌گرایان سفت و سخت در حال شکل‌گیری است. می‌گوید: بی‌تردید، امروز بیشتر از گذشته آزادیم. نمی‌توانی تصور کنی که ظهور ناگهانی این همه روزنامه، حزب چپ، کتاب‌های پیش‌تر ممنوعه که امروز همه جا آن‌ها را می‌شود خرید، امکان گرد هم آمدن، بحث کردن و متشکل شدن، چه معنایی برای من دارد. ولی سارای خوش‌بین، به سرعت جایش را به سارای بدبین می‌دهد. او از سانسور در تلویزیون و روزنامه‌ها می‌گوید که توسط "شورای ملاحا کنترل می‌شوند"، از قدرت شورای سرب انقلاب که حقیقتاً معلوم نیست از چه افرادی تشکیل شده، از کمیته‌های

۱- این کمیته به حزب کارگران سوسیالیست گرایش داشت. پیش از ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ به نام کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن فعالیت خود را آغاز کرد. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به دفتر اول همین مجموعه.

خمینی که "هرچه می‌خواهند، می‌کنند" و از فقدان برنامه‌ی اقتصادی دولت حرف می‌زند: «در رژیم شاه هرگز جرأت نمی‌کردم با روزنامه‌نگاران خارجی ملاقات و مثل امروز گفتگو کنم؛ اما...»^۲

... از سوی دیگر همه‌ی آنان بر این باورند که مردها، آن‌ها را در نبردشان تنها نخواهند گذاشت. (خوش‌بینی؟ توهم؟) امیری، ۲۵ ساله که در کیهان، یکی از روزنامه‌های تهران کار می‌کند، می‌گوید: «علیه گذاشتن حجاب، همسرم همراه من تظاهرات کرد. مطمئنم اگر فردا حمله‌ی دیگری علیه زنان صورت بگیرد، او در کنار من خواهد بود.» او با فمینیسم که آن را با امپریالیسم مرتبط می‌داند، خصومت می‌ورزد. با ایجاد سازمان‌های زنان هم خصومت می‌ورزد: «زنان و مردان نباید از هم جدا شوند؛ بلکه باید با هم مبارزه کنند.»

حقوق یکسان برای همه‌ی زنان و مردان

در تهران، اندک شمارند زانی که بخواهند جدا از مردان مبارزه را ادامه دهند. با توجه به جداسازی تحمیلی زن و مرد (و چه تعجب‌انگیز است دیدن گردهم‌آیی که مثل مسجد، زنان در یک طرف بنشینند و مردان در طرف دیگر؛ یا برگذاری رفراندوم که در حوزه‌های رای‌گیری یک صف برای مردان درست کرده بودند و یک صف برای زنان و گاه حتا محل‌های جداگانه برای رای‌گیری) همه‌ی هدفِ زنان دقیقاً این است که حضورشان را بر مردان تحمیل کنند، در همان حزبی باشند که آن‌ها هستند و صدای‌شان را در آنجا به گوش‌ها برسانند.

سارا که با عده‌ای دیگر، اتحاد ملی زنان نوپنیا را اداره می‌کند، مایل است که زنان فعال در اتحاد در همه‌ی احزاب سیاسی وارد شوند: «اگر زنان کنار بمانند، آن‌ها را کنار خواهند گذاشت. احزاب سیاسی جوانند و بایستی از پویایی آن‌ها استفاده کرد.» او همچنین نسبت به اقدامات زنان برای وضع قوانینی که خاص آن‌ها باشد، بدگمان است. او تأکید می‌کند که: «نباید بیش از یک شعار داشته باشیم: حقوق یکسان برای همه‌ی زنان و مردان.»

این استراتژی، مانع از تکثیر گروه‌بندی‌های زنان همچون جمعیت بیداری زنان،

۲- متن فرانسه‌ی این نوشته در بسیاری جاها به دست خود نویسنده تصحیح و بازبینی شده.

در فصل «ترس از نمونه‌ی شیلی»، نویسنده یک صفحه‌ی کامل را حذف کرده است. افسوس که به رغم چند بار درخواست از ایشان نتوانستیم به آن صفحه دست یابیم.

«سندیکای [اتحادیه‌ی] انقلابی زنان مبارز»، «[جمعیت] زنان مبارز» و... نشده است. هدفی که این گروه‌ها در اساس برای خود قائل هستند - تا بعداً آن را به درون احزاب سیاسی ببرند - طرح مطالبات زنان در جهت برابری مزد و رفع تبعیض در استخدام (موضوع‌هایی که برای فمینیست‌های غربی کاملاً آشناست) و همچنین فعالیت علیه اقدامات یا قوانین اسلامی‌ست که جمهوری شیعی، احتمالاً در آینده به اجرا خواهد گذاشت. این گروه‌ها را زنان جوانی می‌گردانند که خود مبارزان سیاسی احزاب لائیک‌اند. (فدائیان، جبهه‌ی دموکراتیک ملی، گروه‌ها و گروهک‌های تروتسکیست یا مارکسیست - لنینیست). این گروه‌ها که هنوز خیلی در اقلیت‌اند، امروز به شکلی پراکنده حرکت می‌کنند؛ چرا که هر یک پیشاپیش می‌خواهد جزئیات برنامه و سیاست عمومی گروه کناردستی‌اش را بداند. از پاسخی که بارها در برابر پرسش «احتمال وحدت میان این [طیف] گروه‌ها» شنیدیم، شگفت‌زده شده‌ام: «به بررسی برنامه‌ی آن‌ها خواهیم پرداخت؛ تأمل خواهیم کرد...»

به نظر می‌رسد که تنها یک گروه خواستار در پیش گرفتن استراتژی "جدایی‌طلبانه" باشد: «کمیته دفاع از حقوق زنان». وانگهی، این تنها گروهی‌ست که خواهان ادامه‌ی تظاهرات بود؛ با این ارزیابی که زنان نباید خود را به ضرورت‌های تاکتیکی مقید کنند. کات^۳ تأکید می‌کند: «خیلی مانده که مسئله‌ی زنان را حل کنند. باید ادامه می‌دادیم.» اما مجبور شدند که به واقعیت عینی تن دهند. زنان، دیگر به خیابان نمی‌آمدند. سیمای این کمیته، چه بسا بیشتر با آمال ما فمینیست‌های غربی خوانایی داشته باشد. وانگهی، اغلب مبارزان آن - راست است که امروز از ۲۰ نفر تجاوز نمی‌کنند - در مکتب فمینیست‌های اروپایی و آمریکایی پرورش یافته‌اند و بیش از چند هفته نیست که به ایران بازگشته‌اند. همین امر بی‌شک به آن‌ها اجازه نمی‌دهد تا واقعیت کشورشان را به خوبی دریابند. اما آن‌ها، همانند دیگران می‌خواهند زنان را متقاعد کنند که به مبارزه بپردازند و بجنگند. این زنان روشنفکر تهرانی سیاست‌زده، همه برآنند که به اشاعه گفتار نیک برآیند. برای رفتن به کارخانه و روستا، اشتیاق فوق‌العاده دارند و همچنین برای تعلیم و توضیح مسائل به جمعیتی که ۷۰ درصد آن بی‌سواد است.

زنان اسلامی می‌خواهند "معنویت واقعی اسلام" را نشان دهند و فمینیست‌ها می‌خواهند به اشاعه‌ی مطالبات زنان بپردازند و به آنان بیاموزانند که مستقل باشند و

۳- کات^۳ نام یکی از دست‌اندرکاران کمیته‌ی دفاع از حقوق زنان است.

متشکل شوند.

الله اکبر

همگی، دستخوش بیم‌های گوناگون‌اند و امیدواری‌های عظیم. بر این باور که حکومت اسلامی علیه زنان به اقدامات زیادی دست خواهد زد. به ظرفیتِ مقابله‌ی زنان نیز به همان میزان باور دارند. وانگهی، تظاهرات مارس گذشته را نشانی از این مقاومت تلقی می‌کنند. معلوم نیست آیا که این از آگاهی واقعی آنان نسبت به امکانات مبارزه ناشی می‌شود یا از توهمی در ابعاد آرزوهای‌شان.

سارا بر این باور است: «امکان ندارد مردم ایران که در جریان مبارزه علیه شاه به آگاهی بسیار بالایی سیاسی رسیده‌اند، با جمهوری اسلامی نجنگند، اگر مطالبات‌شان برآورده نشود.»

مجهول بزرگِ موقعیت کنونی ایران نیز همین است: میلیون‌ها تنی که در طول ماه‌ها به خیابان ریختند تا شاه را مجبور به عزیمت کنند، قزون بر "الله اکبر، خمینی رهبر" مشهورشان، آگاهی روشنی آیا از امیدها و خواسته‌های‌شان دارند؟

مریم! تو به رغم میل قلبی‌ات، به اجبار به جمهوری اسلامی رای مثبت دادی. ده بار، بیست بار نظرت را عوض کردی. هر روز مرا در جریان تردیدهایت قرار دادی. صبح، تصمیم می‌گرفتی رای ندهی؛ بعد از ظهر [تصمیم می‌گرفتی] رای منفی بدهی و شب، رای مثبت! روز بعد، نظرت را از نو عوض می‌کردی. تصمیم گرفتن برای تو آسان نبود، توی مارکسیست، استاد معماری دانشگاه، تویی که در زمان تحصیل در ایتالیا، تحت تأثیر غرب قرار گرفتی و دو سال پیش به ایران برگشتی؛ تویی که در همه‌ی مبارزات ضد شاه شرکت کردی، می‌گویی: «خمینی را به عنوان رهبر سیاسی می‌پذیرم، ولی اسلامی نیستم.» تو در مخالفت با شاه، چادر به سر کردی. ولی ۸ مارس به خیابان رفتی؛ زیرا نمی‌خواستی مجبوریت کنند که همچنان چادر به سر بگذاری. نسبت به فراخوان فدائیان برای تحریم [رفراندوم] حساس بودی؛ زیرا خود را به آن‌ها نزدیک حس می‌کنی. با این حال، رای مثبت دادی. چه چیزی تو را به این تصمیم واداشت؟ یک زنی خلقی و بی‌سواد به تو گفت که: «من هرگز به مسجد پا نگذاشته‌ام؛ ولی به جمهوری اسلامی رای می‌دهم. ما یک دیکتاتوری - دیکتاتوری شاه - را ساقط کردیم؛ اگر خمینی راه ما را ادامه ندهد، او را بیرون خواهیم انداخت.» مریم، تو فکر کرده‌ای که «این زن، واقعیت کشور من است؛ می‌توانم اطمینان داشته باشم.» و آن‌گاه، شب ۳۰ مارس، در برابر تلویزیون که نتایج رفراندوم را اعلام می‌کرد، خجالت

کشیدی. خجالت از دیدن اینکه هیچ ضابطه‌ی دموکراتیکی در انجام رفتارندوم رعایت نشده است. نیز خجالت از پاسخ به اشخاص. می‌گفتی: «آن‌ها نمی‌دانند چرا رای مثبت داده‌اند؛ وحشتناک است، یعنی چه که من به جمهوری اسلامی رای می‌دهم چون آیت‌الله خمینی چنین خواسته.» شب ۳۰ مارس، تو اندوهگین بودی؛ نمی‌دانستی چه خواهد شد.

مریم یک نمونه است در میان دیگر نمونه‌ها. یک نمونه از گونه‌ای آشفستگی که در میان نیروهای لائیک حس می‌شود. از همان گونه شک‌ها و تردیدهایی که آن‌ها را ذله کرده است. سارا می‌گفت: ما "گیر کرده‌ایم". بیم آن می‌رود که این وضعیت تحکیم شود؛ حالا که جمهوری اسلامی با اکثریت بالایی به تصویب رسیده است، برای عقب‌نشینی‌های تاکتیکی دیگر ضرورتی وجود ندارد.

اولین روز رفتارندوم را در دهکده‌ای کوهستانی، در ۸۰ کیلومتری شمال تهران گذراندم. دهکده‌ی کوچک فقیری که با اندکی کشاورزی و دام‌داری روزگار می‌گذرانند. با زن دهاتی‌ای صحبت کردم که همان روز به شهرک همسایه رفته بود تا رای دهد. مطمئناً رای مثبت به جمهوری اسلامی. چه انتظاری از آن دارد؟ جاده، بیمارستان و کشیدن برق در ده؟ در زمان شاه هر خانواده‌ای، هر میزان که درآمدش بود، ۱۵۰۰۰ ریال (۷۵۰ فرانک)، یعنی معادل ۳ ماه کار [به دولت] می‌پرداخت تا برق داشته باشد. ساکنین [ده] هنوز در انتظار [رسیدن برق] هستند. در واقع برای آن زن دهاتی، جمهوری اسلامی یعنی قرآن به اضافه‌ی برق؛ گرچه آزادی زنان دل‌مشغولی او نیست، با این حال او که خود چادر به سر می‌کند و شکوه‌ای هم ندارد، می‌پندارد: «هرکس باید بتواند آن طور که می‌خواهد، لباس بپوشد.»

برگردان به فارسی: تقی تام

یادمانده‌ها



هیئت نمایندگی «کمیته بین‌المللی حق زنان» در مقابل پارک هتل

کاترین کلمان*

... پائیز هفت سال بعد، افول شاه آغاز شد. در عاشورا، دسته‌های مذهبی، جمعیتی عظیم و معترض را گرد هم آوردند؛ مردان و نیز زنانی سراپا پوشیده در حجاب سیاه که رفتن پادشاه را می‌خواستند. این مرد به شدت بیمار که غربی‌ها رهایش کرده بودند، به لحاظ سیاسی مرده بود. شاه برای اینکه ایران را به زور مدرنیزه کند، دست ساواک - پلیس دولتی - را باز گذاشته بود تا شکنجه کند و بکشد. بازار قدرتمند ایران هم دیگر او را نمی‌خواست. من در سال ۱۹۷۱ در مسجد بازار، موعظه‌های شداد و غلاظی علیه شاه شنیده بودم که دیگر پایان نگرفت. آیت‌الله خمینی، از مخالفان مشهور [حکومت]، در نوفل‌لوشاتوی فرانسه پناه گرفته بود و ایرانیان جان به لب رسیده از رژیم شاه، به دیدارش می‌شتافتند؛ اغلب به دلیل کنجکاوی. ژان ماری هم به همراه همسرش سری به آنجا زد.

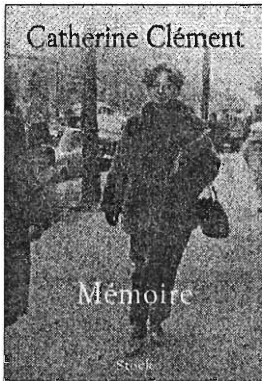
خمینی مظهر امید [مردم] ایران بود؛ در این باره هیچ‌کس شک نداشت. لیبراسیون درباره‌ی این انقلاب مذهبی و مسالمت‌آمیز، گزارش‌های آتشینی می‌نوشت. میشل فوکو هم به این خیل پیوست. شاه در ژانویه‌ی ۱۹۷۹، ایران را به قصد مصر ترک کرد. آیت‌الله خمینی، با یک هواپیمای ایرفرانس به مملکتش وارد شد؛ طبق دستورالعمل رئیس جمهور، ژیسکار [دستن]!

* کاترین کلمان *Catherine Clément*، نویسنده و استاد رشته‌ی فلسفه‌ی دانشگاه سوربن، چندی تیز به کار روزنامه‌نگاری پرداخت و با روزنامه‌ی لوماتن پاریس *Le Matin de Paris* همکاری داشت. او به عنوان مسئول بخش فرهنگی آن روزنامه، با کمیته‌ی *بین‌المللی حق زنان* به ایران رفت. از کاترین کلمان کتاب‌های گوناگونی به چاپ رسیده است؛ از جمله: *برای عشق به هندوستان، سفر تو و خاطرات*. آنچه می‌خوانید برگردان به فارسی بخش پایانی فصل بیستم *خاطرات اوست*. این فصل «ایران، افغانستان» نام گرفته است و روایت ماجرای سفر اول نویسنده به ایران است؛ به سال ۱۹۷۱. او برای شرکت در مراسم ازدواج یکی از بستگانش با دختری ایرانی، به ایران رفته بود. آن دختر صفورا نام دارد؛ فرزند مهندس محمد علی صفی اصفیاء، وزیر برنامه و بودجه‌ی دولت امیر عباس هویدا. *کاترین کلمان* پس از شرکت در مراسم آن ازدواج، سفری هم به افغانستان کرد. عنوان «سفر دوم» را ما برای این نوشته برگزیده‌ایم.

پدر صفورا را به زندان انداختند. انقلاب اسلامی آغاز شد.

در ۸ مارس ۱۹۷۹ خبر شدیم که آیت‌الله می‌خواهد زنان ایرانی را چادری کند. این کار با زنان کارمند شروع می‌شد. آن‌ها می‌بایست زان‌پس حجاب بر سر کشند که در برابر آنچه بعدها روی داد، البته بی‌اهمیت می‌نمود: یک روسری ساده که زیر چانه گره می‌خورد و موها را می‌پوشاند. هنوز از چادر کامل که تا پائین پا می‌آید، دست‌های دستکش‌دار را می‌پوشاند و می‌بایست که به رنگ سیاه باشد، فاصله داشتیم. اما همین هم خیلی بود.

من با چادر آشنایی داشتم؛ دست‌کم با آنچه پیش‌تر وجود داشت. در سال ۷۱، «بژی» چادر سیاهی با گل‌های سفید به من هدیه داده بود. این چادر آنقدر سبک بود که می‌بایست میان دندان‌ها آن را بند می‌کردی. تقریباً هیچ چیز را نمی‌پوشاند. تعجبم را برنیگیخت. می‌دانستم در سال‌های بیست در ازبکستان، جنگ کشف حجاب که "هجوم" (Hudjum) نام گرفت و از سوی الکساندرا کولوتنای حمایت شد، هزاران کشته، مضراب و چاقو خورده، بر جای گذاشت. در کابل، چادر بسیار آلامدی خریده بودم که چشم‌ها را پشت یک گل‌دوزی، در قفس قرار می‌داد. آنقدر کوتاه بود که زانوهایم را نمایان می‌ساخت. این چادر به رنگ سبز گل‌دار بود و مناسب مینی‌ژوپ! می‌دانستم که حجاب، سنتی دیرینه ندارد و متناسب با [میل] حاکمان و مطابق مناقشات سیاسی، بر سر زنان رفت و آمد داشته است. در برابر حاکمی منفور، زنان مبارز هوادار خمینی، از چادر سیاه استفاده کردند. قابل فهم بود؛ اما خالی از خطر نبود. آن‌ها به سرعت از آزادی‌های‌شان محروم شدند.



در فرانسه، زنان در پی تشکیل گروه کوچکی بودند با عزم سفر به شهر مقدس قم و با این هدف جنون‌آمیز که از آیت‌الله بخواهد از برنامه‌اش، صرف نظر کند... تصمیم گرفتیم با آن‌ها همراه شوم.

فکرش را که می‌کنم! ما دوازده زن فرانسوی بودیم و یک زن مصری که در راه به ما ملحق می‌شد. شب آخرمان را در فرانسه به بردن پارچه سیاه کتانی گذراندیم و درست کردن دوازده حجاب برای اینکه بتوانیم بی دردسر از کنار غرفه پلیس مرزی رد شویم. اما

در فرودگاه، در راهروی باریکی که بنا بود پلیس در آنجا مستقر باشد، هیچ‌کس [نبود]. سرشان حسابی شلوغ بود؛ در حال اخراج کردن کیت میلِت به آن سو بودند؛ در حالی که ما به این سو حرکت می‌کردیم؛ با حجاب!

گروه را فرانسواز گاسپار *Françoise Gaspard* و کلود سروان - اشیر *Claude Servan - Schreiber* که در آن زمان همسر ژان - لویی بود، هدایت می‌کردند. من که خبرنگار *لوماتن* بودم، به این شرط مجوز سفر از [کلود] پردریل *Claude Perdriel*^۲ گرفته بودم که روزی یک مقاله تلکس کنم. دفعتا خود را شانه به شانه‌ی کلر برییر *Claire Briere* روزنامه‌نگار قهار *لیبراسیون* یافتم که انقلاب را سر تا سر پوشش داده بود. هم‌اتاق شده بودیم. با ولع با او گوش می‌دادم؛ چه در میان همه‌ی ما، او تنها کسی بود که کشور و نیروهای موجود در صحنه را می‌شناخت. کلر برییر به اختلاف میان آیت‌الله خمینی و آیت‌الله‌های دیگر، از جمله شریعتمداری که موضعی خصمانه نسبت به این روحانی فرقه‌گرا داشت، واقف بود. کلر به آن‌ها تلفن می‌زد و به حضور پذیرفته می‌شد. حواسش جمع بود. با اعضای سفارت فرانسه ارتباط داشت و این می‌توانست در مواقعی مفید واقع شود. به انقلاب ایران، همچون یک مبارز سیاسی می‌نگریست و نیز یک مردم‌شناس! یک پاره‌اش ککش به انقلاب بود و پاره‌ی دیگرش میل به مشاهده‌ی سرکشی زنانی که به آزادی‌های‌شان دلبستگی داشت. کلر، ظریف بود؛ آگاه و عاقل.

در ضمن، تنها کسی بود که من راز نهانم برای حضور در ایران را با او در میان گذاشته بودم: تماس گرفتن با خانواده‌ی صفورا، اطمینان یافتن از اینکه همگی سلامت‌اند و در صورت لزوم، رساندن ارز به آن‌ها.

ما در پارک هتل اقامت گزیده بودیم؛ در [دل] یک شهر پُره‌رج و مرج. هتل، یک دستگاه تلکس داشت؛ اما تلکس مسئول نداشت. یاد گرفتم چگونه از پس کار با این شیء آنتیک برآیم که می‌بایست چون شیپور بر آن نواخت. و این در حالی بود که در پشت سرم، چند نوجوان سرگرم بازی با یک مسلسل بودند. روزی یک مقاله؟! پردریل چه دل خوشی داشت. تایپ می‌زد؛ به او لعنت می‌فرستادم و اسلحه‌های پشت سرم را از یاد می‌بردم. گه‌گاه، نفیر یک گلوله گم‌گشته به گوش می‌رسید. در پاریس، همه به ما می‌خندیدند، و چه

۲- کلود پردریل سردبیر روزنامه‌ی صبح پاریس *Le matin de Paris* بود که به سوسیالیست‌ها گرایش داشت. او سپس برای مدتی هفته‌نامه‌ی *نوول اینزرواتور* را اداره کرد.

سرخوشانه: ها، ها! فمینیست‌های به زانو درآمده در برابر آیت‌الله! رفته بودند که نگذارند حجاب بر سر زنان بگذارند!

گروه، دچار تفرقه‌ی شدیدی شده بود. شماری را که ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی رهبری‌شان می‌کرد، در فکر این بودند که ضربه‌ی کوبنده‌ای وارد آورند؛ سر و صدا به راه بیندازند و آیت‌الله را در تنگنا بگذارند. برای سایرین که فرانسواز گاسپار هدایت‌شان می‌کرد، رفتن و زانو زدن در برابر یک روحانی، ننگ‌آور بود. آن‌ها ترجیح می‌دادند با ظاهری لائیک، به دیدار رئیس جدید دولت موقت، مهدی بازرگان بروند. من با فرانسواز گاسپار هم عقیده بودم. سرانجام بر آن شدیم که دو گروه شویم؛ یکی از برای خمینی و دیگری از برای بازرگان. اما این تمام ماجرا نبود.

زن مصری موفق شد بقیه را مجاب کند که بهترین راه ایجاد سر و صدا، رفتن به دیدار خمینی‌ست؛ با پستان‌های برهنه!

کلر بری‌یر و من تنها کسانی بودیم که پیش‌تر هم به ایران آمده بودیم.^۳ هفت سال پیش در مشهد، ملاها سبب سنگ‌اندازی به سوی من شده بودند. با پستان‌های برهنه به قم رفتن؟ خون‌مان به جوش آمد. مگر می‌شود با پستان‌های برهنه به نوتردام رفت؟ به واتیکان؟ برخی می‌گفتند: بله، می‌شود رفت! سایرین می‌گفتند: حماقت است! خشم، مشاخره، فریاد، نیمه شب، تصمیم گرفتند دست به دامن سیمون دوبووار شوند. بیدارش کردند. اول، ماریا آنتونی‌یتا با او صحبت کرد. سیمون، خواب‌آلود، پاسخ داد: قطعاً باید با پستان‌های برهنه به دیدار خمینی رفت! یادم نیست کدام‌مان، کلر یا من، به طرف تلفن خیز برداشت.

- سیمون، ما را تکه تکه خواهند کرد!

پیش از اینکه با غیظ تلفن را قطع کند، پاسخ داد:

- خُب، نکنید!

فردای آن شب، AFP [بنگاه خبری فرانسه] در گزارشی نقطه نظر کاستور^۴ را در جزئیات درج کرد. یک خائن؟ میکروفون؟ سر درنیاوردیم. هیئتی زیر نظر ماسیوچی عازم قم شدند که قسم خوردند تحت هیچ شرایطی و حتا به اندازه‌ی یک سر سوزن، نوک پستان‌شان را

۳- این نکته نادقیق است. تا جایی که می‌دانیم از اعضای کمیته‌ی بین‌المللی حقوق زنان که به ایران رفت، ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی نیز پیش‌تر به ایران سفر کرده بود. (ن.ک. به نوشته‌ی او را در همین دفتر).

۴- کاستور به معنای سگ آبی‌ست. این نام را یکی از دوستان سیمون دوبووار بر او نهاده بود. چه، *Beauvoir* همسان *Beaver* انگلیسی به معنای کاستور، سگ آبی است.

بیرون نیاندازند.

در همین اثنا، ما به ملاقات نخست‌وزیر، مهدی بازرگان، رفتیم. مرد مسنی بود با ریش بزی؛ عالمی مهربان و خوش‌رو که با آداب‌دانی، ما را به حضور پذیرفت. بحثی طولانی درباره‌ی چندهمسری داشتیم. مهدی بازرگان، لحنی پدرانۀ اختیار کرد تا برای ما توضیح دهد که در فرانسه، «بیمه‌ی اجتماعی» داریم، نه؟ خُب، در ایران، چندهمسری این نقش را ایفا می‌کند. چندهمسری «بیمه‌ی اجتماعی»ی اسلامی‌ست! بحثی در این باره نیست! وانگهی، دختر خودش - که همان لحظه وارد اتاق شد - به تازگی یک انجمن زنان مسلمان، رسماً به وجود آورده که حجاب و چندهمسری، از اصول پایه‌ای آن است. افزون بر این، لاک ناخن، گوشت یخ‌زده، زنا، هم‌جنس‌گرایی هم یحتمل ممنوع خواهند شد.

حجاب؟ یک حفاظ است. چندهمسری؟ یک حفاظ است. بازرگان، ریاست دولت موقت را در یک هرج و مرج تمام و کمال بر عهده گرفته بود. او یک میهن‌پرست بود؛ مردی که با صداقت از کشورش دفاع می‌کرد. نه خشن بود و نه تحقیر می‌کرد. برای‌مان همه چیز را توضیح داد. کاری نمی‌شد کرد.

همراهان‌مان نیز با همین روحیه از شهر مقدس قم بازگشتند. خمینی آن‌ها را به سرعت و با حفظ فاصله، به حضور پذیرفته بود. سپس بدون حرف، بیرون‌شان رانده بود. هیچ کجا، نشانی از خانواده‌ام نیافتیم؛ گویی ناپدید شده بودند. بعد از دو روز دریافتم که چه بسا آن‌ها را سخت به مخاطره اندازم. پا پس کشیدم. انقلاب اسلامی پیش می‌رفت و پس از بیست و هشت سال هنوز بر جاست. مهدی بازرگان، کارش به استعفا کشید. دستگیرش نکردند و او تا روز آخر زندگی‌اش، از این بابت در تعجب بود.

چند سال بعد، با ژان کلود کوسران *Jean-Claude Cousseran* آشنا شدم... دانستم که کوسران، در سفارت تهران کار می‌کرد پرسیدم:

- کی بود؟

- در آغاز انقلاب اسلامی. مشاور جوانی بودم در سفارت.

- اوه! می‌دانید که یک گروه فمینیست...

- می‌دانم؟! من مسئول محافظت شما بودم. همه جا شما را تعقیب می‌کردم... چه بلاها

که به سر ما درنی‌آوردید!

- من؟

- بله، شما و یک نفر دیگر. دو نفر بودید. شما یک محافظ شخصی داشتید. به دستور

رئیس.

- منظورتان کدام رئیس است؟

- رئیس جمهور؛ معلوم است! چه کس دیگری [می‌توانست چنین دستوری بدهد]؟ مقصود، ژیسکار بود که کم‌ترین آشنایی‌ای با او نداشتیم. تا همین امروز هم نمی‌دانم آن روح مهربان که موجب این محافظت شده بود، از آن کیست. حدس و گمانی البته دارم. پدر صفورا دو بار به زیر چوبه‌ی دار رفت؛ اما اعدام نشد. اول بار به این دلیل که جلاخان از فرط کشتن، از نفس افتاده بودند. بار دوم به این دلیل که یکی از کارمندان دون‌پایه‌اش نجاتش داد. کارمند دون‌پایه‌ای که او پیش‌ترها به دادش رسیده بود: «آن یکی، آنجا. او را از خط خارج کنید.» صفی اصفیاء^۵ پنج سال در زندان ماند. صفورا چهارده سال انتظار کشید تا بتواند به دیدار والدینش برود. مادر صفورا، تا لحظه‌ی آخر زندگی، زیبا ماند. همسرش بعد از او زنده نماند.

برگردان به فارسی: ناصر مهاجر

۵- مهندس محمدعلی صفی اصفیاء، فرزند میرزا سلیم‌خان ادیب‌الحکما، پزشک ارتش، در سال ۱۲۹۵ متولد شد؛ در تهران، او یکی از اعضای چهارمین هیئت دانشجویان اعزامی به اروپا بود که در سال ۱۳۱۱ ایران را ترک کردند. در پلی‌تکنیک پاریس و سپس در مدرسه‌ی معادن (*Ecole des mines*) در رشته مهندسی معدن و زمین‌شناسی، با درجه‌ی ممتاز (ماژور) فارغ‌التحصیل شد. مدتی در معادن فرانسه کار کرد. پس از بازگشت به ایران (۱۳۱۷)، به تدریس در دانشکده‌ی فنی پرداخت. در سال ۱۳۲۰ با خانم بهجت ضیایی ازدواج کرد که نمره‌ی آن سه دختر است به نام‌های صفیه، صفورا و صفا. مهندس صفی اصفیاء سال‌ها ریاست سازمان برنامه را برعهده داشت و سپس وزیر مشاور شد. پس از انقلاب، او را بازداشت کردند و به زندان انداختند. روزی که چشم‌پسته به میدان تیر می‌بردندش، یکی از کارمندان پیشینش او را می‌بیند و به شفاتت از او می‌پردازد. او چهار سال در زندان اوین ماند. سپس در دادگاه انقلاب محاکمه و از تمام اتهامات تبرئه شد. در زندان، علم بیولوژی و زبان ایتالیایی فرا گرفت. به از آزادی، به رغم زندگی اندوهناک و دوری از دلبنان، به ویژه خواهرش زنده‌یاد منیر مهران (جزئی) و مرگ نابهنگام یکی از دخترانش صفیه، زندگی را به بیهودگی نگذراند. برنامه‌ریزی کامپیوتر آموخت و به دوستان و همکاران پیشینش کمک فکری و علمی رساند. جزء هیئت امنای انجمن خیریه‌ی علمی و فرهنگی زیرک‌زاده بود که چندین موزه در شهرهای گوناگون ایجاد کرده است. او پیش از انقلاب هم به همراه چند ادیب، در جلسات هفتگی‌ای که در منزل دکتر مصاحب به منظور واژه‌یابی و تدوین دائرةالمعارف فارسی تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد. به رغم پیشینه‌ی زندان و مصادره‌ی همه‌ی اموالش، در جشن هفتادمین سالگرد تأسیس دانشکده‌ی فنی، از او به عنوان استاد پیش کسوت، تجلیل به عمل آمد. صفی اصفیاء، در فروردین سال ۱۳۸۷ در تهران درگذشت. (ن.ک به: کیهان چاپ لندن، ش ۱۲۰۳، ۱۱-۵ اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۶؛ نیز *Wikipedia*).

مأموریت ایران

ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی *

در هواپیمای پاریس - تهران، ما هجده زن بودیم؛ یا عزمی جزم برای به راه آوردن خمینی! در کتاب *فروشی زنان*، فیلم مستندی دیده بودیم؛ سندی "قدرتمند و کوتاه" که نشان می‌داد چند هزار زن، در ۱۲ مارس ۱۹۷۹، علیه انقلاب خمینیستی تظاهرات کرده‌اند. انقلابی که بنا داشت حجاب را به آن‌ها تحمیل کند؛ حجابی که زنان در دوران حکومت شاه خود را از آن خلاص کرده بودند. «نمی‌خواهیم حجاب بگذاریم.»

نخست، کیت میلِت، فمینیست هم‌جنس‌گرای آمریکایی بود که به همراه دوستانش، به یاری زنان ایرانی شتافت. سپس ما زنان اروپایی به آنجا رسیدیم؛ با پرواز *ایرفرانس*، با امکانات مالی *اف. مگزین F. Magazine* و به ریاست کلود سروان - اشربر *Claude Servan - Schreiber* کارآزموده. در پاریس، یک شب هیئت تحریری *اف. مگزین* [به هر یک از ما یک تکه پارچه‌ی سیاه داد؛ هجده برش از یک پارچه‌ی کتانی سنگین. به دیگر سخن، هجده چادر برای روز مبادا. می‌بایست جانب احتیاط را گرفت.

* ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی از روشنفکران شناخته شده‌ی ایتالیاست. در سال ۱۹۲۲ به دنیا آمد. تحصیلاتش را در رشته‌ی ادبیات و فلسفه به انجام رساند. در نهضت مقاومت ضد فاشیستی ایتالیا مشارکت فعال داشت. سال‌ها از چهره‌های مهم حزب کمونیست ایتالیا به شمار می‌رفت و از شهر تایل به نمایندگی مجلس انتخاب گشت. در اوایل دهه‌ی هفتاد مسیحی، پس از سفر به چین و گرایش به *مائوتسزم*، از حزب کمونیست ایتالیا فاصله گرفت. این فاصله‌گیری، به اخراجش از آن حزب در سال ۱۹۷۷ انجامید. او در سال ۱۹۷۹، از سوی حزب *رادیکال ایتالیا*، به نمایندگی پارلمان اروپا انتخاب شد. در پارلمان، به عضویت کمیسیون زنان درآمد. به هنگام نمایندگی در پارلمان اروپا، برای لغو مجازات اعدام، به فعالیتی جدی دست زد. این مبارز سیاسی پیگیر و روزنامه‌نگار درگیر، به بسیاری از نقاط جهان سفر کرده بود. ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی در ۱۵ آوریل ۲۰۰۷، چشم بر جهان فرو بست.

"مأموریت ایران" فصل ۳۹ کتاب او با عنوان «دو هزار سال خوشبختی» اوست که از سوی انتشارات گراسه در سال ۱۹۸۳ به زبان فرانسه، انتشار یافت.

Deux mille ans de bonheur, Maria-Antonietta Macchiocchi, Edition Grasset, 1983, Traduit de l'italien par Jean-Noël Schifano, chapitre 39 : *Mission Iran*, pp 443-435.

در هواپیما، قرآن می‌خواندیم. آیه‌ی ۳۸ را طوری هجی می‌کردیم که انگار روز پیش در تهران نوشته شده بود. «مردان از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده است و از آن جهت که از مال خود نفقه می‌دهند، بر زنان تسلط دارند. پس زنان شایسته، تسلیم و فرمانبردارند. در غیبت شوی، آنچه پروردگار فرمان حفظش را داده، با دلسوزی و دست‌نخورده حفظ می‌کنند. با شدت تنبیه کنید زنانی را که از نافرمانی‌شان بیمناکید: از خواب‌گاه‌شان دوری کنید، بزنیدشان. چون فرمانبرداری کردند، دیگر آرام‌شان بگذارید. خدا بزرگ است.» چندان مان می‌شد. در هواپیما، قرآن را دست به دست می‌گرداندیم. فقط یک نسخه از آن داشتیم. چرا که آن روزها، در پاریس، نسخه‌های قرآن سریعاً به فروش می‌رفت و کتاب‌فروشی‌ها، چاپ‌های گوناگون آن را تمام کرده بودند. گمان می‌کردیم که زنان ایران، در نهایت درماندگی به سر می‌برند. در ضدیت با آیت‌الله، به راستی احساس انزجار داشتیم.

در فرودگاه، ظاهر عبوس خمینی در صدها عکس تکثیر شده بود. او با آن چشم‌های نافذ خشم‌آلود، آن ریش چو جارو و آن ابروهای نخودی رنگ که عمامه‌ای سیاه رنگ بالای همه قرار می‌گرفت، ما را به ستوه آورده بود. متوجه شدم که برخی از هم‌سفرانم سخت سرگرم پوشاندن کلاغ‌وار سرهاشان هستند؛ با همان تکه پارچه‌ها و با این باور که زنان بی‌حجاب، حتا اروپایی‌ها، همواره در معرض این خطرند که بدون هیچ‌گونه دادرسی، سرشان را ببرند. حال آنکه مأموران گمرک و زنانی که حفاظت فرودگاه را به عهده داشتند، وقتی پاسپورت آن‌ها را بازرسی می‌کردند، از خنده روده‌بر شده بودند. این سبب شد که دوستان محتاط ما، حجاب از سر بردارند.

هیئت نمایندگی را شخص سیمون دوبوآر، ارج و اعتبار بخشیده بود. در جریان یک کنفرانس مطبوعاتی در پاریس، اعلام داشته بود که ما به عنوان هیئتی معترض به اینجا می‌آییم؛ برای دیدار با مقامات عالی‌رتبه‌ی ایران: بازرگان، نخست‌وزیر؛ قطب‌زاده، رئیس تلویزیون که حجاب به سر گویندگان زن گذاشته بود؛ بنی‌صدر و سرانجام خود خمینی. ما، زنان آزاده‌ی اروپایی، خاصه می‌خواستیم مانع از آن شویم که ملاها، دگربار، چهره‌ی زنان را به زیر حجاب برند. زنان ایرانی می‌بایست به آزادی تمام و کمال دست می‌یافتند؛ همچون ما در اروپا! گرچه ما در وضعیتی نیمه آزاد به سر می‌بردیم، اما اروپا محوری فمینیستی‌مان، موجب می‌شد که در برابر زنان ایرانی با حجاب، حدود این شبه‌آزادی را به طور دیوانه‌واری بزرگ جلوه دهیم.

من تا تأخیر وارد خانه‌ی آیت‌الله طالقانی، "آیت‌الله سرخ"، شدم. در آنجا یک دسته زن را دیدم که همه در پارچه‌ای سیاه پیچیده شده بودند و در حالی که باسن‌شان زیر فشار

پاشنه‌ی پای‌شان قرار داشت، بر سنگ‌فرش زمین نشستند. چهره‌ی بیضی‌شکل فرستاده‌ی لوماتن را بازشناختم و دریافتیم که این‌ها از سوی هیئت نمایندگی ما، کمیته‌ی بین‌المللی حق‌زنان CIDF به آنجا آمده‌اند. کمیته‌ای که ریاستش با سیمون دوبوآر بود.

با دیدن دوستانم که خود را به این شکل آراسته بودند، بی‌هیچ ملاحظه‌ای زیر خنده زدم. آلیس شوآرتزر آلمانی هم با من از ته دل خندید؛ اما خدمه‌ی آیت‌الله از ما خواهش کردند که ادب را رعایت کنیم. ما هم در گوشه‌ای ساکت ایستادیم؛ با گوش‌های فراخ. بنی‌صدر (روشنفکر و تئورسین اسلامی که پیش از این که مغضوب واقع شود و فرار کند، به ریاست جمهوری اسلامی ایران رسید)، پرسش‌ها و پاسخ‌ها را به دقت ترجمه می‌کرد. آیت‌الله تهران که [حرف‌هایش] توسط بنی‌صدر تفسیر می‌شد، ما زنان هیئت را "دوشیزه" خطاب می‌کرد!

«دوشیزگان عزیز؛ در ممالک شما، اروپای فاسد، زنان واقعاً مانند شیء جنسی لباس

می‌پوشند...»

در برابر این گفته‌ی طالقانی، زنان تماشاجی سفیدپوستی که در ملافه‌ای سیاه پیچیده شده بودند، با ناراحتی فریاد برآوردند: «اوه، اوه، اوه!»

طالقانی، این روحانی هفتاد و سه ساله در حالی که ریش بلند خاکستری‌اش را با حالتی عصبی نوازش می‌داد، همچون وزیری در برابر ما لمیده بود و قهوه پشت قهوه می‌نوشید: مطابق قرآن، این صحیح و عادلانه است که یک مرد، چند زن اختیار کند. اما این امر، بر خلاف تصور شما، به زیادی یا کمی ثروت بستگی ندارد؛ به ظرفیت عادل بودن نسبت به تمام زنان مربوط است.

- اوه، اوه، اوه.

غرغری یاس‌آلود، جمع سیاه [جامگان] دوستان مرا درنورید.

«بیانات خمینی را غلط تفسیر کرده‌اند، دوشیزگان...»

- نه؛ شما جداً می‌خواهید به همه‌ی زنان، حجاب را تحمیل کنید. اما زنان از گذاشتن حجاب سرباز می‌زنند و روز ۱۰ مارس علیه چادر راه‌پیمایی کردند. ما فیلم آن [راه‌پیمایی] را در پاریس دیدیم و به اینجا آمدیم تا به آن‌ها کمک کنیم.

دانای پیر که گه‌گاه از جا برمی‌خاست و ما را تنها می‌گذاشت تا در نمازخانه‌ی کوچکش دعا بخواند، ما را تصحیح کرد:

«استباه می‌کنید. همه‌ی زنان ایران می‌خواهند حجاب بر سر داشته باشند.»

بنا به گفته‌ی "آیت‌الله سرخ"، تظاهرات زنان علیه حجاب، توسط گروهکی از

روشنفکران غربزده سازمان یافته بود که آلت دست آمریکایی‌های سازمان سیا و ساواک - پلیس مخفی شاه سابق - بودند.

«یک اقلیت بسیار کوچک...»

ما درجا و یک‌صدا گفتیم:

- ما طرفدار احترام به اقلیت‌ها هستیم. شما طوری از این راه‌پیمایی عظیم حرف می‌زنید که انگار کار یک مشت کور و کچل مفلوک بوده!

آیت‌الله پس از اینکه به ترجمه‌ی بنی‌صدر گوش فرا داد، گفت:

«کاملاً همین طور است؛ یک مشت کور و کچل...»

جلسه در همه‌های اعتراض‌آمیز به پایان رسید. به هتل بازگشتیم؛ «پارکر هتل»^۱ قدیمی خودم که در زمان نهضت مصدق، در آن اقامت گزیده بودم، حالا به کلی خراب و خیلی کثیف می‌نمود؛ باغچه‌اش ناپدید شده بود؛ فواره‌ی آب و استخر آبی رنگش نیز، نه از نیمکت‌های سفید و صندلی‌های راحت خبری بود و نه از چترهای خوب و قشنگ روی چمن تر و تمیز. تو گویی گردبادی آنجا را ویران کرده بود. از خودم می‌پرسیدم چرا انقلاب‌ها در هر جا که سر می‌رسند، پیش از هر چیز هتل‌ها را به طویله تبدیل می‌کنند (سه سال بعد، در سایگون هم این را مشاهده کردم) و چرا مستراح‌ها می‌گیرند و بوی بد می‌دهند؟ و چرا دیگر نه از شیرها آب روان است و نه از دوش‌ها.

بی‌توجه به دشواری‌ها، به مانند زنبورهای کارگر، تهران را درمی‌نوردیدیم تا مدیران مطبوعات، انجمن‌های زنان، هر ملایی که دم دست‌مان می‌رسید، وزرا و یا رئیس کمیته‌ی حقوق بشر را مورد مواخذه قرار دهیم. اما بختک ما، ابلیس اسلامی، صادق قطب‌زاده رئیس تلویزیون بود که در دفتر کارش، یخه‌اش را گرفتیم و یک راست بر کرسی اتهام نشانیدیم؛ چرا گویندگان زن حالا باید حجاب سر کنند؟ مردی بود قوی‌هیکل و بُران‌زُری. می‌خواست ما را آرام کند؛ با گفتن اینکه: از سه هزار زن تظاهرکننده، دو هزار پانصد نفرشان به

۱- مقصود «پارک هتل» است. نویسنده در صفحه‌های پیشین کتاب، به ویژه در صفحه‌ی ۱۹۱، توضیح داده است که در سال ۱۹۵۲ و به هنگام جنبش ملی کردن نفت، به عنوان خبرنگار دو نشریه‌ی *Donne Noi* و *L'Unità* به ایران رفت و حتا در چند تظاهرات شرکت کرده است. در آن سفر، او با شخصیت‌هایی چون دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی ملاقات و مصاحبه کرد. ماریا آنتونی‌تا ماسیوچی در سال ۱۹۵۲ کتابی به زبان ایتالیایی، با عنوان: *ایران در مبارزه به انتشار رساند*.

خانواده‌های رژیم سابق وابسته‌اند. اما شامه‌ی ما برای تشخیص زن‌ستیزان خودکامه، حرف ندارد. این را هم گذرا و در اثبات روشن‌بینی‌مان گفته باشم که قطب‌زاده بعدها، در شب ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۲، تیرباران شد؛ به عنوان خائن به جمهوری اسلامی. طنین صدای بلند او را هنوز در گوشم است: «من نیستم که حجاب را تحمیل می‌کنم.» و چه بسا که حقیقت باشد. پیش از همه نخست وزیر، بازرگان، ما را به حضور پذیرفت؛ این مرد بیچاره هم به نوبه‌ی خود، با خشونت به دست خمینی کنار گذاشته شد. او با احترام حزن‌انگیزی ما را پذیرا گشت. «ما زنان اروپایی»، ترجیح‌بندمان را از سر گرفتیم. «ما به صراحت به شما می‌گوییم که باید شرم کنید، چه، می‌خواهید زانی را که از گذاشتن حجاب سر باز می‌زنند، در کفنی به بند کشید و دهان‌شان را ببندید.»

به رغم اعتقاد شورانگیزمان، اما هرچه زمان می‌گذشت، دور در و برمان زانی را مشاهده می‌کردیم که گرچه همگی حجاب سیاه داشتند، ولی به چالاک‌ی راه می‌رفتند و می‌خندیدند تا رویدادی بنیادین را در کشورشان جشن بگیرند: پایان سلطنت و تخت طاووس. وانگهی، یافتن زنی که علیه حجاب راه‌پیمایی کرده باشد هم ناممکن شده بود. به دانشگاه رفتیم و دختران دانشجوی حقوق، زبان‌های خارجی و تاریخ را دیدیم. بیش از پیش برای‌مان روشن می‌شد که آن‌ها می‌خواهند لباس سنتی خود را حفظ کنند. با غرور به ما می‌گفتند: «غربی کردن آداب و رسوم که خواست شاه بود، در اینجا کارگر نیست. ادا و اطوارهای غربی‌ست. لباس‌های آلامد زنان دربار، همه از پاریس وارد می‌شدند. این برای ما، ادای میمون درآوردن بود. ماجرا تنها به عیش و عشرت فروکاسته نمی‌شد؛ بلکه بردگی فرهنگی در برابر اروپا بود. مثل عروسک‌های پلاستیکی و زنان لخت در مجله‌هایی با کاغذ براق.»

ما به این عبارات جدلی گوش می‌کردیم. در لحظه نمی‌دانستیم چه پاسخی به آن‌ها بدهیم. به انجمن زنان اسلامی رفتیم که در طبقه‌ی هشتم ساختمانی مدرن قرار داشت. اینجا پیش‌تر، دفتر سازمان زنان طرفدار شاه بود و مرکز انجمن حمایت از خانواده. - درباری اظهارات آیت‌الله مشهد چه فکر می‌کنید که با خونسردی اعلام کرده: «همان‌طور که خروس به چند مرغ نیاز دارد، مرد هم نیازمند چندین زن است؟» - «عادلانه است؛ کاملاً عادلانه.»

در برابر این پاسخ صریح زنان ایرانی، یکی از هوادارهای گروه سیمون دوبوآر فریاد زد: «آداب و رسوم شما مردسالار است و سرشار از زن‌ستیزی!»
زنان ایرانی به کنایه گفتند:

«... در کشور شما چی؟»

– در کشور ما، در اروپا، مردان فقط یک زن دارند؛ زن خودشان را.

– «عجب! ما خیلی خوب می‌دانیم که این حقیقت ندارد؛ جز در اصول مذهب کاتولیک،

احکام پاپ و موعظه‌ی کشیش‌های تان...»

ناگهان دریافتیم که واقعیتِ روزمره‌ی زندگی خانوداگی متدوال و مأنوس ما در اروپا، روی‌هم‌رفته تفاوت‌چندانی با آنچه آیت‌الله‌ها آشکارا اعلام می‌کنند، ندارد. در اروپا هم هر مرد، چه شوهر باشد، چه پدر، چه مجرد، به طور خستگی‌ناپذیری در پی ساختن حرمسرای کوچکِ خویش است؛ اما نه حاضر است یک پاپاسی برای سقفِ بالای سر خرج کند و نه بولی برای غذا و لباس بدهد. البته در آن لحظه جای این گونه حرف‌ها نبود!

سرانجام توانستیم چهار پنج زن پیدا کنیم که نسبت به حجاب آلرژی داشتند. دختران و مادرانی که سرشار از زندگی بودند و آدم را به سوی خود جذب می‌کردند. تازه از آمریکا و فرانسه بازگشته بودند. پس از ناپدید شدن کیت میلِت – که به دلیل تمجید از هم‌جنس‌گرایی زنانه اخراجش کرده بودند^۲ – موفق به دیدار آن‌ها شدیم. این فمینیست‌ها را با رعایت همه‌ی اصول مخفی‌کاری دیدیم. به صراحت به ما گفتند: «ممنون از اینکه آمدید. اما همه چیز تمام شده. اینجا، زنان سخت پای‌بند سنت هستند. تصور نمی‌کنیم که تظاهرات دیگری در کار باشد.»

هیئت ما تقریباً هر شب در سالن «پارک هتل» گرد هم می‌آمد تا رویدادهای روز را مورد بحث و فحص قرار دهد. در همین سالن که همه‌ی مبل‌هایش پاره‌پوره بود، اولین انشعاب پُر سر و صدا میان ما رخ داد؛ انشعاب میان فمینیست‌های ناب و نرمش‌ناپذیر و آن‌هایی که دریافت پیچیده‌تری از فمینیسم داشتند. کلود، اولی‌ها را "واقع‌بین" می‌خواند و دومی‌ها را آرمان‌گرا. ماجرا، از تصمیم ناگهانی خمینی شروع شد: او به آگاهی‌مان رساند که آماده است هیئت را ملاقات کند. نه در تهران که در قم؛ شهر مقدسی که در دویست کیلومتری پایتخت واقع شده است. قرار ملاقات برای فردای آن شب تعیین شده بود؛ یعنی روز سال نو در تقویم مسلمانان [ایرانی‌نژاد]. یکی از دخترهای گروه سیمون دوبووار که نام آلبرتین بر او می‌نهم، اظهار داشت: «اینکه خمینی اعلام می‌کند هیئت را در قم، شهر

۲- این نکته نادرست است. کیت میلِت را به دلیل فعالیت‌هایش در حمایت از جنبش زنان ایران، اخراج کردند.

فنا تیسیم، به حضور خواهد پذیرفت، به معنای آن است که می‌خواهد ما چادر به سر کنیم و به این ترتیب، مأموریت‌مان به فنا رود.» من پاسخ دادم:

- نه لزوماً. در ۱۹۵۴ [۱۳۳۳] که به خانه‌ی آیت‌الله وقت [کاشانی] رفته بودم، همین کفایت می‌کرد که چیزی بر سرت باشد.

کلر گفت:

- بله. درست مثل این است که پیش از ورود به مسجد، کفش‌ها را درآوریم. ناب‌ها و نرمش ناپذیرها پاسخ دادند:

- «نه، نه. شما می‌خواهید در برابر مستبد، تسلیم شوید!»

- «به سیمون [دوبووار] در پاریس زنگ بزنی. خواهید دید که او چه خواهد گفت.» این جمله را کلود موطلائی گفت. رئیس اف. [مگزین] گیج شده بود: «درست است که ملاقات با خمینی را خودمان درخواست کرده‌ایم. اما این هم درست است که در قم، یک زن انگلیسی را تکه پاره کردند؛ به این دلیل که با سر برهنه به خیابان آمده بود. بار این مسئولیت چه سنگین است.»

ما به سر و کله زدن ادامه دادیم؛ با صداهایی از شدت خشم گرفته، ناخوشایند، زنده؛ دقیقاً همان حالتی که صدای زنان به خود می‌گیرد، وقتی از ته دل جیغ می‌کشند. دیر وقت شب بود؛ آلبرترین‌ها دست بردار نبودند و به تهدیدشان ادامه می‌دادند: «بله. بله. ما به سیمون تلفن خواهیم کرد و خواهیم دید؛ سیمون، نخواهد گذاشت بروید و بگویید...!» سرانجام خود را روی تلفنی انداختند که در سالن بود. سیمون، آیت‌الله آن‌ها بود.

خبرنگار لیبراسیون آهی کشید: «همیشه مادری مراقب است؛ پس است دیگر! مامان سیمون، مامان لیبیه [لیبراسیون]، مامان لوموند. من می‌خواهم با کله‌ی خودم فکر کنم!» عکاس ریزه میزه، با شهامت گفت: آفرین! از این پس دیگر به جان هم افتادیم؛ مثل چاله‌میدانی‌های ناپلی. دو آلبرترین، پس از تلفن‌شان به پاریس، بازگشتند؛ با لب‌های غنچه کرده، طنزی در نگاه، سینه‌ای تپنده: «سیمون گفت که نباید ادای میمون در بیاورید.» متوجه شدم که سیمون همان اصطلاح زنان اسلامی را به کار برده است: «در زمان شاه، زنان ما ادای میمون درمی‌آوردند.» مضمون اصطلاح آیت‌الله پاریسی، البته درست برعکس مضمون حرف زنان ایرانی بود. در حالی که در عالم خیال، مراجع تقلید را از سریر سلطنت‌شان به زیر می‌کشیدم، دریافتم که سیاره‌ی زنان از جنوب تا به شمال سیاره‌ی میمون‌هاست.

با این همه، ما چهار نفر بودیم که نافرمانی کردیم. به دوستان توضیح دادم که هیچ‌یک از ما [چهارتن] نمی‌خواهیم ادا در بیاوریم. کلود با حالتی محزون، پیشنهاد کرد که رای

بگیریم. رئالیست‌ها در برابر ما چهار بینوایی که رای‌مان ایده‌آلیستی بود، برنده شدند. ساعت ۵ صبح بود. درآمد که: «من هم می‌آیم.» برخوردار از پشتیبانی کلر (کلر بری‌پر نویسنده، که کتاب *انقلاب به نام خدا* را با پیش‌گفتار میشل فوکو به چاپ رسانده بود) ادامه داد: «من می‌آیم و درست مثل همیشه لباس می‌پوشم. برای رعایت حداقل تشریفات، یک روسری ابریشمی به سر می‌کنم؛ عین همانی که زنان وقتی در رُم، به حضور پاپ پذیرفته می‌شوند، بر سرشان می‌گذارند.» کلر و من درجا، به عنوان نمایندگان فراکسیون اقلیت انتخاب شدیم. میشلین عکاس به همراه روزنامه‌نگار *ابزرواتور*، کاتیا کوپ، نیز به ما ملحق شدند؛ تنها برای انجام وظیفه‌ی حرفه‌ای‌شان؛ چرا که هر دو رای مخالف داده بودند.

وقتی اتومبیل به راه افتاد، خودم را با تمسخری سخت بارز، نظاره می‌کردم. راننده که گویی می‌خواست مرا دلداری بدهد، درآمد که: «خواهید دید که چه نمایش با شکوهی آنجا پیاست؛ رضایت خاطر خواهید یافت. خواهید دید!» به ایتالیایی با من حرف می‌زد. محمد نامی بود که بر حسب اتفاق او را در جلسه‌ی فمینیست‌ها، کشف کرده بودم؛ در آستانه‌ی در می‌ایستاد و با نگاهی سرشار از کنجکاوی، ما را تماشا می‌کرد. مردی قوی‌هیکل و سیبیلو؛ از جنس سیسیلی. با دیپلم آرشیوتکت از دانشگاه رم فارغ‌التحصیل شده بود. حالا یکی از پیمانکاران محله‌های نوساز بدقواره‌ی شهر تهران بود. با ما فقط به ایتالیایی حرف می‌زد. به این ترتیب، من بودم که کار ترجمه را برای دوستان فرانسوی‌ام انجام می‌دادم.

۶ صبح بود و ما در مسیر جاده‌ی قم حرکت می‌کردیم. در جاده‌ای پر از چاله چوله و در اتومبیلی که آفتاب داغ آن را به قوطی‌ی کنسرو گدازانی تبدیل کرده بود، تکان تکان می‌خوردیم. در آستانه‌ی شهر مقدس، اتومبیل را رها کردیم. از رودخانه‌ی پُر گِل و لای، پیاده رد شدیم. سپس از جلگه‌ای گذشتیم و به ناگاه، از یک بلندای، گوی آتشی دیدیم که گنبد طلایی مسجد مشهور قم بود. زیر پای‌مان، محوطه‌ی اطراف خانه‌ی خمینی، دشتی از آدم را می‌ماند که هر حرکتش موجی برمی‌آورد بسان خیزابی بلند، پُر سر و صدا و سیاه. چند چادر سفید هم‌چون کف، در این دریای مواج، چرخ می‌خوردند. زنان بودند؛ صدها هزار زن. از بهت و شگفتی که خارج شدم، صاف و ساده از خود پرسیدم: از ۱۴ میلیون زن ایرانی، آن‌هایی که در شمار آن ۹۹،۹ درصدی قرار نمی‌گیرند که به طرفداری از خمینی فریاد می‌کشند، کجا هستند؟

داماد خمینی، ملایی بلندبالا و سفید و سیاه که فرانسه‌ی قیمة‌شده‌ای صحبت می‌کرد، با مهربانی ما را به اتاق کوچکی برد که به مهمانان زن اختصاص داشت. کفش‌های‌مان را از پا درآوردیم و با مترجم و همراه‌مان وارد اتاق شدیم. از این پس، او مرد ما بود؛ شوهرمان.

پیامبر، چهار زن را مجاز می‌شمارد و ما هم دقیقاً چهار نفر بودیم. ما را با او حبس کردند. «حالا چه می‌گویی محمد؟» او برای اینکه به ما قوت قلب بدهد، پاسخ داد:

«حُب؛ شروعش که خیلی بد نبود. استقبال خوبی از ما کردند. احتمالش هست که ما را به حضور بپذیرد.»

پیام تازه‌ای برای ما رسید که آورنده‌اش داماد امام بود. محمد آن را به اطلاع‌مان رساند: این که خمینی ابتدا می‌خواهد بداند دقیقاً ما از او چه می‌خواهیم. «محمد، تو خودت می‌دانی که ما یک پیام برای او داریم. اگر تو آن را برای‌مان به فارسی ترجمه کنی، می‌توانیم به خمینی برسایم.» در آن اتاق لخت کوچک، روی حصیر دراز شدیم. دوستانم آن را به فرانسه می‌خواندند؛ من به ایتالیایی ترجمه‌اش می‌کردم و محمد، زیر نگاه ستایش‌آمیز ما، آن را به چالاکی، به فارسی می‌نوشت؛ از راست به چپ! وقتی تمام کرد، سرش را خاراند:

«ای بابا؛ اینکه کار شما را مشکل می‌کند. هرچه از دل تنگ‌تان برآمده، به زبان

آورده‌اید...»

در اتاق لخت، به رسم مهمان‌نوازی، سخاوتمندانه برای‌مان سفره انداختند: یک قرص نان که مردی فربه آن را همچو شال، بر بازو انداخته بود؛ کاسه‌ای از سوپ بره [آب‌گوشت]، کاسه‌ای نخود، شیرینی و یک ردیف فنجان کوچک قهوه. به ناگاه، مانند تلی از گوشت، در خانه‌ی آیت‌الله به خواب رفتیم. محمد هم مثل کُنده‌ی درخت، دراز شده بود. خواب و بیدار، بر دیوارهای آرامش‌بخش دور و برم نگاه چرخاندم که زمزمه‌ی لالایی هزار زن را در خود داشت و به این نتیجه رسیدم که از هرچه گذشته، در حبس بودن و زیر یک سقف زندگی کردن با سه دوست و یک پسر مهربان سبیل سیاه، با حفظ احترام متقابل، چندان هم ناخوشایند نیست. کم کم، وسوسه شدم... در رویا، بهشتِ خدا را می‌دیدم؛ همه سبز و همه طلایی. فمینیست‌های پارسی که از خوشبختی می‌درخشیدند، جولان می‌دادند و در چادر سیاه، دور خود چرخ می‌زدند.

ساعت سه و نیم بعدازظهر، با غریو جمعیت از خواب برخاستم؛ الله اکبر. امام، نماز را

اقامه می‌کند.

بیانیه‌ی پارسی ما به خمینی رسیده بود. دامادش بازگشت. چهره‌اش عبوس بود. به ما گفت که ملاقات‌مان با آیت‌الله به تعویق افتاده است. محمد، میانجی شد. محمد به مذاکره پرداخت. ول کن نبود. با دست‌های به هم چفت شده، می‌رفت و با ملاها به پُر حرفی می‌نشست و می‌گفت: بی ادبی‌ست اگر این زنان را که از راهی چنین دور آمده‌اند، به حضور نپذیرید. آرشیتکت - شوهرمان، حالا سفیر تام‌الختیارمان هم شده بود. روز به پایان می‌رسید.

دیگر امیدی نداشتیم. داماد آیت‌الله یک بار دیگر به دیدارمان آمد. با حالتی تهدیدآمیز و با خشونت، ما را مورد خطاب قرار داد: «امام می‌خواهند بدانند که شما زنان اروپایی، برای هفتصد زن ایرانی‌ای که در جمع‌هی سیاه، ۸ سپتامبر ۱۹۷۸، توسط شاه کشته شدند، چه کار کرده‌اید!...» همین سؤال را ده‌ها بار در تهران پیش روی ما گذاشته بودند. و به واقع، جز مسئله‌ی حجاب، ما هرگز برای زنان ایرانی چنین به تک و تا نیفتاده بودیم. همراهانم، لال بر جا مانده بودند. تنها یکی از فمینیست‌های واقع‌گرا بود که ابراز داشت: «ما فرانسوی‌ها، آیت‌الله تبعیدی را پذیرا شدیم و در نوفل‌لوشاتو به او جا دادیم.»

در همان حال نومی‌دی، به فکرم رسید که کتاب کوچک *ایران در مبارزه* را از کیفم بیرون بکشم و از محمد بخوایم تا گفته‌هایم را ترجمه کند: «من با شما بودم، با زنان ایران؛ از زمان مصدق و مبارزه علیه انگلیسی‌ها که می‌خواستند نفت شما را به تصاحب خود درآورند.» یکی از عکس‌هایم را با مصدق نشان‌شان دادم که در تخت خوابش دراز کشیده بود و وزیرایش گرد او ایستاده بودند (مصدق، خوابیده بر تخت حکومت می‌کرد و [اشخاص را به حضور] می‌پذیرفت). سپس عکس دیگری را با آیت‌الله [مهم] آن زمان، کاشانی [نشان دادم]. داماد، به این اسناد نگاهی انداخت و با دقت مرا برانداز کرد؛ سپس در مسیر اقامتگاه خمینی ناپدید شد؛ کتابی را هم که در گذر ایام به زردی گراییده بود، با خود می‌برد.

ناگهان، در باز شد و به داخل مسکن آیت‌اللهی که در پیش‌اش آن همه آه کشیده بودیم، بار یافتیم. کفش‌هایمان را از پا بیرون آوردیم؛ همان طور که پیش‌تر، برای ورود به اتاق انتظار، چنین کرده بودیم. من یک روسری [مارک] کلوئه آبی رنگ که خال‌های سفید داشت، بر سر گذاشتم. کاتیپ، چارقدی روستایی به سر کرد و میشلین، یک لچک سفید. تنها کلر که مسلمان بود^۳، چهره‌اش را در یک شال سیاه پوشاند.

خمینی، به ناگاه پدیدار شد. در چشم به هم زدنی، همچون کسی که با قالیچه‌ی پرنده، دیوار را درنوردیده باشد، روبروی ما بر زمین نشست. او اینجا بود و ما به حضور پذیرفته شده بودیم. امام با همیشه سوزان نهفته در چشمانش، ما را به آتش می‌کشید. اگر پیام ما را واقعاً همان بعد از ظهر خوانده بود، کافی بود یک دشنام به او بدهیم تا قال قضیه کنده شود؛ دشنامی از این دست: «بمیر، زن‌ستیز پیر؛ مردسالار سیه‌چرده!» به محمد گفتیم: «بگو ما برای این به اینجا آمده‌ایم که پاسخ او را به پیام زنان فرانسوی بشنویم! شاید بهتر باشد

۳. مقصود نویسنده باید این باشد که کلر بری‌یر خود را به شکل مسلمانان درآورد؛ چرا که او مسلمان نبود.

خودت دوباره آن را برایش بخوانی...» محمد، نگاه وحشت‌زده‌ای انداخت. تردید داشت. در برابر امام می‌لرزید و جرئت نمی‌کرد دهان بگشاید. در گوشش زمزمه کردم: «شجاع باش، بابا». باز هم تردید داشت. اما، چون دید کسی حرف نمی‌زند، سکوت را با عبارت سرنوشت‌ساز شکست: «ما، زنان اروپایی، شما را متهم می‌کنیم که به برده فروکاسته‌اید...» بلافاصله، سه چهار ملا از ته سالن به جلو جهیدند و پیش از اینکه کار به جای باریک بکشد، گفتگو را قطع کردند: «بس است دیگر. امام با مصاحبه موافقت نمی‌کند.» خمینی، همچون قالبی که از چدن ریخته شده باشد، پیش روی ما فرود آمده بود. تمثالی با اُبّهت، مثل همان‌ها که در دسته‌های مذهبی حمل می‌شوند؛ اما از ماده‌ی زنده، با اولتراسون، اشعه‌ی رادیو اکتیو که همه در یک جسم بهم فشرده شده باشد؛ در جسمی که روی قالبچه‌های سفید قرار گرفته بود. اتاق، لخت بود، بدون هیچ اثاثیه‌ای. ما رو به خمینی نشسته بودیم؛ ناراحت و روی پاشنه‌ی پاهامان. در همان حال، میشلین به سرعت از ما عکس می‌گرفت؛ با دوربین کوچکش. امام به او اجازه داد کارش را بکند. محمد زمزمه‌کنان گفت: این نشانه‌ی حُسن نیت است. سپس خمینی نیزه‌ی نگاهش را به سوی ما پرتاب کرد. با یادآوری کلماتی چند از پیام‌مان، با نگاه‌هایی غیظ‌آمیز، سرانجام چند کلمه ادا کرد که گویا به گذشته مربوط می‌شد (این طور فهمیدم که به کتابی ارجاع می‌دهد که من درباره‌ی ایران نوشته‌بودم). اما در ضمن می‌خواست نسبت به حال هم به ما هشدار دهد. محمد برای‌مان ترجمه کرد: «من ممنونم از شما به خاطر یاری و همبستگی‌تان با مردم شهیدپرور ایران و از کمک‌هایی که در گذشته علیه دیکتاتورها و بردگی مردم ایران به ما کردید. امیدوارم که در آینده این همکاری ادامه پیدا کند و شما حامی مبارزه‌ی مردم ایران در راه سازندگی کشوری بزرگ و در حال توسعه باشید.» درباره‌ی زنان، درباره‌ی حجاب، حتا یک کلمه [نگفت]. یکباره از جا برخاست. سخت شگفت‌زده شده بودم که این پیکر، به رغم هفتاد و پنج سال زندگی فناپذیر، چگونه می‌تواند چنین چُست و چالاک، چمباتمه بزند و از جا برخیزد. پیامبر، در آن قبای سیاهش، در یک آن برگشت. ما ناپدید شدن شیخ را نظاره کردیم تا که به زودی، و این بار بر پشت بام پدیدار گردد. در واقع، صدای فریادهای توده‌ی زنانی را که در حجاب‌هاشان حبس بودند - همچو شوالیه‌های قرون وسطا در زره‌های‌شان - می‌شنیدیم. استغاثه می‌کردند: «امام، پیشنهاد ما باش!» صدای کلیک - کلیک سرسام‌آور دوربین‌های عکاسی‌شان را می‌شنیدیم که از هر سو هجوم می‌آوردند تا پیامبر پیر را، از روبه‌رو و از نیمرخ، به تاریک‌خانه‌های‌شان ببرند.



به «پارک هتل» که بازگشتیم، تردید نداشتیم که هیئت به پیشوا زمان خواهد آمد و دست کم با کنجکاوی ما را پذیرا خواهد شد. نه تنها تکه تکه مان نکردند بودند که مأموریت مان را با وفاداری به انجام رسانده بودیم. اما هیچ یک قدم رنجه نکرد که با ما به صحبت بنشینند. زن ستیزی، گاه کار زنان است (آنکه نمی شناسیم)؛ و نه تنها کار آیت الله (آنکه می شناسیم).

در هواپیما آرام گرفته بودیم. دیگر قرآن را ورق نمی زدیم. بلکه سرمان گرم بحثِ اروتیسم زنان بود. آیا یک زن چادری سکسی تر از یک زن بی چادر نیست؟

روزنامه نگاری که تا آن وقت لام تا کام نگفته بود، گفت: «ما همگی زیر چادر هستیم؛ چه آن را به سر کنیم و چه نکنیم. این نماد انقیاد ما نسبت به مرد است. شرط می بندم آن ها که پشت جامه های سیاهشان سنگر بسته اند، خوشبخت اند و شب و روز با مردشان عشق می ورزند...» یکی دیگر از ساکت ها درآمد که: «... و مایی که صورت مان پیداست و تن مان از هر منعی آزاد؟ ما هم انتظار زنگ تلفن را می کشیم و برای شنیدن صدای نرینه ای که نمی آید، نفس هامان در سینه حبس است و اعصاب مان خراب!...»

شامپاین می نوشیدیم و همه، قوطی های خاویار - خاویار زمان شاه، خاویار واقعی ای را که از فرودگاه خریده بودیم تا برای بستگانمان، مردان پاریسی، سوغات ببریم - میان زانو هامان می فشردیم. انگار که در راه بازگشت، اطمینان هیئت نسبت به خودش کمتر شده بود؛ جز گروه سیمون دوبووار که خود را برای نبرد آماده می کرد؛ نه تنها علیه خهینی، بلکه علیه... خائنین به آرمان فمینیستی در این ماجرای حجاب ایرانی.

برگردان به فارسی: مهناز متین - ناصر مهاجر

پلی از این سو به آن سوی زمان^۱

لیلا سعید (ابوسیف)^{*}

در هشت مارس ۱۹۷۹، در ایران علیه حجاب اجباری تظاهراتی برپا شد و برخی از تظاهرات کنندگان را به زندان بردند و برخی به حبس خانگی گرفتار آمدند.^۲ فوری از فمینیست‌های غربی درخواست کمک شد. سیمون دوبووار به تکاپو افتاد و نیز گلوریا استینم Gloria Steinem که به من [در قاهره] تلفن زد تا ببیند آیا می‌توانم به هیئتی بپیوندم که از پاریس عازم تهران است. درنگ نکردم و پاسخ آری دادم!

"اما ممکن است در تهران کشته شوی؟" این سؤال را مادرم از من پرسید؛ درست وقتی داشتم خودم را آماده سفر می‌کردم. شانه بالا انداختم... [مادرم ادامه داد] "اینجا خاورمیانه است." بر خودش واجب می‌دانست که این را به من یادآوری کند! "اینجا زن حق و

۱- *A Bridge Through Time*، عنوان کتاب لیلا سعید است (انتشارات Summit Books، ۱۹۸۵، ایالات متحده آمریکا، ۲۸۲ صفحه). این کتاب چند و چون بیداری و آگاهی نویسنده را نسبت به مسئله‌ی زن به طور کلی و زن مصری به طور مشخص بازمی‌نماید. یک فصل کتاب در اساس، درباره‌ی سفر او به ایران است؛ در سال ۱۹۷۹ و به عنوان عضوی از هیئت نمایندگی کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان. روایت او را از این سفر تمام و کمال به فارسی برگردانده‌ایم؛ همراه با اشاره‌هایی که در اینجا و آنجا به مسائل پس و پیش از این سفر کرده. ترتیب تقویمی و تاریخی نیز با وفاداری به نوشته اوست. شکل ارائه، اما از ماست.

* لیلا سعید (ابوسیف) در سال ۱۹۴۱ در قاهره به دنیا آمده است؛ در یک خانواده‌ی مسیحی (قبطی) متوسطِ مدرن. دبیرستان انگلیسی قاهره را تمام می‌کند و دانشگاه آمریکایی این شهر را. برای ادامه‌ی آموزش دانشگاهی به آمریکا می‌رود؛ در رشته‌ی ادبیات انگلیسی فوق لیسانس می‌گیرد و در رشته‌ی تئاتر، دکتری. در سال ۱۹۷۰ به قاهره باز می‌گردد. نخستین زن کارگردان تئاتر مصر است. همزمان به تدریس در دانشگاه هم می‌پردازد. فیلمی که در آغاز دهه‌ی هشتاد میلادی درباره‌ی سوگواری زنان مصری می‌سازد، هم او را به شهرت می‌رساند و هم مشکل‌های زیادی برایش به همراه می‌آورد. تنها زن غیر اروپایی‌ست که همراه با کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان به ایران می‌رود و بهای آن را نیز می‌پردازد؛ به عنوان زنی "غرب زده" و "شد اسلامی". در آغاز دهه‌ی هشتاد، مصر را ترک می‌کند و در ایالات متحد سکونت می‌گزیند. در دانشگاه‌های مختلف این کشور تدریس کرده و چندین مقاله و چند کتاب نوشته است. از جمله تاریخ تطور کمندی مصر (۲۰۰۴).

۲- تا جایی که می‌دانیم کسی پس از راه‌پیمایی ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ بازداشت نشد و به زندان نیفتاد. "حبس خانگی" شماری دیگر از راه‌پیمایان هم نادرست است.

حقوقی ندارد! تو هنوز فکر می‌کنی که در آمریکا هستی. اینجا هنوز همان مملکت ام‌عبدو است.^۳ ام‌عبدو به هرچه خواست، رسید. بدون تظاهرات و تولید درد سر. صبر داشت....

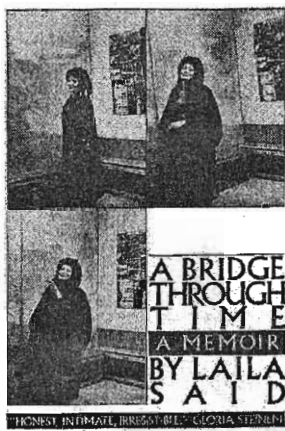
۲

یک روز سرد و تیره بود روزی که به پاریس رسیدم. با تاکسی به محله‌ی خیلی گران قیمت شانزدهم رفتم تا شب را در خانه‌ی یکی از فمینیست‌هایی بگذرانم که راهی ایران بود.

یک زن خدمتکار به من خوش آمد گفت و مرا از چندین اتاق گذراند که سقف‌های بلند، پر نقش و نگار داشتند و کف‌پوش‌های چوبی تنکه‌کاری شده و به اتاق مطالعه هدایت کرد. اتاق با فرش‌های ایرانی پوشانده شده بود و میل‌مان لویی چهاردهم. در حالی که منتظر میزبانم بودم، به ردیف ردیف کتاب‌هایی نگاه می‌انداختم که جلد‌های چرمین داشتند و کنار هم در کتاب‌خانه‌ای از چوب ماهونی، چیده شده بودند. چیزی نگذشت که دختر جوان باریک اندامی داخل شد. دستش را به سویم دراز کرد و گفت: "من ژاکلین هستم". پرسیدم: "شما

اینجا زندگی می‌کنید؟" چون جین به پا داشت و رفتاری اشرافی نداشت، این سؤال را کردم. "مادر بزرگم اینجا را برایم گذاشته". این را در حالی گفت که اتاق خوابم را به من نشان می‌داد. روتختی‌ها ساتن بود و حمام، سنگ مرمر یک‌پارچه. و در حالی که خارج می‌شد، گفت: "سایرین را بعداً می‌بینیم."

بقیه‌ی اعضای هیئت را در فضای به کلی متفاوتی دیدم؛ در آپارتمانی در ساحل چپ [رود سن] که اثاثیه‌های اندک داشت.^۴ زنان، که بیشتر آن‌ها هم جین به پا داشتند، روی زمین نشسته بودند. پس از کلی بحث تشکیلاتی، کارولین، رهبر [جمع] یک تکه



۳- ام‌عبدو، مادر بزرگ نویسنده است. زنی محکم که در ۳۰ سالگی دومین همسرش را از دست داد و برخلاف سنت در برابر پسران او ایستاد و نگذاشت سررشته‌ی زندگی او و چهار فرزندش را به دست بگیرند.

۴- پاریس را رود سن به دو بخش راست و چپ تقسیم می‌کند. ساحل چپ رود سن از دیرباز محله‌ی روشنفکران پاریس بوده است. مقر دانشگاه سوربن، مرکز سخنرانی‌ها و گردهم‌آیی‌ها، منطقه‌ی کتاب‌فروشی‌ها و محل کافه‌ها و پاتوق‌های روشنفکری.

پارچه مربع شکل را از قوطی قهوه‌ای رنگی بیرون آورد و اعلام کرد: "این چادر شماست. وقتی در خاک ایران پا می‌گذاریم، می‌بایست آن را ببوشیم. اگر این کار را نکنیم..." با حالتی جدی افزود، "ممکن است مورد اذیت و آزار قرار بگیریم؛ حتا کشته شویم." و بعد گفت، "ممکن است خواهش کنم هر کدام‌تان ۱۵ فرانک به من بدهید؟" باورم نمی‌شد. داشتند چادر سرم می‌کردند و می‌گفتند که پولش را هم باید بپردازم!

۳

فرودگاه اورلی پُر از خبرنگار و کارکنان تلویزیون بود و لامپ‌ها همه جا را نورانی کرده بودند. انگار هیئت کوچک ما - چون فقط حدود بیست نفر می‌شدیم - قرار بود به سفر کره ماه برود! "شما تنها عرب اینجا هستید؟" این را یکی دیگر از فمینیست‌ها پرسید؛ درست وقتی برای داخل شدن به هواپیما صف بسته بودیم. به علامت تصدیق، سر تکان دادم. دستش را به سویم دراز کرد و به گرمی گفت: "من آن زلنسکی هستم؛ سیمون دوبوآر را در اینجا نمایندگی می‌کنم. از دیدار با شما خوشبختم."

پرواز، بی‌حادثه گذشت؛ اما تنش‌های هولناک در فضا موج می‌زد. وقتی آماده‌ی فرود می‌شدیم، کارولین رهنمود داد که چادرهای ما را به سر کنیم.^۵ با اکراه تن دادم. اما طوری آن را پوشیدم که مویم بیرون باشد و با ملاک‌های اسلامی، چادر تلقی نشود.

پوستره‌های خمینی را به هرکجای فرودگاه تهران آویزان کرده بودند. تند از گمرگ گذشتیم. حتا یک کیف را باز نکردند؛ گرچه به ما هشدار داده شده بود که تمام و کمال ما را می‌گردند. تاکسی‌ها سوارمان کردن و ما را به پارک هتل بردند. در جایی ترافیک بند آمد و به یک ستون خودروی ارتش راه داده شد. خودروها، پُر از سربازان تفنگداری بودند که سلاح‌هاشان در هوا موج می‌خورد و سرود "خمینی، خمینی، خمینی" می‌خواندند.

"این تب انقلاب است که توجه شما را در خیابان، جلب کرده. البته آزمون اصلی بعد فرامی‌رسد." این را مهدی بازرگان، نخست‌وزیر گفت؛ روز بعد که در دفتر کارش نشسته بودیم. سپس افزود: "معذرت می‌خواهم که شما را منتظر گذاشتم؛ اما سفیر شوروی پیش من بود. وقتی دید این همه خانم منتظرند که مرا ببینند، اظهار کرد که خوشا به شانسم." کسی حرفش را تحویل نگرفت.

۵. به درستی نمی‌دانیم نویسنده به که اشاره دارد. نام کارولین در فهرست اعضای کمیته‌ای که به ایران رفت، دیده نمی‌شود. چنین می‌آید که مراد نویسنده کلود سروان - اشربر باشد.

"آیا انقلاب اسلامی، ضد زن است؟" این پرسش را آلیس شوآرتزر، فمینیست برجسته‌ی آلمانی پیش کشید. "مناسب‌ترین جایگاه زن در جامعه‌ی اسلامی، همسری‌ست؛ مادری‌ست." طوری این پاسخ را داد که واقعیت همین است و جز این نیست. "از نظر شما زن، پست‌تر از مرد است؟" کلود سروان اشبر فمینیست فرانسوی بود که می‌پرسید. بازرگان پاسخ داد: "طبیعت به ما می‌گوید دو جنس با هم هیچ برابر نیستند. نه از نقطه نظر خلق و خو، نه قدرت بدنی و نه ظرفیت روحی. به همین دلیل است که زن در اسلام مجاز نیست قاضی و یا پیش‌نماز شود." "راست که قانون عرفی حمایت خانواده‌ی شما مُلغاً شده و حالا شما قوانین شرع را اجرا می‌کنید؟" من این سؤال را کردم. سرش را به علامت تصدیق تکان داد و به فرانسه از من پرسید: "شما الجزایری هستید؟" "نه من مصری‌ام." پاسخ من را که شنید، به دلخوری گفت: اوهم.

بعد به بازدید دانشگاه تهران رفتیم که شگفتا به روی همه درهایش باز بود. کوی دانشگاه سرشار از مردان جوان ریشو و زنان چادری بود. به نظر نمی‌رسید کسی به ما توجه داشته باشد. اما رفته رفته و به طور نامحسوسی در محاصره‌ی حلقه‌ی تنگ مردان جوانی قرار گرفتیم که یک باره فریاد زدند: "CIA, CIA, CIA". کلود برای‌شان توضیح داد که ما از فرانسه آمده‌ایم. و این توضیح آن‌ها را آرام کرد؛ چون خمینی مدتی از تبعیدش را در فرانسه زیسته بود.



لیلا ابوسیف

من با خودم یک دوربین سوپر هشت آورده بودم و از درون لنزهای آن به حالت چهره‌های‌شان نگاه می‌کردم. هم سرکوفتگی و هم آرمان‌خواهی، در شیشه‌ی لنز منعکس بود. فمینیست‌های دیگر، سر صحبت را با دانشجویان، که حالا چند زن جوان هم به آن‌ها پیوسته بودند، باز کردند.

در این مدت، حلقه‌ی محاصره تنگ و تنگ‌تر شده بود. سرآخر تنها چیزی که می‌توانستم ببینم، چشمان زنان جوانی

بود که زیر چادرهای سیاه مستور گشته بود. یکی از آن‌ها به ما می‌گفت: زنان ایرانی چادر به سر می‌کنند برای اینکه شیء جنسی نباشند و مردها با فکر آن‌ها کار نداشته باشند. حلقه در این اثناء چنان تنگ شد که دیگر من به سختی می‌توانستم دوربینم را حرکت بدهم. ناگهان یکی از زن‌ها از حلقه بیرون زد و چادر زیر دندان، پا به دویدن گذاشت. بعد کسی به فارسی چیزی فریاد زد و اشاره به من کرد. یک مرد شبیه نظامی تفنگدار به سوی ما آمد و فریاد زنان به من گفت: "این آقا می‌گه شما ایرانی هستید." کسی باید پا پیش می‌گذاشت.

یکی از زنان فرانسوی به او گفت که ما چه کسانی هستیم، به فرانسه و با حالتی عصبی گفتیم: "من مصری هستم." نگاه تهدیدآمیزی به من کرد و پاسپورتم را خواست. اسنادم را درآوردم و پاسپورتم را به دستش دادم. آن را بررسی کرد و به من بازگرداند: "سادات." با انزجار این کلمه را بر زبان جاری ساخت. به سوی در ورودی دانشگاه راه افتادیم. و او با فاصله پشت سر ما آمد.

سر شام، به سختی توانستم چیزی بخورم. فمینیست‌های دیگر، ته‌چین گوسفند را می‌بلعیدند. خُب، به فاصله‌ی چند روز بازمی‌گشتند به پاریس و یا جاهای دیگر؛ به زندگی‌های با ثبات‌شان، به کافه - بارهای‌شان، به پژوهش‌شان، به نشریه‌های فمینیستی‌شان، به جین‌های‌شان و زندگی‌های بی‌خطرشان. اما من نمی‌دانستم با چه در قاهره مواجه خواهم شد. در آنجا هنوز هیچ نشده، زنان شروع کرده بودند به چادر سر کردن! فردای آن روز من یکی از چهار زن برگزیده‌ای بودم که باید به دیدار رهبران تظاهرات ۸ مارس علیه چادر، می‌رفت. مرد جوانی که تمام وقت دزدکی دید می‌زد، به دنبال‌مان آمد. به سوی خارج شهر راه افتادیم. اتومبیل، در برابر یک ساختمان دو طبقه که دیوارهایش از سنگ آهک ساخته شده بود، ایستاد. اتاقی که به آن وارد شدیم کوچک بود و اثاثیه‌ی اندکی داشت. پس از چند دقیقه، سه زن جوان ایرانی وارد شدند. یکی از آن‌هاک. که به ماهشدار داد به این نام فراخوانده شود، دوست کیت میلث بود. او در آمریکا دانشجو بود و پس از انقلاب به ایران بازگشته بود. "ما متهم کرده‌اند که ایده‌های غربی وارد ایران کرده‌ام." کلمه‌هایش، آوایی آشنا داشت. دنباله‌ی حرف ک. را زن دوم گرفت؛ ف. "همه‌ی کاری که می‌خواستیم بکنیم این بود که زنان را سازمان بدهیم. برای زنان متخصص، اتحادیه درست کنیم و البته برای حق رای زنان بجنگیم. ما همه جانبدار انقلاب خمینی علیه شاه بودیم. اما در دوره‌ی تظاهرات ضد حجاب ما را متهم کردند به اینکه ضد انقلابی هستیم، عمال CIA هستیم. با دلسوزی به او نگاه می‌کردم. بیش از ۲۶ سال نداشت. موهای سیاه کوتاه داشت و چشم‌های درشت بادامی شکل. چانه‌هایش برآمده بود و حاکی از اراده و استحکام. با خود می‌اندیشیدم که او را نابود خواهند کرد. "ما منزوی شده‌ایم. جرئت نداریم از خانه‌های‌مان بیرون بیایم. با دنیای خارج ارتباطی نداریم. دل‌مان می‌خواهد که شما رابطه‌تان را با ما حفظ کنید." این‌ها را زن گفت؛ زن سوم.

روشن بود که این زنان به راستی در خطرند. در حالی که به سوی اتومبیلی می‌رفتیم که در انتظارمان ایستاده بود، از همراهانم پرسیدم: "آیا امکان دیدار دوباره آن‌ها وجود دارد و کسب اطمینان از این که صحیح و سالم‌اند؟" فمینیست‌های اروپایی شانه بالا انداختند و

گفتند، "چه می‌دانیم!" و من هنوز در شگفتم: کجا باید شما حالا، "ک"، "ف"، و "ن"؟
در راه بازگشت به هتل، متوجه شدم که دیوار همه ساختمان‌ها، از شعارهایی قرمز و سبز
بد خط پُر است. چهره‌ی خمینی همه‌جا دیده می‌شد. چشم‌هایش، در خیابان‌های پُر پیچ و
خم ما را تعقیب می‌کرد. انگشت اتهام رو به سوی ما داشت!

"به ما اجازه داده‌اند که با آیت‌الله مصاحبه کنیم." این را یکی از فمینیست‌های
فرانسوی با [حالتی] پیروزمندانه گفت. و افزود، "اولین باری‌ست که با زنان غربی دیدار
می‌کند." برایم جالب بود؛ کارولین، انگار همیشه از یاد می‌برد که یک عرب هم در گروه
دارد. "فردا سحر، به سوی قم راه می‌افتیم. و راستی، همه باید چادر سر کنید. شرط کرده‌اند.
متاسفم." به او نگاه کردم. نفس عمیقی کشیدم و به آرامی تمام، گفتم: "من هم متاسفم؛
چون نمی‌توانم با شما همراه شوم. من حاضر نیستم چادر سر کنم." یک یک برگشتند و به
من زُل زدند. پنداری که اولیور تویست یک بار دیگر غذا خواسته است. "چرا نمی‌آیی؟ ترا به
خدا بیا." این را یکی از زنان گفت. یادآور شدم که "ما اینجا آمده‌ایم که به چادر اعتراض
کنیم؛ نه این که خودمان آن را به سر کنیم." یکی تشر زد: "برای دیدن پاپ باید چادر سر
کنی." "نه، من نمی‌کنم." به این پاسخ من، آن زلنسکی، آهسته "آفرین" گفت. بعد،
آلیس شورآرتزر از جا برخاست و اعلام داشت که او هم مثل من فکر می‌کند. "من الان
می‌روم به پاریس زنگ می‌زنم که بینم سیمون دوبوآر در این باره چه نظری دارد." در این
حیص و بیص، یکی دیگر به من گفت: "نمی‌خواهی چادر سرت کنی، چون قبلی هستی و
چادر، اسلامی‌ست؟" نه، چادر اصلاً اسلامی نیست. "و پس از این جمله ادامه دادم: "یک
تن پوش شیعی‌ست که از فرهنگ قومی ایران برخاسته. وانگهی سن پُل [قدیس] هم مبلغ
چادر بود و خیلی پیش از اینکه زن مسلمان آن را بپوشد، در یونان باستان و بیزانس پوشیده
می‌شد." "پس تنها یک نماد است." این را فمینیستی گفت که ژورنالیست هم بود. "برای
شما تنها یک نماد است. برای اینکه مجبور نیستید آن را بپوشید." و ادامه دادم: "و اگر قرار
باشد آن را به تن کنید تا بتوانید خمینی را ببینید و یک خبر دست اول به دست آورید، انگار
لباس بالماسکه عجیب و غریبی به تن کرده‌اید. لباسی که آن را در پایان ضیاف، از تن
می‌کنید. اما [چادر] برای زن عرب قیدِ جداسازی‌ست." جمله آخر را با عصبانیت گفتم.
"آسان بگیر لایلا." این را آن [زلنسکی] گفت. حالا دیگر آلیس شورآرتزر به اتاق بازگشته
بود. "سیمون دو بوآر به همه شما می‌گوید: "هیچ معلومه چه غلطی می‌کنید؟! اصلاً برای
چه می‌خواهید بروید آیت‌الله را ببینید؟"

فردای آن روز تنها چهار تن از بیست زن، به قم رفتند. شرفیابی به حضور آیت‌الله سه

دقیقه بیشتر به درازا نکشید و در طی آن آیت‌الله حتا یک کلمه هم به زبان نیاورد.

۳

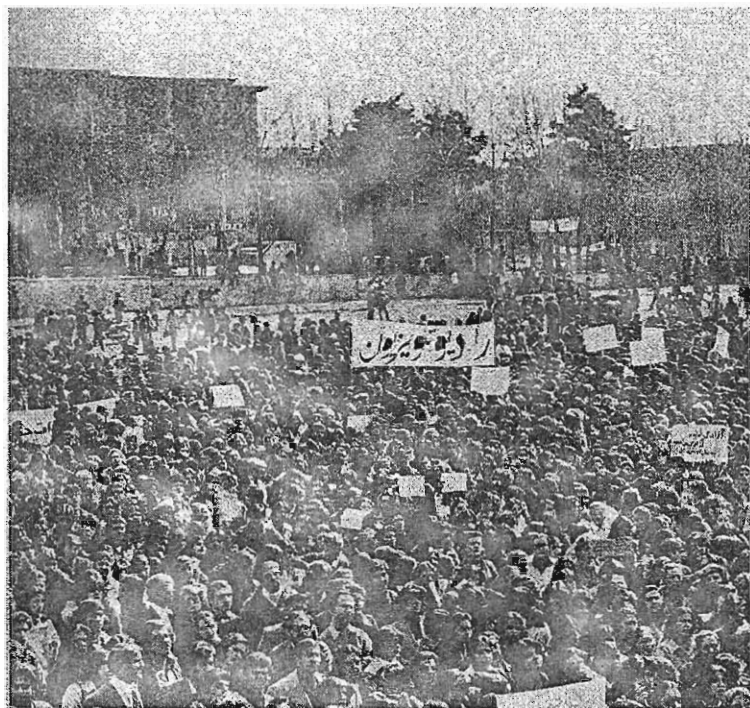
به محض اینکه به مصر بازگشتم، با روزنامه‌های مهم تماس گرفتم و گزارش کامل بازدیدم از ایران را به آن‌ها دادم. گمان می‌کردم که با این کار می‌توانم از پخش شایعاتی چون "ماموریت محرمانه" و چیزهایی از این دست، جلوگیری کنم. حکایتیم، در ابتدا با واکنش بسیار خوبی روبرو شد. تلفن‌های تمجیدآمیز زیادی به من می‌شد. هر جا که می‌رفتم مردم به سراغم می‌آمدند و به من آفرین می‌گفتند...

اما بعد جهت جریان، بی‌هیچ هشدار، تغییر پیدا کرد و من دستخوش توفان سیاسی‌ای شدم که پس از کمپ دیوید مصر را درمی‌نوردید...

برگردان به فارسی: ناصر مهاجر



آور، ۱۳ مارس ۱۹۷۹



گردهم‌آیی زنان در دانشگاه تهران، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷/۱۲ مارس ۱۹۷۹
برگرفته از کتاب به ایران رفتن

مجله علمی و پژوهشی
فصلنامه علمی و پژوهشی

مجله علمی و پژوهشی

مجله علمی و پژوهشی

مجله علمی و پژوهشی

در آینه‌ی تاریخ



ژیزل حلیمی، کیت میل، کاترین مک کینون، نلی لاس، آنتوانت فوک و میشل مولر

این عکس در ۳ نوامبر ۲۰۰۶ گرفته شده است؛ در مراسمی در سنای فرانسه به مناسبت اهدای مدال افتخار لژیون دو نور (*Légion d'honneur*) به آنتوانت فوک توسط ژاک شیراک.

برگرفته از کتاب نسل *MLF*، ۲۰۰۸-۱۹۶۸، انتشارات زنان، ۲۰۰۸.

با زنان ایرانی

۸ مارس ۱۹۷۹، «زنان ام.ال.اف. MLF در جنبش»*

«وقتی زنان ایرانی زنجیرهایشان را پاره می‌کنند،
همه‌ی زنان جهان‌اند که به همراه آن‌ها پیش می‌روند!»^۱
آنتوانت فوک

متن رویدادها

در پی واژگونی حکومت شاه، خمینی نیز همچون تبعیدیان دیگر به ایران بازگشت (ژانویه ۱۹۷۹). به محض قدرت‌گیری در یازدهم فوریه ۱۹۷۹، او نیت خود را برای تحدید آزادی‌های اجتماعی، به ویژه حقوق و آزادی‌های زنان و نیز برقراری "جمهوری اسلامی"، به روشنی نشان داد.

جنبش مردمی و مبارزان سیاسی ایران که تا آن زمان در برابر شاه متحد بودند، در برابر مسئله‌ی قدرت مذهبی‌ها و مسئله‌ی نهفته در آن، یعنی حقوق زنان، دچار تفرقه شدند. در پایان فوریه، زنان ایرانی که به بسیج نیروی‌شان علیه تفوق مذهبی‌ها برآمده بودند، خود را آماده کردند تا نخستین ۸ مارس - روز جهانی مبارزه‌ی زنان - را پس از ۵۰ سال

* عنوان نوشته:

8 mars 1979: Des femmes du MLF en mouvement avec les femmes iraniennes
سند بالا را سند فوق‌بایگانی ام.ال.اف. روان‌کاوی و سیاست، بنیاد پژوهشی، آموزشی و پرورشی علوم زنان در اختیار ما گذاشته است.

«Fonds d'Archives du MLF, Psychanalyse et Politique. Institut de Recherche, IRESF@desfemmes.fr-d'Enseignements et de Formation en Sciences des Femmes»
توضیحات زیر همه از آن نویسندگان این متن است. افزوده‌های ما درون قلاب آمده است.

۱- این شعار بر باندرولی نوشته شده بود که در جلوی صف راهپیمایی ۱۶ مارس ۱۹۷۹ حمل می‌شد. این راهپیمایی را ام.ال.اف. [MLF: Mouvement de Libération des Femmes] در پاریس و شهرستان‌ها سازمان داد؛ به همراه گروه‌های زنان فرانسوی، ایرانی، الجزایری و مراکشی.

برگزار کنند؟^۲ به شکل گردهم‌آیی بزرگی در دانشگاه تهران. آن‌ها خواستار آن بودند که در این پیکار دشوار، از پشتیبانی بین‌المللی زنان برخوردار باشند.

زنان عضو کمیته برای آزادی هنری و اندیشه در ایران (CAIFI)، کیت میل، فمینیست و نویسنده‌ی آمریکایی و عضو شعبه‌ی این کمیته در نیویورک را دعوت کردند تا در تهران به آن‌ها بپیوندد.^۳ کیت میل، به نوبه‌ی خود، دوستان سیاسی‌اش را بسیج کرد و از آن‌ها خواست پیامی روی نوار ضبط کنند تا در جریان تجمع‌های زنان خوانده شود. کیت میل با شناختی که از عمل و تعهد آنتوانت فوک در فرانسه و در جهان داشت، با وی تماس گرفت. آنتوانت فوک [نیز] فوری تلگرامی خطاب به زنان ایرانی فرستاد و قول داد که هیئتی از *ام‌ال‌اف* را به تهران روانه کند.

سر آخر، کیت میل، دوستش صوفی و نیز چهار زن از *ام‌ال‌اف*،^۴ که از سوی آنتوانت فوک به مجل فرستاده شده بودند، تنها کسانی بودند که به فراخوان زنان ایرانی پاسخ گفتند، رخت سفر بستند و فعالانه در حرکتی مشارکت جستند که به رویدادی تاریخی تبدیل گشت.

"مبارزه، همبستگی، زندگی، دموکراسی"

در سال ۱۹۷۹، با اینکه [تنها] یازده سال از موجودیت *ام‌ال‌اف* در فرانسه می‌گذشت، تاریخچه‌ای طولانی از فعالیت در جهت همبستگی بین‌المللی در پشت سر داشت.^۵ از سال ۱۹۷۴ به بعد، تکیه‌گاه این گونه فعالیت‌ها، انتشارات *زنان سه شعبه‌ی کتاب‌فروشی زنان* در پاریس، لیون و مارسو بودند: محل دائمی دیدارها، گفتگوها، و خبررسانی درباره‌ی مبارزات و جلسات منظمی که مجامع *زنان* در جنبش در اغلب شهرهای کشور سازمان می‌داد؛ و نیز

۲- [این نکته نادرست است. زنان ایرانی در سال‌های ۲۰ و تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بارها روز ۸ مارس را به طور علنی جشن گرفتند.]

۳- این کمیته که در لندن و پاریس هم شعبه داشت، از سال‌ها پیش، کشتار و شکنجه در زندان‌های شاه و نیز سکوت تأییدآمیز غرب را [در برابر این جنایات] افشا می‌کرد.

۴- [در این متن، هرچا از *ام‌ال‌اف*، جنبش آزادی زنان "Mouvement de Libération des Femmes" یاد می‌شود، مقصود، جریانی است که آنتوانت فوک تشکیل داده است. برای اطلاع بیشتر از این جریان، ن.ک. به پانویس گفتگو با *الیزابت سالوازی* با عنوان *مبارزه‌ی زنان ایران: مبارزه‌ی ما*، در همین دفتر.]

۵- سیلوینا بوسوناس *Sylvina Boissonnas*، میشل مولر *Michelle Muller*، کلودین مولار *Claudine Mulard*، سیلویان ری *Sylviane Rey*

۶- ن.ک. به کتاب: *نسل ام‌ال‌اف*، ۲۰۰۸-۱۹۶۸، انتشارات *زنان*، ۲۰۰۸.

محل تبادل نظر مداوم با زنان در سراسر جهان. بین سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸، ماهنامه‌ی *زنان* در جنبش به سیاسی شدن و بسیج زنان یاری رساند. تدارک هفته‌نامه‌ی *زنان* در جنبش، در دستور کار قرار گرفت.

چند سالی بود که آنتوانت فوک و زنان *ام‌ال‌اف*. در مورد بازگشت مذهب به صحنه‌ی سیاست، از جمله در غرب، کار می‌کردند؛ نیز درباره‌ی مخاطرات این بازگشت برای جنبش آزادی زنان و حقوق و آزادی‌های‌شان در سراسر جهان.^۷ در سال ۱۹۷۸، ما با نگرانی زیاد، متوجه شور و شوق روشنفکران فرانسوی نسبت به "حکومت مذهبی‌ها" شدیم که در ایران مطرح شده بود؛ به عنوان مثال، پیش از اینکه خمینی نوفل - لوشاتو را ترک کند، میشل فوکو در *نورول ابزرواتور* «حلول فصلی نو از معنویت اسلامی را در شخص او [خمینی] ارج می‌نهد».^۸

انتشارات زنان در سال ۱۹۷۶، در *نمایشگاه بین‌المللی الجزیره* شرکت می‌کند. در همان شب اول، در اثر فشار *اخوان المسلمین*، همه‌ی کتاب‌های ما توسط مدیریت نمایشگاه ضبط می‌شود. دو شب بعد، به یمن بسیجی که کردیم، کتاب‌ها را به ما پس می‌دهند. در سال‌های بعد، ما از رهگذر تظاهرات و انتشاراتمان در فرانسه، درخواست‌های زنان الجزایری، مصری و افغانی را بازتابانندیم؛ و نیز مبارزات و عصیان‌های‌شان را علیه قوانین تبعیض‌آمیز خانواده و اعمال قوانین شرع اسلامی.^۹

۷- ماهنامه‌ی در جنبش، شماره‌ی ۲، صفحه‌ی «در آسمان»:

Mensuel en mouvements, n° 2, page « Au CIEL »

۸- ماهنامه‌ی در جنبش، پیش‌گفته؛ و نیز: "مذهب، زنان، دموکراسی"، در کتاب "دو جنس وجود دارد"، آ. فوک، انتشارات گالیما، ۸ مارس ۲۰۰۴، ص ۱۸۴.

« Religion, femmes, démocratie », page 184, in « Il y a deux sexes », A. Fouque, éd. Gallimard, 8 mars 2004.

۹- از جمله کتاب‌هایی که *انتشارات زنان* در این زمینه منتشر کرد: *کرسالید* [کریسالیید به معنای مرحله‌ای‌ست که در آن کرم ابریشم به پروانه تبدیل می‌شود]، عایشه لمسن، ۱۹۷۶:

La Chrysalide, Aicha Lemsine, 1976.

زنان الجزیره در آپارتمان‌های‌شان، آسیه جبار، ۱۹۸۰:

Femmes d'Alger dans leur appartement, Assia Djebar, 1980.

زنان افغانستان، نوال السعداوی / ایزابل دولوایه، ۱۹۸۰:

Femmes d'Afghanistan, Naoual El Saadaoui / Isabelle Delloye, 1980

زنان! خود را عیان کنیم! تسلیمه نسرین، ۱۹۹۴:

Femmes, manifestons-nous !, Taslima Nasreen, 1994

تهران، ۸ مارس ۱۹۷۹

گروه *ام‌ال‌اف* - زنان در جنبش، به محل می‌رسد. این گروه بی‌وقفه در حال فیلم‌برداری است و روز از پی روز، حکایت مفصل رویدادها را با تلکس به فرانسه می‌فرستد: از دیدارها گرفته تا نیرویی که از زنان ایران ساطع می‌شود؛ از سرکوب گرفته تا خطرهای و نیز هیجان با هم بودن. اخبار، به سرعت و به طور مستمر در میان تمام گروه‌های زنان و همچنین رسانه‌های سراسری فرانسه، بازتاب می‌یابد.^{۱۰}

روز ۶ مارس: در سراسر شهر، هنوز هیچ محلی پیدا نشده که زنان ایرانی بتوانند [مراسم] ۸ مارس را در آن برگزار کنند.^{۱۱} پس از هفته‌ها جستجو، هنوز هیچ دانشگاهی حاضر نشده به آن‌ها جا بدهد. حزب کمونیست [حزب توده] در گردهم‌آیی‌ای که در روز ۷ مارس، فضایی برای بحث به آن‌ها پیشنهاد می‌کند؛ اما آن‌ها نمی‌توانند سخنرانی کنند.

۵ شنبه ۸ مارس: زنانی که نرده‌های دانشگاه را به روی خود بسته می‌بینند، در آستانه‌ی شورش هستند. صبح همان روز، خمینی به وسیله‌ی رادیو اعلام می‌کند که زنان باید حجاب بر سر بگذارند. هزاران زن به شکلی خودجوش، دوشادوش به سوی نخست‌وزیری به راه می‌افتند. از آن‌ها با اسلحه استقبال می‌شود و توسط دارودسته‌های متعصب مذهبی که تحت فرمان حکومت‌اند، مورد پیگرد قرار می‌گیرند.

در این میان، برگزارکنندگان مراسم، از پای نمی‌نشینند: "۸ مارس، ۸ مارس است و ۷ مارس نیست!" مدرسه‌ای پیدا می‌کنند که پذیرای مراسم آن‌ها باشد.^{۱۲} مراسم‌شان در تالاری که از جمعیت لبریز بود و بسیار بزرگ‌تر از آنچه پیش‌بینی می‌شد، برگزار گردید.

پیام‌های همبستگی خوانده می‌شوند؛ از جمله تلگرام آنتوانت فوک:

«زنان مجمع زنان در جنبش - *ام‌ال‌اف*. از صمیم قلب همبستگی خود را با جنبش

۱۰- ن.ک. به اولین تلکسی که هیئت اعزامی گروه زنان در جنبش - *ام‌ال‌اف*. از تهران ارسال کرد: ۸ مارس، روز تولد. [این سند را که در اختیار ما قرار گرفته، در این دفتر چاپ نکرده‌ایم؛ اما مطالب آن را در بخش‌های دیگر این کتاب مورد استفاده قرار داده‌ایم. بخشی از تلکس‌ها به چاپ رسیده است؛ در کتاب: *نسل ام‌ال‌اف*. ۲۰۰۸-۱۹۶۸، پیش گفته، ص ۵۵۷-۵۵۵]

۱۱- [مشکل در پیدا کردن سالی برای برگزاری ۸ مارس، مربوط به یکی از گروه‌های زنان می‌شود که کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زنان نام داشت و پس از ۸ مارس، به کمیته‌ی دفاع از حقوق زن تغییر نام داد. بسیاری دیگر از گروه‌های زنان توانستند مراسم این روز را در دانشگاه برگزار کنند.]

۱۲- ن.ک. به *دربارن*، کیت میل، متن فرانسه، ص ۱۱۴ و ۱۹۳.

زنان ایرانی که در این ۸ مارس آغاز می‌شود و یقیناً نویدبخش پیکاری سترگ و آزادی‌بخش برای تمام زنان ایرانی‌ست، ابراز می‌دارند... ما نه تنها [با شما] احساس همبستگی می‌کنیم، بلکه خواستار آنیم که زنان ایران، خود را از هزاران سال ستم، آزاد کنند؛ هم‌تن‌شان را و هم آنچه را که به پهنی سیاست پیوند دارد... ما نه تنها به آن‌ها یاری می‌رسانیم، بلکه نیازمند نیروی‌شان هستیم تا از این رهگذر به قدرت زنان در سراسر جهان [بیفزاییم]... اگر در کشوری همچون ایران، انقلابی صورت پذیرد، جنبش‌های زنان بسیار قدرتمند خواهند گشت؛ چه، در آنجاست که زنان می‌توانند بیشترین آزادی‌ها را به کف آورند. به باور من، روزی که جنبش زنان در تمام کشورهای خاور و خاور میانه آغاز شود، [مرحله‌ای] به غایت تعیین کننده در مبارزه‌ی ما خواهد بود.

زنده باد مبارزات زنان ایرانی!

زنده باد انقلاب زنان!

در پی این گردهم‌آیی، همه چیز شتاب می‌گیرد؛ بدون اینکه رسانه‌های محلی، سراسری و یا بین‌المللی به چنین رویداد بی‌سابقه‌ای پوشش [مطبوعاتی] داده باشند. **شنبه ۱۰ مارس:** در برابر وزارت دادگستری تحصنی سازمان می‌یابد. با توجه به وسعت این تجمع، تصمیم گرفته می‌شود تظاهراتی که بنا بود روز شانزدهم مارس برپا شود، زودتر انجام گیرد؛ در ۱۲ مارس.

یکشنبه ۱۱ مارس: برای مبارزه با سانسوری که از سوی رسانه‌های داخلی و بین‌المللی اعمال می‌شود، هیئت *ام‌ال‌اف*، کیت میلث و یکی از زنان عضو کمیته برای *حقوق زنان*، یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران برگزار می‌کنند تا روزنامه‌نگاران حاضر در محل و نیز افکار عمومی جهان را بسیج کنند. از شرکت زنان فعال ایرانی که بنا بود در این جلسه حضور یابند، جلوگیری به عمل می‌آید. آن‌ها در حالی که آگهی‌های تظاهرات روز بعد را [به در و دیوار] می‌چسباندند، مورد اذیت و آزار کمیته‌چی‌ها قرار می‌گیرند و چند ساعتی بازداشت می‌شوند.^{۱۳}

۱۳- ن.کد. به اسناد زیر: دومین تلکسی که هیئت *ام‌ال‌اف*، از تهران فرستاد: «ما به عقب باز نخواهیم گشت؛ هرگز»؛ تلکسی که «کتابخانه‌ی زنان» در پاریس برای همه‌ی گروه‌های زنان در فرانسه فرستاد و آن‌ها را به بسیج فراخواند؛ اطلاعیه‌ی مطبوعاتی *زنان در جنبش ام‌ال‌اف*. که به رسانه‌ها و گروه‌های زنان در فرانسه فرستاده شد تا اخبار ایران منتقل شود و بسیج زنان ادامه یابد. [سند نخست چاپ نشده و دو سند دیگر را در بخش بیانیه‌های این دفتر به چاپ رسانده‌ایم.]

۱۲ مارس: بزرگ‌ترین تظاهرات زنان برگزار می‌شود. به رغم آنکه حکومت مذهبی مواضعش را نسبت به چند اقدام سرکوبگرانه‌ی پیش‌تر اعلام کرده بود، تعدیل می‌کند و موقتاً به عقب‌نشینی دست می‌زند - مثلاً در مورد حجاب اجباری - ۵۰ هزار زن، با حجاب و بی‌حجاب، جوان و پیر، دانش‌آموز، پرستار، خانه‌دار، آموزگار و... از دانشگاه تا میدان آزادی، در آرامش راه‌پیمایی می‌کنند. شعارهای‌شان از جمله این بود:

"اگر زنان را به عقب ببرند، تمام جامعه را به عقب برده‌اند"، "ما نه فقط از خواسته‌های خودمان، که از دموکراسی واقعی دفاع می‌کنیم"، "مسئله حجاب نیست، مسئله آزادی‌ست". به رغم تقلاهایی که از هر سو برای تفرقه انداختن، منصرف کردن و مرعوب ساختن اعمال می‌شود، جنبش در حال گسترش است و اکنون دامنه‌اش به شهرستان‌ها نیز کشیده شده است. در واقع، به رغم همدلی مبارزان لائیک که می‌کوشند از تظاهرات در برابر تعرضات دفاع کنند، زنان با این معضلات دست به گریبانند:

- شماری از اعضای سازمان‌های چپ و چپ افراطی، جنبش زنان را متهم می‌کنند که بازیچه‌ی غرب و طرفداران شاه شده است. آن‌ها می‌خواهند که زنان "صبر" پیشه کنند و بگذارند که حکومت جدید مستقر شود و بعد برای حقوق‌شان به مبارزه دست زنند.

- مذهبی‌های افراطی و میلیشیای مسلح‌شان: آن‌ها هم زنان را متهم می‌کنند که بازیچه‌ی غرب شده‌اند و می‌خواهند ثبات حکومت جدید را برهم زنند. آن‌ها خواستار بازگشت به عقب و تحمیل تاریخ اندیشی مذهبی بر جامعه‌اند؛ نمی‌خواهند زنان به خیابان بیایند؛ با زنان مثل فاحشه‌ها رفتار می‌کنند؛ به آن‌ها حمله‌ور می‌شوند و به سوی‌شان سنگ می‌اندازند.

- میلیشیای راست افراطی و اعضای ساواک سابق: این‌ها چه بسا دوباره به دست مذهبی‌ها مجدداً مسلح شوند تا در تظاهرات "نظم برقرار کنند".

این‌ها همه توافق دارند که زنان را به خانه‌هاشان برگردانند و تقلا می‌کنند که در جنبش تفرقه بیندازند.

زنان مبارز چنین پاسخ می‌دهند: «ما انقلاب نکردیم که کسی برای‌مان تصمیم بگیرد؛ برای این انقلاب کردیم که نظام جامعه را تغییر دهیم.»

فردای آن روز، ۱۳ مارس: در برابر مقر تلویزیون، تحصن دیگری برگزار می‌شود تا نسبت به اقداماتی که علیه زنان کارمند [رادیو - تلویزیون] به اجرا گذاشته می‌شود و همچنین علیه سانسور اخبار توسط رسانه‌ها، اعتراض شود.

تحصن ۱۳ مارس، با اعمال خشونت میلیشای مذهبی از هم پاشانده می‌شود.

این آخرین تظاهرات بزرگ زنان در این دوره است.^{۱۴}

در برابر تهدیدها و خشونت‌هایی که بر این جنبش سنگینی می‌کند و در غیاب همبستگی جدی از سوی چپ انقلابی و جریان‌های دموکرات که سخت پراکنده‌اند، حتا فعال‌ترین زنان، خود را ناگزیر می‌بینند که حرکت‌های خیابانی را به حالت تعلیق درآورند.

با این وجود، در مخالفت با قوانین فئودالی جمهوری اسلامی و نیز علیه امپریالیسم آمریکا، در روز ۲۵ نوامبر ۱۹۷۹، ۳۰۰۰ زن در تهران گرد هم می‌آیند.^{۱۵}

حکایت این مبارزات را کیت میلر به طور کامل در کتاب خود به دست داده است: کتاب *در ایران*، که «انتشارات زنان» آن را در سال ۱۹۸۱ به چاپ رسانده است.

اینجا و آنجا: زنان در جنبش، همراه زنان ایرانی

از همان روز ۸ مارس: در همبستگی با زنان [ایران]، در بسیاری از شهرهای فرانسه، جلساتی به فوریت جلساتی برگزار می‌شود: در پاریس، لیون، مارس، بوردو، تارن، پو، بایون، لیل، روان، نانت، نانسی، مونپولیه؛ و حتا در اسپانیا، ایتالیا، کبک و ...^{۱۶}

روز ۱۳ مارس: برای تدارک یک تظاهرات بزرگ همبستگی در سراسر شهرهای بزرگ کشور، در دانشگاه ژوسیو Jussieu پاریس، مجمع عمومی برگزار می‌شود. سازماندهی آن، *زنان در جنبش - ام‌ال‌اف*، هستند؛ در همکاری با زنان ایرانی و گروه‌های زنان سازمان‌های چپ انقلابی.

بین ۱۴ تا ۱۶ مارس، چندین تظاهرات برپا می‌گردد و هزاران تن را گرد هم می‌آورد. در بلژیک و کبک [کانادا] نیز تظاهرات برگزار می‌شود.^{۱۷}

روز ۱۶ مارس: *ام‌ال‌اف*، به همراه زنان فعال ایرانی، کنفرانس مطبوعاتی در پاریس برگزار می‌کند. تلکس‌هایی که از تهران فرستاده شده، همه خواننده می‌شوند و در اختیار

۱۴- ن.ک. به سومین و چهارمین تلکسی که گروه *زنان در جنبش* از تهران فرستاد. [این اسناد را که درون مایه‌ی آن در بخش‌های دیگر آمده، در این دفتر چاپ نکرده‌ایم.]

۱۵- [ن.ک. به مطلبی که هفته‌نامه‌ی *زنان در جنبش* به این موضوع اختصاص داده است؛ ش ۴، ۳۰ نوامبر تا ۷ دسامبر ۱۹۷۹.]

Iran, « Novembre 79, du côté des femmes », Femmes en mouvement, hebdo, No 4, 30 novembre - 7 décembre 1979.

۱۶- نگاه کنید به پیوست ۱: فهرست همایش‌هایی که از سوی زنان *ام‌ال‌اف*، برای بسیج زنان فرانسوی در همبستگی با زنان معترض ایرانی، برگزار شد.

۱۷- ن.ک. به پیوست ۱ و ۲ در همین فصل.

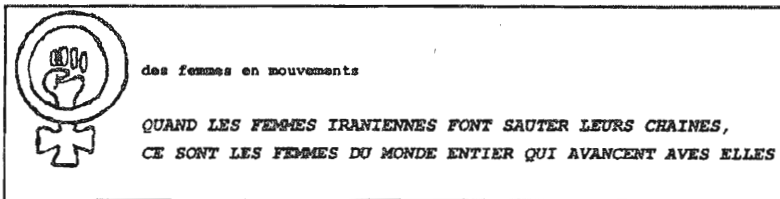
روزنامه‌نگاران قرار می‌گیرند.

این جلسه، به صحنه‌ی مناظره‌ای جانانه میان نمایندگان سازمان‌های چپ ایرانی تبدیل می‌شود که در اینجا نیز مانند آنجا، با بسیج زنان برای حقوق‌شان و در مخالفت با چادر ضدیت می‌ورزند. چه، بر این گمانند که نبرد زنان ثانویست و حتا [حرکتی برای] تصاحب کردن انقلاب.

زنان ایرانی پاسخ می‌دهند: «این جنبش برای شکستن سکوت است؛ برای آزادیست. کسی هم نخواهد توانست ما را به سکوت وادارد؛ نه ساواکی‌ها، نه چپ، نه مذهبی‌ها؛ هیچ‌کس.»

در جریان این کنفرانس، برخی افراد، گروه‌بندی اخیر فمینیست‌های دور/اف، مگزین را سؤال برانگیز ارزیابی می‌کنند. زنان/ام‌ال/اف، به محض دریافت اولین تلکس‌ها، با برخی از آن‌ها تماس گرفته بودند و آن‌ها را به عمل مشترک فراخوانده بودند. اما آن‌ها ترجیح دادند که تحت قیمومت سیمون دوبووار، گروه خودشان را راه بیندازند. این زنان، در روز ۱۹ مارس، هیئتی به تهران می‌فرستند و از خمینی و نخست‌وزیرش، بازرگان، درخواست ملاقات می‌کنند. آن‌ها می‌پذیرند که برای باریافتن نزد مقامات، چادر بر سر بگذارند. هیچ‌یک از آن دو به پرسش‌های‌شان پاسخ نمی‌دهد. در عوض، تصویر "رقت‌انگیز" این هیئت که پذیرفت برای باریافتن به حضور امام چادر به سر کند، در/اف، مگزین و رسانه‌های سراسری به چاپ می‌رسد.^{۱۸}

در این مدت، بسیج زنان در جنبش در فرانسه ادامه دارد.^{۱۹}



سرخط اعلامیه‌های زنان در جنبش - MLF

۱۸- [گزارشی را که اف. مگزین از سفر به ایران چاپ کرده، در این دفتر آورده‌ایم].

۱۹- ن.ک. به تراکت‌های زنان در جنبش - ام‌ال/اف. در پاریس، شهرستان‌ها و در کبک [کانادا]، [ترجمه‌ی این تراکت‌ها را در بخش بیانیه‌های این دفتر آورده‌ایم].

فیلم ام.ال.اف، جنبش زنان ایرانی: سال صفر

در ۱۵ مارس، هیئت زنان در جنبش که از گردهم‌آیی‌ها فیلم برداشته و با زنان تظاهرکننده در تهران گفتگو کرده بود، درمی‌یابد که ملاحا قصد دارند آن‌ها را از کشور اخراج کنند. با این وجود، موفق می‌شوند فیلم را به فرانسه بیاورند. این تصاویر، حتی تا امروز، تنها تصاویری است که از این لحظه‌ی نبرد تاریخی زنان ایرانی در دست است.^{۲۰}

فیلم، فوری مونتاژ می‌شود و تصاویر در اخبار ساعت ۱۳ «آنتن ۲» [یکی از شبکه‌های سراسری تلویزیون فرانسه] به نمایش درمی‌آید. سپس در همه جای فرانسه، اروپا و کانادا پخش می‌شود؛ توسط مجامع زنان مبارز و فعالین سازمان‌های ایرانی که از پیکار زنان حمایت می‌کردند.

این فیلم که در بطن مبارزات زنان تهیه شده، همچنان تا امروز تازگی دارد. هنوز دست به دست می‌گردد و شهادت می‌دهد.^{۲۱}

روستاخیز: ۱۹۹۰... ۲۰۰۹

جنبش زنان ایرانی برای دموکراسی، بر ضد بنیادگرایی دینی و دیکتاتوری ملاحا، از آن زمان تاکنون بازنیاستاده است. مخفیانه یا علنی، به بهای جان مبارزان جریان دارد. از میانه‌ی سال‌های ۲۰۰۰ تا خیزش کنونی مردم ایران علیه رژیم، زنان در خط اول پیکار دموکراتیک بوده‌اند. بارها به ضرب باتوم و بازداشت، منکوب شده‌اند. برخی از آن‌ها، در سال ۲۰۰۶، کمپین گسترده‌ای را به راه انداخته‌اند به نام یک میلیون امضاء برای برابری میان زنان و مردان در ایران. با هر دستگیری، دیگرانی راه را ادامه می‌دهند.


آنتوانت فوک، در کتاب دو جنس وجود دارد، می‌نویسد: "ما در ۸ مارس ۱۹۷۹، در تهران بودیم و به همراه پنجاه هزار زن، علیه چادر که خمینی اجباری کرده بود، راه‌پیمایی می‌کردیم. فیلم مستندی که ما در آنجا تهیه کردیم - جنبش راهی زنان ایرانی: سال صفر- در عین حال گواه آن است که گرچه خواهران ایرانی ما هنوز نتوانسته‌اند آزادی‌شان را

۲۰- [این فیلم بیشتر به راه‌پیمایی اعتراضی زنان در روز ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ (۱۲ مارس ۱۹۷۹) اختصاص دارد. از روز اول تظاهرات (۱۷ اسفند/ ۸ مارس) که روزی برفی بود، فیلمی در دست نیست. با وجودی که هیئت فرانسوی زنان در جنبش، آن روز در تهران بود، گویا به دلیل کمبود برخی از وسائل فیلم‌برداری، گرفتن فیلم میسر نشد. گفتگوی مهناز متین با سیلوینا بوآسوناس، سپتامبر ۲۰۰۹.]

۲۱- ن.ک. به تراکت زنان در جنبش- ام.ال.اف. در پاریس و شهرستان‌ها، درباره‌ی پخش فیلم جنبش زنان ایرانی، سال صفر. [کلیشه‌ی این سند در همین فصل آمده است.]

به کف آوردند، اما نیروهای واپس‌گرا نیز نتوانسته‌اند این نقطه را نابود سازند و نهایتاً از زایش [جنبش] استقلال جنسی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نمادینی که این زنان، همراه ما درخواست می‌کردند، جلو گیرند.»^{۲۲}

برگردان به فارسی: مهناز متین - ناصر مهاجر



Document n° 12-1
Archives NLF
Psychanalyse et Politique

des femmes

12-1 à 12-3
Trois femmes en mouvement du NLF
par le collectif des femmes "Mouvement de libération
des femmes iraniennes, Amis des
à Paris, en province.

QUAND LES FEMMES IRANIENNES ONT SAUTÉ LEURS CHAINES
CE SONT LES FEMMES DU MONDE ENTIER QUI AVANCENT AVEC ELLES

Le film projeté en noir a été réalisé, filmé, monté par
des femmes en mouvement, à Téhéran, à Paris,
en solidarité avec les formidables luttes des femmes
iraniennes.

- Nous le diffusons nous-mêmes.

Pour tout renseignement, contact, téléphoner à la
Librairie des femmes: 125 02 08, 114 14 83

Éditions des femmes
33-35, Rue Jacob - 75006 PARIS
Tel.: 01 42 77 60 74 - Fax: 01 42 22 62 77
NABU au Centre de 75013-13
BOC Paris 75 013 - 3845 788 071 471 0001
APR 2014 - URBAN/AF 203 730 1110 1014

Éditions
3 rue de la Poissonnerie - 75002 Paris - France
10100003

02 rue de la Poissonnerie - 75002 Paris - France
2 place de la Sorbonne - 75005 Paris - France
14 rue de la Harpe - 75005 Paris - France

ترانه زنان در جنبش - احوال آنگ
بخش فیلم جنبش زنان ایرانیه، سال صفر

پیوست ۱:

فهرستِ همایش‌هایی که از سوی زنان *ام.ال.اف.* برای بسیج زنان فرانسوی در همبستگی با زنان معترض ایرانی برگزار شد:

فرانسه:

- پاریس: همایش‌های همه روزه، ساعت ۱۸ در کتاب‌فروشی *زنان*.
کنفرانس مطبوعاتی: چهارشنبه، ساعت ۱۰:۳۰ در هتل لوتسیا. تظاهرات،
جمعه.

- مارس: همایش‌های روزانه جهت خبررسانی در کتاب‌فروشی *زنان*.
تظاهرات، چهارشنبه ساعت ۱۸، حرکت از "بندر قدیمی" [Vieux Port]
محل‌های مشهور در مارس:؛ و در ادامه، جلسه‌ای در مرکز "لئو لاگرانژ"
[Léo Lagrange].

- لیون: همایش‌های روزانه‌ی خبررسانی در کتاب‌فروشی *زنان*.
تظاهرات، چهارشنبه ساعت ۱۸. حرکت از میدان کوردولیه [Place des
Cordeliers] و در ادامه، همایشی در کافه‌ی لابیوش، خیابان دولابار
[Café La Brioche, Rue de La Barre]

- بوردو: گردهم‌آیی، چهارشنبه ساعت ۱۸، میدان گامبتا [Place
Gambetta] تماس با *زنان* در جنبش، همه روزه از ساعت ۱۴ با تلفن
۴۴۸۳۳۹

- تارب [Tarbes]: برگزاری همایش، همه شب در نشانی ۳۷،
جاده‌ی پو [Pau, Le Poney Ibos, Tarbes]، تلفن
۳۵۴۱۶۴ و ۳۴۵۵۹۳ تظاهرات، ساعت ۱۸ چهارشنبه.

- پو [Pau]: تظاهرات، چهارشنبه ساعت ۱۸، میدان شهرداری.
- روان [Rouen]: همایشی همراه با یک کنفرانس مطبوعاتی انجام
گرفت.

- لیل: همایش و پنخش تراکت در محل. تظاهرات روز شنبه.

- نانت: همایش روز سه شنبه، همراه با زنان ایرانی.

- نانسی: همایش روز سه شنبه.
- مونپولیه: تظاهرات روز چهارشنبه.

ایتالیا:

- رُم: همایش روز سه شنبه. زنان خود را آماده می‌کنند که به تهران بروند. تظاهرات. روز چهارشنبه در برابر سفارت ایران.
- میلان: همایش و تظاهرات در برابر کنسولگری ایران.

اسپانیا:

همایش در مادرید، بارسلون...

کیک [کانادا]:

تظاهرات روز سه شنبه، ساعت ۱۳ در مونترال.

پیوست ۲:

فهرست شعرهایی که در تظاهرات همبستگی با زنان مبارز ایرانی، در ۱۶ مارس ۱۹۷۹ پخش شد. این تظاهرات را *زنان در جنبش ام‌بال‌اف*. با همراهی زنان گروه‌های *زنان، زنان مبارز ایرانی در پاریس*، گروه‌های زنان مراکشی و الجزایری در پاریس برگزار کردند. فهرست شعرها:

- ما انقلاب نکردیم که آن‌ها به جای ما تصمیم بگیرند
- اگر زنان را به عقب برانند، جامعه را به عقب رانده‌اند
- اگر امروز تسلیم شویم، دیگر تمام شده است
- تهاجم به زنان، تهاجم به انقلاب است
- زنان، حجاب از روی اسلام برمی‌کشند
- زنان انقلاب نکردند تا به عقب برگردند
- آزادی نه غربی، نه شرقی، جهانی‌ست
- ما با دیکتاتوری مبارزه می‌کنیم
- اعتراض در برابر آنچه به ما تحمیل می‌شود، خود به معنی آغاز جنبش است!
- نه پاپ! نه آیت‌الله! تسلیم نخواهیم شد

- حجاب بس است! تجاوز بس است
- در اروپا، در ایران، محبوس شدن را نمی‌پذیریم
- نه در فاحشه‌خانه، نه در خانه، نمی‌پذیریم ما را زندانی کنند
- شاه رفته است، اما حجاب هم‌چنان برجاست
- از تهران تا کازابلانکا، حجاب بر خواهد افتاد
- برای زنان، انقلاب پوزه‌بند نیست
- شاه شکست خورده! زنان ادامه خواهند داد
- وقتی زنان ایرانی زنجیرهای‌شان را پاره می‌کنند، همه‌ی زنان جهان‌اند که به همراه آن‌ها پیش می‌روند!
- نه پدر، نه شوهر، نه حاکم، نه پاپ، نه آیت‌الله، هیچ‌کس برای ما تعیین تکلیف نخواهد کرد. بدن‌مان از آن ماست؛ زندگی‌مان را خود به دست گیریم!

واکنش ام.ال.اف. در شهرهای فرانسه*

خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷، بیش از هر کجا در فرانسه، از سوی زنان فمینیست مورد حمایت قرار گرفت. آنچه در زیر می‌آید، چند و چون حمایت گروه زنان در جنبش-ام.ال.اف. را به دست می‌دهد. در برگردان فارسی این مجموعه از تلکس‌ها، تلگراف‌ها، یادداشت‌ها، گزارش‌ها، اعلامیه‌ها، آگهی‌ها و بیانیه‌ها، از آوردن نکته‌ها و خبرهای تکراری و برخی از جزئیات و یا عبارات پردازی‌ها، پرهیز کرده‌ایم.

لیون:

... روز دوشنبه ۱۲ مارس: همایشی در کتابفروشی زنان تشکیل شد. در این همایش، زنان گروه‌های دیگر نیز شرکت داشتند (گروه‌های محلات، زنان مرکز زنان، زنان فعال در سندیکاها). همه شرکت کنندگان در همایش تعهد کردند که به پخش خبرهای مربوط به خیزش زنان ایران خواهند پرداخت. ما روز چهارشنبه ۱۴ مارس، ساعت ۱۸ در خیابان خواهیم بود تا همبستگی فعال خود را با زنان مبارز ایرانی نشان دهیم.

... همایش روزانه در کتابفروشی زنان...

زنده باد انقلاب زنان!

- تلکس از سوی کتابفروشی زنان در لیون به کتابفروشی زنان در پاریس، ۱۵ مارس ۱۹۷۹:

... پس از تظاهرات، در سالن کافه‌ای جمع شدیم. اخبار تظاهرات همبستگی را که هم‌زمان در دیگر شهرها صورت گرفته است، به اطلاع همه رساندیم. تلگرامی [نیز] برای زنان ایرانی فرستادیم.

لیون، ۱۴ مارس ۱۹۷۹

۲۰۰ زن، همراه شما در خیابان هستند: مبارزه، همبستگی، مهر.

* عنوان اصلی مطلب:

Tracts des Femmes en Mouvements du MLF à Paris, en province, au Québec, pour poursuivre la mobilisation.

زنان الجزایری و ایرانی و نیز مردان، جایگاهی را که در سوره‌های قرآن به زن اختصاص داده شده، تشریح کردند. شعارهایی که گروه‌های گوناگون در تظاهرات سر داده‌اند، یک بار دیگر آشکار می‌سازد که آن‌ها با انگیزه‌های بسیار گوناگونی به حرکت درآمده‌اند.

ما زنان در جنبش که با هم‌یاری این تظاهرات را تدارک دیدیم، مایلیم بگوییم که مبارزات زنان در ایران، چقدر به ما نیرو می‌دهد. پیکار گسترده‌ی آن‌ها بیش از پیش آشکار می‌سازد که جنبش‌های آزادی زنان، خصلت انقلابی دارند و با همه‌ی مبارزاتی که پیش‌تر به انجام رسیده، در پیوند قرار می‌گیرند: مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری، ضد امپریالیستی؛ و مبارزه علیه ساختار قدرت.

پیشنهاد می‌شود که به منظور هماهنگی، همایشی روز دوشنبه ۱۹ مارس در مرکز زنان برگزار شود.

جلسه‌ی روزانه‌ی [گروه‌های] کار و خبررسانی، غروب هر روز در کتاب‌فروشی زنان برگزار خواهد شد.

مبارزه روزمره ادامه دارد و هر روزه زنانی به کتاب‌فروشی می‌آیند تا شور و همبستگی فعال‌شان را ابراز نمایند.

زنان در جنبش، لیون

روآن

روآن، زنان در جنبش، ۱۵ مارس

همایش روزه‌های دوشنبه ۱۲ و چهارشنبه ۱۴ مارس.

زنان عرب (أردنی، مراکشی)... زنانی که از رهگذر تراکت‌های متعددی که در بازارها، دانشگاه، دبیرستان‌ها، مقابل کارخانه‌ها و ادارات پخش شده بود، خبر را شنیده بودند با خوشحالی گرد هم آمدند تا همبستگی‌شان را با پیکار زنان ایرانی ابراز نمایند.

در این همایش‌های مبارزاتی و خبررسانی، ابتکارهایی شکل می‌گیرد:

- نوشتن و تکثیر تراکت با استفاده از اخبار ارسالی از سوی اعضای زنان در جنبش که در تهران به سر می‌برند.

- پخش گسترده‌ی تراکت در همه جا...

- روز ۱۷ مارس: یک روز تمام را با زنانی می‌گذرانیم که با پیکار زنان ایرانی همبسته‌اند. خیلی‌ها در این برنامه شرکت خواهند کرد.

- جلسه‌ی مبارزاتی و خبررسانی درباره‌ی پیکار زنان ایرانی، دوشنبه ۱۹ مارس، ساعت بیست و سی دقیقه...

رسانه‌های منطقه‌ای (پاریس - نورماندی) چند اطلاعیه‌ی ۱۰ خطی را جهت اعلام خبر همایش به چاپ رسانده‌اند:

جمعه ۱۶ مارس: با یک روزنامه‌نگار پاریس - نورماندی [روزنامه‌ای که در منطقه‌ی شمال غربی فرانسه انتشار می‌یابد] مصاحبه‌ای صورت می‌پذیرد درباره‌ی پیکار زنان ایرانی و همبستگی زنان همه‌ی کشورها.

- جلسه‌ی چهارشنبه ۱۴ مارس در روان: زنان با پخش تراکت خبر شده بودند. حدود بیست زن آمده بودند. بحث خیلی زنده و جانانه بود و ضد و نقیض. پس از خواندن تلکس‌ها، همه با هم شروع به صحبت کردیم. در مواقعی نیز به گروه‌های کوچک [تری تقسیم می‌شدیم]. نیرو و اراده‌ی زنان ایرانی، از سوی خیلی‌هایمان احساس می‌شد. چیزی از این نیرو، در خود جلسه هم در گردش بود. شکست‌طلبی برخی که خود را در قالب هویت ستم‌کشیده‌ترین‌ها قرار داده بودند، اینجا و آنجا به اراده‌ی دست زدن به مبارزه‌ی تعرضی فراروید.

یک زن مراکشی می‌گفت: زنان در همه جای خاورمیانه برای آزاد شدن مبارزه می‌کنند. ما در میانه‌ی راه هستیم. پیکار زنان ایرانی به ما شهادت و امید می‌بخشد. در مراکش، جنبش زنان به معنای واقعی‌اش وجود ندارد. اما در همه جا، در مدارس، دانشگاه‌ها، اداره‌ها، زنان در شرف آگاهی یافتن نسبت به وضعیت‌شان هستند. مادر من که نه سواد خواندن دارد و نه سواد نوشتن، خواستار داشتن حقوق بیشتری است؛ می‌خواهد وضعیت را تغییر دهد...

همایش‌های خبررسانی و مبارزاتی در چندین مدرسه و دانشگاه پیش‌بینی شده است: در روزهای آینده، همه جا تراکت پخش خواهد شد.

- روز ۱۷ مارس: در همایش‌های گوناگونی که در مدرسه‌ها و دانشگاه داشتیم، با استناد به تلکس‌ها و مقاله‌ی روزنامه‌ها، کار تحلیلی‌ای را آغاز کردیم درباره‌ی دلایل تشکیل و هدف‌های کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان که از پشتیبانی رسانه‌های گروهی برخوردار است: حرکتی فمینیست - امپریالیستی به منظور نابود کردن مبارزات زنان!

قصد داریم این کار را در جلسات دیگر هم ادامه دهیم و تعمیق بخشیم.^۱

بوردو

تلکس از بوردو به پاریس:

توسط زنان در جنبش پاریس، از ابعاد گسترده‌ی انقلاب زنان ایرانی، از همان بدو تولد، با شور و شادی آگاهی یافتیم. این خبر خوش را بلافاصله به همه‌ی کسانی که می‌شناسیم، رساندیم: در بردو، تارب، تولوز و باسک. پخش خبر به صورت شفاهی انجام می‌گرفت و بسیار فعالانه. به رسانه‌های محلی هم البته خبرها را می‌رساندیم.

برای برقراری ارتباط دایم با همه‌ی زنان بوردویی که مبارزه زنان ایران را چون هوای تازه تلقی می‌کنند، و برای اینکه قدرت آن‌ها باز هم فزون‌تر شود، سائنی اجاره کرده‌ایم - پلیاد (La Pleiade) - و در آن، از روز ۱۲ مارس، همه روزه جلسه داریم و ساعت به ساعت اقدامات لازم را برای همبستگی با زنان ایرانی به انجام می‌رسانیم.

چهارشنبه ۱۶ مارس: در قلب بوردو - میدان گامبتا (Place Gambetta) - به رغم بارش باران، شمار زیادی جمع شدیم تا تلکس‌ها و اطلاعیه‌ها را هرچه گسترده‌تر پخش کنیم؛ تلکس‌ها و اطلاعیه‌هایی که کتاب‌فروشی زنان در پاریس درباره‌ی وضعیت روزمره‌ی ایران و همبستگی هوشمندانه و فعالانه‌ی [که در جریان است] برای ما می‌فرستد.

پس از تظاهرات، حدود ۶۰ نفرمان در تالار مقاومت (Salle de Résistance) گرد آمدیم و به گفتگو پرداختیم. خیلی‌ها می‌گفتند انقلاب زنان ایرانی تا چه حد به آن‌ها نیرو و نیز میل آن را داده از انزوایی که گروه‌های زنان بوردو را فراگرفته، بیرون بیایند. یک زن ایرانی همراه ما بود. یک تلگرام همبستگی برای زنان در تهران فرستادیم و در کنار هم، جشن گرفتیم؛ آماده برای فعالیت‌های آینده!

زنان در جنبش، بوردو

۱- [این گفته‌ی زنان در جنبش، جانبدارانه و نادقیق است. کمیته‌ی بین‌المللی حقوق زنان نه تنها از حمایت و همدلی رسانه‌ها برخوردار نشد، بلکه برعکس، مورد حمله و انتقاد قرار گرفت. برای اطلاع بیشتر، از جمله ن.ک. به گفتگو با برخی از اعضای این کمیته که در این دفتر آمده.]

تلگراف همبستگی‌ای که برای زنان ایرانی فرستاده شد: ساعت ۱۷، تظاهرات همبستگی در خیابان‌های بوردو. امروز ۱۴ مارس، بسایریم؛ آن‌ها که از پیکار شما تاثیر پذیرفته‌ایم. از صمیم قلب می‌خواهیم در کنار شما پیکار را ادامه دهیم.

زنان در جنبش، بوردو

تارب

نخستین تظاهرات زنان در تارب، دیروز، چهارشنبه ۱۴ مارس آن‌ها که آمدند، دوستان ما بودند و زنان سازمان‌های سیاسی و زنانی که به محض اطلاع از رهگذر رسانه‌ها، با ما تماس گرفتند.

دیروز، در میدان شهرداری دور هم جمع شدیم. اولین عکس‌ها از باندرول‌ها و احساس دلپذیر خواندن این دست خط به زبان عربی: "زنده باد انقلاب زنان". یک زن مراکشی و یک زن از ساحل عاج که با ما تظاهرات را تدارک دیده بودند، باندرولی در دست داشتند و می‌خواستند از آن‌ها زیاد عکس بگیریم تا برای دوستان‌شان در داخل کشور بفرستند و در عین حال به آن‌ها بگویند: بله امکان‌پذیر است.

در خیابان‌ها راه‌پیمایی کردیم. حدود ۷۰ نفر بودیم. پخش صوتی، سرودهایی انقلابی یک زن عرب را پخش می‌کرد. یک جا ایستادیم تا تلکس‌ها خوانده شود.

هر از چندگاه می‌گفتیم: "همبستگی با زنان ایرانی"، "همبستگی با زنان سراسر جهان".

وقتی به راه‌پیمایی‌مان پایان دادیم، به صحبت با هم پرداختیم. صحبت برخی به درازا کشید؛ زیر چترهایی که در آن روز از جمله وسایل بودند که مفید واقع شدند. به همان مفیدی ویدئومان که سرانجام بازی درآورد. تنها تصاویر گردهم‌آیی را داریم. شروع به راه‌پیمایی که کردیم، دوربین خراب شد. غروب آن روز که خواستیم ویدئو را پخش کنیم، به خاطر این اشکال فنی، لحظه‌ای غمگین شدیم. البته این مانع از آن نشد که آن‌هایی که می‌خواستند، به رقص و پایکوبی بپردازند. جلسه‌های خبررسانی و مبارزاتی همه روزه ادامه دارد...

زنان در جنبش، تارب

گرونوبل

تلکس از گرونوبل به پاریس

شجاعت زنان ایرانی، نیروی زیادی به ما می‌دهد؛ نیروی این را که هر روز دور هم جمع شویم و درباره‌ی چگونگی انتقال اخباری که دریافت می‌کنیم، بیندیشیم؛ بخش تراکت در بازار، خبررسانی به دور و برمان، ارسال اطلاعیه به روزنامه‌ها و به رادیو، روزنامه‌ی دیواری، ضبط ویدئو.

امروز غروب در خیابان هستیم. پنج شبه... باندرول‌ها... شعارها... خوشحالییم از اینکه خبر پیکار ده‌ها هزار زن را به همه برسانیم. زنان سایر گروه‌ها به ما پیوسته‌اند تا با هم تظاهراتی تدارک ببینیم...

می‌خواهیم به زنان ایرانی بگوییم که پیکارشان برای ما چقدر امیدبخش است. می‌خواهیم برای‌شان نامه بفرستیم؛ تراکت... عکس...

زنده باد انقلاب زنان

زنان در جنبش، گرونوبل

لیل

تلکس از لیل به پاریس

با تلکس‌هایی که زنان در جنبش از ایران ارسال می‌کنند، رویدادهای این جنبش خارق‌العاده به [گوش] ما هم می‌رسد؛ دانشگاه تهران را در نظر می‌آوریم که میعادگاه زنان است. در آنجا با هم حرف می‌زنند، می‌اندیشند و مبارزه می‌کنند. بازتاب صدای‌شان در خیابان‌ها به گوش‌مان می‌رسد: "آزادی نه شرقی‌ست، نه غربی‌ست، جهانی‌ست."

این دوستان زن که هزاران کیلومتر دورتر در حال مبارزه‌اند، نیروی زندگی را در ما بیدار می‌کنند؛ نیرویی که به دلیل سرکوب، به خواب فرورفته بود. ما دل‌مان می‌خواست این نیرو را به جریان درآوریم تا زنان دیگر هم بتوانند با بهره‌بری از آن، پیکار را هرچه گسترده‌تر و عمیق‌تر به پیش برند. روز از پی‌روز، خبرها را به روزنامه‌ها می‌رسانیم.

سه شبه شب، زنان گروه‌ها و زنانی که از رهگذر رسانه‌ها خبردار شده بودند، گرد هم آمدند تا با هم راه‌هایی برای ابراز همبستگی پیدا کنند. یک مزد ایرانی هم آمده بود. وضعیت نیروهای سیاسی در ایران را توضیح داد و تأکید کرد که گروه‌های انقلابی، برنامه‌ی رضایت‌بخشی برای وضعیت زندگی زنان دارند و مبارزه‌ی مستقل،

خطر تفرقه دربر دارد.

یک زن مراکشی، از امیدی سخن گفت که پیکار زنان ایرانی در او زنده کرده است؛ زیرا ممنوعیتی را از میان برداشته که وزنه‌ی سنگینی بود بر زنان کشورش. گفته شد که مبارزات زنان ایرانی به ما خاطرنشان می‌سازد که برای در هم شکستن ارتجاع، پیکار توده‌ای تا چه حد مهم است. در عین حال، همه‌مان دریافته‌ایم این مبارزه که جایگاه زن در اسلام را به زیر پرسش می‌کشد، تا چه حد بنیان تک‌خدایی و پدرسالاری را در شرق و غرب به لرزه درآورده است. و دریافته‌ایم که این مبارزه تا چه حد آبستن انقلابات است...

شنبه در مرکز شهر، تظاهرات خواهیم کرد. زنان ایرانی و مراکشی هم به ما پیوسته‌اند.

زنان در جنبش، لیل

مونترال

تلکس زنان در جنبش به کتاب‌فروشی زنان در پاریس، مونترال، ۲۳ مارس ۱۹۷۹
تظاهرات در همبستگی با زنان ایرانی، ۱۴ مارس،

ظهر، در مرکز شهر مونترال.

بین ۱۲۵ تا ۱۵۰ زن، وابسته به همه‌ی گروه‌های زنان شهر که ظرف ۲۴ ساعت بسیج شده بودند، جلوی خانه‌ی ایران، در سکوت تظاهرات کردند و حجاب‌های سیاه را به آتش کشیدند. با یک نفر از خانه‌ی ایران تماس برقرار ساختند که میل نداشت درگیر مسئله شود. تظاهر کنندگان سپس کوشیدند که در یک برنامه‌ی تلویزیونی مستقیم، مداخله کنند. اما تنها توانستیم بگوییم که رسانه‌ها به تظاهرات پوشش نداده‌اند. بعد حرف‌مان را قطع کردند.

گروه زنان

بلژیک

ما برای اعلام همبستگی با زنان ایرانی به تظاهرات پرداخته‌ایم. ما ستایش‌مان را نثار این زنان می‌کنیم که پس از شرکت در مبارزه برای سرنگونی حکومتی توتالیتر و خون‌ریز، امروز به پیکار برخاسته‌اند تا از [پیدایی] یک دیکتاتوری دیگر جلوگیری کنند.

برای نخستین بار در تاریخ، زنان خواسته‌های ویژه‌شان را در متن یک فرایند انقلابی ابراز می‌کنند و از ایفای نقش زن فرمانبردار، سر باز می‌زنند. نقشی را که در

همه‌ی نظام‌های شناخته شده تاکنونی، زیر عنوان منافع مشترک، پذیرا بوده‌اند. ما بر آن شدیم به جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر بیاییم که امروز آن را جامعه‌ی دفاع حقوق مردان و زنان نام نهاده‌ایم. چرا که موجه ترین حقوق زنان اینک در ایران، در معرض تهدید است.

با توجه به اخباری که در اروپای غربی به ما می‌رسد، با نگرانی ناظر این هستیم که:

۱) می‌خواهند زنان ایرانی را در موقعیتی بگذارند که تحقیرآمیز، قهقراپی و مغایر با ابتدایی ترین حقوق است.

۲) زنان در جریان تظاهراتی که با شجاعتی بی‌نظیر به پیش برده‌اند، مورد تهاجم مردان فئاتیک و مردسالاری قرار گرفته‌اند که از چاقو کشیدن به روی آن‌ها و... دریغ نداشته‌اند.

۳) پشتیبانی‌ای مردان از مبارزه‌ی زنان می‌کنند، مضحک است؛ به ویژه آنکه این مبارزه، آزادی و دموکراسی را برای همه مد نظر دارد. ما از کوربینی جبهه‌ی لائیک در برابر روش‌بینی زنانی که حاضرند تا به آخر مبارزه کنند، ابراز تاسف می‌کنیم.

۴) به نظر نمی‌رسد که رسانه‌های گروهی در اینجا و در ایران، جایگاهی شایسته به این رویدادها اختصاص داده باشند. تظاهر کنندگان، به آن جنسی تعلق ندارد که اعمالش در خور توجه باشد.

۵) تهدید به اخراج کیت میل، فمینیست آمریکایی که سلاحی جز کلام ندارد، عمل زیان‌بار دیگری است بر علیه آزادی بیان که زنان ایرانی خواهان آنند.

ما زنان بلژیکی، هم‌آواز با زنان سراسر جهان، خواستار حق زندگی زنان ایران هستیم؛ زندگی به همان‌گونه که خود خواهانش هستند.

برگردان به فارسی: مهناز متین



تظاهرات زنان با حضور «زنان در جنبش»
برگرفته از فیلم سال صفر

سال صفر

فیلمی ست مستند، ۱۶ میلی متری، رنگی، به مدت ۱۲ دقیقه و ۹ ثانیه، درباره‌ی خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷. ۹ دقیقه و ۵۰ ثانیه‌ی اول سال صفر، صحنه‌هایی از راه‌پیمایی زنان ایران را نشان می‌دهد در روز دوشنبه ۲۱ اسفند؛ اوج جنبشی که در روز ۱۷ اسفند (۸ مارس) پدید آمد. ۲ دقیقه و ۱۹ ثانیه‌ی پایانی فیلم در ربط است با گردهم‌آیی‌ای در برابر تلویزیون دولتی ایران در اعتراض به اخراج گسترده‌ی کارمندان زن این نهاد که نقطه‌ی پایان این جنبش ۵ روزه بود.

سال صفر یک کار گروهی است.^۱ چهار زن فرانسوی دست‌اندرکار آن بودند: کلودین مولار *Claudine Mulard*، سیلوینا بواسوناس *Sylvina Boissonnas*، میشل مولر *Michelle Muller* و سیلویان ری *Sylviane Ray*. این چهار زن از کنشگران چپ‌گرای جنبش مه ۱۹۶۸ فرانسه بودند که به *ام.ا.ا.ف.* زنان در جنبش پیوستند و در پیوند با آن به ایران رفتند.^۲ این زنان فیلم‌هایی را که از آن راه‌پیمایی و تحصن برداشته بودند، مخفیانه از ایران خارج کردند.^۳ آن‌ها به محض بازگشت به پاریس، کار تدوین فیلم را آغازیدند. «روایت» را کلودین مولار نوشت؛ صدای «راوی» هم از اوست.^۴ نقش اصلی در مونتاژ و میکساز را میشل مولر و کلودین مولار به عهده گرفتند، هرچند که سایر اعضای گروه هم در

۱- جمیله ندایی، فیلم سال صفر، تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری، سالنامه‌ی بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، شماره‌ی هشتم، تابستان ۱۹۹۷، ص ۴۳. نیز:

<http://placebo.Unicaen.fr/cindoc.web/www.cine3mondes.fr/ins/N23/catalogue/mouv.htm>.

۲- برای آگاهی بیشتر درباره‌ی *ام.ا.ا.ف.* نگاه کنید به زیرنویس گفتگوی مهناز متین با الیزابت سالوارزی در همین دفتر.

۳- گفتگوی مهناز متین و ناصر مهاجر با کلودین مولار، دوشنبه ۷ ژوئن ۲۰۱۰.

۴- پیشین.

این کار دست داشتند.^۵ تهیه کننده‌ی فیلم، *انتشارات زنان* در پاریس است.^۶ فیلم را جنبش *آزادی زنان ایرانی: سال صفر* نامیدند؛ با پندار شالوده‌ریزی مبنایی تازه برای تاریخ نوین ایران و نوزایی جنبش حق خواهانه‌ی زن ایرانی.^۷

صحنه‌هایی از *سال صفر* در همان اسفند ۱۳۵۷ از سوی *انتشارات زنان* در اختیار شبکه‌های تلویزیونی فرانسه قرار گرفت.^۸ کانال ۲ فرانسه در بخش اخبار نیم روزی، پاره‌ای از صحنه‌های فیلم را به نمایش گذاشت و به این ترتیب خبر ساخته شدن *سال صفر* پراکنده گشت. کمی پیشتر اما، در همایشی که ایرانیان ساکن پاریس در تالار موتوالیته‌ی این شهر سازمان داده بودند، برای نخستین بار فیلم به نمایش گذاشته شد؛ با حضور سازندگان.^۹

سفر به ایران

هدف آغازین گروهی که از سوی جنبش *آزادی زنان (ام‌ال‌اف)* به ایران سفر کرد، شرکت در برنامه‌ی ۸ مارس بود که از سوی کمیته‌ی موقت *تدارکات روز جهانی زنان* برگزار می‌شد.^{۱۰} کیت میلِت فمینیست نامدار آمریکایی که سال‌ها در کمیته *برای آزادی هنری و اندیشه در ایران (CAIFI)* علیه حکومت محمد رضا شاه پهلوی مبارزه کرده بود، از سوی شماری از یاران و رفقای ایرانی‌اش برای سخنرانی در برنامه‌ی آن کمیته دعوت شد. او به نوبه‌ی خود از چند چهره‌ی آشنای جنبش فمینیستی آمریکای شمالی و اروپای غربی (گلوریا استینم، آنجلا دیویس، رابین مورگان و...) خواست تا با شرکت کردن در آن برنامه و یا

۵ - پیشین.

۶ - http://placebo.Unicaen.fr/cindoc.web/www.cine3_mondes.fr/ins/N23/catalogue/mouv.htm.

۷ - به گمان ما گزینش این نام بیش از هر چیز از تجربه‌ی جنبش زنان فرانسه الهام گرفته بود و گونه‌ای الگوبرداری بود. کنشگران جنبش زنان در فرانسه، سال هفتاد مسیحی را برای زن فرانسوی، سال صفر نامیدند. چه رویدادهای برآمده از جنبش مه ۶۸، چنان بی‌پیشینه، گسترده و همه‌سویه بود که گسستی تمام و کمال از فرایندهای پیشین در جنبش‌رهایی زن را می‌نمود؛ نیز آغاز نو در زندگی و بالندگی زنان این کشور را. به دیده‌ی زنان *ام.ال.اف.* خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷ آغازی نو در جنبش زن ایرانی بود و گسستی همه‌سویه با گذشته.

۸ - نگاه کنید به «همراه با زنان ایرانی»، ۸ مارس ۱۹۷۹، *زنان ام‌ال‌اف.* در جنبش، در همین دفتر.

۹ - در کتاب ۲۰۰۸-۱۹۶۸ نسل *ام‌ال‌اف (Generation MLF)*، انتشارات زن، ۲۰۰۸، پاریس، ص ۱۴۷ آمده است که این برنامه را *ام‌ال‌اف.* سازمان داد که نا دقیق است. همین‌جا بگوئیم کوشش‌های ما برای یافتن تاریخ دقیق برگزاری این همایش تاکنون بی‌نتیجه مانده است.

۱۰ - برای آشنایی با کمیته‌ی موقت *تدارکات روز جهانی زنان*، نگاه کنید به دفتر اول همین مجموعه.

فرستادن پیام، نسبت به زنان ایرانی کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زنان، همبستگی نشان دهند.^{۱۱} از آن چند چهره یکی هم آنتوانت فوک بود؛ رهبر جنبش آزادی زن (ام‌ال. اف.) در فرانسه.^{۱۲} فوک، پیشنهاد میلث را پذیرفت، درجا پیام همبستگی نوشت و «قول داد که هیئت از ام‌ال. اف. را روانه‌ی ایران کند.»^{۱۳}

از آن «هیئت» نخستین کسی که به ایران رسید، کلودین مولار است. این زن فرانسوی، سی ساله، عکاس، بر زبان انگلیسی چیره، سفر کرده و دنیا دیده، بامداد ۱۷ اسفند خود را به تهران رساند و در هتل انترکننتینانتال که یکی از سکونت‌گاه‌های خبرنگاران خارجی مستقر در تهران بود، اتاقی گرفت.^{۱۴} میلث در کتاب ماندگارش، رفتن به ایران، درباره‌ی او نوشته است:

«کلودین تازه یک ساعت پیش رسیده. در هتل بند نمی‌شود و به سوی ناشناخته، خیز برمی‌دارد. تاکسی می‌گیرد و حدس می‌زند که باید راهی دانشگاه شود. به امید چیزی، همایشی، برنامه‌ای خود را به اینجا رسانده است. ما او را در حالی می‌بینیم که زیر برف ایستاده بود؛ شلوار سفید به پا داشت و پلور نازکی به تن...»^{۱۵}

کلودین مولار نیز همچون کیت ملیت دیر به دانشگاه تهران رسیده بود. آنقدر دیر که نه توانست راه‌پیمایی خودجوش زنان معترض به حجاب اجباری را ببیند و نه هیچ یک از برنامه‌های گروه‌های زن چپگرا که به خاطر انبوه جمعیت از ورود افراد به تالار برگزاری برنامه‌هاشان، جلوگیری می‌کردند.^{۱۶} هر دو اما در همان صحن دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، از آنچه آیت‌الله خمینی شب پیش به اشاره گفته بود و صبح ۱۷ اسفند از راه رسانه‌ها پراکنده شده بود و خشم زنان را برانگیخته بود، آگاه می‌شوند. اینکه «... در وزارت‌خانه‌های

۱۱- نگاه کنید به *با زنان ایرانی* ۸ مارس ۱۹۷۹، زنان ام. اف. در جنبش، پیشین.

۱۲- کیت میلث، به *ایران رفتن* Coward, Mc Cann & Geoghegan، انتشارات Going to Iran، ص ۹۴.

۱۳- نگاه کنید به *همراه با زنان ایرانی*... پیشین. کیت میلث در کتابش رفتن به ایران، می‌نویسد: «... آنتوانت گفته بود که شاید یکی از آن‌ها [به ایران] بیاید. متن انگلیسی، ص ۱۱۸. بیفزایم که گزیده‌ای از پیام آنتوانت فوک در همین دفتر آمده است. همراه با زنان ایرانی، ۸ مارس ۱۹۷۹، زنان ام‌ال. اف. در جنبش، در همین دفتر.

۱۴- گفتگوی مهناز متین و ناصر مهاجر با کلودین مولار، پیشین.

۱۵- کیت میلث، به *ایران رفتن*، صص ۱۱۸ و ۱۲۰.

۱۶- کیت میلث، پیشین.

اسلامی، نباید زن‌ها لخت بیایند. زن‌ها بروند اما با حجاب باشند.^{۱۷۱} هر دو نیز در کوی دانشگاه واکنش گروه‌های گوناگون اجتماعی نسبت به آن گفته را دیدند و حس کردند که حادثه‌ای بزرگ در حال تکوین است. این حس در برنامه‌ی کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زنان که عصر آن روز در ورزشگاه نصیری برگزار شد، بیش از پیش تقویت گشت؛ وقتی شنیدند که صبح همان روز، بیش از پنج هزار زن از قشرهای گوناگون اجتماعی در اعتراض به سخنان خمینی و حجاب اجباری به سوی نخست وزیری راه پیمودند و در معرض حمله‌ی متعصبین شیعی و اراذل و اوباش قرار گرفتند. نیز اینکه بناست روز شنبه ۱۹ اسفند در کاخ دادگستری گردهم‌آیی بزرگی برپا شود؛ با هدف واپس نشاندن حمله‌ی حکومت اسلامی به حقوق زن ایرانی.

کلودین مولار- و همچنین کیت میل - در گردهم‌آیی بزرگ زنان در کاخ دادگستری (شنبه ۱۹ اسفند) شرکت کردند و آن اجتماع باشکوه را به چشم خود دیدند و نیز اراده‌ی راسخ زنان را به ادامه‌ی مبارزه! مولار در خبری که برای هم‌زمانش به پاریس تلکس می‌کند، می‌نویسد:

"یک زن گفت: من اولاد پیغمبرم. اما این‌ها اگر از حمله به زن‌ها دست برندارند، من از اسلام خروج می‌کنم. برای جمعه ۱۶ مارس (۲۴ اسفند) راه‌پیمایی‌ای پیش‌بینی شده است. یکی از زنان گفت که: این خیلی دیر است؛ چون تا آن موقع بسیار چیزها می‌تواند اتفاق بیافتد. راه‌پیمایی را باید دوشنبه برگزار کنیم. به این ترتیب زنان تصمیم می‌گیرند که راه‌پیمایی‌شان را ساعت ۹ صبح دوشنبه ۱۲ مارس (۲۱ اسفند) برگزار کنند، از دانشگاه تهران به سوی میدان آزادی.^{۱۸۱}"

همان شنبه ۱۹ اسفند، کیت میل و همراه کانادایی عکاس و فیلم‌بردارش، سوفی کیر *Sophie Keir*، در اتاق کلودین مولار در هتل انترکننتینانتال تصمیم می‌گیرند برنده‌ترین سلاح‌شان را برای پخش خبر راه‌پیمایی روز دوشنبه و جلب پشتیبانی جهانی، به کار گیرند: برگزاری یک کنفرانس مطبوعاتی در هتل انترکننتینانتال تهران با مشارکت سه زن ایرانی از کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زنان (که پس از سخنرانی آیت‌الله خمینی به کمیته‌ی دفاع از حقوق زن تغییر نام داده بود) و سه زن خارجی: کیت میل، کلودین مولار و

۱۷- آیندگان، شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷.

۱۸- تلکس فرستاده شده از تهران به ام. ال. اف. در پاریس، آرشیو انتشارات زنان.

سیلوینا بواسوناس که قرار بود فردای آن روز، یعنی یکشنبه ۲۰ اسفند از پاریس به تهران برسد. سیلوینا ۳۷ ساله در محافل فرهنگی و هنری دنیا، ناشناخته نبود. خانواده‌ی او از بانکداران بزرگ هندوست و هنرپرور فرانسه بودند که در سال‌های آغازین دهه‌ی چهل مسیحی، وقتی سیلوینا سه ساله بود، به ایالات متحده مهاجرت می‌کنند.^{۱۹} او اما در هجده سالگی (۱۹۶۲) به پاریس بازمی‌گردد.^{۲۰} این شهر را زیستگاه خود می‌سازد و به زودی وارث ثروتی چند میلیارد فرانکی می‌شود. به خاطر باورهای کمونیستی و نیز برداشت آوانگاردش از هنر، بخش بزرگی از این ثروت را در اختیار هنرمندان جوان ناداری قرار می‌دهد که پروژه‌ی ۱۵ فیلمه‌ی زنگبار مهم‌ترین ره‌آورد آن ابتکار انقلابی‌ست.^{۲۱}



AP Associated Press
Wirephoto

Kate Millet: Antipodal women's rights activist Kate Millet, left, sits with two self-proclaimed members of the French women's liberation movement during a press conference in Tehran, Iran Sunday. The women expressed their support for women fighting for equal rights with men in Iran. They also said that they will take part in a huge women's rights demonstration scheduled for Monday in Tehran. 5272

۱۹- نگاه کنید به ماری جو هاورناس Marie-jo Dhavernas، نشریه‌ی *La Revue d'en Face*،

شماره‌ی ۸، ۱۹۸۰، و برنت استوارت Brent Stewart، *http.www.the.southern.com*،

۲۰- نگاه کنید به کتاب *نسل ام‌ال. اف.* ۲۰۰۸-۱۹۶۸ *Generation MLF*، انتشارات زن، ۲۰۰۸،

پاریس، ص ۶۸

۲۱- سیلوینا بواسوناس آنچه‌ی‌ای به هرالد تریبون بین‌المللی می‌دهد به این شرح: "پول رایگان برای پروژه‌های هنری! لطفاً به نشانی زیر مراجعه کنید." برای آشنایی با پروژه‌ی فیلم زنگبار، نگاه کنید به آرشیو فیلم هاروارد

(*Harvard Film Archive*) و نیز روزنامه‌ی *گاردین لندن*، ۹ فوریه ۲۰۰۲.

سیلوانا بواسوناس و سیلویان ری که فیلم‌بردار بود، صبح یکشنبه ۲۰ اسفند به تهران رسیدند؛ با باری از ساز و برگ فیلمبرداری.^{۲۲} آن‌ها نیز در هتل انترکنتینانتال سکنا گزیدند. آن‌ها نیز وقت‌شان را تلف نکردند و از راه نرسیده، به مقر وزارت خارجه ایران رفتند (همراه با کلودین مولار) تا در تحصن "زنان پاک‌سازی" شده‌ی این وزارت‌خانه، شرکت کنند.^{۲۳} آن‌ها نیز خیلی سریع از وضعیت جاری در جامعه، حس و حالی پیدا کردند و با داده‌های تازه‌ای به هتل انترکنتینانتال بازگشتند. داده‌هایی که در مصاحبه‌ی مطبوعاتی بعد از ظهر به کارشان آمد.^{۲۴} در آن کنفرانس مولار و بواسوناس به پرسش‌های تحریک‌آمیز، تحقیرآمیز و موزیانه‌ی خبرنگاران پاسخ دادند. سیلویان ری از مصاحبه فیلم برمی‌داشت؛ همچون سوفی کر. اینکه چرا پاره‌هایی از آن فیلم و صحنه‌هایی از آن مصاحبه‌ی مطبوعاتی در سال صفر بازتاب نیافت، بر ما روشن نیست. چه بسا به این سبب که خط کلی پرسش‌ها، منطبق هستی فمینیست‌های اروپایی و آمریکایی را در تهران به زیر پرسش می‌برد و این کردار نمادین همبستگی‌ی بین‌المللی را گونه‌ای دخالت در روند رخدادهای ایران وامی‌نمود!^{۲۵}

آن مصاحبه‌ی مطبوعاتی گرچه در هیچ رسانه‌ی فارسی زبان بازتاب نیافت، با این حال



سیلوانا بواسوناس و میشل مولر
برگرفته از کتاب *به ایران رفتن*

صبح‌گاه دوشنبه ۲۱ اسفند، هزاران زن دانشگاه تهران گرد هم آمدند. کیت میل، سوفی کر و کلودین مولار هم در آن گردهم‌آیی بودند و شاهد سخنرانی‌های پر شور زنان موافق و مخالف راه‌پیمایی در زمین چمن دانشگاه، از آن گردهم‌آیی تاریخی و استدلال‌زنانی که بر ضرورت راه‌پیمایی پای می‌فشردند و زنانی که از ادامه‌ی مبارزه به "اشکالی دیگر" داد سخن می‌دادند، تاکنون فیلمی به نمایش

۲۲- کیت میل، صص ۱۵۴ و ۱۵۸؛ نیز کلودین مولار در گفتگو با ویراستاران این دفتر، پیشین.

۲۳- کیت میل، پیشین صص ۱۵۴.

۲۴- پیشین صص ۱۵۴.

۲۵- برای آگاهی از چند و چون آن مصاحبه‌ی مطبوعاتی نگاه کنید به کیت میل، فصل پنجم، صص

در نیامده است. آیا از آن لحظه‌ی شورانگیز تصمیم‌گیری نهایی، فیلمی در دست است؟ همین قدر می‌دانیم که سوفی کبر از ترس مردانی که دور او را گرفته بودند و از دوربین فیلمبرداری‌اش چشم برنمی‌گرفتند، عطای فیلم‌برداری را به لقایش بخشید.^{۲۶} کلودین مولار سبک و بدون دوربین به دانشگاه آمده بود. او هم چشم به راه همراهانش بود؛ به ویژه میشل مولر فیلم‌بردار که قرار بود صبح آن روز به تهران فرود آید.^{۲۷} هرچه بود، لحظه‌ی صفر سال صفر، با تصویرها و صدای زنان آزادی‌خواهی آغاز می‌شود که از دانشگاه بیرون آمده‌اند و راه «انقلاب» را به سوی «آزادی» می‌پیمایند.

به سوی آزادی

«در راه تو/ کی ارزشی دارد این جان ما/ پاینده باد خاک ایران ما». فیلم با این سرود آغاز می‌شود که دختران دبستانی آن را می‌خوانند. سپس نمای دور از انبوه زنانی که در حرکت‌اند با این شعار درمی‌آمیزد: آزادی نه شرقی‌ست، نه غربی‌ست، جهانی‌ست. هم‌زمان صدای آرام و آهنگینی به فرانسسه می‌گوید: «تهران، ۸ مارس ۱۹۷۹». صدا یک لحظه فرو می‌نشیند و آنگاه ادامه می‌یابد: «ما چهار زن فرانسوی بودیم که روز ۸ مارس و تمام روزهای هفته‌ی انقلاب زن را همدوش زنان ایرانی گذراندیم؛ در تحصن، در تظاهرات، در میتینگ و جلسات بحث.»

بیان «راوی» درست و دقیق نیست. این تصور را به وجود می‌آورد که گویا راه‌پیمایی در روز ۸ مارس روی داده است. اما اشتباه و کلی‌گویی درباره‌ی کم و کیف همراهی زنان. *مه‌الف*. با خیزش زنان ایران، از بیان آغازین فراتر نمی‌رود. فیلم به محض اینکه دور می‌گیرد و واقعیت تاریخی را بازمی‌سازد و بازمی‌نماید، درست و دقیق به پیش می‌رود. پیش از هر چیز شعارهای اصلی راه‌پیمایی‌ست که به گوش می‌خورد: لحظه به لحظه گویم، زیر شکنجه گویم، یا مرگ یا آزادی/ ما زنان ایرانی در بند نمی‌مانیم/ ما حجاب نمی‌خواهیم/ زنان ما زحمتکش‌اند، زحمتکشان آزادند.

پس از پخش شعارهای اصلی که با حرکت دوربین بر راه‌پیمایان توأمان است، «راوی» از تیراندازی هوایی مأموران انتظامی می‌گوید، ضرب و شتم راه‌پیمایان و کوشش برای پراکندن آنان. سپس چند زن چادری بر پرده پدیدار می‌شوند. تاکید دارند که زنان، چه

۲۶- کیت میلر، ص ۱۹۰.

۲۷- گفتگوی مهناز متین و ناصر مهاجر با کلودین مولار، دوشنبه ۷ ژوئن ۲۰۱۰.

بی‌حجاب و چه با حجاب، علیه شاه برخاستند و دوشادوش هم جنگیدند. دیدگاه‌های این زنان که در روز ۱۷ اسفند نیز در کنار زنان بی‌حجاب ایستادند و حکم حجاب اجباری را برنتابیدند، بیشتر بر محور آزادی پوشش دور می‌زند و اصل حق انتخاب انسان‌ها، حق انتخابی که پس از فرادستی آیت‌الله خمینی در جنبش ضد دیکتاتوری شاه و پیروزی انقلاب، با هجومی همه‌جانبه روبرو شد:

"هفته پیش در خیابان احساس خطر کردم. به من گفتند چرا چادر نداری؟ اصلاً احساس امنیت نمی‌کردم. هرکدام‌شان چیزی بارم می‌کردند. به خود می‌گفتم باید عکس‌العملی نشان دهم و از خودم دفاع کنم. ما قبلاً هم تظاهرات کرده‌ایم. آن موقع ارتش در خیابان بود و ما با خطر مرگ روبرو بودیم. حالا چه ترسی از چند تا مرد دارم."



سیلویان ری
برگرفته از کتاب *نسل ام‌ال‌اف*.

واقعیتی که این زن جوان راه‌پیما به زبان می‌آورد، زن پرستاری، از دریچه‌ای دیگر بازمی‌شکافد؛ کمی پس از آنکه راه‌پیمایان از کنار بیمارستانی می‌گذرند، شعار درود بر پرستار سرمی‌دهند و از همدلی این نیروی مهم «هفته انقلاب زن» به سرور می‌آیند.

"همه‌ی مردم برای آزادی از شر امپریالیسم آمریکا مبارزه کردند. زن و مرد همه به خیابان آمدند. برای

خواسته‌های‌شان مبارزه کردند و پیروز شدند، ما هم درس می‌خواندیم و هم در بیمارستان کار می‌کردیم. روزهای انقلاب زخمی‌ها را درمان می‌کردیم. بعداً که... انقلاب پیروز شد، همه در خیابان بودیم. خمینی گفت: تظاهرات بسه؛ به خانه‌های‌تان برگردید. ما هم برگشتیم. از پنجشنبه [۱۷ اسفند] دوباره به خیابان آمدیم و گفتیم حجاب نمی‌خواهیم؛ اگر می‌خواستید این کار را بکنید، می‌گفتید. ما برای برابری حقوقی زن و مرد آمدیم... همین الان باید حرف‌مان را بزنیم. وقتی قانون اساسی را نوشتند، دیگر خیلی دیر است. ما تنها علیه حجاب اجباری مبارزه نمی‌کنیم. ما نمی‌توانیم با آن حجاب و چیزهایی که آنان می‌گویند، آنقدر که دل‌مان می‌خواهد و می‌توانیم به مریض‌های‌مان کمک کنیم."

پس از آن زن پرستار، دوربین بر صورت کیت میلر زوم می‌کند که حرفش درباره‌ی

ویژگی‌های خیزش زنان ایران است و اینکه این جنبش با هرچه تا آن روز دیده، تفاوت دارد. از جمله تفاوت‌هایی که کیت میلِت بر آن انگشت می‌گذارد، حضور گسترده‌ی دختران دانش‌آموز در آن جنبش است. یکی از دختران در برابر دوربین به سادگی می‌گوید: "ما می‌خواهیم آزاد زندگی کنیم. مادرم هم مثل من فکر می‌کند. او هم فشار را تحمل نمی‌کند."

در اینجا است که «راوی» رشته‌ی کلام را باز به دست می‌گیرد. نقطه‌های اوج «هفته‌ی انقلاب زن» ایرانی را برمی‌شمارد (و نه به ترتیب تاریخی درست) و بعد بلندگو را به یکی از ۲۰ هزار زن راه‌پیمایی می‌سپارد که هویتش را فاش نمی‌سازد:

"ما بیدار شدیم. تظاهرات ما فقط به مسئله‌ی حجاب نمی‌پردازد. مبارزه‌ی ما ابعاد گوناگون دارد: دستمزد برابر در مقابل کار برابر، حق اشتغال زنان، آزادی بیان، مطبوعات، گردهم‌آیی و تشکل."

پس از این اعلام موضع، باز «راوی» ست که به سخن می‌آید. او از چهار هزار زن زندانی سیاسی دوران شاه سخن می‌گوید، از شرکت توده‌ای زنان در انقلاب ۵۷-۱۳۵۶ و از سیاسی‌شدن نیمه‌ی دیگر جامعه که انقلاب را ادامه داده است.^{۲۸} و این تنها پیش‌درآمد بازگویی این اصل نیست که: "بدون رهایی زنان، هیچ انقلاب واقعی نمی‌تواند وجود داشته باشد!" بلکه برای زمینه‌چینی طرح این مسئله نیز هست که خیزش خودجوش زنان ایران در اسفند ۵۷، «تولد دوباره» جنبش زنان این کشور، قدرت‌نمایی ستایش‌انگیز و انقلاب آن‌ها در متن انقلاب، پیام‌آور پیکارهای آتی و پیشرفت بنیاد برانداز زن ایرانی در پهنه‌ی اجتماعی است.

سال صفر، پایان راه‌پیمایی بزرگ دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ را نشان نمی‌دهد. به این دلیل ساده که حزب‌اللهی‌ها در پناه «برادران کمیته‌های انقلاب»، با نقشه‌ای از پیش پرداخته، صفوف مردانی را که دست در دست، زنجیره‌ای برای حفاظت از زنان آزادی‌خواه به وجود

۲۸- این گفته نشانگر شناخت سطحی کنشگران *ام‌ال‌اف*. است از تاریخ جنبش زنان ایران در برش زمانی‌ای که فیلم ساخته و پرداخته شد. مهم اما این است: کسانی که دانشی اندک از ایران و رویدادها و روندهای سیاسی جامعه ما داشتند و حتا گمان می‌کردند که مراسم ۸ مارس ۱۳۵۷ با وقف‌های پنجاه ساله برگذار شد، در کوتاه زمانی خود را آموزش دادند و دست کم خطوط کلی تاریخ ایران سده بیستم را آموختند. نمونه‌اش نشریه زنان *ام‌ال‌اف*. است (*Des Femmes en Mouvements-hebdo*) که در شماره‌ی چهارم خود (۳۰ نوامبر تا ۷ سپتامبر ۷۹) تاریخچه‌ای از شورش زنان ایران از قرن نوزدهم به این سو به دست داد.

آورده بودند در هم شکستند، به راه‌پیمایان شبیخون زدند و پس از اینکه گروه فیلم‌برداری را مجبور به ترک میدان کردند، به تارومار نخستین جنبش مقاومت علیه حکومت اسلامی برآمدند. متعصبین شیعی برآن بودند که نگذارند «انقلاب» به «آزادی» برسد.

با این همه فردای آن روز چند صد زن از آن خیل ۲۰ هزار نفری در برابر ساختمان رادیو تلویزیون گرد آمدند. این زنان نه تنها از همراهی جریان‌ها و جرگه‌های ترقی‌خواه جامعه بی‌بهره ماندند، بلکه حتی از پشتیبانی بیشتر گروه‌های زنانی که در راهپیمایی ۲۱ اسفند شرکت داشتند، برخوردار نگشتند. نگرش مصلحت‌جویانه، محافظه‌کارانه و ساده‌اندیشانه، یکسره چیره شده بود: حکومت طرح حجاب اجباری را پس گرفته و تداوم حرکت به سود «ضد انقلاب» تمام می‌شود. اما واگویی زن جوانی که در دو دقیقه و ده ثانیه‌ی پایانی فیلم روبروی دوربین، استوار می‌ایستد؛ با فرانسهای بی‌اشتباه، سیاست سکوت رادیو - تلویزیون را نسبت به راهپیمایی بزرگ فاش می‌نماید؛ از سانسور جنبش حق‌خواهانه زنان پرده برمی‌دارد و از چاقوکشی‌های روز پیش حزب‌الله، بیننده‌ی سال صفر را اندیشناک می‌سازد. واگویی این زن، سیاه‌نمایی نیست؛ نمای سیاه آینده‌ی جامعه ایران است. او برآمدن دوره‌ی تاریک اندیشی را هشدار می‌دهد که درون‌مایه‌اش این شعار است: ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم. و شگفتا که فیلم با این شعارِ شعارهای انقلاب ایران، به پایان می‌رسد.

بازگشت

پنج‌شنبه ۲۴ اسفند، «دولت موقت» حکم اخراج کیت میلث را از ایران صادر کرد؛ چند ساعتی پس از اخراج رالف شانمن روشنفکر چپ‌گرای آمریکایی که برای روشنگری درباره‌ی طرح‌ها و برنامه‌های کمونیزم‌ستیز ایالات متحده، به ایران آمده بود.^{۲۹} حکم اخراج میلث را سخنگوی دولت، عباس امیرانتظام اعلام کرد؛ در جریان یک کنفرانس مطبوعاتی در همان روز ۲۴ اسفند و به این ترتیب:

"سخنگوی دولت در مورد شانمن گفت که هر خبرنگار دیگری که بر خلاف اهداف انقلاب ما عمل کند، اخراج خواهد شد. از امیرانتظام سؤال شد: کیت میلث عضو نهضت آزادی زن آمریکا هم اخراج خواهد شد؟ وی جواب داد او هم اخراج خواهد شد؛ هر خبرنگاری که کاسه‌ی صبر دولت و انقلاب را لبریز کند، اخراج خواهد شد... سؤال شد از دو روز قبل فیلم‌هایی که خبرنگاران خارجی از ایران تهیه کرده‌اند، در گمرک به آن‌ها اجازه خروج داده

نمی‌شود. سخنگوی دولت گفت: متأسفانه در روزهای گذشته متوجه شده‌ایم بعضی از مطبوعات فیلم‌هایی از نقاط مختلف تهیه می‌کنند که منظور آن لطمه زدن به انقلاب ایران است و واقعیت‌ها را با بی‌نظری نمی‌نگرند؛ از این رو از طریق وزارت اطلاعات دستور داده شده است که این فیلم‌ها ابتدا در وزارت اطلاعات به نمایش درآید و اگر فیلم‌های مزبور به انقلاب ایران لطمه وارد می‌آورد، از خروج آن‌ها جلوگیری می‌شود.^{۳۰}

در همین مصاحبه است که عباس امیرانتظام می‌گوید:

"بعضی‌ها سعی دارند ما را افرادی فنتایک یا متعلق به دو هزار سال قبل معرفی کنند... اجازه نخواهیم داد به کسانی... بیایند به وسیله‌ی فیلم‌ها و یا مقالاتی ملت ما را در دنیا تحقیر بکنند."^{۳۱}

خبر مصاحبه‌ی مطبوعاتی امیرانتظام، همان شب ۲۴ اسفند به کیت میلت می‌رسد؛ به واسطه‌ی خبرنگار رویتیر.^{۳۲} میلت که آنگاه در هتل انترکنتینانتال تهران بود، به محض آگاهی از خبر، به اتاق کلودین مولار و سیلوینا بواسوناس می‌رود؛ همراه با سوفی کیر. زنان ام/ال/اف. از شنیدن خبر دل‌نگران می‌شوند. خطر را در چند گامی خود می‌بینند. درجا به آنتوانت فوک تلفن می‌کنند؛ در پاریس. فوک به آن‌ها رهنمود می‌دهد که بی‌درنگ به پاریس بازگردند. زنان ام/ال/اف. به گفتگو می‌نشینند.^{۳۳} در همان حال که به پاره‌کردن و از میان بردن گزارش‌ها و یادداشت‌های خبری‌شان سرگرمند، تصمیم می‌گیرند که سیلوینا بواسوناس فوری از ایران خارج شود.^{۳۴} او به سرعت بار سفر بست و خود را به فرودگاه مهرآباد رساند. در اولین پرواز خارجی جایی گرفت و ایران را ترک کرد؛ با حلقه‌های فیلم جاسازی شده در چمدانش و بی‌سازوبرگ فیلم‌برداری.^{۳۵} پس از او میشل مولر ایران را ترک کرد؛ با سازوبرگ فیلم‌برداری گروه.

شنبه ۲۶ اسفند، کیت میلت بازداشت شد.^{۳۶} او را پس از یک ساعت و نیم بازجویی در

۳۰- کیهان پنجشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۵۷.

۳۱- آیندگان، شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۷.

۳۲- کیت میلت، به ایران رفتن، ص ۲۴۸.

۳۳- کیت میلت، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۳۴- گفتگوی مهناز متین و ناصر مهاجر با کلودین مولار، دوشبه ۷ ژوئن ۲۰۱۰.

۳۵- پیشین.

۳۶- آیندگان و کیهان، ۲۸ اسفند ۱۳۵۷.

وزارت خارجه ایران اسلامی، به فرودگاه مهرآباد بردند؛ در اتاقی حبس کردند تا با اولین هواپیما به پاریس بفرستند.^{۳۷} همان شب کلودین مولار و سیلوین ری، در طبقه‌ی آخر هتل انترکنتینانتال تهران با خبرنگار *لوموند* و *آژانس فرانس پرس* *AFP* شام خوردند. در این شام آخر، خبرنگار *AFP* که در روز سه شنبه ۲۲ اسفند فیلم‌هاشان در فرودگاه مهرآباد ضبط شده بود، به کلودین مولار و سیلوین ری می‌گویند که "ایرانی‌ها نخواهند گذاشت شما فیلم‌های‌تان را از ایران خارج کنید."^{۳۸} کلودین مولار و سیلوین ری، اما دیگر دلیل زیادی برای نگرانی نداشتند. آن‌ها فردای آن شب، یعنی دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۷ از هفت خوان گمرک تهران گذشتند و از ایران رفتند. درست در روزی که دو تن دیگر از پشتیبانان پیگیر و صمیمی جنبش زنان ایران، کیت میلِت و سوفیا کِر از ایران اسلامی رانده شدند.

ناصر مهاجر

۳۷- پیشین.

۳۸- گفتگوی مهناز متین و ناصر مهاجر با کلودین مولار، پیش گفته.

به ایران رفتن*

به *ایران رفتن* نام سفرنامه‌ی کیت میلِت *Kate Millet* نویسنده‌ی فمینیست آمریکایی پُرآوازه است به ایران. کیت میلِت روز ۱۵ اسفند سال ۱۳۵۷ با همراه کانادایی عکاسش، سوفی کِر *Sophie Keir*، وارد ایران می‌شود و روز ۲۹ اسفند همان سال، به اشاره‌ی سخنگوی «دولت موقت» عباس امیر انتظام، از ایران اخراج می‌گردد. هدف او از این سفر پیش از هر چیز سخنرانی بود در مراسم ۸ مارس که هم‌زمان پیشینش در *CAIFI* (کمیته‌ی برای آزادی هنری و اندیشه - شاخه‌ی نیویورک) برگزار می‌کردند. میلِت به درخواست و دعوت همان‌ها که در بازگشت به ایران حزب کارگران سوسیالیست را بنیاد گذاشتند (۲ بهمن ۱۳۵۷) به ایران می‌رود. هم‌زمانی ورود کیت میلِت به تهران با سخنرانی آیت‌الله خمینی در قم و گریز زدن آیت‌الله به حجاب اجباری زنان مزد و حقوق بگیر دولت، که زمینه‌ساز خیزش خودجوش پنج روز زنان تجددخواه شهرهای بزرگ ایران شد و جنبش همبستگی جهانی با زنی ایرانی، درون مایه این سفرنامه است.



به *ایران رفتن* که می‌توانست به تهران رفتن نام گیرد، چند و چون خیزش خودجوش زنان طبقه‌ی متوسط شهرهای ایران را با دقتی ستودنی برمی‌نماید. توده‌ی زنان هرکجا که گردهم می‌آمدند، کیت میلِت و سوفی کِر هم خود را به آن‌ها می‌رساندند؛ با دفترچه یادداشت، ضبط صوت و دوربین عکاسی! میلِت به هر که سر راه‌اشان سبز می‌شد به گفتگو می‌نشست و جویای عقیده‌اش می‌شد. یکسره در بحث و گفتگو بود؛ به ویژه با زنان

* Kate Millet, *Going to Iran*, Coward, McCann & Geoghegan, New York, pp334

۱- نگاه کنید به کیهان ۳ بهمن ۱۳۵۷، ص ۳ و نیز هفته‌نامه‌ی چه باید کرد، شماره ۳، ۸ اسفند ۱۳۵۷، صص

وابسته به حزب کارگران سوسیالیست. به سهم خود نیز کوشید جنبش زنان ایران، خواسته‌های این جنبش و خطرهایی که از سوی حکومت اسلامی موقعیت و موجودیت زن ایرانی را تهدید می‌کند برای خبرنگاران اروپایی و آمریکایی، شرح دهد. فکر و ذکرش آگاهی از واقعیت‌ها بود و ثبت داده‌ها؛ حتا در بازداشت و در آستانه‌ی اخراج از ایران.

به *ایران رفتن*، کمی پس از بازگشت نویسنده به نیویورک به رشته نگارش کشیده می‌شود؛ وقتی هنوز دیده‌ها و شنیده‌های تهران، در ذهن نویسنده، تازه و جاندار بود. کیت میل، این زن سنت‌شکن و آزاده، سفرنامه‌اش را که دقیق‌ترین و جامع‌ترین گزارش تاکنونی درباره‌ی خیزش پنج روزه‌ی زنان تجدد خواه مبارز تهران است، به سبکی آزاد و سنت‌شکنانه نوشته است. جریان سیال ذهنی جوشنده، دانشور و جستجوگر نه تنها ریز رویدادهای جنبشی تاریخی را به خواننده می‌نمایاند، که آن را با ریز رویدادهای زندگی نویسنده در آن برش تاریخی پیوند می‌زند؛ با پیش‌زمینه‌هایی رنگین و در متنی راستین. در لحظه‌هایی، جریان سیال این ذهن که خیال‌پرداز و آفرینش‌گر نیز هست، واقعیت را به وهم، موجود را به مجاز و حقیقت را به پنداشت، می‌تند. و شگفت اینکه در این ماجراجویی، مرز میان جهان تخیل و جهان واقع، هرگز درآمیخته نمی‌شود. گزارش واقعیت، در معنای درست کلمه، گزارش می‌ماند و گریزهای وهم‌آلود و رویاگونه‌ی نویسنده از آنچه شاید به واقعیت فراروید، از دایره‌ی خیال‌های تلخ و شیرین، پا فراتر نمی‌گذارد.

به *ایران رفتن*، این نوشته‌ی پاک، روراست و گیرا با صدای زنگ تلفن آغاز می‌شود. کیت میل در آتلیه‌ی مجسمه‌سازی‌اش غرق زن چاقی‌ست که خودش بر ساخته و کمی پیشتر از گاراژ، به زیر درخت باغچه‌ی خانه کشانده و حالا مانده که او را چگونه ببوشاند. با دلخوری از صدای زنگ این تلفن نابجا گوشی برمی‌گیرد و صدای خلیل نامی، از اعضای CAIFI (کی‌ف‌ای) در نیویورک، را می‌شنود: کیت، خواهرانت در ایران به تو نیاز دارند. میل، نیکومتش، کنشگر و بزرگوار، نمی‌تواند به این نیاز پاسخگو نباشد. رخت سفر می‌پندد، دو روزه خود را به تهران می‌رساند و می‌کند آنچه باید کرد: پشتیبانی همه جانبه و مسالمت‌آمیز از زنان ایرانی، زیر نگاه و نظارت حاکمان اسلامی. کتاب با بیرون راندن اندوه‌بار میل و کر از ایران، نشانند آن‌ها در هواپیمایی که نمی‌دانند به کدامین سوی می‌رود و دلواپسی‌های ناشناختگی، پایان



می‌یابد. و شادمانی‌ای کودکانه از این خبر که هواپیمای پاریس فرود می‌آید، سرنشینان می‌توانند به این شهر وارد شوند و باری باز خیال‌پردازی و این بار درباره‌ی شهر نور و سرور.

کیت میلِت: شرح حالی کوتاه

کیت میلِت در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۴ دیده بر جهان می‌گشاید؛ در سن پُل مینه‌زوتا. دومین دختر از سه دخترِ زوج کاتولیکِ ایرلندی تبارِ میانه‌حالی است که هر دو دانش‌آموخته دانشگاه‌اند. کیت چهارده ساله است که پدرش، خانواده را رها می‌کند و گذران زندگی و پرورش فرزندان را یکسره بر دوش همسر پیشنش می‌گذارد: زنی روشن‌بین، پیروی فلسفه‌ی خشونت‌پرهیزی گاندی و هوادار مارتین لوتر کینگ.^۲

کیت میلِت در سال ۱۹۵۶ از دانشگاه مینه‌زوتا لیسانس می‌گیرد. پس از آن رهسپار اکسفوردِ انگلیس می‌شود و در رشته‌ی ادبیات انگلیسی، فوق لیسانس می‌گیرد؛ به عنوان دانشجوی ممتاز. سپس به آمریکا باز می‌گردد و یک چندی در دانشگاه کارولینای شمالی درس می‌دهد. اما خیلی زود از کار دانشگاهی کناره می‌گیرد. نیویورک را برای زندگی



مجله‌ی تایمز، اوت ۱۹۷۰

برمی‌گزیند و با مجسمه‌سازی و تدریس در کودکستان، زندگی می‌گذراند. در سال ۱۹۶۱ به ژاپن می‌رود تا فوت و فن مجسمه‌سازی و نقاشی ژاپنی را فرا گیرد. در ژاپن با فومیو یوشی مورا، مجسمه‌ساز، آشنا می‌شود و در سال ۱۹۶۵ با او ازدواج می‌کند.^۳ در بازگشت به آمریکا، کار هنری را پی‌می‌گیرد، نیزهمیاری با جنبش حقوق منی، جنبش ضد جنگ ویتنام و جنبش نوپای زنان. در بارنارد کالج پُر اعتبار هم به تدریس زبان انگلیسی می‌پردازد. در سال ۱۹۶۸ در دانشگاه کلمبیا تِبِت نام می‌کند؛ در رشته‌ی انگلیسی و ادبیات تطبیقی. رساله‌ی دکتری‌اش را که در

سال ۱۹۷۰ با درجه‌ی «ممتاز» به پایان می‌رساند، زندگی او را دگرگون می‌سازد. این اثر نوآورانه را که بررسی سیمای زن است در رمان‌های د. اچ. لورنس، هنری میلر و نورمن مایلر در مقایسه با سیمای زنان رمان‌های ژان ژنه‌ی همجنس‌گرا، در همان سال ۱۹۷۰ به چاپ

۲- کیت میلِت، زندگی‌نامه، Answer.com

۳- پیشین.

می‌رسد؛ زیر نام **سیاست جنسیتی** و از سوی دانشگاه کلمبیا. این کتاب در همان چند ماه اولی که به بازار کتاب عرضه می‌گردد، توجه‌ها را به خود جلب می‌کند، جزو کتاب‌های پُر فروش (*Best Seller*) می‌شود و چندان مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد که هفته‌نامه‌ی *Time* عکس میلِت را روی جلد مجله به چاپ می‌رساند.^۴ این کتاب به زودی از کتاب‌های پایه‌ای جنبش‌رهایی زن می‌شود.^۵

میلِت شهرتی را که به دست می‌آورد، در راه پیشبرد آرمان‌های انقلابی و آزادی‌خواهانه به کار می‌گیرد. در کازاری که در سال ۱۹۷۰ مسیحی برای آزادی آنجلا دیویس به راه می‌افتد، مشارکتی با همه‌ی وجود دارد. درباره‌ی آزادی این کنشگر کمونیست حقوق مدنی و یار **ببرهای سیاه** (از گروه چپ‌های چپ افراطی سیاه‌پوستان ایالات متحده‌ی آمریکا) در به *ایران رفتن*، چنین نوشته است:

"به ناگاه، دهشتِ مخمصة‌ای که در آن گرفتار آمده بود را دریافتیم. فردی که سرنوشتش در یدِ قدرتِ تام و تمام دولت است. دولتی که به ستاندن جان او کمر بسته است. پس، پیش او ماندم. هفته‌ها، روی میبل دوستم شرم می‌خوابیدم و با اینکه هفته‌ها در پی هم می‌گذشت، زیبایی جسارت آنجلا، وانهادن او را ناممکن می‌ساخت. در ساعتی که حکم براءت‌اش را اعلام کردند، من در کنار او گام می‌زدم؛ سربلند از اینکه در برابر گلوله‌هایی که انتظار می‌رفت از سوی آدم‌کش‌ها شلیک شود، یکی از محافظینش هستم. ۲۸ نفری از آن‌ها، تلفنی تمایل خود را ابراز داشته بودند که آن روز بعد از ظهر، او را خواهند کشت."^۶



آنجلا دیویس در دادگاه

کیت میلِت در همان سال ۱۹۷۰ فیلم مستند سه زن را می‌سازد که پژوهشی است درباره‌ی زندگی روزانه‌ی زن در جامعه‌ای که تبعیض جنسی در آن رواست. فیلم‌نامه‌ی این اثر که در سال ۱۹۷۱ در *روسی‌نامه‌ها (Prostitution Papers)* منتشر شد، نقاب از

۴ - هفته‌نامه‌ی تایم، آمریکا، ۳۱ اوت ۱۹۷۰.

۵ - کیت میلِت، دانش‌نامه‌ی ویکی‌پدیا.

۶ - کیت میلِت، به *ایران رفتن*، ص ۳۰۳.

چهره‌ی "خواهرخواندگی ریاکارانه" برمی‌گیرد و ناهمسانی زندگی زنان طبقه‌های گوناگون اجتماعی را برمی‌نماید.^۷ در همین فیلم‌نامه است که بر نکته‌ای ساده، اما بس مهم، انگشت می‌نهد: "دوست داشتن یک نفر به معنای آن است که بخواهیم او را بشناسیم."^۸ همین کشش به شناخت و دریافت ریشه‌ها، انگیزه‌ی بسیاری از پژوهش‌ها و نوشته‌های پسین او می‌شود؛ از جمله زیرزمین که ماجرای واقعی شکنجه و اعدام یک دختر جوان آمریکایی‌ست در آغاز دهه‌ی ۶۰ مسیحی.^۹

اندیشیدن درباره‌ی شکنجه و اعدام و کوشیدن برای برانداختن آن، از همان زمان یکی از پهنه‌های کنشگری اجتماعی او می‌شود. پس از کودتای ژنرال آگوستینو پینوشه در سال ۱۹۷۳ به همکاری با کمیته‌های دفاع از زندانیان سیاسی شیلی می‌پردازد، نیز هم‌نوابی با جنبش مقاومت مردم این کشور و دیگر مردمان آمریکای جنوبی که زیر چکمه‌ی نظامیان راهی برای ادامه‌کاری و بازسازی جنبش می‌جستند.^{۱۰} میلث از مبارزه برای برچیدن شکنجه و اعدام، نیز دستگیری از زندانیان سیاسی و عقیدتی دست نمی‌کشد. چندان که بیست سال پس از کودتای شیلی، سیاست بی‌رحمی را می‌نویسد (یک فصل کتاب درباره‌ی زندان جمهوری اسلامی‌ست)؛ با این باور که:

"... دانش شکنجه هم خود عملی‌ست سیاسی؛ به همان‌گونه که بی‌خبری از آن و سکوت در برابرش پیامدی سیاسی دارد. سخن گفتن از آنچه ناگفتنی‌ست؛ آغاز عمل است."^{۱۱}

کیت میلث در سال ۱۹۷۴، در اوج شهرت، پرواز کردن را می‌نویسد. کتابی جسورانه از گونه‌ی زندگی‌نامه‌های بی‌دروغ، بی‌ریا، بی‌سانسور، بی‌پوشش، بی‌محاسبه‌های فردی، ملاحظات سیاسی و پنهان‌کاری‌های مصلحتی! در این کتاب که روایتی روان‌شناختی‌ست، از ازدواجش با یوشی مورا می‌نویسد، از دوجنس‌گرایی‌اش، از دلدادگی‌هایش، از

۷- کیت میلث، زندگی‌نامه، *Answer.com*

۸- کیت میلث، *Answer.com* پیشین.

۹- *Basement (Meditations on Human Sacrifice)*, Simon & Schuster, 1979, USA

۱۰- کیت میلث، به ایران رفتن، ص ۱۲.

۱۱- سیاست بی‌رحمی (*The Politics of Cruelty*)، انتشارات Viking، انگلستان، ۱۹۹۴. فصل آخر این کتاب را که دربرگیرنده‌ی جمله‌ی پیش‌گفته است؛ نگارنده‌ی این نوشته به فارسی برگردانده. نگاه کنید به نشریه‌ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی *تقطعه*، شماره ۶، سال دوم، تابستان ۱۳۷۵، صص ۴۷ تا ۵۶.

عشق ورزی‌هایش، از رابطه‌های همجنس‌گرایانه‌اش و پیچیدگی‌های دو رابطه‌ی سختی که از سرگذرانده است. این درون‌کاوی ژرف‌نگرانه و اعتراف‌گونه، به سرعت به عنوان یکی از نمونه‌های درخشان اتوبیوگرافی نویسی راستین شناخته می‌شود و جایگاه میل را به عنوان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های ادبیات زن‌ورانه روزگار ما تثبیت می‌نماید. کیت میل در حال پرواز کردن، به درخواست گردانندگان *CAIFI* پاسخ مثبت می‌دهد و همکاری‌هایی را با آنان آغاز می‌کند.

کمیت‌ه‌ی برای آزادی هنری و اندیشه در ایران

این کمیت‌ه در سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) و در اوج اختناق سیاسی در ایران پدید آمد؛ به پیشگامی شماری از تروتسکیست‌های ایرانی ساکن نیویورک و همکاری تنی چند از شناخته‌شده‌ترین روشنفکران آزادی‌خواه آمریکایی؛ از جمله بلا آزبورگ *Bella Abzug* جین فوندا، زنده‌یاد کی بویل *Kay Boyle* که مدتی ریاست افتخاری *CAIFI* را داشت^{۱۲} و البته کیت میل «گروه» خود را چنین می‌شناساند:

«... ایرانی‌ها و آمریکایی‌ها به *CAIFI* شکل داده‌اند؛ برای شناساندن روشنفکران و هنرمندانی که از سوی حکومت شاه مورد تعدی قرار می‌گیرند. نیز برای دفاع از حقوق قربانیان. هدف آن، فعالیت در راستای آزادی بیان هنری و اندیشه در ایران است؛ بردن مسائل مربوط به دفاع از نویسندگان و شاعران ایران به میان جامعه، جلب افکار عمومی و جمع‌آوری اعانه برای هزینه‌های حقوقی و تبلیغاتی.»^{۱۳}

برداشت کیت میل از *CAIFI* اما با آنچه در بروشورهای رسمی «گروه» آمده، اندکی فرق داشته است. در چگونگی به *ایران رفتن* و در واگویی ماجرای سفر شاه و فرح پهلوی به نیویورک سیتی در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ و تظاهراتی که او و آرتور میلر و بسیاری دیگر از روشنفکران و فمینیست‌های آمریکایی در آن شرکت داشتند، می‌نویسد:

«*CAIFI* خشونت‌پرهیز است و به لحاظ سیاسی غیرمتعهد. گرچه همواره از حزب کارگران سوسیالیست عضوهایی داشتیم با گرایش تروتسکیستی، در واقع یک گروه حقوق بشری بودیم؛ و سهل و ساده. [گروهی] که همه‌ی هدفش آزاد کردن زندانیان سیاسی و

۱۲- کتاب شناسی اینترنتی رضا براهنی به قلم خودش: *Reza Baraheni, a Bio Bibliography*

۱۳- نسرین پاکیزگی، نماینده‌ی شاخه‌ی *CAIFI* در بُستن ایالات متحده، شاه و دانشگاه بزرگش با کمکی کوچک از دوستانش *The Shah and His Great University with a Little Help From His Friends*، دانشکده‌ی حقوق کوستال در فلوریدا، ۲۵ ماه مه ۱۹۷۶.

پایان دادن به شکنجه بود. [از جمله‌ی این کسان آیت‌الله طالقانی بود که *CAIFI* سال‌ها برای آزادی او از زندان تلاش کرده بود]^{۱۴} امیدمان هم این بود که شاه سرنگون شود و دموکراسی قانونی، باز برقرار شود. اما رسالت ما زندانیان سیاسی بودند. آن طور که من در دیگر راه‌پیمایی‌ها می‌شنیدم، *CAIFI* هرگز دنبال خونخواهی و انتقام گرفتن از شاه، جازرزدن اینکده او باید بمیرد و خونش، قلبش و حلقومش مباح است، نبود.^{۱۵}

هرچه بود، *CAIFI* در حساس کردن جامعه‌ی روشنفکران و هنرمندان آمریکایی نسبت به واقعیت‌های ایران و جنایت‌های شاه نقش مهمی ایفا می‌کند. روشنگری درباره‌ی سانسور در ایران، آزار و شکنجه‌ی نویسندگان و هنرمندان مخالف دیکتاتوری شاه، و برجسته‌کردن وضع زنان زندانی سیاسی (منیژه افشارزاده، طاهره سجادی تهرانی، ویدا حاجبی تبریزی،



کیت میل

راه‌پیمایی زنان در تهران، اسفند ۱۳۵۷

عاطفه‌ی گرگین، شیرین معاضد و...)، اعتراض روشنفکران آزادی‌خواه آمریکا را به همراه می‌آورد.^{۱۶} اعتراض‌ها، که بیشتر شکل دادخواست داشت و نامه‌ی سرگشاده به شاه و وزیر خارجه‌اش، در مهم‌ترین نشریه‌های آمریکایی بازتاب می‌یابد و به نوبه‌ی خود زمینه‌ساز اوج‌گیری صداهای مخالف - به ویژه در گروه‌ها و جریان‌های لیبرال نزدیک به حزب دموکرات آمریکا- نسبت به مناسبات دوستانه‌ی ایالات متحده با شاه می‌شود و تربیت و تجهیز پلیس سیاسی خوفناکش، ساواک.

CAIFI پس از این که تروتسکیست‌های

ایرانی از کنفدراسیون اخراج می‌شوند (۱۳۵۳) و به ویژه پس از این که رضا براهنی ایران را ترک می‌کند، به آمریکا می‌آید (۱۳۵۴) و به آن گروه می‌پیوندد، کوشا تر و کارا تر از پیش

۱۴- کیت میل، *به ایران رفتن*، ص ۲۲.

۱۵- *به ایران رفتن*، ص ۱۹.

۱۶- ن. ک. به بروشورها و خبرنامه‌ی *CAIFI*. به ویژه *زنان در زندان‌های شاه*، مورد ویدا حاجبی تبریزی، بی‌تاریخ.

می‌شود.^{۱۷} انتشار اشعار زندان رضا براهنی به زبان انگلیسی (۱۹۷۶/۱۳۷۵) و سپس آدم‌خواران تاجدار او (۱۹۷۷/۱۳۷۶)، به برگزاری ده‌ها برنامه‌ی فرهنگی از سوی CAIFI می‌انجامد.^{۱۸} شهادت جسورانه‌ی براهنی در زیر کمیسیون سازمان‌های بین‌المللی مجلس آمریکا برای «تحریم جهانی ایران در زمینه‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی، هنری و علمی»، به جنبش اعتراضی روشنفکران آن کشور که بیشتر در «انجمن قلم» گردهم آمده‌اند، شتاب و سویی تازه می‌بخشد.^{۱۹} در متن مبارزه‌ی هر دم رشدیابنده‌ی ایرانی‌های مقیم اروپا و آمریکای شمالی و کنفدراسیون‌های دانشجویی که رهبری این مبارزه را به دست داشتند، نوشته‌ها و سخنرانی‌های بی‌شمار «روشنفکران اجتماعی» آمریکا، دیگر مناسبات ایالات متحده‌ی آمریکا با دولت شاه را به زیر پرسش می‌برد و از ضرورت بازبینی آن سیاست سخن می‌گوید.^{۲۰} کیت میلث که به عنوان یک فمینیست به CAIFI پیوسته است و «همواره آرزو می‌کند که فمینیست‌ها علاقه‌ی بیشتری به مسئله‌ی ایران نشان دهند»، در حساس کردن بزرگ‌ترین سازمان زنان آمریکا، NOW، نسبت به زندانیان سیاسی زن ایران به طور عام و کوشش برای آزادی ویدا حاجبی تبریزی به طور خاص، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.^{۲۱}

مجموعه‌ی این کوشش‌هاست که حکومت شاه را به نماد نقض حقوق بشر در افکار عمومی آمریکا تبدیل می‌کند و به نوبه‌ی خود بحث حقوق بشر را یکی از مسائل سیاسی

۱۷- برای اخراج تروتسکیست‌ها از کنفدراسیون، نگاه کنید به افشین متین، کنفدراسیون (تاریخ جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور ۵۷ - ۱۳۳۲)، شیرازه، تهران، صص ۳۷۰ و ۳۷۱.

۱۸- Reza Baraheni, *God Shadows (Prison Poems)*, Indiana University Press, Bloomington, USA, 1976

و *The Crowned Cannibals (Writing on Repression in Iran)*, Vintage Books, NY, 1977

۱۹- ن. ک. به تحریم ایران، نوشته‌ی گرگ گورتن Greg E. Gorton

و پاسخ رضا براهنی، در *The New York Review of Books*، ۲۵ نوامبر ۱۹۷۶.

۲۰- ن. ک. به نامه‌ی سرگشاده ۴۰ روشنفکر آمریکایی و غیرآمریکایی به شاه، *A Word with the Shah* که در حمایت از خواست‌های آزادی‌خواهانه مردم ایران بود، در *The New York Review of Books*، ۲۴ نوامبر ۱۹۷۷.

۲۱- NOW کوتاه شده *National Organization of Women* است که هنوز و همچنان توده‌ای‌ترین سازمان زنان آمریکاست. درباره‌ی دفاع این سازمان از ویدا حاجبی تبریزی، نگاه کنید به کیت میلث، به ایران رفتن، ص ۱۷.

انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۱۹۷۷/۱۳۵۶ می‌نماید. و می‌دانیم که به قدرت رسیدن کارتر و سیاست حقوق بشر او در سست شدن زنجیره‌های استبداد در ایران نقش داشت و نیز در دگرسانی توازن قوا به سود مخالفان حکومت شاه.

و گفتنی‌ست که درست پس از آنکه آیت‌الله خمینی محترمانه از عراق اخراج می‌شود، *CAIFI* کارزاری سازمان می‌دهد و در نامه‌ای به تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۷۸، از دولت فرانسه می‌خواهد که از پذیرایی آیت‌الله که به آن کشور پناه آورده دریغ نوزد و یقین داشته باشد که ایشان "خسونت پرهیزند" و پشتیبان "دموکراسی" و "آزادی بیان"^{۲۲}

رفتن به ایران

وقتی خلیل نامی از *CAIFI* به کیت میلث تلفن می‌کند و به او می‌گوید: "کیت، خواهران در ایران به تو نیاز دارند"، آغاز ماه مارس است؛ نیمه‌های اسفند.^{۲۳} کیت میلث برای روز ۷ و ۸ مارس دو برنامه‌ی از پیش تعیین شده دارد: سخنرانی در دانشگاه اوهایو روز ۷ مارس و در دانشگاه پیتزبورگ، ۸ مارس. برای هر دو سخنرانی قرارداد امضاء نموده و روی درآمد آن حساب باز کرده است. از سوی دیگر غرق در نوشتن کتابی‌ست که گویا مقدر است سال‌ها بعد منتشر شود.^{۲۴} وانگهی مادرش هم او را از رفتن به ایران برحذر می‌دارد و از خطراتی که این سفر در بر دارد، داد سخن می‌دهد و... با این همه، ندایی از ژرفنای وجودش، از "ناخودآگاه رادیکال" اش او را به رفتن فرامی‌خواند.^{۲۵} غریزه‌ی فمینیستی‌اش است یا هشیاری سیاسی یا هوشمندی تاریخی، که به او می‌گوید: «جنبشی دارد در ایران به دنیا می‌آید».^{۲۶} جنبشی که به دنیا آمدنش را باید به چشم دید و صدایش را با گوش جان شنید.

میلث پس از مشورت با سوفی و رابین مورگان و دیگران تصمیم نهایی‌اش را می‌گیرد. برنامه‌ی سخنرانی‌اش در اوهایو و پیتزبورگ را فسخ می‌کند، کتابش را وامی‌نهد،

۲۲- کیت میلث، *به ایران رفتن*، پانویس ص ۱۹ متن انگلیسی.

۲۳- تاریخ دقیق این تلفن در *به ایران رفتن* نیامده است. نه در متن انگلیسی و نه در متن فرانسه. اما از راه اشاره‌هایی که به تدارک سفر شده، می‌شود حدس زد که تماس دوستان ایرانی کیت با او و دعوت به ایران باید اول و دوم مارس ۱۹۷۹ صورت گرفته باشد.

۲۴- *A.D.* یک یادنامه.

۲۵- کیت میلث، *به ایران رفتن*، ص ۲۸.

۲۶- پیشین، ص ۳۵.

دل‌آزردگی مادرش را تاب می‌آورد و به خلیل پاسخ مثبت می‌دهد: "من یکی از سخنران‌های گردهم‌آیی ۸ مارس [شما] خواهم بود و حامل درودهایی از چند تنی از فمینیست‌های غربی.^{۲۷} گرچه نیک می‌داند که این سخنرانی «یکی از مهم‌ترین سخنرانی‌های» زندگی‌اش خواهد بود، اما مهم‌تر حضور در لحظه‌ی به دنیا آمدن جنبش زنان ایران است.^{۲۸} جنبشی که تاریخی‌ست و چون تاریخی‌ست باید به دقت و درستی ثبت شود. خود در این باره می‌نویسد:

"وقتی [جنبش] ما پدید آمد، چنان درگیر پدیداری‌اش بودیم و چنان گرفتار بودیم که نمی‌توانستیم ثبتش کنیم. آن قدر گرفتار گفتگو بودیم که نمی‌توانستیم روی نوار صوتی ضبطش کنیم. آن قدر گرفتار بودیم که نمی‌توانستیم از آن فیلم برداریم. و بیشتر فیلم کمی هم که از آن گرفته شده را رسانه‌ها گرفته‌اند. حتا اگر [از آن] فیلمبرداری شده باشد، [فیلمی] در اختیار ما نیست. اینک شماری از ما رویدادهایی را که به خودمان ربط دارد، ثبت می‌کنند، اما به شکل‌های پیش‌یا افتاده و غالباً بدون امکان پخش. در آنجا ما می‌توانیم کلی کار انجام دهیم. می‌توانیم آزادانه به مشاهده و ضبط آن بپردازیم...^{۲۹}

که پرداختند و کلی کار به انجام رساندند: با شناخت چندین ساله‌ای که از ایران و ایرانی‌جماعت داشت، با مرزبندی روشنی که با حکومت دینی داشت، با نگرانی شدیدی که نسبت موقعیت و موجودیت زن ایرانی در سایه‌ی یزدان سالاری اسلامی داشت و اراده‌ی آهنینی که برای همبستگی با نوزایی جنبش زنان ایران و تولد دیگر آن داشت.

روایتی راستین

کیت میلث از همان روز نخست که پا به ایران می‌گذارد، هر آنچه را که می‌بیند و می‌شنود، می‌نویسد و ضبط می‌کند. فضای فرودگاه، پوستره‌های کوچک و بزرگ خمینی، حال و هوای خیابان‌ها، شعارنویسی بر دیوارها، گفتگو با آدم‌ها، شایعه‌ها، روحیه‌ها، وعده و

۲۷- پیشین، ص ۳۵.

۲۸- این عبارت در متن انگلیسی نیامده. در متن فرانسه آمده که ریز جریان سفر کیت میلث و سوفی کر از نیویورک به تهران را در بر می‌گیرد. نگاه کنید به برگردان فرانسه کتاب به قلم سوفی دونوایه *Sophie Dunoyer* با این شناسنامه:

Kate Millet, *En Iran, des Femmes*, Paris, 1979, Page 78 & 79

۲۹- کیت میلث، به *ایران رفتن*، ص ۳۵.

وعیدیها و قول و قرارهایی که هیچگاه درست انجام نمی‌شود و چهره‌پردازی زنان تروتسکیست و در راس همه‌شان «کاته».

از حضورش در برنامه‌ی ۸ مارس هواداران حزب توده در دانشگاه صنعتی می‌گویند که نشانی از روز زن نداشت و از بد رفتاری توده‌ای‌ها با تروتسکیست‌ها، توصیفش از فضای دانشگاه در روز ۱۷ اسفند، برای درک حس و حال زن متجدد ایرانی نسبت به حکم آیت‌الله خمینی، لازمه‌ی هر کار پژوهشی‌ی زنده و جان‌دار است. افسوس می‌خورد از اینکه به دانشگاه دیر رسیده و نتوانسته صحنه‌ی بالا خیزدن زنان از میله‌های دانشگاه تهران را ببیند- که متعصبین مذهبی دره‌پایش را بسته بودند- و از آن عکس بگیرد. نیز افسوس می‌خورد از اینکه نتوانسته آن‌ها را در راه‌پیمایی خودجوش‌شان در آن برف و بوران زمستانه، همراهی کند و در تحسن‌شان در برابر نخست‌وزیری شرکت داشته باشد. تحصنی که با شلیک تیرهای هوایی و ضرب و شتم متعصبین مذهبی، از هم پاشیده شد. از اینکه به هیچ‌یک از مراسم ۸ مارس گروه‌های مختلف زنان در دانشگاه راه نمی‌یابد، اما چندان پشیمان نیست. آن سوی دیگر واقعیت هیجان‌انگیزتر است: پُر بودن تالارها، ازدحام در کوی دانشگاه و شنیدن درد دل‌ها، دلهره‌ها، خط و نشان کشیدن‌ها!

جامع‌ترین روایت از گردهم‌آیی چند هزار نفره‌ی ورزشگاه نصیری از اوست؛ جایی که هم‌زمانش در کمیته‌ی موقت برگزاری ۸ مارس، مراسم این روز را برگزار کردند. از همه‌ی جنبه‌ها و جلوه‌های آن برنامه می‌گویند (از سخنرانی مادر سپهری‌های شهید گرفته تا پیام

همبستگی سازمان آزادیبخش فلسطین تا حرف رهبر ام. ال. اف. فرانسه)، جز از آنچه خود به زبان آورد.^{۳۰}



گردهم‌آیی زنان در برابر کاخ دادگستری،

اسفند ۱۳۵۷

کم و کیف تحسن چند هزار نفره‌ی زنان در کاخ دادگستری (۱۹ اسفند) را با شور و شوقی وصف‌ناپذیر بازمی‌گویند. به هر چه در آن گردهم‌آیی تاریخی گذشت، توجه دارد. چه بسا به این دلیل که هر زمان

۳۰- درباره‌ی ام. ال. اف. (MLF) نگاه کنید به سال صفر، همین قلم و نیز فصل در آینه‌ی تاریخ در همین دفتر.

ایرانی‌اش این بار بی‌تاخیر و پیش از آغاز برنامه، او را به آنجا می‌رساند؛ وقتی «کاخ» از زنان معترض هنوز لبریز نشده است. به همین دلیل هم توجه خبرنگار زن کیهان که آن روزها صاحب‌نظر مسئله‌ی زن هم شده بود! به او جلب می‌شود، در پاگرد یکی از راه پله‌ها با او "مصاحبه" می‌کند و چکیده‌اش را به شکلی زنده و دست‌چین شده، (نیمه‌راست و نیمه ناراست) در همان روزنامه به چاپ می‌رساند.^{۳۱}

کیت میلِت در فردای گردهم‌آیی بزرگ کاخ دادگستری، خود را به تحصن زنان کارمند وزارت امور خارجه می‌رساند که پس از زنان رادیو و تلویزیون، در نوک پیکان

۳۱- "زنان آمریکا باید مبارزه را از زنان ایران بیاموزند."

در میان جمع زنانی که دیروز در کاخ دادگستری گرد آمده بودند، گروهی خبرنگاران و فیلم‌برداران خارجی نیز دیده می‌شدند. در جمع این خبرنگاران خارجی، چهره‌ی زنی جلب توجه می‌کرد که نسبت به دیگران مسن‌تر به نظر می‌رسید. خبرنگاران برایم گفتند که کیت میلِت است و طرفدار نهضت آزادی‌خواهی زنان آمریکایی. یادم آمد قبلاً مصاحبه‌ای از او را در مجله فرانسوی «ل» خوانده‌ام. هرچند با عقایدش درباره‌ی آزادی زنان شدیداً مخالفم، می‌دانم شرایط مبارزاتی آن‌ها با ما تا چه حد متفاوت است، اما به هر حال دیدنش در آن جمع و بودنش در میان ما بسیار جالب بود. به سراغش رفتم. گفتم: یک روزنامه‌نگار ایرانی هستم، خوشحال شد. پرسید: مرا می‌شناسید؟ گفتم: بله، اما می‌خواهم بدانم امروز در اینجا چه می‌کنید؟ گفت: من روز چهارم مارس به ایران آمدم و خیال دارم تا بیستم مارس در اینجا بمانم. حامل پیام تیریکی از جانب تمام زنان مبارز و نهضت‌های آزادی‌بخش دنیا به مناسبت روز جهانی زن (هشتم مارس) برای تمام زنان ایران هستم. گفتم: می‌دانید امروز اینجا چه خبر است و چرا زن‌ها جمع شده‌اند و شعار می‌دهند؟ گفت: البته که می‌دانم. با دوستان روزنامه‌نگارم، آمده‌ام. این مبارزه‌ی شما به راستی فوق‌العاده است. برای من که سال‌هاست با نهضت‌های زنان همکاری دارم، این همه شهامت و پایداری شما شگفتی‌آور است. شما حرکتی آگاهانه را در مبارزات حق‌طلبانه‌ی زنان مسلمان در دنیا پایه‌گذاری کرده‌اید. این حرکت شما بدون سازمان و تشکیلات، بدون برنامه‌ای از پیش تعیین شده، فوق‌العاده است. راستش قبل از اینکه به ایران پیام فکر نمی‌کردم با زنانی چنین مبارز و آگاه روبرو خواهم شد. گفتم می‌دانید ما اصولاً اعتقادی به مبارزات شما نداریم. شما سعی می‌کنید مردان را از زنان جدا کنید و بیشتر به جنبه‌هایی می‌پردازید که برای ما مفهومی ندارد. در جوابم با لبخندی گرم و دوستانه گفت: خیال می‌کنم پس از این انقلاب بزرگ شما، ما باید درس مبارزه را از شما بیاموزیم. گفتم: حالا کمی از فعالیت‌های خودتان بگویید. گفت: من عضو نهضت طرفداران آزادی زنان در آمریکا هستم. در زمینه‌های مربوط به زنان کتاب‌هایی نوشته‌ام و مقالاتی که در نشریات مختلف به چاپ رسیده است. در ضمن باید بگویم که من با کمیت‌ی مبارزه علیه شاه در آمریکا همکاری داشتم. ما به کمک دانشجویان ایرانی مخالف شاه تظاهراتی ترتیب می‌دادیم و من شخصاً مقالاتی ضد شاه در نیویورک تایمز نوشته‌ام. باید بدانید که سقوط شاه و انقلاب شما برای من شخصاً بسیار شادی‌بخش بود. "کیهان، یک‌شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۵۷.

"پاک‌سازی" های متعصبین شیعی قرار گرفته بودند. گزارشش از این تحصن اما از جامعیت لازم برخوردار نیست؛ چه، بسیار دیر به آنجا رسید؛ «به ساعت ایرانی!»
 در عوض، از کنفرانس مطبوعاتی بعد از ظهر یکشنبه (۲۱ اسفند) در هتل انترکنینانتال تهران شرحی می‌دهد که از هر جهت جامع است. این کنفرانس که برای تبلیغ راه‌پیمایی جنبش زنان ایران در روز ۲۲ برگزار شد و خبرنگاران بنگاه‌های خبری بین‌المللی مستقر در تهران را هدف گرفته بود، روح رویکرد خبرپردازان جهان را به جنبش زنان ایران فاش می‌سازد و جای تردید برجای نمی‌گذارد که خط مشی حاکم بر رسانه‌ها در آن برش زمانی، برنمودن و شناساندن جنبش اصیل، خودجوش و درون‌زای زن متجدد و آزادی‌خواه ایران نبود؛ که پیوند دادن این جنبش به "دست‌های مشکوک" بود که از "برون" آن را "برانگیخته" بودند و برآن بودند که روایت ایرانی سناریوی زنان بورژوازی قابل‌به دست شیلی را به صحنه بیاورند. همان‌ها که به سهم خود زیرپای سالوادر آئنده سوسیالیست را خالی کردند و زمینه را برای بازگشت دست‌راستی‌های آن کشور، "ضد انقلاب مغلوب"، هموار ساختند.^{۳۲}

در میانه‌ی همان مصاحبه مطبوعاتی‌ست که کیت میلث در میان تماشاگران، یک باره رضا براهنی را می‌بیند:

"... یک دوست دیرین، یک رفیق، کله‌ای که بسی بیش از من در این کشور، خردمند است. کاش بتوانم نوشابه‌ای با او بنوشم؛ گفتگویی درست و حسابی‌ای با او داشته باشم. ای کاش بتواند فشرده‌ی اوضاع را به من بگوید. چه بسا حالا همین کار را بکند. اگر وقتش را داشته باشد. همه جا



کیت میلث در جمع دوستان ایران

شنیده‌ام که کم‌و بیش در اختفاست. می‌نویسد، اما در اجتماعات صحبت نمی‌کند...! جمهوری اسلامی چیست، رضا؟! 'اصلاً نمی‌دانم. شک دارم که خودشان هم بدانند. کلاً خیلی احمقانه

۳۲. نگاه کنید به سال، صفر به همین قلم و در همین کتاب.

است که جدی بگیریمش.^{۳۳} رضا براین باور است که دموکراسی دلبندهش هنوز بخت [موفقیت] دارد.^{۳۳}

گزارشی که میلت از گردهم‌آیی زمین چمن دانشگاه تهران، درست پیش از راه‌پیمایی بیست هزار نفره‌ی زنان در ۲۱ اسفند به دست می‌دهد نیز به معنای دقیق کلمه بی‌همتا است؛ چه در برنمودن شکافی که در آستانه‌ی راه‌پیمایی میان زنان مبارز پدید آمد و چه در نشان دادن چند و چون آن قدرت‌نمایی چشمگیر زنانه که مردان بسیاری را نیز به خود جذب کرد.^{۳۴} در این باره می‌نویسد:

"... زنجیر مردانِ گرداگرد ما را بارها و بارها درهم می‌شکنند... تندتر از حد راه رفته بودیم و حالا می‌بایست می‌ایستادیم تا از نو سازمان داده شویم. زنجیر ترمیم شد. شعارها سر داده شد؛ رسا و محکم... بسیاری از مردانی که از ما محافظت می‌کنند، فقیر به نظر می‌رسند، حتا به متعصبین مذهبی می‌مانند. یک حالت طبقاتی‌ست؛ مسئله‌ی آموزش است و موقعیت؛ اما از ما محافظت می‌کنند. در اینجا آدم دم به دقیقه تغییر نظر می‌دهد. شعار، حالا، درود به مردانی‌ست که نگهبان ما هستند. آن‌ها متقابلاً به خواهران‌شان درود می‌فرستند. احساس غریبی‌ست؛ [احساس] خوشی‌ست؛ حضور در تظاهرات زنان، با مردان. مردانی که خود را به خطر انداخته‌اند و در معرض توهین‌های بی‌رحمانه قرار گرفته‌اند؛ به خاطر با ما بودن. مردانی که امنیت‌شان را به مخاطره انداخته‌اند، چون اولین کسانی‌اند که مورد حمله قرار می‌گیرند...

گرما و راهی دراز پیش روی ماست، اما شاد است و مسالمت آمیز. حال و هوای یک روز تعطیل [را دارد]. شعارها پیوسته روح‌بخشند. در این مقطع معین، زنجیر دور ما از دختران دبیرستانی ساخته شده‌است. کُلی با هم خوش‌اند. آن‌ها قهرمانان این تظاهرات‌اند؛ به خاطر جوانی و نوید؛ به خاطر آسیب‌هایی تحمل کرده‌اند. زنان چادری روی پشت‌بام ساختمان‌های کوتاه سر راه ایستاده‌اند؛ پشت سرشان کوه‌ها قرار گرفته‌است. برخی دست تکان می‌دهند. برخی به آنچه موجب دو دلی بغرنج‌شان شده، خیره مانده‌اند. همه‌ی مردم کنار پنجره‌هاشان ایستاده‌اند و راه‌پیمایی ما را می‌نگرند. همه‌ی اهالی یک مجتمع آپارتمانی روی ایوان‌اند، دفاتر را خالی کرده‌اند که ما را ببینند. یک زن دست تکان می‌دهد. بعد از او سایرین. در حال

۳۳- کیت میلت، *رفتن به ایران*، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۳۴- نگاه کنید به *سال صفر* به همین قلم و در همین کتاب.

جشن و سروریم، مسالمت‌آمیز، به شکلی رزمنده خشونت پرهیز. تصویر شگفت‌انگیز زنی تنها روی پشت‌بام، با چادر، این پوشاک زیبا.

مردانی که اینک از ما مواظبت می‌کنند تنها چپ‌گراهای جوان نیستند؛ مردان فقیر نیز هستند. و مردان سالخورده. حتی پسر بچه‌ها...^{۳۵۱۱}

در همین لحظه‌هاست که فکر نوشتن کتاب به *ایران رفتن*. آفریده می‌شود.

گزارش کیت میلث از حمله‌ی ارادل و اوباش و چماقداران به راه‌پیمایی زنان نیزه‌ماتا ندارد. او لحظه به لحظه‌ی پیشروی دار و دسته‌های چماقدار را شرح می‌دهد که در کنف حمایت و همکاری با کمیته‌چی‌ها پیش از رسیدن راه‌پیمایان به میدان آزادی، آنجا را به محاصره‌ی خود درمی‌آوردند و سرانجام، شیخ‌خون‌شان را به مورد اجرا می‌گذارند. این شرح اما آخرین رویارویی‌ها را شامل نمی‌شود؛ چون میلث و کِر و دوستان ایرانی‌شان پیش از آنکه درگیری به جاهایی باریکی برسد، میدان را ترک می‌کنند.

از رویدادهای واپسین روز خیزش زنان ایرانی نیز گزارشی به رنگینی روایت میلث در دست نیست. او بی‌هم‌زمان ایرانی‌اش و تنها با سوفی کِر به محل رادیو-تلویزیون ایران می‌رود؛ با تاکسی. از شمار اندک زنانی که به حمایت از کارمندان زن رادیو-تلویزیون آمده‌اند، یکه نمی‌خورد. هردو می‌دانند که جنبش زنان نفس‌های آخرش را می‌کشد و بیشتر زنان معترض تصمیم‌گرفته‌اند که از رویارویی آشکار با حکومت دست بشویند و به شکل و شکل‌هایی دیگر، مبارزه را ادامه دهند. با این همه حاضر نیست در برابر دار و دسته‌های چماقدار که هر لحظه شعارهاشان تندتر و شمارشان رو به فزونی می‌گذاشت، لنگ بیندازد. یقین دارد که این‌ها به واسطه‌ی عناصر *ساواک* پیشین هدایت می‌شوند.

"... زنان، چه حالا عمدتاً زن هستیم، در سکوت و صلح‌جویی روی چمن نشسته‌ایم؛ تصویری از واکنشی خشونت‌پرهیز. بعد هلهله: زنانی که برای تلویزیون ملی کار می‌کنند، بیرون آمده‌اند تا به ما بپیوندند؛ با پذیرفتن هرگونه مخاطره‌ای. یکی از زنانی که تازه از تلویزیون استعفا داده، مرا از روی عکس کیهان شناخته و از من تشکر می‌کند که در آنجا هستیم؛^۱ تلویزیون ما جای وحشتناکی‌ست. همه‌ی کشور فعلاً وحشتناک است. آن‌ها دارند انقلاب را ویران می‌کنند. این آن چیزی نیست که ما برایش جنگیدیم. این همان سانسور و دیکتاتوری‌ست که علیه‌اش جنگیدیم. تنها لباسش عوض شده. اعدام‌های امروز صبح.

۳۵. کیت میلث، به *ایران رفتن*، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

یکی‌شان از آن ساواکی‌های وحشتناک بود. اما ما حتا نمی‌دانیم آن‌ها را که محاکمه می‌کند؛ که تصمیم‌ها را می‌گیرد. آنچه ما برایش جنگیدیم، بی‌حرمت شده. حالا این رفتارندوم مسخره را دارند برگذار می‌کنند که ما در آن حق انتخاب نداریم: شاه یا جمهوری اسلامی. معلوم است کسی به شاه رای نمی‌دهد. اما این را هم کسی نمی‌داند که جمهوری اسلامی چه [صیغه‌ای] ست. بدتر اینکه تا رای ندهیم، قانون اساسی را هم رو نمی‌کنند. اصلا چنین چیزی تا به حال شنیده بودید؟

... و پائین تر از ما، مهاجمین؛ بدترین نمایندگان چند ملیون [آدم]، پیش می‌آیند و پس می‌نشینند...^{۲۶}

آرزویی که بر باد رفت

کیت میل، پس از اینکه زنان کارمند رادیو-تلویزیون را ترک می‌کند و به یقین می‌رسد که خیزش زنان ایران پایان یافته و مرحله‌ی «سازمان‌یابی و قوام‌یافتگی»^{۲۷} آغاز شده، به خانه‌ی هم‌زمانش می‌رود. وقتی آن‌ها او را به نشست خود فرامی‌خوانند، سرمست شادی‌ست. مهم نیست که گفتگوها به فارسی‌ست. مهم این است که بتواند شاهد گام‌های پیمودن این جنبش نوپا باشد. مهم این است که بتواند در تدوین «منشور و سیاست» آن مشارکتی داشته باشد.^{۲۸} مهم این است که بتواند تجربه‌اش را در اختیار خواهران ایرانی‌اش



بگذارند و به رویش استعداد‌های پنهان، یاری رسانند. مهم این است که بتواند مرحله به مرحله‌ی این تجربه را ثبت کند و بر اندوخته‌های جنبش جهانی زن بیفزاید تا زنان دیگر کشورها نیز از این خوشه، توشه‌ای بگیرند.

اعضای کمیته‌ی دفاع از حقوق زن

حمله‌ی جماعت‌داران به تظاهرات زنان

اسفند ۱۳۵۷

ABC

سرگرم گفتگو هستند. خواست‌های تازه‌ای باید به خواست‌هایی که پیش از ۱۷ اسفند ۵۷ طرح کرده

۲۶- پیشین، صص ۲۲۲ و ۲۲۳.

۲۷- پیشین، صص ۲۳۹.

۲۸- پیشین، صص ۲۴۰.

بودند، بیفزایند.^{۳۹} از جمله آموزش یکسان برای پسران و دختران، حق سقط جنین، حق استفاده از وسایل ضدبارداری، تامین موقعیت‌های برابر برای زن و مرد و... کیت میلِت پیش از آنکه به ریز گفتگوها و اختلاف نظرها بپردازد، به فضای حاکم بر نشست، می‌پردازد. به شیوه‌ی متین پیشبرد گفتگو، شکیبایی در برابر نگاهی دیگر، احترام به یکدیگر، فرو خوردن خشم و خودداری از تحریف، تحقیر و توهین دگراندیش. از اینکه زنان «کمیته» به این ارزش‌ها پایبندند، سربلند است. او برای گستراندن این ارزش‌ها و روش‌ها در جنبش زنان، سال‌ها مبارزه کرده و بر این باور است که این ارزش‌ها و روش‌ها اگر نهادینه نشوند، جنبش زنان نمی‌تواند راهی نو بگشاید و مناسبات جنسیتی موجود را از بُن دگرگون سازد. چه بسا به همین دلیل از شکافی که در آن نشست میان زنان تروتسکیست به وجود آمد، شتابان می‌گذرد و به این بسنده می‌کند که: یک رویکرد "توده‌گرا" بود و رویکرد دوم خواستار «پیگیری هر هدف زنانه، علی‌رغم اینکه [آن هدف] در میان آقای مردان پیروی طیف‌های گرایش‌های سیاسی یا طبقاتی، وجه‌های نداشته باشد»^{۴۰}. و گفتنی‌ست که وقتی در پایان کار آن نشست (پس از تدوین منشور و تعیین خط مشی سیاسی) نظر کیت میلِت را جویا می‌شوند، از او می‌شنوند:

"می‌دانید، در آن پاراگراف مربوط به آزادی تولید مثل، آنجا که از سقط جنین و استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری صحبت می‌کنید، چرا آن را به بیانیه‌ی درباره‌ی آزادی جنسی تبدیل نمی‌کنید؟ به اهرمی جهت تامین مصونیت دو گروهی که در اینجا خیلی اذیت و آزار می‌بینند: فاحشه‌ها و همجنس‌گرایان."^{۴۱}

۳۹- در چه باید کرد (شماره ۳، ۸ اسفند ۱۳۵۷) که تا پیش از انتشار هفته‌نامه‌ی کارگر، دیدگاه‌های تروتسکیست‌های ایرانی را بازتاب می‌داد، این خواست‌ها را از "طرف زنان مبارز نواحی مختلف کشور" طرح کرده بود؛ با این عبارت: "مزد مساوی در مقابل کار مساوی، مهد کودک رایگان برای همه، لغو قوانین پوسیده و ارتجاعی که حق تصمیم‌گیری در مورد زندگی و سرنوشت زنان را در اختیار دیگران قرار می‌دهد، حق تشکل سازمان مستقل زنان."

۴۰- کیت میلِت، به *ایران رفتن*، ص ۲۴۴. جا داشت خانم آذر طبری (افسانه نجم‌آبادی) در نقد خواندنی‌ای که بر به *ایران رفتن* نوشته‌اند، به آن اختلاف نظر می‌پرداختند؛ چه خود از شمار زنانی بودند و هستند که کیت میلِت را به ایران دعوت کردند و «در جریان فعالیت‌های روز بین‌المللی زنان سال ۱۹۷۹»، «همکاری داشتند».

نگاه کنید به نشریه‌ی *Feminist Review* شماره‌ی ۱۳، بهار ۱۹۸۳، ص ۸۵.

۴۱- کیت میلِت، به *ایران رفتن*، ص ۲۴۵.

هیچ‌یک از دو گرایش موجود در کمیته‌ی دفاع از آزادی زن، پیشنهاد کیت میل را نمی‌پذیرند؛ به خاطر پی‌آیند "خطر خیزش" در ایران آن روز؛ این اما سبب فاصله‌گیری یا حتا دل‌گیری میل از هزمنش نمی‌شود. او کار خویش پیش می‌گیرد. امیدوار است که در سمینارهایی فمینیستی که به زودی برپا می‌شود، دیدگاه‌هایش را بشکافد. در دانشگاه دماوند سخنرانی کند. نیز در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران درباره‌ی سبک روایت در خاطره‌نویسی به پیشنهاد رضا براهنی. هشت روز آخر سفرش را هم می‌خواهد به ایران‌گردی بگذراند. ایرانی که آن را دوست دارد؛ تاریخش را، فرهنگش را، هنرهایش را، مردمانش را. اما...

اخراج از ایران

کیت میل، شب چهارشنبه ۲۳ اسفند در هتل انترکنتیننتال تهران از خبرنگار انگلیسی رویتر می‌شنود که سخنگوی دولت موقت، عباس امیرانتظام، در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرده است: کیت میل به زودی از ایران اخراج می‌شود. دل‌آشفته و سرگشته، به پرس‌وجو برمی‌آید. خبر را دیگر خبرنگاران، تأیید می‌کنند. با سوفی کِر و کلودین مولار و دیگر زنان فرانسوی ام. ال. اف. به مشورت می‌نشینند.^{۴۴} گرایش عمومی بر این است که دولت از حکمی که داده پا پس نمی‌گذارد و ایستادگی بیهوده است. میل اما سرکش است و تا که تا ته خط نرود، در برابر زور سر فرود نمی‌آورد.

بامداد پنجشنبه ۲۴ اسفند خود را به هم‌زمان ایرانی‌اش می‌رساند و خبر را با آن‌ها در میان می‌گذارد. تکاپو آغاز می‌شود. تلفن به این و آن. بعد از ظهر که کیهان به خانه می‌رسد، شک از میان می‌رود و اندوه می‌آید.

"به صفحه‌ی روزنامه نگاه می‌کنم. ناتوانم از این که نامم را بخوانم و حکمم را بدانم. 'چه جالب، بین ما را کجا گذاشته‌اند!' سوفی‌ست که این را می‌گوید... در ستون‌های مجاور، رخسار اعدام‌شدگان امروز به چشم می‌خورد. رخسارهای سفید مردگانی که پس از تیرباران، از آن‌ها عکس گرفته‌اند. یکه می‌خورم از اینکه نمی‌توانم یکه بخورم. 'باز هم چند تا ساواکی!' این را «کاته» می‌گوید. 'بعضی‌هاشان از آن ساواکی‌های وحشتناک بودند، اما هیچ کدامشان را محاکمه نکرده‌اند!...' او هم مثل بقیه ما از اعدام‌ها، از این محاکمه‌های

۴۲- کلودین مولار، یکی از چهار زن فرانسوی‌ست که از سوی ام. ال. اف. راهی ایران شد تا در مراسم ۸ مارس کمیته‌ی موقت برگزاری ۸ مارس، شرکت کند؛ به نشانه‌ی همبستگی، ره‌نوشه‌ی سفر آن‌ها به ایران، فیلم ماندنی سال صفر است.

قلابی منجز است... می‌دانم هر که این روزنامه را بخواند یقین می‌کند که من هم مثل این مرده‌ها، دشمن مردم هستم... ۳۳۱

از این پس تکاپو برای پیش‌گیری از اخراج بیش از پیش می‌شود؛ نیز تلاش برای از بین

<p>تخلیه از زندان و جاسوسان... تخلیه از زندان و جاسوسان... تخلیه از زندان و جاسوسان...</p>	<p>تخلیه از زندان و جاسوسان... تخلیه از زندان و جاسوسان... تخلیه از زندان و جاسوسان...</p>	<p>تخلیه از زندان و جاسوسان... تخلیه از زندان و جاسوسان... تخلیه از زندان و جاسوسان...</p>	<p>ماتمن از ایران اخراج شد ماتمن از ایران اخراج شد... ماتمن از ایران اخراج شد...</p>
<p>کشمالی‌ها از ایران شادمان دیروز</p> 		<p>دستگیری دولت دستگیری دولت... دستگیری دولت...</p>	
<p>آباده امور بیانات سقستانی آباده امور بیانات سقستانی... آباده امور بیانات سقستانی...</p>	<p>گزارش‌های درباره حمله گزارش‌های درباره حمله... گزارش‌های درباره حمله...</p>	<p>ماتمن از ایران اخراج شد ماتمن از ایران اخراج شد... ماتمن از ایران اخراج شد...</p>	

کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

بردن بدگمانی‌های دستگاه امنیتی حکومت. تمام صبح شنبه را پشت تلفن می‌گذراند. مسئول وزارت‌خانه‌های که نامش در کتاب نیامده، گرچه انگلیسی می‌داند، اما به میل می‌گوید حاضر نیست جز به فارسی حرف بزند و "مترجم" او را می‌خواهد. استدلال «کانه» که: 'فقط شش روز از سفر او مانده'، به این ختم می‌شود که: باید در این باره مشورت کنم. تصمیم را بعدا به اطلاع شما خواهم رساند؛ تلفنی. عبدالکریم لاهیجی، وکیل شناخته شده دادگستری و دوست امیرانتظام در دیدار با میلث به او اطمینان می‌دهد که: ممکن نیست او اخراج کنند و اینکه او نیز به نوبه‌ی خود می‌کوشد با معاون نخست وزیر در این باره صحبت کند.

با این همه صبح روز یکشنبه ۲۷ اسفند، کیت میلِت را در هتل انترکننتینانتال تهران بازداشت می‌کنند. تلفنی به او می‌گویند که برای پاسخ به چند پرسش به دفتر هتل بیاید و از همان‌جا او را می‌برند. حتا به او اجازه نمی‌دهند که به اتاقش بازگردد و کفش به پا کند. این لطف نصیب سوفی کِر می‌شود که او هم باید به همراه میلِت، زحمت کم کند! آن دو را ابتدا به *اداره‌ی امور اتباع بیگانه* می‌برند، دستور می‌دهند زیربرگه‌ای امضا کنند که نمی‌دانند چیست. سپس آن‌ها را به فرودگاه مهرآباد می‌برند و پس از اینکه ۲۴ ساعت زندانی‌شان می‌کنند و هرچه دارند را مورد بازبینی قرار می‌دهند، در هواپیما می‌نشانند و از ایران بیرون می‌رانند. با این توجیه قانونی: تقاضای ویزای اقامت بیشتر که کتباً و حضوراً به اداره‌ی اتباع خارجی تقدیم کرده بودند، مورد تأیید قرار نگرفت!

سرنوشت مشترک

کیت میلِت پس از بازگشت به امریکا، کارهایی را که در دست دارد را کنار می‌گذارد و به نگارش سفرنامه‌اش، می‌نشیند. سفرنامه‌ای که جرقه‌اش در راه‌پیمایی تاریخی سه‌شنبه ۲۲ اسفند زده شد:

"... حالا می‌دانم که خواهم نوشت. حتا برای کلودین [مولار] و زنان [در جنبش - *ام‌ال‌اف*]. کتابی درباره‌ی چند و چون ماجراجویی مشترک‌مان و بدین ترتیب، به‌جا. باید چاپش کنند. توافقی بی‌هیچ واسطه و ناشر تجاری‌ای. تنها زنان. و این را به فرانسه، انگلیسی و فارسی انجام خواهیم داد. هزینه‌اش را هم با جمع‌آوری اعانه و کمک مالی تأمین خواهیم کرد. در صورت لزوم قاچاقی به داخل می‌فرستیمش. هر جور که شده. طراحی‌اش را هم خودمان خواهیم کرد؛ کتابی از عکس. تصاویر سوفی و نثر من. چیزهایی هستند که باید نوشته شوند، به یاد بمانند؛ با آن سخت‌کوشی، با آن عشق."^{۴۴}

و کتاب این چنین نوشته شد؛ با عشق و سخت‌کوشی. پیش از اینکه به انگلیسی انتشار یابد به فرانسه بازگردانده می‌شود و *زنان فرانسوی* آن را منتشر می‌کنند؛ با اندک تفاوت‌هایی با متن انگلیسی. یک سال بعد، یعنی در سال ۱۹۸۲، کتاب به زبان انگلیسی انتشار یافت. و شگفت این که کتاب، تا هم‌اینک به زبان فارسی به چاپ نرسیده است.

پس از سی سال



تظاهرات زنان در ایران، اسفند ۱۳۵۷
برگرفته از اف. مگزین

مبارزه‌ی زنان ایران: مبارزه‌ی ما

الیزابت سالواری*

مهنار متین: شما از بنیان‌گذاران اصلی «کمیته‌ی بین‌المللی حق‌زنان» و سازمانده سفر هیئت نمایندگی این کمیته به ایران بودید. این کمیته چگونه شکل گرفت؟

• *الیزابت سالواری*: باید شکل‌گیری این کمیته را در متن و بستر تاریخی‌اش بررسی کنیم؛ یعنی در متن تاریخی جنبش زنان در فرانسه و نیروهای فعالش در آن برهه‌ی زمانی. من از ابتدای برآمد جنبش رهایی زن، در این جنبش مشارکت داشتم. در سال ۱۹۷۹، یعنی سال انقلاب ایران، ۹ سال از برآمد این جنبش می‌گذشت.

کمیته‌ی بین‌المللی حق‌زنان توسط دست‌اندرکاران جنبش زنان در وضعیتی که این جنبش در سال ۱۹۷۹ داشت، سازماندهی شد. در آن زمان، جنبش زنان بسیار گسترده‌تر از آغاز پیدایشش شده بود. تغییرات زیادی کرده بود.

همان‌طور که می‌دانید، آنتوانت فوک *Antoinette Fouque*، (ام.ال.اف.) - جنبش آزادی زنان را مانند یک مارک تجارتي به ثبت رسانده بود! این کار، جدایی‌هایی را موجب

* الیزابت سالواری *Elisabeth Salvaresi*، از پیشگامان جنبش آزادی زنان است که در آغاز دهه‌ی هفتاد میلادی در فرانسه اوج گرفت. او در سازماندهی سفر هیئت اعزامی از سوی کمیته‌ی بین‌المللی حق‌زنان به ایران، نقش اصلی را ایفا کرد. الیزابت سالواری با «تجمع فمینیستی مبارزه علیه تجاوز» *Collectif Féministe contre le viol* و «لابی اروپایی زنان» *Lobby Européen des Femmes* همکاری می‌کند.

۱- در جنبش آزادی زنان *Mouvement de Libération des Femmes* (ام.ال.اف. *MLF*) که پس از جنبش ۱۹۶۸، در اواخر دهه‌ی ۶۰ و اوایل دهه‌ی ۷۰ در فرانسه شکل گرفت، سه جریان را می‌توان از یکدیگر بازشناخت: جریان چپ کمونیست که تحلیل مارکسیستی را به خواست‌های زنان پیوند می‌زد. طرفداران این جریان، اغلب به موازات مبارزه در جنبش زنان، در سازمان‌های سیاسی چپ هم فعال بودند. جریان دوم، فمینیست‌ها بودند که خود به تمایلات گوناگون تقسیم می‌شدند: از فمینیست‌های رفرمیست تا فمینیست‌های رادیکال. جریان سوم، *Psychanalyse et Politique* «روانکاوی و سیاست» بود که آنتوانت فوک، یکی از اولین مبارزان *MLF*، آن را بنیان گذاشت. او و هم‌فکرانش انتشارات زنان و

شده. از سوی دیگر، توده‌های زنان هم بیش از پیش به مسائل زنان حساس می‌شدند و گروه‌های مختلف زنان به جنبش می‌پیوستند؛ مثل گروه‌های چپ و کمونیست.

مهناز متین: شما خودتان به حزب یا گروه چپ‌گرایی وابسته نبودید؟

● *الیزابت سالواری*: نه. باید گفت که من با سایرین فرق داشتم. البته با چپ‌ها خیلی کار کرده‌ام. من همیشه می‌گویم: من چپ نیستم؛ اگرچه راست هم نیستم! من فکر می‌کنم که فمینیسم به خودی خود، برای داشتن یک جهان‌بینی، کاملاً کافی‌ست. شاید بتوان گفت که نگاه من به چپ، متفاوت است. به من برچسب چپ افراطی هم زده‌اند. و این درست نیست. من فمینیست هستم؛ همین و بس. از راه فمینیسم هم می‌توان به مسائل سیاسی پرداخت. در سال ۱۹۷۰ که جنبش زنان آغاز شد، حزب کمونیست هنوز بسیار قدرتمند بود؛ با سبک کار و ایدئولوژی خاص خودش. ایدئولوژی طبقاتی آن‌ها می‌خواست فمینیسم را به عنوان یک "ایدئولوژی بورژوازی" از میدان به در کند. من همیشه با این فکر مبارزه کرده‌ام. از مائوئیست‌ها هم درست به همان دلایل، خیلی دور بوده‌ام. یعنی از استالینیسم و مائوئیسم همیشه فاصله داشتم.

مهناز متین: با یک گروه فمینیستی کار می‌کردید؟

کتاب *فروشی زنان* را در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ تأسیس کردند. از جمله نشریات وابسته به این گروه، هفته‌نامه و *مانامه‌ی زنان* در جنبش بود که بین سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۲ به چاپ می‌رسید. به همین دلیل، این گروه با نام «زنان در جنبش» شناخته می‌شوند. این جریان‌ها به رغم اختلافاتی که با هم داشتند تا سال‌ها در کنار هم به فعالیت مشغول بودند. در اکتبر ۱۹۷۹، آنتوانت فوک، بدون تبادل نظر با دیگران، یک انجمن غیردولتی به نام *MLF* را به ثبت رساند که خودش ریاست آن را به عهده گرفت. *MLF* را همچون یک مارک در «مؤسسه‌ی ملی مالکیت صنعتی» به ثبت رساند. این جریان، به «*مال.اف.*» ثبت شده «*MLF*» (*déposé*) معروفیت یافت. این اقدام آنتوانت فوک و هم‌فکرانش، بحث و جدل فراوانی در جنبش زنان به راه انداخت که مضمون اصلی‌اش متهم کردن فوک و هم‌فکرانش به «تصاحب» جنبش زنان بود (برای مثال، ن.ک. به ماهنامه‌ی *Histoires d'Elles*، شماره‌ی ۱۸، دسامبر ۱۹۷۹). در سال‌های بعد، فعالیت تحت عنوان *MLF* به تدریج کاهش یافت و سرانجام بنیان‌گذاران آن در سال ۱۹۸۹، *اتحاد زنان برای دموکراسی، l'Alliance des femmes pour la démocratie* را پایه گذاشتند. روایت گروه آنتوانت فوک، «روانکاوی و سیاست»، درباره‌ی این رویداد در کتابی با نام: «نسل *MLF* ۲۰۰۸-۱۹۶۸»، انتشارات زنان، ۲۰۰۸، ص ۲۲۹-۲۲۷ و ۲۷۱ آمده است.

• *الیزابت سالواری*: نه، نه به احزاب سیاسی تعلق داشتم و نه به تشکل‌های زنان. اصولاً روحیه‌ام طوری نیست که بتوانم زیر بار قید و بند حزبی و گروهی بروم. البته روابط خیلی خوبی با همه داشتم. چون از ابتدا در جریان شکل‌گیری جنبش زنان بودم، این جنبش را فرزند خودم می‌پندارم. البته آن موقع خیلی جوان بودم؛ در واقع من هم به نوعی فرزند این جنبش محسوب می‌شوم. اما اگر بخواهم تعریفی از خودم بدهم، می‌توانم بگویم که ترقی‌خواه هستم. برای من همیشه روشن بود که بدبخت‌ترین آدم‌های روی زمین، زنان هستند؛ اگرچه نه همه‌شان و نه به یک میزان! یک طبقه نیستند؛ اما نیمی از بشریت هستند و مبارزه برای کسب حقوق‌شان، برحق است. من مثل خیلی از زنان، از چپ انقلابی به جنبش زنان نیپوسته‌ام. جایگاه من در جنبش زنان تا حد زیادی به گذشته و کودکی‌ام مربوط می‌شود. می‌دانید، من اهل کُرس هستم. هنوز تصاویر زنان دوران کودکی‌ام را در ذهن دارم؛ تصویر مادر بزرگم را با آن روسری سیاه مخصوص زنان کُرس؛ یا زنان بیوه‌ی سیاه پوش دیگر را که تجسم نوعی "مدرسالاری" بوده‌اند. نسبت به اینکه میان پدرسالاری و مدرسالاری رابطه‌ی پیچیده‌ای وجود دارد، آگاهی و حساسیت داشتم. بی‌شک به دلیل همین وضعیت، زنان اهل کُرس همیشه در جنبش زنان زیاد بوده‌اند.

وقتی زنان ایران دست به تظاهرات زدند، مجموعه‌ی تشکیل دهنده‌ی جنبش زنان در فرانسه، از چپ‌ها گرفته تا گروه آنتوانت فوک و تا فمینیست‌هایی مثل من، در برابر یک واقعیت قرار گرفتیم. مسئله‌ی ما این بود که از جنبش زنان ایرانی‌ای که - از هر دسته و گروه، با چادر و بی‌چادر- به راه افتاده بود تا حق انتخاب داشته باشد، حمایت کنیم. *مهنار متین*: پیش از تظاهرات ۸ مارس، آیا وضعیت ایران را دنبال می‌کردید؟ غلبه‌ی نیروهای مذهبی بر انقلاب مردم، شما را نسبت به موقعیت زنان نگران کرده بود؟

• *الیزابت سالواری*: چرا، از همان اول هم نگران وضعیت زنان بودم؛ دقیقاً به همان دلایلی که پیش‌تر گفتیم. برای کسانی مانند کلر بری‌یر *Claire Brière* (که از یک جریان مائوئیستی می‌آمد)، یا کاترین کلمان *Catherine Clément* (که کمونیست بود) و هر دو هم با هیئت نمایندگی به ایران رفتند، مسئله پیچیده و مبهم بود. این ابهام برای کسانی مثل آن زلنسکی *Anne Zelensky*^۲ یا خود من وجود نداشت. برای ما فمینیست‌ها، مسئله بدیهی بود. رهبری خمینی، از اساس برای ما پذیرفتنی نبود؛ حتا بسیار پیش از رسیدنش به

۲- گفتگویی با آن زلنسکی در این مجموعه به چاپ رسیده است.

حکومت. از همان وقت که دیدم دختران جوان دانشجو حتا در دانشگاه‌ها حجاب به سر می‌کنند تا علیه شاه مبارزه کنند، پیش‌بینی می‌کردم که وضع بدی به وجود خواهد آمد. مواضع کسانی مثل میشل فوکو *Michel Foucault* (که بر کتاب کلر بری‌یر هم مقدمه نوشته)^۳ به نظر من فاجعه‌آمیز بود. من در آن زمان با نظرات چپ - چپی که امروز هم وجود دارد - مخالف بودم. نظرات چپی که می‌گوید: آدم‌ها حق دارند متفاوت باشند؛ هر کسی فرهنگ خودش را دارد و... برای من پذیرفتنی نبود و نیست. مسئله برای من روشن است: یک رشته حقوق جهان‌شمول وجود دارد. نمی‌شود بر سر حقوق زنان به بهانه‌ی "حق متفاوت بودن"، چک و چانه زد. من هرگز طرفدار تفاوت مرد و زن نبودم. نه اینکه این تفاوت وجود ندارد؛ معلوم است که هست و صرف وجودش، بیش از بس است. هیچ لازم نیست چیزهایی هم به آن اضافه کنیم. هرچه به آن اضافه کنیم، بیهوده و موجب تبعیض است. بنابراین، من از همان اول، از نظرات کسی مثل کلر بری‌یر خیلی عصبانی می‌شدم. از نظراتش البته؛ چون خودش را خیلی دوست دارم و به او احترام می‌گذارم. او یکی از زنانی است که درباره‌اش در کتابم نوشته‌ام.^۴ به طور کلی، من با این چپ "تفاوت‌گرا" (*Gauche différentialiste*) مخالفت بودم و هستم. این‌ها همان کسانی‌اند که از خمینی حمایت کردند؛ چرا که به گفته‌ی آن‌ها، او می‌توانست شاه را سرنگون کند. همین اشتباه را نسبت به پول پوت هم کردند. از نظرات‌شان عصبانی می‌شدم. (به طور کلی من خیلی زود عصبانی می‌شوم؛ البته در بحث‌های سیاسی!) می‌خواهم بگویم که من از همان اول نسبت به آنچه در ایران می‌گذشت، نگران بودم.

مهناز متین: ایرانیانی را که در فرانسه زندگی می‌کردند، می‌شناختید؟ در میان آن‌ها دوستان و آشنایانی داشتید؟

• *الیزابت سالوازی*: نه. اصلاً. بسیاری از زنانی که به ایران رفتند، با ایرانی‌ها ارتباطی نداشتند. بعدها، با چند ایرانی آشنا شدم؛ مثلاً با اکرم میرحسینی که در "لابی اروپایی

۳- *ایران: انقلاب به نام خدا*، کلر بری‌یر و پی‌یر بلانشه، انتشارات سوی، ۱۹۷۹. در پایان این کتاب، گفتگوی نویسندگان با میشل فوکو به چاپ رسیده است.

Iran : La Révolution au nom de Dieu, Claire Brière, Pierre Blanchet, Edition du Seuil, 1979.

۴- "میراث مه"، *الیزابت سالوازی*، انتشارات سیروس، ۱۹۸۸.

Mai (68) en héritage, Elisabeth Salvaresi, Edition Syros, 1988.

زنان^۵ با هم بودیم. او برایم گفت که در آغاز انقلاب، او هم همان اشتباه بقیه را مرتکب شد و در راهپیمایی‌ها، روسری به سر کرد. مادرش که درویش مسلک بود و سن زیادی داشت، ملاها را خوب می‌شناخت. او به اکرم می‌گفت: «شما واقعاً دیوانه‌اید! شما ملاها را نمی‌شناسید و نمی‌دانید چه خوابی برای‌تان دیده‌اند!» من خطر را حس می‌کردم. شاید به این دلیل که نه در پاریس، بلکه در کُرس به دنیا آمده‌ام! جزیره‌ای بسیار کهنسال. زندگی در آنجا، به من آموخته است که بازگشت به عقب نه تنها محتمل، که کاملاً ممکن است. ظاهراً به نظر می‌رسد که ما پیروز شده‌ایم. مرتب به ما گوشزد می‌کنند: شما که پیروز شده‌اید؛ همه چیز دارید. دیگر چه می‌خواهید؟! اما اینکه ما، شماری زن اروپایی، برخی از حقوق‌مان را کسب کرده‌ایم، اولاً دلیل نمی‌شود که بتوانیم برای همیشه آن‌ها را حفظ کنیم؛ ثانیاً، این به معنی پیروزی مبارزات زنان نیست.

حساسیت من نسبت به مذهب، از همان ابتدا که به جنبش زنان پیوستم، وجود داشت. وقتی برای حق سقط جنین مبارزه می‌کردیم، مبارزه‌مان از جمله علیه کسانی مثل پروفیسور لوژون هم بود.^۶ او یکی از نزدیکان ژان پل دوم و همچنین پاپ کنونی بود و وابسته به بنیادگراترین جریان‌های کلیسا. این‌ها برای من بدترین دشمنان بودند. من همیشه فکر کرده‌ام که در دراز مدت، دشمن واقعی ما، کلیساست.

۵ - *Lobby Européen des Femmes (LEF)* (لایه اروپایی زنان) در سال ۱۹۹۰ تشکیل شد و اینک بیش از ۲۰۰۰ سازمان را در سراسر اروپا در برمی‌گیرد. این تشکل در زمینه‌ی برابری حقوق زن و مرد، رفع تبعیض علیه زنان و رفع خشونت نسبت به زنان مبارزه می‌کند و وظیفه‌ی خود را صیانت از برابری زن و مرد در تمامی سیاست‌گذاری‌های اروپا قرار داده است. دبیرخانه‌ی *LEF* که بزرگ‌ترین سازمان زنان در *اتحادیه‌ی اروپا* ست، در بروکسل قرار دارد و عمدتاً با نهادهای *اتحادیه‌ی اروپا* نظیر پارلمان اروپا، کمیساریای اروپا و هیئت وزرای *اتحادیه‌ی اروپا* مشغول به کار است. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به:

<http://www.women.lobby.org>

۶ - پروفیسور ژروم لوژون *Jérôme Lejeune* (۱۹۹۴-۱۹۲۶)، پزشک کودکان، یکی از متخصصین مشهور ژنتیک در فرانسه و از کاشفین عارضه‌ی ژنتیکی در بیماری مونگولیسم و بسیاری بیماری‌های ژنتیک دیگر است. او در پرتوی تحقیقاتش در تشخیص زودرس بیماری‌های ژنتیک با هدف سقط جنین‌های غیرطبیعی به شدت مخالف بود و در زمره‌ی کسانی قرار داشت که علیه آزادی سقط جنین مبارزه می‌کردند. وی از سوی پاپ پل ششم، مسئول تشکیل "شورای علمی واتیکان" (*Conseil pontifical pour la science*) شد و سپس به ریاست "آکادمی پونتیفیکال برای زندگی" (*Académie pontificale pour la vie*) درآمد. او ریاست افتخاری گروه "اس. او. اس مادران آینده" (*S.O.S futures mères*) برای مبارزه علیه آزادی سقط جنین، بر عهده داشت.

بنابراین، غلبه‌ی مذهب بر انقلاب ایران، از همان ابتدا مرا بسیار نگران می‌کرد و از این زاویه بود که انقلاب ایران را دنبال می‌کردم. اما آن وقت‌ها، گوش کسی به این حرف‌ها بدهکار نبود. بدتر حتا، اغلب نیروهای چپ، کاملاً گول خورده بودند. چون فمینیست نبودند، نمی‌توانستند قضا یا را از این زاویه نگاه کنند و نزدیکی خطر را ببینند. در حالی که از نگاه فمینیستی، نهاد مذهب، اساساً مبتنی‌ست بر تفکیکِ دو جنس و سازماندهی جامعه بر مبنای تبعیض جنسی. برای مذهب، تفاوت دو جنس، اساس سلسله‌مراتب جامعه است.

آن‌ها که خطر مذهب را از اول حس کرده بودند، تعدادشان زیاد نبود. در آن دوره فکر غالب این بود که شاه موجودی است وحشتناک و هرکسی که جای او را بگیرد، قطعاً از او بهتر خواهد بود. در حالی که من فکر می‌کردم خمینی بدتر از شاه است. چنین شکافی میان ما وجود داشت. وقتی کلر بری‌یر و کاترین کلمان، در نوفل لوشاتو به دیدار خمینی رفتند، خیلی عصبانی شدم؛ خصوصاً که روسری هم سرشان گذاشتند. می‌گفتند باید به رسوم دیگران احترام گذاشت! من مخالف شاه بودم. رژیم شاه به پایانش رسیده بود؛ به هر حال سرنگون می‌شد. اما واقعاً به بدترین شکل سرنگون شد. ماجرای شباهت به دوران فاشیسم نبود. من همیشه می‌گویم که اگر کسی کتاب هیتلر را خوانده بود، می‌فهمید جامعه آریستن چه رویدادی‌ست. خمینی هم کتاب نوشته بود. اگر کسی کتاب او را می‌خواند، متوجه نظراتش می‌شد. کلر می‌توانست بخواند. حتا اگر آن را ورق هم می‌زد، می‌فهمید. خطر حکومت مذهبی، مرا نسبت به وضعیت ایران حساس می‌کرد. اما در دور و برم، حتا میان زنان فمینیست، در برابر آنچه در ایران می‌گذشت نوعی سازشکاری وجود داشت و این کار، ما را مشکل می‌کرد.

مهناز متین: چگونه به فکر ایجاد «کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان» افتادید؟

• *الیزابت سالوازی*: با سرعت زیاد! وقتی خبر تظاهرات زنان را شنیدم، در *لیبراسیون*

بودم...

مهناز متین: شما خبرنگار *لیبراسیون* بودید؟

• *الیزابت سالوازی*: نه. مدتی در *لوماتن Le Matin* کار می‌کردم. اما در آن موقع از

لوماتن هم بیرون آمده بودم. به خاطر اختلاف و اینکه به حرف‌هایم توجه نمی‌شد. یک

مجله‌ی ادبی و هنری به نام *La Revue* به راه انداختم. ضمناً برای نشریات دیگر هم مقاله می‌نوشتم. اما اینکه می‌گویم در *لیبراسیون* بودم، منظورم به عنوان روزنامه‌نگار نیست. بر حسب اتفاق، به دفتر *لیبراسیون* رفته بودم تا با یکی از مسئولان بخش زنان روزنامه صحبت کنم. یک باره، سر و کله مارک کراوتس *Marc Kravetz* پیدا شد. او مسئول بخش ایران در *لیبراسیون* بود. به من که می‌دانست فمینیست هستم، رو کرد و گفت: «زنان ایرانی در حال تظاهرات علیه حجاب اجباری هستند و مورد حمله‌ی مردان قرار گرفته‌اند. من همین الان تلکس این خبر را دریافت کردم.» بلافاصله به سمت تلفن رفتم تا به تمام زنان فمینیستی که می‌شناختم، تلفن کنم. در آن زمان، با زنان بسیاری در ارتباط بودم. می‌خواستم به آن‌ها بگویم که فوراً باید کاری کرد. باید سفری به ایران ترتیب داد. یعنی فکر رفتن به ایران، بلافاصله پس از شنیدن خبر تظاهرات شکل گرفت. فضای بسیار تب‌آلودی بود. می‌توانم بگویم که از روزی که این خبر را شنیدم، تا وقتی که هیئت به ایران رفت، یک لحظه نخوابیدم!

مهناز متین: خودتان به تهران نرفتید؟

● *الیزابت سالواری*: نه، نتوانستم. باردار بودم!

مهناز متین: سفر به ایران را در دفتر *لیبراسیون* تدارک دیدید؟

● *الیزابت سالواری*: نه. سرژ ژولی *Serge July* سردبیر *لیبراسیون*، همیشه برای من نمونه‌ی یک آنتی - فمینیست تند و تیز بوده است. با او که رفتار "پدرانه" ای دارد، هیچ‌وقت نتوانستم به تفاهم برسیم (چیزی که بی‌شک از نظر حرفه‌ای برایم گران تمام شده است). او وقتی دید در دفتر روزنامه به تکاپو افتاده‌ام، شروع کرد به گفتن اینکه: لابی فیمینیستی می‌خواهد در *لیبراسیون* "هسته" ایجاد کند و... حس کردم این آقایان کارهای ما را قبول ندارند و به همین دلیل، از خیر *لیبراسیون* گذشتم.

مهناز متین: مارک کراوتس هم مثل سرژ ژولی برخورد می‌کرد؟

● *الیزابت سالواری*: برخورد او کمی متفاوت بود. وانگهی، همان‌طور که گفتم، او بود که خبر را به من داد؛ با گفتن اینکه: «شما باید کاری کنید!». خُب من هم فکر کردم که آن‌ها از کار ما استقبال خواهند کرد! اما دو روز بعد، همین مارک کراوتس آمد و به من گفت: «زنان ایرانی هیچ تماسی نگرفته‌اند و درخواست کمک نکرده‌اند». من هم گفتم: اصلاً مهم نیست! ما نیاز نداریم که از ما دعوت شود؛ یا اینکه احضارمان کنند. ما به آنجا خواهیم رفت! سرژ ژولی سر و صدای زیادی به راه انداخت. لاید به نظر او، تنها زمانی ما

می‌توانستیم درگیر ماجرا شویم که رسماً مورد خطاب قرار بگیریم. اما من مسئله را این طور نمی‌دیدیم. وانگهی، اگر زنان ایران ما را به کمک نطلبیده بودند، به این علت بود که نمی‌توانستند. درگیر مبارزه بودند و سرکوب‌شان می‌کردند. به نظر من نیازی نیست که زنان از ما کمک بخواهند. هر جا که زنان سرکوب می‌شوند، ما حق دخالت داریم.

وقتی دیدم *لیبراسیون* چنین برخوردی می‌کند، به ماری اودیل فارژییه *Marie Odile Fargier* زنگ زدم. او در *اف. مگزین F. Magazine* کار می‌کرد. با کلود سروان - اشربر *Claude Servan - Schreiber* سردبیر *اف. مگزین* صحبت کرد.^۸ هنوز نیم ساعت نگذشته بود که کلود به من زنگ زد. به این ترتیب بود که من در دفتر *اف. مگزین* مستقر شدم و سازماندهی سفر هم در *اف. مگزین* انجام گرفت. *لیبراسیون* که از ابتدا با ما مخالفت کرده بود، وقتی فهمید که در *اف. مگزین* مستقر شده‌ایم، به مسخره گفت: «راست شده‌اند!». بر خورد کلود سروان - اشربر واقعاً خیلی خوب بود. تا آن زمان او را نمی‌شناختم. در این ماجرا بود که با او آشنا شدم. البته *اف. مگزین* امکانات گسترده‌ای داشت. یک گروه مطبوعاتی بزرگ هم پشت سرش بود.^۹ همسر کلود در آن زمان، ژان لویی سروان - اشربر بود. وقتی اعضای هیئت به تهران رفتند، من و او در پاریس تنها ماندیم. برخورد او هم واقعاً خوب بود.

مهناز متین: با کسان دیگری هم تماس گرفتید؟

• *الیزابت سالوازی*: بله. همان‌طور که گفتم، پس از اینکه از ماجرا با خبر شدم، بلافاصله با بسیاری از فمینیست‌هایی که می‌شناختم تماس گرفتم؛ مثلاً با آن زلنسکی. همچنین با چندین روزنامه‌نگار و نویسنده. می‌گفتند که باید نامی برای کمیته‌مان انتخاب کنیم. آن زلنسکی بیشتر مایل بود که از نام "اتحاد" استفاده کنیم. من نام "کمیته" را انتخاب کردم و بقیه پذیرفتند. این عنوان را برگزیدیم چون می‌دانستیم این تشکل، دوام نخواهد داشت. در واقع این کمیته فقط با هدف فرستادن یک هیئت به ایران تشکیل شد. آدم‌هایی که دور هم جمع شدند، بیش از آن با هم تفاوت داشتند که بتوانند تشکلی پایدار

۸ - کلود سروان - اشربر سردبیر ماهنامه‌ی *اف. مگزین*، گفتگویی با او در این کتاب به چاپ رسیده است. نیز نگاه کنید به مقاله‌ای که *اف. مگزین* درباره‌ی سفر «کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان» به ایران چاپ کرد و در همین کتاب آمده است.

۹ - مؤسسه‌ی مطبوعاتی *Expension* که از جمله صاحب امتیاز مجله‌ی *اکسپرس* است. از پایه‌گذاران آن، یکی هم ژان لویی سروان - اشربر بود.

درست کنند. به طور کلی، من همیشه از سازمان‌های پُر دوام، حذر کرده‌ام!
 مهناز متین: برای ریاست کمیته، شما بودید که به فکر مراجعه به سیمون دوبوآر
 افتادید؟

• *الیزابت سالواری:* بله. در این مورد البته توافق نظر وجود داشت.

مهناز متین: او نسبت به وضعیت ایران توجه و حساسیت داشت.

• *الیزابت سالواری:* نمی‌دانم. به هر حال، او فوراً پذیرفت و به کنفرانس مطبوعاتی‌ای



الیزابت سالواری

که برگزار کردیم، آمد. می‌دانید، در آن زمان سارتر و دوبوآر چتر
 حمایت هر نوع حرکت، یا هر نوع نشریه و مجله‌ی رزمنده بودند.
 نام آن‌ها نوعی اعتبار و اطمینان به همراه می‌آورد. در سازماندهی
 «کمیته» و تدارک سفر به ایران بود که برای اولین بار سیمون
 دوبوآر را دیدیم. البته باید توجه داشته باشید که خود او از
 گذشته‌ی چپ کلاسیک می‌آمد و مواضعش نسبت به انقلاب ایران
 چندان روشن نبود. کم بودند آدم‌هایی که در آن دوران ذهن
 روشنی درباره‌ی انقلاب ایران داشته باشند. مثلاً کلود سروان -

اشهر که وقتی در ایران بود، در مجموع برخوردهای خوبی داشت؛ یا انتوانت فوک. موضع
 آن‌ها روشن بود و به طور کلی موضع فمینیست‌ها. بقیه که متأثر از آمیزه‌ای از نظرات چپ و
 چپ افراطی بودند، درس‌هایشان را درباره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی چنان خوب آموخته بودند که
 چشمانشان، ستم‌دیدگان واقعی را نمی‌دید. آن‌هایی که خیلی در مبارزات چپ درگیر بودند،
 نظرات فمینیستی چندان روشنی نداشتند. نه اینکه راست‌ها نظرات روشنی داشته باشند!
 منظورم اصلاً این نیست.

مهناز متین: آیا هیچ‌گاه مطرح شد که بهتر است سیمون دوبوآر شخصاً به ایران برود؟

• *الیزابت سالواری:* هرگز. او ریاست کمیته را پذیرفت و در کنفرانس مطبوعاتی شرکت
 کرد. ابتدا صحبت از این نبود که او به ایران برود. از او خواسته شده بود که از این حرکت
 حمایت کند. او هم کرد.

مهناز متین: شخصیت‌های دیگری هم بودند که از کمیته حمایت کردند؛ مثلاً فعالان
 سیاسی، هنرمندان، هنرپیشه‌ها...

• *الیزابت سالواری:* درست است. اغلب کسانی که از این حرکت حمایت کردند،

بیانیه‌ی معروف ۳۴۳ نفر را امضاء کرده بودند.^{۱۰} در آن دوران کارها این‌طور انجام می‌شد. عده‌ای آدم مشهور و با نام و نشان بودند که از حرکت‌های مبارزاتی حمایت می‌کردند. از این نظر، دوران واقعاً شگفت‌آوری بود. بسیاری از آدم‌ها، حتا از نظر مادی، از این حرکت حمایت کردند.

مهنائز متین: هزینه‌ی سفر هیئت چگونه تهیه شد؟ توسط /اف. مگزین؟

● *الیزابت سالواری*: نه. /اف. مگزین هزینه‌ی سفر روزنامه‌نگاران خودش را تأمین کرد. یک مقدار کمک مالی جمع‌آوری کردیم. اما مهم‌تر این بود که من به دفتر بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات مراجعه کردم. به آن‌ها گفتم به جای روزنامه‌نگاران‌شان که متخصص ایران هستند، باید یک زن خبرنگار به ایران بفرستند تا جنبش زنان ایران را پوشش دهد. *لیبراسیون* نپذیرفت مارتین استورسی را که آن زمان برای آن روزنامه کار می‌کرد، به ایران بفرستد! هزینه‌ی سفر مارتین را کمیته عهده‌دار شد. در مورد *لوماتن*، رفتم و سردبیر این روزنامه را دیدم. او پذیرفت کترین کلمان را بفرستد. البته در آن زمان، تعداد زنان روزنامه‌نگار در هیئت تحریریه‌ی روزنامه‌ها خیلی کم بود. واقعاً باید می‌جنگیدیم تا آن‌ها حاضر شوند یک زن را به عنوان خبرنگار به جایی بفرستند. یاد می‌آید در سال ۱۹۷۷ که برای *لوماتن* (که تازه تأسیس شده بود) کار می‌کردم، سردبیر از من خواست مقاله‌ای درباره‌ی جنبش زنان بنویسم. یک روزنامه‌نگار مرد را هم برای این کار همراهم کرد! با او سخت دعوایم شد. گفتم: اولاً جنبش زنان، مختلط نیست. زنان اصلاً خوششان نخواهد آمد که یک مرد مرا همراهی کند. وانگهی، من خودم قادرم به تنهایی کارم را انجام دهم. لازم

۱۰- «بیانیه‌ی ۳۴۳ نفر» در ۵ آوریل ۱۹۷۱ در هفته‌نامه‌ی *نیول اوپنرواتور* به انتشار رسید. این بیانیه بعداً به «بیانیه‌ی ۳۴۳ پتیاره» (*Manifeste des 343 salopes*) معروف شد. هفته‌ی بعد از انتشار بیانیه، طنزنامه‌ی *شارلی ابدو* کاریکاتوری از «ابو Cabu» کاریکاتوریست مشهور به چاپ رساند؛ با این عبارت: «این ۳۴۳ پتیاره را چه کسی حمله کرده؟!» بعد از این بود که بیانیه‌ی ۳۴۳، به «بیانیه‌ی ۳۴۳ پتیاره» شهرت یافت. در زمانی که سقط جنین در فرانسه جرم محسوب می‌شد، ۳۴۳ زن، با امضای این بیانیه، به صراحت اعلام کردند که سقط جنین کرده‌اند. زنان مشهور دنیای ادب، هنر و سیاست در میان آن‌ها بودند؛ از سیمون دوبووار، ابوت رودی، کولت اودری، ژیزل حلیمی و کریستین دلفی گرفته تا فرانسواز ساگان، ژان مورو، کترین دونوو، آنی‌یس واردا، مارینا ولادی و... این بیانیه در تحول وضعیت زن در فرانسه بسیار تأثیرگذار بود. در سال ۱۹۷۳، پزشک در بیانیه‌ی دیگری اعلام کردند که خود را در انجام سقط جنین آزاد می‌دانند. «بیانیه‌ی ۳۴۳ نفر» به ویژه در تصویب قانون آزادی سقط جنین که در دسامبر ۱۹۷۴ / ژانویه‌ی ۱۹۷۵ توسط سیمون وی *Simone Veil* وزیر بهداشتی وقت به مجلس تقدیم شد، مؤثر افتاد.

نیست که یک مرد محافظ داشته باشم! به من برچسب فاشیست زدند! در آن دوران، برای روزنامه‌نگاران زن، کار کردن واقعاً دشوار بود. با این حال توانستم چند روزنامه را راضی کنم که روزنامه‌نگار زن به ایران بفرستند. مثلاً *نوول انزروتور*، کاتیا کوپ *Katia D. Kaupp* را روانه‌ی ایران کرد. حتا به دفاتر روزنامه‌های خارجی هم سر زدم؛ از جمله به *واشنگتن پُست*.
مهنار متین: آیا با آنتوانت فوک هم تماس گرفتید؟

● **الیزابت سالواری:** بله؛ تماس گرفتم. البته من همیشه با آنتوانت فوک اختلاف نظر داشته‌ام؛ هنوز هم دارم و حتا شدیدتر از گذشته. به نظر من، او به گونه‌ای از مادرسالاری باور دارد! در حالی که برای من، پدرسالاری و مادرسالاری همیشه دو روی یک سکه بوده‌اند. رابطه‌ی او با سایر فمینیست‌ها (یا بهتر بگویم، رابطه‌ی او با قدرت) خیلی پیچیده است. اختلافم با او - علاوه بر اختلافات عمیق نظری - به دلیل اختلاف در سبک کار هم هست. البته رابطه‌ی عاطفی ما با هم خوب است و در عرصه‌ی سیاسی هم اغلب با او توافق داشته‌ام؛ مثلاً درباره‌ی ایران. او کار بسیار خوبی کرد که به سرعت هیئتی به ایران فرستاد. گروهی از سوی *زنان در جنبش (Femmes en Mouvement)* پیش از ما به ایران رسیدند. البته امکاناتش را هم داشتند.

مهنار متین: کسانی را که با هیئت شما به ایران رفتند، شما انتخاب نکردید. درست است؟ آن‌هایی رفتند که می‌توانستند بروند!

● **الیزابت سالواری:** بله. اما خود آدم‌ها هم باید داوطلب می‌شدند. انتخاب و علاقه‌ی خود آن‌ها هم طبعاً شرط بود. برخی، به دلایل حرفه‌ای به این سفر علاقمند بودند؛ برخی به دلایل مبارزاتی. آن‌هایی که رفتند، همه فمینیست نبودند. اما همگی نسبت به مسئله‌ی زنان ایران حساسیت داشتند. من در فاصله‌ی زمانی شروع جنبش زنان در فرانسه و انقلاب ایران، روزنامه‌نگار شدم. فمینیست‌های دیگری هم مثل من بودند. انشعاب بزرگی که در جنبش فمینیستی فرانسه پیش آمد - جدایی آنتوانت فوک و جریان "روان کاوی و سیاست" که او بنیان گذاشت از مابقی جنبش - و اختلافاتی که میان فمینیست‌ها وجود داشت، بسیار ناراحت کننده بود. فکر می‌کردم جنبش فمینیستی را باید گسترش داد؛ حتا اگر گل و گشاد شود و از چهارچوب فمینیست‌های سفت و سخت خارج گردد. فرصت‌هایی مثل برآمد جنبش زنان ایران موجب شد که ما بتوانیم نیروی گسترده‌ای را حول یک مسئله جمع کنیم. به این ترتیب، نیروهای تازه‌ای برای جنبش زنان تربیت می‌شدند.

مهنار متین: در جریان تدارک سفر، از حضور کیت میل *Kate Millett* در ایران خبر داشتید؟

• *الیزابت سالواری*: نه؛ من از سفر او به ایران خبر نداشتم. سیلوینا *Sylvina Boissonnas*^{۱۱} که از طرف «زنان در جنبش» به ایران رفته بود، خبر داشت.

مهناز متین: آیا شما شنیده بودید که خیلی از زنان ایرانی مایل نیستند که آمریکایی‌ها در هیئت باشند؟

• *الیزابت سالواری*: نه. به‌رحال ما با آمریکایی‌ها تماس نداشتم. گروه ما عمدتاً از فرانسوی‌ها، یا بهتر بگوییم، از اروپایی‌ها تشکیل شده بود. جنبش زنان در فرانسه همیشه یک جنبش اروپایی بود.

مهناز متین: لایلا ابوسیف، سینماگر مصری هم هیئت را همراهی می‌کرد.

• *الیزابت سالواری*: درست می‌گویند. منظورم این است که هیئت عمدتاً اروپایی بود.

مهناز متین: تدارک سفر و گرفتن ویزا راحت انجام شد؟

• *الیزابت سالواری*: این مسئولیت به گردن *اف. مگزین* افتاد که خیلی خوب از عهده‌اش برآمد. ضمناً ما با زنانی که به مقامات سیاسی [فرانسه] نزدیک بودند هم تماس گرفتیم و حمایت آن‌ها را هم جلب کردیم. مثلاً فرانسواز ژیرو *Françoise Giroud*^{۱۲} صریحاً گفت نمی‌تواند در کمیته شرکت کند، ولی از ما حمایت خواهد کرد. خبر را به سیمون وی هم رسانده بودیم. فرانسواز گاسپار، از فعالین رده‌ی اول حزب *سوسیالیست* و شهردار شهر درو *Dreux* همراه گروه به ایران رفت. خلاصه، برای تدارک این سفر، زمین و آسمان را به هم ریختیم! چند سال مبارزه در جنبش زنان باعث شده بود که صاحب تجربه شویم.

مهناز متین: قرار ملاقات با مقامات بلند پایه‌ی ایران را چه کسی ترتیب داد؟

• *الیزابت سالواری*: می‌دانید که ما یک کنفرانس مطبوعاتی در مقر «اتحادیه حقوق بشر» پاریس ترتیب دادیم. تدارک این برنامه در دفتر *اف. مگزین* انجام گرفت. این کنفرانس مطبوعاتی، پیش از سفر هیئت، سر و صدای زیادی به راه انداخت. در نتیجه مقامات ایرانی خبر آمدن ما را داشتند و مشکل می‌توانستند از ملاقات با ما سرباز زنند.

مهناز متین: در این کنفرانس مطبوعاتی، ایرانی‌ها هم شرکت داشتند؟

۱۱- نگاه کنید به ناصر مهاجر، *سال صفر*، در همین دفتر.

۱۲- فرانسواز ژیرو (۲۰۰۳-۱۹۱۶)، روزنامه‌نگار، سینماگر و سیاستمدار. او در زمان ریاست جمهوری والری ژسکارستن، در سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ وزیر مشاور در امور زنان بود.

● *الیزابت سالوازی*: بله، بودند. عده‌ای زن ایرانی بودند که معلوم نبود به کجا وابسته هستند. نمی‌دانم "زیردریایی"‌های چه جریانی بودند! این‌ها به نام "زنان ایران"، با فعالیت‌های ما مخالفت می‌کردند. می‌گفتند: «شما در کار ما دخالت می‌کنید! به جای زنان ایران حرف می‌زنید.» این یکی از مواردی بود که من از آوردن سیمون دوبوآر به عنوان رئیس کمیته، واقعاً خوشحال شدم! او چپ بود و مثل ما فمینیست‌ها، "بد نام" نبود. در این جلسه، آنتی- فمینیست‌ها و ماچوهای همیشگی هم البته بودند. سفر هیئت، در این جلسه اعلام شد.

مهناز متین: آیا از ابتدا معلوم بود که سفر هیئت فقط سه چهار روز طول می‌کشد؟

● *الیزابت سالوازی*: اجازه‌ی اقامت طولانی نداشتیم. در مدتی که سفر را تدارک می‌دیدیم، مرتب می‌شنیدیم که سفر کردن به ایران بسیار مشکل است؛ نمی‌گذارند و... حتی یکی از ایرانیان "زیردریایی" در کنفرانس مطبوعاتی گفته بود که: اگر نگذارند وارد ایران شوید، چه خواهید کرد؟! گفتیم: خُب، برمی‌گردیم! اما برای ما قطعی بود که از سفر به ایران صرف‌نظر نخواهیم کرد.

مهناز متین: شب پیش از سفر، روسری‌هایی میان زنان تقسیم شد که در صورت لزوم در ایران بر سر بگذارند. شما در جریان بودید؟

● *الیزابت سالوازی*: این را بعداً شنیدم؛ وگرنه نمی‌گذاشتم! این کار کاترین کلمان بود. واقعاً خیلی از دستش عصبانی شده بودم.

مهناز متین: خاطرات او را خوانده‌اید؟ روایت خودش را از ماجرای گذاشتن حجاب برای رفتن به دیدار خمینی - با طنز بسیار- بازگفته است. مارتین استورسی می‌گوید روایت او کاملاً دروغ است. می‌گوید کاترین کلمان بود که پیش از همه حجاب بر سر گذاشت.^{۱۳} درست است؟

● *الیزابت سالوازی*: کاملاً درست است. کاترین کلمان، این کار را کرد. با آن افکار استالینیستی‌اش، خودش روسری گذاشت و به بقیه هم روسری داد! هیچ شکی در این مورد نیست. من روایت مارتین را کاملاً تأیید می‌کنم. مارتین استورسی فمینیست است؛ کاترین کلمان فمینیست نیست. در تمام زندگی‌اش، فرصت‌طلب بوده. او در سال‌های ۶۰

۱۳- گفتگویی با مارتین استورسی و بخشی از کتاب کاترین کلمان را که به سفر ایران اختصاص دارد، در این دفتر آمده است.

کمونیست بود. وقتی به روزنامه‌ی *لوماتن* رفت هم هنوز کمونیست بود. بعد سوسیالیست شد. ادعاهای فمینیستی‌اش هم واقعیت نداشت. از چپ‌های "خاویار"ی بود! اگر من حق انتخاب داشتم، او را برای رفتن به ایران انتخاب نمی‌کردم. ولی او در *لوماتن* مقامی داشت و در آن زمان، اندک بودند زنان ژورنالیستی که موقعیت او را داشته باشند. وقتی ماجرای گذاشتن حجاب در تهران پیش آمد، کلود به من تلفن زد. خیلی ناراحت بود.

مهناز متین: همان شب دعوا به شما هم زنگ زدند؟

• *الیزابت سالواری*: بله...

مهناز متین: پس شما را هم بیدار کردند!

• *الیزابت سالواری*: نه. من بیدار بودم! همان‌طور که گفتم، آن روزها من اصلاً نمی‌خواهیدم! یادم هست که کلود [اشربل] در کنفرانس مطبوعاتی، به من گفت: تو واقعاً مثل ساعت کار می‌کنی! جواب دادم: فقط هر ده سال یکبار؛ وقتی مسئله‌ای به اهمیت مرگ و زندگی در کار است! من حتا نمی‌دانم تدارک سفر چند روز طول کشید. چون نمی‌خواهیدم، مثل این بود که تمام ماجرا در یک روز طولانی اتفاق افتاده باشد. وانگهی، وقتی هیئت در تهران بود، مرتب تماس تلفنی داشتیم. ساعت‌ها وقت‌مان پشت تلفن می‌گذشت. روز و شب. بنابراین وقتی دعوی گذاشتن روسری برای دیدار با خمینی در گرفت، اول به من زنگ زدند؛ بعد به سیمون. من و سیمون هم با هم در این باره حرف زدیم.

مهناز متین: او قطعاً چنین گفته بود که برای دیدار با خمینی نباید روسری سر کنید؟

• *الیزابت سالواری*: چندان مطمئن نیستم. موضوع‌اش مبهم‌تر از این بود. می‌گفت: «سارتر می‌گوید که... خوب، به ملاقات خمینی رفتن، مثل ملاقات با پاپ است. برای ملاقات با پاپ، بالاخره باید یک چیزی روی سر گذاشت و...» اما مسئله برای ما این بود که اگر با پاپ مخالف هستیم، نه چیزی روی سرمان می‌گذاریم و نه به ملاقات پاپ می‌رویم! به نظرم، پس از کمی تأمل، سیمون دوبوآر به این نتیجه می‌رسد که نباید به خاطر دیدار با خمینی روسری به سر گذاشت و این را گفت. شاید نیاز به چند دقیقه فرصت داشت تا نظرش را اعلام کند.

۱۴- (*Gauche Caviar*) "چپ خاویار [خور]" اصطلاحی است که در سال‌های ۱۹۸۰ وقتی سوسیالیست‌ها به قدرت رسیدند در فرانسه رایج شد و به کسانی اطلاق می‌شود که خود را چپ می‌دانند ولی در مناطق شیک پاریس زندگی می‌کنند و بورژوازش شده‌اند. این اصطلاح بیشتر از سوی نیروهای چپ و چپ‌انقلابی، در مورد بخشی از سوسیالیست‌ها به کار می‌رود.

مهناز متین: شما هم گفتید که نباید چنین کاری بکنند؛ نه؟

● *الیزابت سالواری:* معلوم است! من واقعاً عصبانی بودم. مخالفتی با دیدار با خمینی نداشتیم. ولی به شرطی که مجبور نباشند حجاب به سر کنند؛ آن هم در آن شرایط. می‌دانید چند ساعت آن‌ها را در انتظار گذاشت؟! ماجرا نباید به این ترتیب پیش می‌رفت. ولی این‌ها چیزهایی بود که در تهران اتفاق افتاد. من کنترلی بر مسائل آنجا نداشتیم. تا وقتی آن‌ها سوار هواپیما شدند، معلوم نبود که خمینی ملاقات با آن‌ها را می‌پذیرد یا نه. اساساً معلوم نبود که به آن‌ها اجازه‌ی ورود می‌دهند یا نه! از لحظه‌ای که اجازه‌ی ورود دادند، دیگر خودشان می‌بایست از پس سازماندهی کارها برآیند و خودشان تصمیم بگیرند که چه کنند و چه نکنند. دعوایی که پیش آمد، میان زنان فمینیست بود که یک طرف ایستاده بودند و زنان چپ که در طرف دیگر ایستاده بودند. باید همان‌جا تصمیم می‌گرفتند. بسیاری از آن‌ها که روزنامه‌نگار بودند، تجربه‌ی زیادی در کارشان نداشتند. اغلب‌شان تا آن موقع رپرتاژی با این اهمیت تهیه نکرده بودند؛ آن هم در وضعیتی استثنایی. اشتباهاتی کردند که سرچشمه‌ی آن از جمله وضعیت سیاسی فرانسه بود و ابهاماتی که در مورد ایران وجود داشت.

مهناز متین: بازگشت هیئت به فرانسه به چه ترتیب انجام شد؟

● *الیزابت سالواری:* همه به ما حمله می‌کردند. می‌گفتند: ما گفته بودیم که اگر زنان را بفرستید، از عهده‌ی کار بر نمی‌آیند!

مهناز متین: در واقع، سفر هیئت تا حد زیادی تحت تأثیر این رویداد قرار گرفت. نه؟

● *الیزابت سالواری:* بله. سفر را به این ماجرا تقلیل دادند؛ چون منافع‌شان در این بود. آنتی - فمینیست‌ها و ماچوها، همه‌ی توجه را روی این ماجرا متمرکز کردند تا ما را بی‌اعتبار کنند. می‌دانید که به هنگام دعوای اعضای هیئت در پارک هتل، روزنامه‌نگاران دیگری در اتاق مجاور بودند که در جریان قرار گرفتند. آن‌ها از خوشحالی در پوست‌شان نمی‌گنجیدند! همه به روزنامه‌های‌شان زنگ زدند تا بگویند: «ما گفته بودیم که زنان قادر نیستند...» یادم هست که به خاطر این ماجرا، با مارک کراوتس دعوای مفصلی کردم. مدت‌ها از دستش ناراحت بودم. برخوردشان به ما به راستی سرشار از تحقیر و نفرت بود.

مهناز متین: خود شما این سفر را در مجموع مثبت ارزیابی می‌کنید؟

● *الیزابت سالواری:* به هر حال، باید به آنجا می‌رفتیم. زنان باید واکنشی نشان می‌دادند؛ حتا به شکل نمادین. به ویژه وقتی وضعیت روشنفکران را می‌دید، واقعاً متأسف می‌شدی. به خود می‌گفتم: حالا که ایدئولوژی‌های چپ سنتی، استالینیسیم، نئو استالینیسیم و... در حال

فروریزی است، این احمق‌های به اصطلاح روشنفکر، ناچارند آن را با ایدئولوژی دیگری جایگزین کنند. یادم هست که این بحث را در جلسه‌ای که فوکو هم حضور داشت مطرح کردم. فکر می‌کنم موضوع جلسه، نظرات فوکو درباره‌ی انقلاب ایران بود. همان حرف‌ها که در کتاب کِلر هم آمده. کِلر هم در آن جلسه بود. من با ماری اودیل و چند نفر دیگر که به ایران رفته بودند، به جلسه رفتیم تا نظرات خود را بگوییم. روزنامه‌ها که از ما صحبتی نمی‌کردند؛ باید خودمان این کار را می‌کردیم. گفتیم: واقعاً تأسف آور است که "چپ" فرانسه از فروپاشی دیدگاه‌های پیشینش، چنان یتیم شده که به دام چنین چیزی افتاده‌است! یادم هست که یک نفر گفت: این میشل فوکوست! گفتیم: باشد. من با فوکو نه موافق هستم و نه مخالف. فقط نظر خودم را می‌گویم؛ اینکه شما کور شده‌اید. حمایت از هر نوع مبارزه‌ای به این بهانه که علیه راست‌ها انجام می‌شود، کار احمقانه‌ای است. باید واقعاً آنتی - فمینیست و زن‌ستیز بود تا بتوان چنین موضعی گرفت. یک نفر دیگر که فکر می‌کنم ایرانی بود، گفت: زنان بسیاری از سازمان‌های سیاسی ایران، از خمینی طرفداری کرده‌اند. گفتیم: فکر نمی‌کنم آن‌ها در سازمان‌های‌شان از وزن و قدرتی برخوردار باشند! واقعاً یک جنگ تن به تن بود!

در زمان انقلاب... راستش من از به کار بردن واژه‌ی "انقلاب" برای اتفاقی که در ایران افتاده، واقعاً خوشم نمی‌آید. چون آنچه اتفاق افتاد یک ضدانقلاب بود! برای من که نویسنده هستم، واژه‌ها و استفاده از آن‌ها اهمیت خاصی دارند. نمی‌شود واژه‌ها را سرسری به کار برد. این الان مد شده است. به جاروکش خیابان می‌گویند: "تکنیسین زمین!" هر چیزی را این‌طوری به خورد آدم می‌دهند! بگذریم، رویدادهای ایران، خیلی مهم بود. درست مثل اینکه برای دومین بار شالوده‌های جنبش‌رهایی زنان را ریخته باشیم. جنبشی که برای حمایت از جنبش زنان ایران به راه افتاد، دوباره نوعی اتحاد را در جنبش زنان به وجود آورد. لایحه‌ی قانونی سیمون وی برای مجاز کردن سقط جنین که در اواخر سال ۱۹۷۴ تصویب شده بود، دوران آزمایشی را می‌گذراند. بنا بود پس از ۵ سال، در پایان سال ۱۹۷۹، برای تصویب قطعی به مجلس برود. به همین دلیل، باید دوباره زنان را بسیج می‌کردیم. حرکتی که در ربط با زنان ایران انجام گرفت، خیلی به ما کمک کرد؛ چرا که باعث فعال شدن رابطه‌ها شد. اتحادی که میان ما به وجود آمد، تا راه‌پیمایی‌ها و میتینگ‌های بزرگ دفاع از حق سقط جنین در سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۹ ادامه یافت.

مهناز متین: آیا کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان فعالیت دیگری هم جز حمایت از جنبش زنان ایران انجام داد؟

● *الیزابت سالواری:* فکر می‌کنم این کمیته تا زمانی ادامه یافت که قانون سیمون وی به طور قطع و برای همیشه تصویب شد.

مهناز متین: در سطح بین‌المللی، آیا فعالیت دیگری انجام گرفت؟

● *الیزابت سالواری:* در فرانسه، نه. فکر می‌کنم در آلمان و یا ایتالیا، زنان کارهای مشابهی انجام دادند. یعنی چه بسا در کشورهای دیگر بیشتر ادامه پیدا کرده باشد. همان‌طور که گفتیم، در فرانسه این کمیته برای مسئله‌ی ایران به وجود آمد و بعد هم کار دیگری انجام نداد.

مهناز متین: گزارش کار کمیته را چه کسی نوشت؟

● *الیزابت سالواری:* چند نفر بودیم که آن را نوشتیم. بیشتر کارش را البته ماری اودیل فارژیبه انجام داد.^{۱۵}

مهناز متین: آیا پس از بازگشت اعضای هیئت، کنفرانس مطبوعاتی دیگری برگزار کردید؟

● *الیزابت سالواری:* یک نوع کنفرانس مطبوعاتی به طور خودبه‌خودی در فرودگاه برگزار شد؛ به هنگام بازگشت هیئت. وقت رفتن اعضا هم یک چنین کنفرانسی در فرودگاه برگزار شده بود. برگزاری کنفرانس مطبوعاتی در مقر اتحادیه حقوق بشر پاریس باعث شده بود که روزنامه‌نگاران گوش به زنگ باشند. این کنفرانس، یکی از کارهای موفقی بود که من انجام داده‌ام. روزنامه‌نگاران، تلویزیون‌های فرانسوی و خارجی و... همه بودند. این باعث شد که خبرنگاران در فرودگاه حاضر شوند. در بازگشت، بعد از ماجراهایی که اتفاق افتاد تعداد خیلی کمتری به فرودگاه آمدند. تصفیه حساب‌های ایدئولوژیک مانع شد که بیایند.

مهناز متین: چرا این گزارش را که اطلاعات زیادی در بر دارد، هرگز منتشر نکردید؟^{۱۶}

● *الیزابت سالواری:* برای اینکه خودمان در آن زمان امکانی نداشتیم. کسی نمی‌خواست حرف‌های ما را گوش کند. دولت فرانسه، کم و بیش معذب بود. خمینی را در فرانسه پذیرا شده بود و بعد هم او را به ایران فرستاده بود. فرانسوی‌ها در مجموع اشتباه کرده بودند و نمی‌خواستند اشتباه‌شان را بپذیرند. یک جَو آنتی - فمینیستی وحشتناکی هم غالب شده بود. برای ما فمینیست‌ها، مبارزه‌ی زنان ایرانی، مبارزه‌ی خودمان بود. زنانی

۱۵- گفتگو با ماری اودیل فارژیبه را در این دفتر آمده است.

۱۶- گزارش «کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان» در این کتاب به چاپ رسیده است.

بودیم که در سطوح مختلف، برای یک هدف واحد مبارزه می‌کردیم. آن‌ها خواهران ما بودند.

مهناز متین: جنبش زنان ایران چه حسی به شما می‌داد؟ هیجان، نگرانی؟

• *الیزابت سالواری*: نگرانی. چرا که می‌دانستیم آن‌ها را سرکوب خواهند کرد. ماجرای ایران برای ما نشانه‌ی تهاجم پدرسالاری در عمیق‌ترین و خشن‌ترین شکلش بود. هنوز از انتگرسیم و بنیادگرایی حرف زیادی در میان نبود. اما آن را حس می‌کردیم؛ حتا در فرانسه.

مهناز متین: ممنونم از اینکه وقت‌تان را در اختیار من قرار دادید. امیدوارم خیلی خسته‌تان نکرده باشم!

• *الیزابت سالواری*: اصلاً! یادآوری آن دوران برای من بسیار لذت‌بخش است و در عین حال، دردآور! حتا امروز هم وقتی به آن دوران فکر می‌کنم، درباره‌ی اتفاقاتی که افتاد، خشمگین می‌شوم. آنچه در ایران اتفاق افتاد، آغاز انتگرسیم بود؛ در همه‌ی اشکالش. اسلامی، مسیحی... ایران کشوری بزرگ است با تمدنی بسیار قدیمی. اما جریانی در اعماق آن می‌گذشت که کسی درکِ درستی از آن نداشت. فکر می‌کنم که همان عظمت و قدمت ایران بود که در عین حال به انتگرسیم یک ملیت داد! انتگریست‌های مسیحی هم خوب از وضعیت استفاده کردند! همان‌طور که در ابتدا گفتم، من همیشه فکر کرده‌ام که دشمن اصلی ما کلیساست؛ در هر شکلش.

الیزابت سالواری در گفتگوی تلفنی با مهناز متین، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۹

یک رویداد مطبوعاتی!

کلود سروان - اشربر*

مهنارمتین: فکر این سفر چگونه شکل گرفت؟

• کلود سروان - اشربر: به قدرت رسیدن خمینی در ایران، روی هم رفته از سوی نیروهای چپ فرانسه، روشنفکران و رسانه‌های گروهی، خیلی خوب استقبال شد. چرا که از سوی شاه در میان این نیروها هیچ محبوبیتی نداشت و از سوی دیگر، فرانسه به خمینی پناه داده بود؛ البته بدون توجه به اینکه او چه می‌گوید و چگونه می‌اندیشد. بعد از اینکه مسئله‌ی حجاب اجباری پیش آمد، ما از تظاهرات زنان مخالف حجاب اجباری باخبر شدیم... مهنار متین: چه کسانی شما را در جریان این مسئله قرار دادند؟ ایرانیان مقیم پاریس بودند که...

• کلود اشربر: نه. به وسیله‌ی مطبوعات و دوستان فمینیست آمریکایی‌مان باخبر شدیم. فکر می‌کنم فمینیست‌های فعال ایرانی که در آمریکا تحصیل کرده و پس از انقلاب به ایران بازگشته بودند، به آن‌ها خبر داده بودند. تا جایی که به یاد می‌آورم، یکی از دوستان فمینیست آمریکایی به نام گلوریا استینم *Gloria Steinem*¹ به من تلفن زد و با نگرانی

* کلود سروان اشربر *Claude Servan - Schreiber*، دانش‌آموخته‌ی مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی *Sciences Po* و روزنامه‌نگار. همسر پیشین او ژان لویی سروان اشربر، از خانواده‌های قدیمی مطبوعاتی فرانسه و بنیان‌گذار گروه مطبوعاتی اکسیانسیون است. ماهنامه‌ی *اف‌مگزین* [مجله‌ی زنان] که کلود سروان - اشربر به همراه بنوات گرو *Benoîte Groult*، نویسنده و فمینیست فرانسوی در سال ۱۳۷۸ تأسیس کرد، متعلق به همین گروه بود. کلود سروان اشربر، در ارتباط با کارش در *اف‌مگزین*، در سازماندهی سفر هیئت نمایندگی «کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان» به ایران، نقش مهمی ایفا کرد.

۱- گلوریا استینم، متولد ۱۹۳۳ در ایالت اوهایو ایالات متحده آمریکا. از چهره‌های سرشناس جنبش فمینیستی آمریکا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود. او نویسنده و روزنامه‌نگار، از پایه‌گذاران مجله‌ی فمینیستی *Ms.* نیز هست.

گفت که باید در رابطه با آنچه به‌سر زنان ایرانی آمده، کاری بکنیم.^۲ او با مجله‌ی *Ms* همکاری می‌کرد.^۳ کیت میلِت *Kate Millett* هم آن وقت در ایران بود. به این ترتیب بود که از وضعیت کیت میلِت با خبر شدیم. او می‌گفت: اعتراض زنان ایرانی بسیار وسیع بوده و آن‌ها را خیلی اذیت کرده‌اند. فکر کردیم از دست ما به عنوان ژورنالیست چه کاری برمی‌آید؟ در گفتگو با زنان دیگر به این نتیجه رسیدیم که هیئتی به ایران بفرستیم. فرستادن یک هیئت از زنان ژورنالیست (یا عمدتاً ژورنالیست)، موجب می‌شد هم وضعیت زنان ایران در مرکز توجه قرار گیرد و هم به دلیل اینکه خبر در روزنامه‌ها پخش می‌شد، زنان عضو هیئت در معرض خطر قرار نگیرند.

سیمون دوبووار را هم خبر کردم. فکر کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان به این ترتیب شکل گرفت و کمیته تشکیل شد. با زنان دیگری هم که اسم و رسمی داشتند تماس گرفتیم تا در کمیته حضور پیدا کنند. [اسامی آن‌ها در مقاله‌ی *F. Magazine* هست].^۴ بعد از تشکیل کمیته، بنا شد هیئتی به ایران برود. مقدمات سفر در مدتی بسیار کوتاه و خیلی سریع فراهم شد.

مهناز متین: آیا درست است که دوستان ایرانی شما گفته بودند بهتر است آمریکایی در هیئت نباشد؟

● کلود/شربر: بله. حتی اگر درست یادم باشد، خود کیت میلِت هم بر این نکته تأکید داشت: تلفنی این را گفت.

مهناز متین: در ایران آیا احساسات «ضد غربی» دیدید؟

● کلود/شربر: نه؛ اصلاً. برعکس. حتی وقتی مقامات مملکتی ما را می‌پذیرفتند، از دیدن

۲- کیت میلِت از این تماس تلفنی در کتابش یاد کرده است. ن.ک. به کتاب *در ایران*، (یا به *ایران رفتن*) که در فرانسه انتشارات زنان آن را به چاپ رساند در سال ۱۹۸۱.

En Iran, Kate Millett, Editions Des Femmes, Paris, 1981.

۳- *Ms* مجله‌ی فمینیستی که اولین شماره‌ی آن در ژانویه ۱۹۷۲ به چاپ رسید. انتخاب نام این مجله، خود نشانگر نگاه فمینیستی بنیان‌گذاران آن است. آن‌ها از استفاده‌ی واژه‌های «مادام» *Madame* و «مادمازل» *Mademoiselle* که موقعیت اجتماعی زن را به وضعیت زناشویی او (ازدواج کرده، یا ازدواج نکرده) تقلیل می‌دهد، اکراه داشتند. به همین اعتبار *Ms* را برگزیدند که تجسم تعلق زن به پدر یا شوهر نباشد.

۴- ترجمه مجموعه‌ای که *اف*، مگزین درباره‌ی سفر به ایران چاپ کرد، در این کتاب آمده است؛ و نیز متن کامل گزارش کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان با نام تمام اعضای هیئت نمایندگی این کمیته که به ایران سفر کردند.

این همه زن جوان در دور و برشان، هیچ ناراحت نمی‌شدند! با «ماچیسیم»^۵ مردها که آشنا هستید!

مهناز متین: ارتباطات‌تان با ایرانی‌هایی که در آنجا دیدید، چطور برقرار شد؟

• کلود/اشربر: ترتیب قرار ملاقات با مقامات ایرانی را بخشاً از طریق سفارت فرانسه در ایران دادیم.

مهناز متین: آیا قرارهایی هم بود که کلر بری‌یر ترتیبش را داده باشد؟

• کلود/اشربر: او روابط گسترده‌ای داشت؛ ولی آن‌ها را در اختیار ما نمی‌گذاشت. البته از اول هم بنا نبود این کار را بکند. می‌دانید، ما اغلب ژورنالیست بودیم و به عنوان ژورنالیست هم به ایران رفته بودیم. خُب، رقابت‌های میان ژورنالیست‌ها را هم که می‌شناسید: "هر که به فکر خویشه!" کسی ارتباطش را به دیگری نمی‌داد. کلر خیلی‌ها را می‌شناخت. مثلاً، اغلب زنان دانشگاهی که هیئت با آن‌ها گفتگو کرد، به واسطه‌ی کلر بود. البته شب‌ها در هتل، دیده‌ها و شنیده‌های‌مان را با هم در میان می‌گذاشتیم. اغلب زنان جوانی که با آن‌ها به گفتگو نشستیم بودیم، زنان چپ‌گرا بودند که در خارج تحصیل کرده بودند. همه‌شان مخالف شاه بودند و موافق انقلاب؛ اما در عین حال دل‌نگران بودند و نمی‌دانستند بر سر آزادی به طور کلی و حقوق زنان به طور مشخص چه خواهد آمد.

مهناز متین: واکنش نسبت به شما چگونه بود؟

• کلود/اشربر: عمدتاً بی‌تفاوتی! سفر ما واکنش زیادی برنمی‌انگیخت؛ به ویژه در میان مقامات مملکتی. من خودم دو نفرشان را دیدم؛ بنی‌صدر و بازرگان را. به دیدن بنی‌صدر که رفتیم، به ما روسری دادند که به سر کنیم. روسری را سر کردیم؛ اما احساس‌مان این بود که به دام افتاده‌ایم. بازرگان را بدون روسری دیدیم و بدون هیچ مشکلی. او دست‌کم حرفی درباره‌ی زنان داشت، درست است که حرفش ناخوشایند و نسبت به زنان تبعیض‌آمیز بود. اما بالاخره حرفی بود؛ حرفی بر مبنای قرآن و شریعت. می‌گفت زنان نمی‌توانند به برخی حرفه‌ها بپردازند. بنی‌صدر اما اصلاً حرف مشخصی نداشت. اساساً زنان را آن قدر به حساب نمی‌آورد که حرفی درباره‌شان بزند. می‌گفت این همه زن در خیابانند و خواهان انقلاب

۵ - ماچیسیم (machisme) از واژه‌ی اسپانیولی Macho مشتق می‌شود؛ به معنای جنس نر. «ماچیسیم» به مردانی اطلاق می‌شود که مرد و مردانگی را برتر از زن و زنانگی می‌دانند و زنان را در خدمت مردان می‌شمارند.

اسلامی. مشکلی هم ندارند. در واقع به نوعی همان بحث نیروهای چپ را از زاویه‌ی مذهبی مطرح می‌کرد.

قطب‌زاده هم اصلاً هیچ چیز جالب توجهی نگفت (من خودم در دیدار با او حضور نداشتم). فقط درباره‌ی دوران شاه صحبت کرد و فجایعی که آن زمان اتفاق افتاده بود. درباره‌ی آنچه در حال تکوین بود، چیز زیادی نگفت.

مهناز متین: برای دیدار با خمینی و رعایت حجاب اسلامی، بحث شدیدی در میان اعضای هیئت درگرفت؟

● کلود/شربر: بله. دو نظر میان ما بود: یا چادر بگذاریم و برویم و یا از رفتن به کلی صرف نظر کنیم.

مهناز متین: گویا یک نظر هم بود که می‌گفت با حجاب اسلامی به دیدار خمینی برویم و بعد حجاب از سر برداریم و...؟

● کلود/شربر: او! شاید کسی این را به شوخی گفته باشد! اما هیچ کس به طور جدی چنین چیزی نگفت. بحث جدی ما حول همان دو نظری بود که گفتیم. مسئله هم، مسئله‌ی مهمی بود. از یک طرف زنان علیه حجاب مبارزه می‌کردند و ما خودمان هم ضد حجاب بودیم؛ از طرف دیگر ما به عنوان ژورنالیست به ایران رفته بودیم و می‌خواستیم خمینی را ببینیم و با او حرف بزنیم. بالاخره هم اختلاف نظر به دو دستگی کشید. فکر می‌کنم سه یا چهار نفر به دیدارش رفتند و بقیه که نپذیرفتند حجاب به سر کنند، اصلاً نرفتند.

مهناز متین: تأثیر سفرتان را چطور ارزیابی می‌کنید؟

● کلود/شربر: واقعاً تأثیر چندانی نداشت. ما هم انتظار زیادی از آن سفر نداشتم. می‌دانستیم که کاری از دستمان ساخته نیست. فقط می‌خواستیم مبارزه‌ی زنان ایران را به یک رویداد مطبوعاتی تبدیل کنیم. می‌خواستیم روزنامه‌ها را وادار کنیم درباره‌ی مسئله‌ی زنان ایران بنویسند. ما توانستیم با زنان زیادی دیدار و گفتگو داشته باشیم. در مجموع ایزوله بودیم. این یکی از اشکالات کارمان بود. مدت سفرمان هم البته بسیار کوتاه بود...

مهناز متین: چرا چنین کوتاه؟

● کلود/شربر: سفیر فرانسه در ایران بر این عقیده بود که سفر کوتاه‌تر از یک هفته، حساسیت مقامات ایران را بر نمی‌انگیزد و مزاحمتی برای ما ایجاد نخواهند کرد. اگر بیشتر می‌ماندیم، چه بسا با مخاطراتی روبرو می‌شدیم. یادتان باشد که کیت میل را همان وقت از ایران اخراج کرده بودند. وانگهی، امکان ارتباط گیری با مردم خیلی محدود بود. رفت و آمد

در شهر به سختی انجام می‌گرفت. همه جا پُر از پاسدار (بسیجی یا کمیته‌ای) بود. خبرنگاران خارجی در پارک هتل جمع بودند و کار زیادی هم از دست‌شان برنمی‌آمد. مشروب‌شان را می‌خوردند! در پارک هتل مشروب به حد وفور یافت می‌شد. روشنفکران ایرانی هم زیاد به هتل سر می‌زدند. پاسداران، بیرون هتل نگرهبانی می‌دادند و در داخل هتل همه مشروب می‌خوردند!

مهناز متین: آنچه در ایران پس از سفرتان دیدید، شما را نگران‌تر از پیش نکرد؟

• کلود اشربر: چرا! می‌دانید، فمینیسم اروپایی، بین مبارزات چپ انقلابی از یک سو و انقلاب اسلامی از سوی دیگر، در نوسان بود. اما آنچه که در ایران دیدیم، ما را نگران‌تر و بدبین‌تر کرد. تحمیق مردم از سوی مذهبی‌ها، به منظور سربازگیری و تقویت صفوف‌شان، ترسناک بود.

مهناز متین: نوشته‌هایی که روزنامه‌های سراسری فرانسه درباره‌ی این سفر به چاپ رساندند، در مجموع، منفی بود و بر این مدار که سفر هیئت بی‌هوده بود. مثلاً نوشته‌ی لیبیراسیون از قول آژانس فرانس پرس...^۶

• کلود اشربر: این نوع کارها را باید جزو "حسادت"های ژورنالیستی به حساب آورد! آن‌ها از اینکه ما توانسته بودیم با تعدادی از مقامات محلی ملاقات کنیم و با مردم تماس داشته باشیم، راضی نبودند! خبرنگاران خود این روزنامه‌ها نتوانسته بودند موفق به این کار شوند.

مهناز متین: در بازگشت به پاریس، به جز مجموعه‌ای که در/اف مگزین انتشار پیدا کرد، مطلب دیگری هم درباره‌ی ایران نوشتید؟

• کلود اشربر: نه؛ فکر نمی‌کنم. چیزی به یاد نمی‌آورم. همان‌طور که گفتم این سفر، تأثیر ماندگاری در ذهن من نگذاشته.

کلود سروان - اشربر در گفتگوی رو در رو با مهناز متین، ۹ دسامبر ۲۰۰۹



هیئت «کمیته بین‌المللی حقوق زنان» در مقابل در خروجی فرودگاه مهرآباد

سفری به اعماق

* کلر بری‌یر

مهناز متین: از سفرتان به ایران چه به یاد دارید؟

* کلر بری‌یر: پیش از هر چیز بگویم که از قضیه‌ی آن هیئت و سفرش به ایران، خاطره‌ی بسیار بدی دارم! خواهید فهمید چرا!
من ایران را خیلی دوست دارم. این کشور را از نزدیک می‌شناسم. یک سال پیش از سرنگونی شاه، به عنوان خبرنگار *لیبراسیون* به ایران رفتم. دقیق‌تر بگویم؛ اولین بار در آوریل ۱۹۷۸ بود که به ایران سفر کردم. پس از آن هم چند بار دیگر برای کار خبرنگاری به ایران رفتم. بار دوم همسرم پی‌یر بلانشه^۱ همراهم بود.

شناخت من از ایران البته به مدت‌ها پیش از انقلاب برمی‌گردد. پدر همسرم که ارتشی بود (از نزدیکان ژنرال دوگل و اعضای نهضت مقاومت فرانسه)، در زمان تحصیل در مدرسه‌ی نظامی، با ایرانیانی مثل ژنرال حسن پاکروان^۲ که او هم در فرانسه تحصیل

* کلر بری‌یر *Claire Brière*، در سال ۱۹۴۰ در یک خانواده‌ی بورژوازی کاتولیک متولد شد. در بحبوحه‌ی جنبش سال ۶۸، دانشجوی رشته‌ی تاریخ دانشگاه سوربون بود. به جریان چپ انقلابی و سپس مائوئیست‌ها پیوست. در میانه‌ی دهه ۱۹۷۰، از مائوئیسم و به طور کلی مبارزه‌ی انقلابی، فاصله گرفت و در پایه‌ریزی روزنامه‌ی *لیبراسیون* شرکت کرد. در سال ۱۹۷۸، به عنوان خبرنگار *لیبراسیون* به ایران رفت و از معدود روزنامه‌نگارانی بود که رویدادهای انقلاب ایران را از ماه‌ها پیش از سرنگونی شاه دنبال کرده است. به دلیل همین آشنایی با وضعیت ایران بود که از او دعوت شد تا کمیته *بین‌المللی حق زنان* را در سفرش به ایران همراهی کند.

۱- پی‌یر بلانشه، خبرنگار شناخته شده‌ی فرانسوی، مانند کلر بری‌یر چند سال در سازمان‌های چپ و مائوئیست فعالیت داشت. از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰، به عنوان خبرنگار، به بسیاری از نقاط جهان که دستخوش جنگ و انقلاب بودند، سفر کرد: از ایران و لبنان گرفته تا آفریقا، آمریکای جنوبی، سوریه، اردن و اروپای شرقی. او در سپتامبر ۱۹۹۱، حین تهیه‌ی یک گزارش خبری در بوسنی، به سبب انفجار مین کشته شد.

۲- حسن پاکروان (۱۲۹۰-۱۳۵۷) سپهبد، دومین رئیس ساواک پس از سپهبد تیمور بختیار. او دانش‌آموخته‌ی دانشکده‌ی افسری پواتیه‌ی فرانسه بود.

می‌کرد، آشنا و دوست شده بود. حسن پاکروان مدتی سفیر ایران در فرانسه بود. پدر شوهرم در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰، وابسته‌ی نظامی سفارت فرانسه در ایران شد و مدتی در ایران زندگی کرد. او ایران را دوست داشت.

ملت ایران به نظر من ملتی‌ست "متبرک"! به خاطر تاریخ، تمدن و فرهنگش. اگر ایران را با کشورهای همسایه‌اش مقایسه کنیم، می‌بینیم که آن‌ها و به طور کلی کشورهای عربی، در سیر تحولی‌شان دچار رکود شده‌اند؛ درجا می‌زنند. می‌دانید که من این را از یک زاویه‌ی نژادپرستانه نمی‌گویم. من فقط بر یک واقعیت انگشت می‌گذارم. ایران مثل کشورهای عربی نیست. در همان دوران شاه و به رغم خفقان و سانسور، یک جریان مخالف قوی در ایران وجود داشت که در برابر شاه ایستادگی کرد. روشنفکرانی بودند که می‌نوشتند، شعر می‌گفتند و...

من در آن زمان از طریق پدر شوهرم آگاه شدم قرارداد نظامی‌ای که بین ایران و فرانسه منعقد شده بود و بنا بر آن قرار بود فرانسه به ایران اسلحه بفروشد، لغو شده است. پدرشوهرم می‌گفت، معنای چنین عملی این است که شاه برای غربی‌ها دیگر تمام شده است.

با علاقه‌ای که به ایران داشتم، وقتی قرار شد از طرف *لیبراسیون* برای تهیه‌ی گزارش به ایران بروم، از خوشحالی، دیوانه شدم! در آن زمان، من در بخش مربوط به محیط زیست و انرژی روزنامه‌ی *لیبراسیون* کار می‌کردم. مسئله‌ی نفت ایران حاد شده بود و من مقالاتی در این رابطه می‌نوشتیم. البته در آن زمان، *لیبراسیون* پولی نداشت که با آن به ایران خبرنگار بفرستد. کمیته‌ی حقوق بشر در فرانسه که با کمیته‌ی حقوق بشر در ایران ارتباط داشت، امکان چنین سفری را فراهم کرد. آن‌ها می‌خواستند در ایران کسی را داشته باشند. کمیته‌ای که در ایران بود، به بازرگان و افراد دیگری مانند [علی اصغر] حاج سیدجوادی، [کریم] لاهیجی و... وابسته بود. فکر می‌کنم مخارج سفرم را هم آن‌ها دادند. افراد خیلی پولداری داشتند.^۳ در ایران، اسلام کاظمیه^۴ به استقبال آمد. او را می‌شناختم. در منزل او ماندم. خرج

۳- برای اطلاع بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به کتاب: *بیوگرافی لیبراسیون*، ص: ۱۸۲-۱۷۴

Libération, la biographie, Jean Guisnel, édition La Découverte/Poche, 2003, Chapitre : Le procès de Téhéran, pp 174-182.

۴- اسلام کاظمیه (۱۳۷۶-۱۳۰۹) نویسنده و روزنامه‌نگار مخالف دیکتاتوری شاه. پس از انقلاب ۱۳۵۷ به سمت راست کشیده شد و با هواداران بازگشت سلطنت به ایران همکاری تنگاتنگ داشت.

سفر هم به این ترتیب خیلی زیاد نمی‌شد. در ایران با پاکروان هم ملاقات کردم. او را بعداً به عنوان یکی از «مفسدین فی‌العرض» اعدام کردند. آدم خیلی خوبی بود. خانه و زندگی‌اش، نه خیلی لوکس بود و نه عجیب و غریب.

در ایران افراد گوناگونی را دیدم. خیلی سفر کردم. مثلاً یادم هست که وکیل تبریز [احمد بنی‌احمد] در مجلس را دیدیم (که از مخالفین بود). به تبریز هم رفتم. در خانه‌ی دکترى ماندم که نامش را به یاد نمی‌آورم. با دختر و همسر او شهر را می‌گشتم. همیشه چادرم را همراه داشتم تا اگر لازم شد، به سر کنم. آدم‌هایی را که می‌دیدم، مذهبی نبودند؛ اغلب لیبرال بودند. البته ابهام هم وجود داشت. مثلاً به خانه‌ی آقایى رفتم که ظاهر خیلی مدرن و لیبرالی داشت. بعد یک خانمی که چادر به سر داشت، وارد اتاق شد و چای تعارف کرد و فوراً خارج شد. همسر آن آقا بود! بیشتر زنان حجاب نداشتند؛ اما در محلات پایین شهر حتماً باید چادر به سر می‌کردی.

به دفتر روزنامه‌ها مانند *اطلاعات* (که رئیسش آدم جالب و جذابی بود)، *کیهان* و *آیندگان* می‌رفتم و با روزنامه‌نگاران گفتگو می‌کردم. همه از سانسور می‌نالیدند.

مقالاتم را برای *لیبراسیون* می‌فرستادم. می‌گفتم که انقلاب ایران مذهبی است. اوایل، مقالاتم به طور کامل چاپ می‌شد. بعدها شنیدم که به *لیبراسیون* انتقاد شده که چرا مقالات را پیش از چاپ نمی‌خوانید؟! این را *تیرموندیست‌های لوموند* می‌گفتند. سپس، مقالاتم حتماً سانسور می‌شد. از آن به بعد، هر انتقادی به خمینی و مذهبی‌ها را حذف می‌کردند! بعد هم از *لیبراسیون* درآمد و مدتی با مجله‌ی دیگری به نام (*Maintenat* متنا) همکاری کردم.

می‌دیدم که انقلاب ایران، انقلابی مذهبی است. «چهلم» کشته شدگان، انگیزه‌ای می‌شد برای یک راه‌پیمایی که آن هم به «چهلم» دیگری می‌انجامید. به شهرستان‌های ایران سفر می‌کردم. یادم هست به اصفهان رفته بودم. درست زمانی که آنجا شلوغ شده بود. با تظاهر به اینکه توریست هستم سعی می‌کردم به محل تظاهرات نزدیک شوم، اما ارتشی‌ها نگاهداشتند. در تظاهرات ۱۷ شهریور هم بودم. تعداد زیادی کشته شدند؛ اما نه آن قدر که شایع شده بود. یکی از کارهای من این بود که پس از درگیری‌ها، به بیمارستان‌ها بروم و به سردخانه‌های‌شان سر بزنم تا کشته‌شده‌ها را با چشم خود ببینم و تعدادشان را

بشمارم! تجربه‌ی بسیار وحشتناکی بود!^۶

فکر می‌کنم یکی از بزرگ‌ترین راه‌پیمایی‌هایی که دیدم، راه‌پیمایی عید فطر در قیصریه بود. دنبال خبرنگار لوموند می‌گشتم که او را در جریان بگذارم. وقت زیادی برای این کار تلف کردم. مثل حالا نبود که هر کس تلفن موبایل داشته باشد! باید از تلفن عمومی زنگ می‌زدی. چندین بار به پارک هتل زنگ زدم و برای خبرنگار لوموند پیام گذاشتم. می‌دانید، اگر خبرنگار لوموند در جایی نبود و درباره‌ی رویدادی نمی‌نوشت، کسی خبر را باور نمی‌کرد! به کرمانشاه و آمل هم رفتم. حتا دستگیر هم شدم و شبی را در زندان به سر بردم. خیلی ترسیدم!

لیبرال‌ها (مثل شاپور بختیار) خطر مذهب را نمی‌دیدند. من خطر را وقتی بهتر درک کردم که به قم رفتم. می‌خواستیم با شریعتمداری مصاحبه کنیم. مشکل به چند ملا و آیت‌الله خلاصه نمی‌شد؛ بخشی از جامعه اسلام‌گرا و فئاتیک بود. این را در قم به خوبی می‌شد دید. من در این جور جاها کاملاً حجاب را رعایت می‌کردم. زیر چادر روسری هم به سر می‌کردم. اوایل بلد نبودم چادر سر کنم. مثلاً باد که می‌وزید، چادرم پس می‌رفت. آن وقت موهایم دیده می‌شد. یک بار که با یک مرد مذهبی دیدار داشتم، این اتفاق افتاد. جوان مذهبی‌ای که در آنجا بود، به من گفت: هرگز نباید در برابر یک آخوند چادرت کنار بروی! مرا خیلی ترساند. از آن به بعد، زیر چادر، روسری هم می‌گذاشتم تا اگر چادرم کنار رفت، موهایم دیده نشود. اگر چنین چیزهایی را رعایت‌ها می‌کردم، برای این بود که می‌خواستیم بین مردم باشم؛ با مراجع و مقامات مذهبی ملاقات کنم؛ شهرهای کوچک و دهات را با چشم خودم ببینم و با مردم کوچه و خیابان حرف بزنم. بدون رعایت حجاب، این ممکن نبود. هنوز خمینی در عراق بود که بنا شد با او گفتگویی بکنیم. با سابقه‌ای که در ایران

۶ - برای آشنای بیشتر با تجربیات و تأملات کلر بری‌یر درباره‌ی ایران، ن. ک به کتاب:

- ایران: انقلاب به نام خدا، کلر بری‌یر و پی‌یر بلانشه، انتشارات سوی، ۱۹۷۹.

Iran : la révolution au nom de Dieu , Claire Brière, Pierre Blanchet, édition Seuil, 1979.

- مقاله‌ی ۱۹۷۹-۱۹۷۸، *حجایی بر ایران فرود می‌آید*، کلر بری‌یر، مجله‌ی بهترین‌های جهان، شماره‌ی ۷، تابستان ۲۰۰۸، ص ۵۸-۵۲.

1978-1979 Un voile d'abat sur l'Iran , Claire Brière Blanchet, Le meilleur des mondes, numéro 7, été 2008, p 52-58.

به فارسی: گفتگو با کلر بری‌یر، الهه طباطبائی، آیندگان، ۸ خرداد ۱۳۵۸ (که در پیوست آمده است).

داشتیم، او مرا انتخاب کرد؛ چرا که مرا می‌شناخت. گفته بود فلانی برای مصاحبه بیاید. البته مصاحبه مصادف شد با خروجش از عراق و هرگز انجام نگرفت. اولین کسی که از آمدن او به پاریس خبردار شد، من بودم.^۷ بنی‌صدر به من زنگ زد و گفت: آیت‌الله خمینی می‌خواهد به این‌جا بیاید. باید کاری کنیم که پلیس مزاحمتی ایجاد نکند...

مهناز متین: مگر مقامات فرانسوی از ورود او اطلاع نداشتند؟!

• کِلر بری‌یر: هنوز نمی‌دانستند! اولین کسی که خبر شد، من بودم. به میشل فوکو *Michel Foucault*^۸ زنگ زدم و ماجرا را گفتم. بعد با وزیر امور خارجه‌ی وقت تماس گرفتیم و ترتیب ورود خمینی را به فرانسه دادیم. در *نوفل لوشاتو* هم که اقامت داشت، بارها پیش او رفتم. عکس معروف او زیر درخت سیب هم ایده‌ی من بود. من در همان هواپیمایی بودم که خمینی را به تهران بازگرداند. آن وقت دیگر با *لیبراسیون* کار نمی‌کردم. مستقل بودم. اما به خاطر سابقه‌ی حرفه‌ای‌ام در گذشته، همه مرا به عنوان خبرنگار *لیبراسیون* می‌شناختند. هرجا اسمم را می‌نوشتیم، یکی کنارش اضافه می‌کرد: خبرنگار *لیبراسیون*! خبرنگاران *لیبراسیون* اعتراض می‌کردند که این کار درست نیست. تقصیر من نبود؛ دیگران این کار را می‌کردند. به هر حال، این مانع از آن نشد که من در هواپیمای خمینی به ایران سفر کنم. بسیاری دیگر از خبرنگاران را به دلیل کمبود جا، از پرواز با آن هواپیما محروم کردند. از آنجا که معلوم نبود بختیار اجازه‌ی فرود به این هواپیما را بدهد، باک بنزین آن کاملاً پُر بود و مخازن ذخیره‌ی "کروزن" به اندازه‌ی کافی داشتیم که بتوانیم به جای دیگری برویم. به همین دلیل، هواپیما خیلی سنگین بود. خبرنگارانی که وسایل فیلم‌برداری سنگین داشتند، نتوانستند با آن هواپیما به ایران بروند.

مهناز متین: برگردیم به ماجرای سفر هیئت زنان. این



کِلر بری‌یر

۷- *بیوگرافی لیبراسیون*، پیش‌گفته.

۸- میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴)، متفکر و فیلسوف پرآوازه‌ی فرانسوی. او به عنوان خبرنگار روزنامه‌ی ایتالیایی *کوریه دلا سِرا* *Corrier della sera*، در جریان انقلاب بهمن ۵۷ و پیش از سرنگونی شاه، دو بار به ایران سفر کرد؛ در سپتامبر و نوامبر ۱۹۷۸. او که به گونه‌ای، مسحور انقلاب ایران و نیروهای مذهبی رهبری‌کننده‌ی آن شده بود، مقالاتی را در این باره به رشته‌ی تحریر درآورد که بحث‌ها و جدل‌های زیادی را در پی داشته است.

فکر چطور شکل گرفت؟

● **کلر بری‌ریز:** کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان^۹ که تشکیل شد، به من زنگ زدند و برای شرکت در آن، از من دعوت کردند. به دلیل سابقه‌ای که در ایران داشتم، طبیعی بود که چنین کنند. پذیرفتم. فکر کردم که عده‌ای ژورنالیست‌اند که می‌خواهند برای کار خبررسانی به ایران بروند. اما آن‌ها برای نوعی کار سیاسی به ایران می‌رفتند. این کار اثر خوبی بر جا نگذاشت. حتا کار کیت میلث *Kate Millett* هم خوب نبود. فمینیست‌های ایرانی نگران حضور او بودند. او به خاطر آمریکایی بودنش نباید به ایران می‌رفت. یعنی باید به این فکر می‌کرد که چه کاری می‌تواند برای فمینیست‌های ایرانی انجام دهد؛ نه اینکه برود آنجا و سخنرانی کند! فمینیست‌های ایرانی می‌گفتند که اثر این کار بد بود. هیئت فرانسوی هم همین مشکل را داشت. این‌ها پارسی‌های از خود متشکری بودند که رفته بودند تا بگویند ما هم هستیم! برخی از آن‌ها از طبقات بالا و حتا از آریستوکراسی بودند. اصلاً نمی‌دانستند در ایران چه می‌گذرد و مردمی فقیر و مذهبی چه حال و روزی دارند؟! مسئله‌ی اغلب آن‌ها اصلاً ایران نبود! هیچ توجهی به محیط نداشتند. در حالی که بیشتر آن‌ها مشغول کارهای بیهوده‌ای بودند، من این طرف و آن طرف زنگ می‌زدم؛ برای‌شان قرار جور می‌کردم و... برای دیدار با طالقانی و به خصوص خمینی، باید بحث می‌کردیم که آیا رعایت حجاب لازم است یا نه؟ معلوم است که باید حجاب را رعایت می‌کردیم!...

مهناز متین: درست است که طالقانی به شماها گفت: چرا شما روسری به سر کرده‌اید؟...

● **کلر بری‌ریز:** بله درست است! او آدم روشن و بازی بود. گرچه او این را به ما گفت، اما باید برای دیدار با او حجاب را رعایت می‌کردیم. مگر قرار بود ما او را در خلوت ببینیم؟ فکر می‌کنید که ما به درِ خانه‌ی او می‌رفتیم، در می‌زدیم و او خودش در را به روی ما باز می‌کرد؟! می‌دانید برای رسیدن به مقاماتی مثل او ما باید از چند سد، رد می‌شدیم؟! خدا می‌داند از چند بسیجی و پاسدار باید می‌گذشتیم تا به او برسیم! امکان نداشت که آن‌ها بگذارند ما بی‌حجاب وارد خانه شویم؛ حتا اگر طالقانی خودش مخالف این کار بود.

دیدار با خمینی به کلی ماجرای دیگری بود. باید به قم می‌رفتیم. برای این سفر، بحث شدیدی در میان زنان هیئت درگرفت و به دعوا ختم شد! من می‌گفتم باید حجاب کامل

۹- کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان در بخش‌های دیگر این مجموعه، به تفصیل معرفی شده است.

داشته باشیم. می‌گفتند: چرا ما باید از آن‌ها اطاعت کنیم؟! زنان ایران علیه حجاب مبارزه می‌کنند؛ چرا ما باید حجاب بگذاریم؟ برخی گفتند با حجاب می‌رویم و بعد در برابر خمینی حجاب‌مان را برمی‌داریم! (به عنوان حرکت اعتراضی). بعد خبرنگار آلمانی که همراه‌مان بود آلیس شوآرتزر *Alice Schwartz*^{۱۰} گفت: شلوارمان را هم درمی‌آوریم! من می‌گفتم: مگر شما در برابر بقیه‌ی دیکتاتورها، حتا بدترین‌شان، شورت‌تان را درمی‌آورید که می‌خواهید در اعتراض به خمینی چنین کاری بکنید؟! این عمل تنها بی‌احترامی نیست؛ کفر است. شما را می‌کشند! گفتند: به سیمون دوبوآر زنگ می‌زنیم و نظرش را می‌پرسیم. پیش چشم من به پاریس تلفن کردند و با سیمون دوبوآر حرف زدند. او هم موافقتش را با این کار اعلام کرد! باورتان می‌شود؟! گفتم این کار به ضرر تمام زنان ایرانی تمام می‌شود. چرا که خواهند گفت آنچه زنان ایران برایش مبارزه و تظاهرات می‌کنند، همین است که زنان اروپایی انجام می‌دهند: در آوردن شورت‌شان!

آن‌ها اصلاً موضوع را نمی‌فهمیدند. نمی‌دانستند که در شهر مذهبی‌ای مثل قم، مسئله فقط آیت‌الله نیست؛ خطر از جانب تمام مردم است. آن چه مرا بیشتر از همه چیز حیرت زده و ناراحت می‌کرد، این بود که این‌ها به عنوان خبرنگار به ایران آمده بودند؛ آن هم در تب و تاب یک انقلاب مذهبی که قلبش در قم می‌تپید. با این وجود مایل نبودند بروند آنجا و به چشم خود آنچه را که در این شهر می‌گذرد، مشاهده کنند. آن‌ها باید به قم می‌رفتند؛ با ملاها ملاقات می‌کردند؛ مردم مذهبی را می‌دیدند؛ به دهات می‌رفتند؛ با مردم حرف می‌زدند... اما نه! هیچ‌کدام از این کارها را نکردند. سرآخر هم سه نفر به قم رفتیم؛ من، کاتیا کوپ *Katia Kaupp* خبرنگار *نوول اویزروتور* و ماریا آنتونیئا ماسیوچی *Maria Antonietta Macciocchi*^{۱۱} با یک عکاس میشلین پلتیه - لاتس *Micheline Pelletier-Lattès*^{۱۲}. خمینی هم بعد از اینکه ما را ساعت‌ها در انتظار گذاشت، برای چند

۱۰- آلیس شوآرتزر، فمینیست پروازهای آلمانی و از نخستین پایه‌گذاران جنبش آزادی زن در آلمان. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، چند سالی در فرانسه زندگی و تحصیل کرد. او نشریه‌ی فمینیستی (*Emma la*) را پایه گذاشت.

۱۱- برای شناخت بیشتر از ماریا آنتونیئا ماسیوچی، ن.ک. به نوشته‌ای از او که در این مجموعه به چاپ رسیده است.

۱۲- میشلین پلتیه - لاتس، عکاسی که به همراه هیئت نمایندگی کمیته‌ی بین‌المللی حقوق زنان در مارس ۱۹۷۹ به ایران سفر کرد.

دقیقه هیئت را به حضور پذیرفت و مثل همیشه با چهره‌ای نفوذناپذیر. چیزی هم نگفت. من در واکنش این زنان نوعی از نژادپرستی می‌بینم. آن‌ها نمی‌خواستند ایران را ببینند؛ مردم را ببینند. می‌خواستند بگویند "ما اروپایی هستیم و به ایران رفته‌ایم و..." با لباس‌های اروپایی‌شان بیرون می‌رفتند؛ حتا آنکه مصری بود، هرچه جواهر داشت به خودش آویزان می‌کرد و این طرف و آن طرف می‌رفت. وقتی زنان محجبه را می‌دید، می‌گفت: آه، چه سیاهی اندوهباری!

من اگر چادر کامل به سر می‌گذاشتم، برای این بود که به ارتکاب یک عمل تحریک‌آمیز متهم نشوم. این به من امکان می‌داد که بین مردم بگردم و با اقشار مردمی تماس داشته باشم. آن‌ها اهل این کارها نبودند.

مهنار متین: آن‌ها به عنوان فمینیست در همبستگی با زنان ایرانی تا حد ممکن از رعایت حجاب سرباز می‌زدند!

● کلر بری‌یر: ببینید! فمینیسم هوشمندانه وجود دارد و فمینیسم احمقانه! فمینیسم آن‌ها احمقانه بود!

گزارشی را که بعد از سفر چاپ کرده‌اند، آیا دیده‌اید؟ منظورم گزارشی است که در *اف. مگزین* آمده است. یکی دو نفر دیده‌ها و دریافت‌های‌شان را از آن سفر نوشته‌اند و بس! در حالی که می‌بایست به بقیه امکان اظهار نظر می‌دادند؛ به ویژه به زنان ایرانی.

حالا متوجه می‌شوید چرا این تجربه چنین خاطره‌ی بدی در من به جا گذاشته است؟ باز گفتن این تجربه، حتا امروز مرا پریشان و ناراحت می‌کند. من عاشق ایران بودم. ایران می‌توانست کشور دوم من باشد. می‌توانستم به عنوان ژورنالیست در آنجا زندگی کنم. اما چنین نشد.

مهنار متین: شما در بازگشت، مطلبی درباره‌ی این سفر ننوشتید؟

● کلر بری‌یر: نه. با جوی که در مطبوعات فرانسه وجود داشت، امکانش وجود نداشت. نظرات *تی‌یرموندیستی*، غالب بود؛ حتا در *لوموند*.

چندی پیش یکی از دوستانم می‌گفت: بوش بدترین دیکتاتوری است که جهان به خود دیده! او مطبوعات آمریکا را با رژیم‌های دیکتاتوری مقایسه می‌کرد و می‌گفت: آن‌ها واقعیت را بازتاب نمی‌دهند. گفتم: دیکتاتوری که با یک انتخابات برود (بوش به زودی می‌رود) به‌رحال مرجه است به دیکتاتوری‌هایی که در قدرت جا خشک کرده‌اند!

مهنار متین: آیا بعد از این ماجرا، باز هم به ایران رفتید؟

- کلر بری‌یر: بله. تابستان ۵۹ رفتم. در آغاز جنگ ایران و عراق. مهناز متین: بعد چه؟ دیگر نرفتید؟
- کلر بری‌یر: نه. با وجود کسی مثل احمدی نژاد هم دیگر چنین خطری نخواهم کرد!

گفتگوی رو در رو مهناز متین با کلر بری‌یر، ۵ دسامبر ۲۰۰۸



دیدار با آیت‌الله خمینی
ماری‌انتونیو بیتا ماسیوچی، کاتیا کوپ، کلر بری‌یر
اف. مگزین، آوریل ۱۹۷۹

کشور بی‌رسانه‌های آزاد، آزاد نیست

گفتگوی آیندگان با کلود بری‌یر، روزنامه‌نگار و گزارشگر فرانسوی

کلر بری‌یر روزنامه‌نگار، گزارشگر (روزنامه‌های لیبراسیون و لوموند) و نویسنده‌ی زن فرانسوی پیش از آغاز جنبش ایران بارها - تنها یا همراه با همکارش پیر بلانشه - به ایران سفر کرد و با شرکت در رویدادهای ایران به تهیه‌ی گزارش پرداخت. سپس همراه پیر بلانشه کتاب انقلاب به نام خدا را که گزارشی ادبی درباره‌ی جنبش ایران است، نوشت.

کلر بری‌یر آخرین بار در ماه فروردین به ایران آمد که در این فرصت با او گفتگویی داشتیم؛ اما انتشارش به دلایلی عقب افتاد. اکنون با در نظر گرفتن اینکه موضوع‌های مطرح شده این گفتگو هنوز تازگی خود را از دست نداده، متن این مصاحبه را چاپ می‌کنیم.

آیندگان، ۸ خرداد ۱۳۵۸

کلر بری‌یر، گفتگو را چنین آغاز می‌کند:

● شرح زندگی من و راهی که پیموده‌ام خیلی خیلی پیچیده است. من اول آموزگار بودم بعد به کارهای پژوهشی پرداختم. اما در ضمن این کارها، در فرانسه علیه الجزیره [الجزایر] و بعد علیه جنگ ویتنام مبارزه کردم. از سال ۱۹۶۸ به بعد مثل خیلی از روشنفکرانی که در جنبش مه ۶۸ شرکت داشتند، به کارخانه‌ها رفتم و در آنجا کار کردم. اما باید بگویم که محور اصلی فعالیت‌های مبارزاتی من در آن زمان مبارزه علیه نژادپرستی بود؛ زیرا در دهه‌ی ۷۰، الجزایر و فرانسه بر سر نفت، درگیری پیدا کرده بودند و فرانسویان به شدت برضد پناهندگان مغربی و به‌ویژه پناهندگان الجزایری فعالیت می‌کردند و کافه‌ها را در محله‌های عرب‌نشین فرانسه به رگبار مسلسل می‌بستند و عده‌ای از آنان را کُشتند. به‌علاوه، پناهندگان عرب در کارخانه‌ها به حد مرگ استثمار می‌شدند و در خانه‌های‌شان هم آسایش نداشتند. به این سبب، اساس مبارزه‌ی من در کارخانه‌ها مبارزه علیه نژادپرستی بود. اما سرانجام روزی فرا رسید که تمام روشنفکرانی که در کارخانه‌ها کار می‌کردند متوجه شدند که هر چه باشد یک روشنفکرند و نه یک کارگر - (اگر چه از نظر زندگی اشتراکی با کارگران هیچ مسئله‌ای نداشتند) مثلاً من در کارخانه‌ای که تمام کارگراش زن بودند کار می‌کردم. یک بار اعتصاب کردیم و کارفرما را گروگان گرفتیم. اما بعد از اینکه اوضاع دوباره

آرام شد، هیچ وقت سعی نکردم هویت اصلی‌ام را از کسانی که مورد اعتماد بودند پنهان کنم. البته تجربه‌هایی که آدم از کار در کارخانه‌ها به دست می‌آورد، بسیار غنی است. اما در عین حال، لحظه‌ای فرا می‌رسد که نمی‌توانی این واقعیت را انکار کنی که یک روشنفکر هستی و شاید، وظیفه‌ی دیگری داری که باید انجام دهی. در زندگی من هم زمانی این لحظه فرا رسید و پس از درک این واقعیت از کار در کارخانه دست کشیدم و سعی کردم به زندگی روشنفکرانه و حرفه‌ی گذشته‌ی خود، یعنی پژوهش و تحقیق بازگردم. اما از این کار تا حد مرگ احساس ملال می‌کردم. آن روزها یکی از کارهایی که به آدم احساس زنده بودن می‌داد، روزنامه‌نگاری بود. البته منظورم از روزنامه‌نگاری، گزارش دادن به شرافت‌مندان‌ترین شکل ممکن و بدون دخالت دادن نقطه نظرهای چپی یا راستی است. من در روزنامه‌نگاری چیزی یافتم که گذشته‌ی مرا به عنوان یک مبارز با آنچه امروز هستم آشتی داد. به عقیده‌ی من، روزنامه‌نگاری یعنی میل به دیدن و شهادت دادن؛ آن هم به شرافت‌مندان‌ترین شکل ممکن. و بدون دخالت دادن نقطه نظرهای چپی یا راستی است. من در روزنامه‌نگاری چیزی یافتم که گذشته‌ی مرا به عنوان یک مبارز با آنچه امروز هستم آشتی داد. به عقیده‌ی من روزنامه‌نگاری یعنی میل به دیدن و شهادت دادن آن هم به شرافت‌مندان‌ترین شکل ممکن. این مسئله‌ی شهادت دادن بر واقعیت رویدادها بسیار اهمیت دارد.

مثلا در مورد ایران، من اولین بار یک سال پیش برای تهیه‌ی گزارش به ایران آمدم و به چند شهر از جمله قم و تبریز رفتم و با مخالفان شاه مخلوع در تهران تماس گرفتم. پس از گشتار مشهد نیز به همراه پیر بلانسه به تهران بازگشتم. آنچه در ایران مرا بسیار منقلب کرد و برایم اهمیت داشت، دنبال کردن تمام رویدادها بود و فکر می‌کنم توانستم تمام حرکت‌هایی را که در ایران انجام شده، احساس کنم و شرافت‌مندان‌ه درباره‌ی آنچه که در ایران گذشت، شهادت دهم.

به نظر من روزنامه‌نگاری شرافت‌مندان‌ه و شهادت دادن درباره‌ی رویدادها، گاه به اندازه‌ی مبارزه کردن اهمیت دارد. اگر من بتوانم در حادثه‌ای که منقلب کرده شرکت کنم، یعنی در قلب حادثه باشم - کما اینکه در جمعه‌ی سیاه میدان ژاله یا هنگام اعلام حکومت نظامی در اصفهان بودم - این هم خودش نوعی شرکت در مبارزه است.

البته این چیزهایی که من می‌گویم نقطه نظرهای یک فرانسوی است زیرا من ایرانی نیستم و این انقلاب در فرانسه روی نداده است.

می‌توانی روشن‌تر بگویی که منظورت از "نقطه نظر یک فرانسوی" چیست؟

• ببین، مسائل فرانسه با ایران فرق می‌کند. به عنوان نمونه، من مخالف مجازات اعدام در فرانسه هستم. البته موقعیت فرانسه با موقعیت کنونی ایران بسیار فرق می‌کند و متهم می‌تواند وکیل داشته باشد و اگر کسی ناعادلانه محکوم شود، روزنامه‌ها - نه تنها آرگان چپ بلکه تمام روزنامه‌های آزادی‌خواه - دستگاه عدالت و گاه حکومت را به استنطاق می‌کشند. به نظر من کار این روزنامه‌ها بسیار مهم است.

به این سبب، به نظر من آزادی مطبوعات در ایران خیلی اهمیت دارد. یعنی وجود مطبوعاتی مستقل که بر واقعیت‌ها شهادت بدهند و به چاپ عقاید کسانی که دقیقاً با نقطه‌نظرهای مقام‌های رسمی کشور موافق نیستند، بپردازند. در کشوری که مطبوعات آزاد وجود ندارد، آن کشور آزاد نیست.

برگردیم سر موضوع شهادت دادن در روزنامه‌نگاری. آیا به نظر تو کار یک روزنامه‌نگار تنها شهادت دادن بر واقعیت‌هاست؟

• منظور من از شهادت دادن، مفهوم عمیق این کلمه است. مثلاً شهادت دادن درباره‌ی رویدادهای ایران، یعنی شهادت دادن بر کُشتارها و خطرهای هولناکی که مردم را تهدید می‌کرد.

من در گزارش‌ها، به نفع شاه شهادت ندادم. شکل گزارش‌های ما مانند گزارش‌های رسمی، یعنی گزارش‌هایی که تنها از دیدار با مقام‌های رسمی کشور تهیه می‌شود، نبود. بلکه ما به مسجدها رفتیم، در تظاهرات شرکت کردیم و هر جا مردم بودند حضور داشتیم و گزارش‌هایی که نوشتیم روایت دردهای مردم بود. ما با سؤال‌هایی که از مردم می‌کردیم، متوجه شدیم که چقدر زندگی در زمان حکومت شاه سخت بوده است. اما با شرکت در اجتماعات مردم متوجه‌ی پاره‌ای از جنبه‌های منفی این انقلاب نیز شدیم. مثلاً به خاطر می‌آورم هنگامی که دانشگاه دوباره باز شده بود و زندانیان سیاسی آزاد شده بودند، میان بعضی گروه‌های مذهبی و دانشجویان بحث‌های خشونت‌آمیزی درمی‌گرفت و وقتی می‌گویم جنبه‌های منفی انقلاب، منظورم این ناشکیبایی گروه‌ها در برابر یکدیگر بود. ما در گزارش‌هایمان بر این واقعیت نیز شهادت دادیم.

می‌دانی که مطبوعات غرب سر و صدای زیادی بر سر اعدام‌های انقلابی ایران به راه انداخته‌اند. نظر تو، به عنوان یک روزنامه‌نگار، در این باره چیست؟

• غرب از نظر فرهنگی در ایران بد چوری معرفی شده است. در صورتی که آن‌طور که ایرانی‌ها فکر می‌کنند، غرب سراپا فساد نیست. مثلاً در فرانسه چپ‌گراها و آزادی‌خواهان،

سال‌ها و سال‌ها برای عدالت جنگیده‌اند؛ به ویژه برای اجرای محاکمات به طریق درست، علیه شهادت‌های دروغ در محاکمات و... به نظر من دستگاه عدالت یک کشور آینه‌ای است که تصویر جامعه را بازمی‌تاباند. اینکه مردم می‌خواستند مثلاً هویدا اعدام شود، مسئله‌ی دیگری است. اما این بدان معنی نیست که محاکمه‌ها و دادگاه‌ها مخفی باشد. زیرا اگر دادگاه مخفی باشد، تو نمی‌فهمی چه کسی در چه ساعتی، در چه شرایطی و... محاکمه می‌شود.

اما حتماً می‌دانی که این دادگاه‌ها، دادگاه‌های انقلابی هستند...

• من از حکم دادگاه‌ها حرفی نمی‌زنم؛ زیرا این مسئله مربوط به مردم ایران است. اما تو از کجا می‌توانی اطمینان داشته باشی که دو یا سه چهار ماه دیگر، یک نفر را به اشتباه به اتهام ساواکی بودن محاکمه نکنند؟ با این شکل محاکمه‌ها، مسلماً چنین کسی نمی‌تواند از هیچ کجا کمک بخواند.

اما جنایتکار بودن هویدا برای همه روشن بود...

• من نه درباره‌ی هویدا بلکه درباره‌ی دستگاه عدالت کشور حرف می‌زنم. من معتقدم که هر کاری که در خفای کامل انجام گیرد، طبیعی نیست. حتی اگر کسی مثل هویدا به اعدام محکوم می‌شود تو حق داری بدانی چرا. البته خیلی از ایرانی‌ها نظر تو را دارند و من فکر می‌کنم که ما دو نقطه نظر کاملاً متفاوت داریم.

از این مسئله بگذریم. تو و همکارت پیر بلانشه کتابی درباره‌ی انقلاب ایران نوشته‌اید به نام انقلاب به نام خدا. آیا این کتاب گزارشی است از انقلاب ایران، یا تفسیر آن، یا...

• *انقلاب به نام خدا* هم گزارش است و هم یک نوشته‌ی ادبی. البته ما به هیچ رو ادعا نمی‌کنیم که این کتاب تاریخ انقلاب ایران است. چون در واقع ما یک دوره‌ی کاملاً مشخص از این جنبش را انتخاب کرده‌ایم که از ماه رمضان شروع می‌شود و با آمدن آیت‌الله خمینی به ایران پایان می‌یابد. علت انتخاب این دوره‌ی مشخص این بود که ما در تمام لحظه‌ها و دقایقش حضور داشتیم و در همه‌ی شهرهای ایران بودیم. ما شاهد خیلی از رویدادهای ایران بودیم و بخشی از کتاب‌مان، روایت این رویدادهاست. از طرفی چون این لحظه‌ها بسیار زیبا بودند، ما آن را همچون حماسه‌ای روایت کرده‌ایم. فصل‌هایی از کتاب درباره‌ی نظام شاهنشاهی، ساواک، ارتش و تاریخ نفت است. اما همان‌طور که گفتیم، ما به هیچ رو درباره‌ی این کتاب ادعایی نداریم و آن را حقیقت تاریخی ایران نمی‌دانیم. در کتاب، ما به بررسی ریشه‌های عمیق شورش مردم ایران پرداخته‌ایم که از نظر من میراث مصدق و میراث مذهب شیعه، ریشه‌های این جنبش بودند. در فصل‌هایی از کتاب نیز تاریخ مذهب

شیعه را بر اساس شنیده‌های مان از مردم آورده‌ایم. مثلاً یک فصل کامل درباره‌ی حادثه‌ی کربلا و سنت تعزیه، که به نظر من سنتی بسیار زیبا و شاعرانه است، داریم. خواست ما احیا کردن چیزی بود که هنوز هم می‌توان آن را فرهنگ ایران دانست. اما به طور خلاصه می‌توانم بگویم که کتاب ما در واقع یک دیدار است.

دیدار با فرهنگ ایران؟

• بله. دیدار با فرهنگ و جنبش ایران و سعی در زنده نگاه‌داشتن زیبایی این جنبش. به نظر من نهضت مردم ایران ریشه‌های عمیق فرهنگی در میان مردم داشت و جنبشی مذهبی و ملی بود. خواسته‌های مردم نیز خواسته‌هایی عمیقاً فرهنگی و ضد غربی و بسیار درست بود و گاه من متوجه شدم که چه رنجی در آن‌ها نهفته است. البته ما کاملاً می‌فهمیدیم که چرا مردم، فرهنگ غرب را طرد می‌کردند. برای اینکه شاه کاریکاتوری از این فرهنگ را به مردم ارائه داده بود. مردم ایران در خواسته‌های مذهبی خود، نمونه‌ی جوامع غربی و کمونیستی - از نوع جامعه‌ی شوروی - را رد می‌کردند. اما همین مسئله امروز بهانه‌ای شده است برای کوبیدن هر کسی که آزادی‌خواه است. اگر کسی از چیزی انتقاد کند، متهم به کمونیست بودن می‌شود. به هر صورت، از آنجا که این جنبش، جنبشی فرهنگی بود، به نظر من با اصطلاح‌های اقتصادی نمی‌توان ذهنیت‌ها را دگرگون ساخت. به خصوص که مردم ایران سال‌ها و سال‌ها در خفقان زندگی کرده‌اند و امروز به آزاد اندیشیدن و آزادانه بحث کردن نیاز دارند. اگر تنها مسئله‌ی اقتصادی در نظر گرفته شود، می‌توان زمین‌ها را اشتراکی کرد یا ... اما این کافی نیست.

فکر نمی‌کنی دگرگونی ساخت‌های اقتصادی مسئله‌ی اساسی کشور ماست؛ هر چند ممکن است کافی نباشد...

• من هم قبول دارم که موضوع اقتصاد واقعاً مهم است و باید عدالت اجتماعی برقرار شود. اما عدالت اجتماعی بدون آزادی...

پس تو فکر می‌کنی که انقلاب ما یک انقلاب فرهنگی بود...

• بله. انقلاب ایران فرهنگی و اجتماعی بود و به نظر من شاید بعضی از گروه‌های مخالف و ناظران آمریکایی متوجه‌ی جنبه‌های فرهنگی انقلاب ایران نشدند.

به عنوان یک زن غربی، موقعیت زنان ایران را چگونه می‌بینی؟

• البته من از دیدن تظاهرات زنان علیه چادر سر کردن خیلی لذت بردم. اما فکر می‌کنم به خواست زنی که عادت به چادر سر کردن دارد هم باید احترام گذاشته شود و مهم این است

که زن ایرانی در انتخاب آزاد باشد. به علاوه، به نظر من، مشکل اساسی زن ایران، مشکل جامعه‌ی ایران است که جامعه‌ایست بسیار مردانه. در غرب هم زن آزاد نیست. البته مسئله‌ی زن غربی با مسئله‌ی زن ایرانی فرق می‌کند. اما باید بگویم تصویری که از زن غربی ارائه می‌شود، زن عروسکی، تصویر همه‌ی زن‌های غرب نیست و این تصویری است که شاه به مردم داده است. مردم ایران باید زن‌های غربی را از روی مبارزات‌شان بشناسند، نه از روی نمونه‌هایی که شاه ارائه داده است. هر چند در ایران حتا یک نمونه از مبارزات زنان فرانسوی مطرح نشده است.

آخرین سؤال درباره‌ی موضوعی است که در آغاز گفته‌هایت مطرح کردی. گفتی که در کارخانه کار می‌کردی؛ اما لحظه‌ای فرا رسید که متوجه شدی یک روشنفکر نمی‌تواند کارگر باشد...

• این دقیقاً چیزی نیست که من گفتم. بسیاری از گروه‌های فرانسوی پس از مه ۶۸ به این فکر افتادند که باید در کارخانه‌ها کار کنند. خیلی از روشنفکران فرانسوی درس و کار خود را رها کردند و به کارخانه‌ها رفتند و من هم یکی از آنها بودم. اما موضوع این است که وقتی در کارخانه کار می‌کنی در یک لحظه احساس می‌کنی که کار بی‌فایده‌ای است و احساس می‌کنی دلت می‌خواهد به ریشه‌هایت بازگردی. اصلاً من نمی‌فهمم چرا روشنفکران آدم‌های بدی معرفی شده‌اند و چرا آدم باید از روشنفکر بودن شرم داشته باشد. به نظر من روشنفکران در تمام کشورها وظیفه‌ی خود را انجام داده‌اند. مثلاً در ایران انبوهی از روشنفکران مخالف شاه بودند؛ به زندان رفتند یا تبعید شدند. و این روشنفکران در زمان شاه سعی می‌کردند حرف‌های‌شان را بنویسند و عقاید خود را بیان کنند. پس آن‌ها هم وظیفه‌ی خود را انجام داده‌اند و سهمی در جنبش دارند. شاید آن‌ها در تظاهرات میدان ژاله، اصفهان، شیراز، مشهد و ... نقش اساسی نداشتند. اما با نامه‌های سرگشاده‌ای که نوشتند، کاری بزرگ انجام دادند. مثل نامه‌های سرگشاده‌ی جمعیت حقوقدانان ایران یا نامه‌ی سرگشاده‌ی روزنامه‌نگاران. این نامه‌ها اعلام آغاز جنبش بودند. در کشورهای دیگر هم روشنفکرانی هستند که خود را متعهد نشان داده‌اند. در فرانسه روشنفکران سرسختانه علیه جنگ الجزیره [الجزایر] و در پشتیبانی از مردم ویتنام مبارزه کردند و مبارزه‌ی آن‌ها یک حرکت بزرگوارانه نبود.

من روشنفکران ایران را در جنبش سهیم می‌دانم به همین دلیل است که می‌گویم موضوع آزادی و تحمل عقاید دیگران مسئله‌ای اساسی است. گفتگو کننده:

الهه طباطبایی



گریس پلی (با بلندگو) و گلوریا استینم (در میانه‌ی عکس) تظاهرات نویسندگان و فمینیست‌ها را رهبری می‌کنند. این تظاهرات در حمایت از زنان دلیور ایران برگزار شد که جان‌شان را برای حقوق‌شان در جریان انقلاب ۱۹۷۹ به مخاطره انداختند.

برگرفته از:

<http://www.flickr.com/photos/mkaggen/32955052>

این نوشته را به دوست مهربانم اقدس ج تقدیم می‌کنم که وقتی مارتین استورسی را برحسب اتفاق در یک جلسه دید، با حضور ذهن، از پروژهای این کتاب با او صحبت کرد. امکان ملاقات من با مارتین استورسی به این ترتیب فراهم شد.

رویدادی شگفت‌انگیز در تاریخ انقلاب‌ها

مارتین استورسی*

مهناز متین: چه چیزی سبب شد که شما به همراه کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان به ایران سفر کنید؟

• مارتین استورسی: برای درک این مسئله، باید ذهنیت فمینیست‌ها را در آن دوران، مورد بررسی قرار داد. از سویی، حکومت شاه سرنگون شده بود؛ از سوی دیگر یک آیت‌الله، یعنی خمینی، رهبری انقلاب مردم را به دست گرفته بود. همه‌ی هواداران چپ و چپ‌های رادیکال که ضد شاه بودند، طبعاً از انقلاب ایران حمایت می‌کردند؛ به غلط یا به درست. مسئله‌ی ایران در واقع خیلی پیچیده بود. ما در حد درک و داوری‌مان، از انقلاب و از خمینی دفاع کردیم...

مهناز متین: آن زمان شما به یک جریان چپ وابسته بودید؟

* مارتین استورسی *Martine Storti*، فارغ‌التحصیل رشته‌ی فلسفه از دانشگاه سوربون، مدتی به تدریس این رشته در مدارس پرداخت. در سال ۱۹۷۴، کار روزنامه‌نگاری را با روزنامه‌ی *لیبراسیون* آغاز کرد. در ۱۹۷۹، به دلیل عدم توافق با دوری جستن این روزنامه از فکر چپ انقلابی و خط جدید روزنامه، از *لیبراسیون* کناره گرفت. سپس با نشریه‌های دیگری چون *اف*، *مگزین* همکاری کرد. مارتین استورسی، از فعالان جنبش زنان و از پایه‌گذاران ماهنامه‌ی فمینیستی *قصه‌های زنان Histories d'Elles* است که در سال ۱۹۷۷ پا گرفت. کتاب‌های زیادی تاکنون از او به چاپ رسیده است. مارتین استورسی در مستندسازی این کتاب به ما کمک زیادی کرد و چندین سند در اختیارمان گذاشت. از او سپاسگزاریم.

● *مارتین استورسی*: به یک سازمان خاص، نه. اما به هرحال به جریان عمومی چپ تعلق داشتیم. جوان بودم؛ آن موقع ۳۳ سال داشتم. از مه ۱۹۶۸، ۱۱ سال می‌گذشت. من با *لیبراسیون* کار می‌کردم (اواخر سال ۱۹۷۹ این روزنامه را ترک کردم). شاه برای ما یک دشمن بود؛ تجسم امپریالیسم آمریکا؛ تجسم شکنجه و هر چیز بد قابل تصور. بنابراین، هر که علیه شاه مبارزه می‌کرد، طبعاً خوب بود! همه از سقوط شاه شاد بودند؛ همه طرفدار خمینی بودند. دقیق‌تر این است که بگوییم: همه طرفدار خمینی نبودند، طرفدار انقلاب ایران بودند. به هرحال خمینی یک شخصیت مذهبی بود؛ یک آیت‌الله بود. با این حال، نوعی جنون جمعی به وجود آمده بود و اغلب آدم‌ها فکر می‌کردند که خمینی، خوب است. فوکو هم بر این باور بود که خمینی نوع تازه‌ای از انقلاب را ابداع کرده است. سرژ ژولی *Serge July* - سردبیر *لیبراسیون* - با همان هولپیمایی به ایران رفت که خمینی را به کشور بازگرداند. او مقاله‌ای نوشت درباره‌ی "سوسیالیسم شیعی"! فمینیست‌های چپ هم به چنین جریان فکری‌ای گرایش داشتند. آن‌ها اما در عین حال ملاحظاتی هم داشتند و از خود می‌پرسیدند که مذهبی‌ها در این میان چه خواهند کرد؟

در چنین زمینه‌ای بود که خمینی درباره‌ی حجاب اسلامی عقیده‌اش را ابراز کرد و زنان در اعتراض به آن، دست به تظاهرات زدند. فمینیست‌های چپ غربی، شاهد انقلابی بودند که عوامل ناشناخته‌ی زیادی در آن وجود داشت. اما اینکه زنان به خیابان‌ها ریخته‌اند تا در برابر یکی از اقدامات "انقلابی"ها (یا مدعیان انقلاب) اعتراض کنند، واقعه‌ای خارق‌العاده بود. برای اولین بار در تاریخ انقلابات، زنانی پیدا شده بودند که می‌گفتند: ما نمی‌خواهیم فراموش‌شدگان انقلاب باشیم و نمی‌توانیم به نام انقلاب، هر چیزی را بپذیریم. در انقلاب‌های گذشته، چنین اتفاقی نیفتاده بود. مثلاً در الجزایر. زنان الجزایری در مبارزات ضداستعماری علیه فرانسه شرکت کرده بودند؛ اسلحه حمل کرده بودند؛ بمب گذاشته بودند؛ شکنجه و کشته شده بودند... اما پس از به دست آمدن استقلال، به آن‌ها گفته شد: به آشپزخانه‌های‌تان بازگردید!

در انقلاب فرانسه هم همین طور شد. و یا در زمان جنگ جهانی دوم و اشغال فرانسه، زنان در جنبش مقاومت شرکت فعالی داشتند. پس از جنگ، جز حق رای که دوگل به زنان

۱- سرژ ژولی، *لیبراسیون* ۱۲ و ۱۳ فوریه ۱۹۷۹.

داد، شاهد تغییر دیگری نبودیم.

بنابراین وقتی مسئله‌ی ایران پیش آمد، فمینیست‌ها به خود گفتند که نه تنها باید از مبارزه‌ی زنان ایران حمایت کرد، بلکه این مبارزه، مبارزه‌ای خارق‌العاده است؛ چرا که برای اولین بار پس از یک انقلاب، زنان نمی‌خواهند به خانه‌های‌شان بازگردند و به کار همیشگی یعنی نگهداری فرزندان‌شان مشغول شوند! می‌گفتند: ما هم حق حرف‌زدن داریم؛ به این دلیل ساده که دوشادوش شما در انقلاب شرکت کرده‌ایم. تازه به همت ما بوده که شما به قدرت رسیده‌اید!

این همه باعث می‌شد که ما با شور و شوق، مبارزه‌ی زنان ایران را دنبال کنیم. پس از شنیدن خبر راه‌پیمایی ۸ مارس، خبر دار شدیم که کیت میلِت *Kate Millett*، فمینیست نامدار آمریکایی، به ایران رفته است. بعد هم شنیدیم که خیزش زنان سرکوب شده است. به این دلیل بود که «کمیته بین‌المللی حق زنان» تشکیل شد. در همین زمان، من هم به *لیبراسیون* گفتم که مرا برای تهیه‌ی رپرتاژ، به ایران بفرستند. *لیبراسیون* نپذیرفت. کمیته که تشکیل شد، به من گفته شد: حالا که *لیبراسیون* خرج سفرت را نمی‌دهد، کمیته آن را تأمین خواهد کرد. به این ترتیب همراه با هیئت به ایران رفتیم.

مهناز متین: کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان چگونه شکل گرفت؟

• *مارتین استورسی*: کمیته با حمایت سیمون دوبوآر تشکیل شد. گرچه او رئیس این کمیته بود، اما مسائل کمیته را دوردور دنبال می‌کرد. کسی که بیشتر درگیر بود، الیزابت سالوازی بود. او توانست با ما به ایران بیاید، چون باردار بود. کلود سروان - اشبر، سردبیر *اف*، مگترین هم همراه ما بود...

مهناز متین: او هم فمینیست بود؟

• *مارتین استورسی*: بله؛ می‌توان گفت که فمینیست رفرمیست بود. *اف*، مگترین به موسسه‌ی مطبوعاتی *اکسپانسیون* تعلق داشت که همسر سابق کلود، ژان لویی سروان اشبر، آن‌را پایه ریخته بود. آن‌ها فکر می‌کردند که چون فمینیسم در میان تمام اقشار جامعه نفوذ کرده، در رسانه‌ها، بازاری برای فمینیست‌های *پورژوا* رفرمیست شیک و پیک به‌وجود آمده است. من هم برای این مجله کار کرده‌ام. کلود به چپ میانه وابسته بود. *اف*، مگترین در سال ۱۹۸۱، از [فرانسوا] میتران جانبداری کرد. من مسئولیت این کار را بر عهده داشتم. اما باید گفت که کلود یکی از بچه‌های جنبش فمینیستی نبود. سازمانده اصلی سفر به ایران، *اف*، مگترین بود.

مهناز متین: و شما هم که به ترتیب دیگری نمی‌توانستید خودتان را به ایران برسانید،

همراه این «هیئت» شدید؟

• *مارتین استورسی*: بله. البته چندان هم از این بابت راضی نبودم. سفری چنین کوتاه برایم بی‌معنا بود؛ آن‌هم با بورژواهای شیک و پیک، ستاره‌ها، خبرنگاران رسانه‌های بورژوا و... اما رفتم، چون تنها وسیله‌ی رفتن به ایران بود؛ خودم هم قادر به تأمین مخارج این سفر نبودم. درآمد ما به عنوان خبرنگار واقعاً ناچیز بود.

مهناز متین: از این سفر چه به یادتان مانده؟

• *مارتین استورسی*: می‌دانید که ما بعد از راه‌پیمایی زنان علیه حجاب اجباری به تهران رسیدیم. در راه‌پیمایی شرکت نداشتیم؛ اما خیلی‌ها را دیدیم. میان خودمان، تقسیم کار کرده بودیم و هر کس بخشی از کار را انجام می‌داد. *اف. مگزین* گزارش مفصلی از این سفر چاپ کرده است.

هیئت ما هیئتی واقعاً ناهمگون بود. از کسانی مثل آن زلنسکی که از پیش‌کسوتان فمینیست‌های فرانسه در زمان جنبش ۶۸ بود؛ تا کسانی مثل من که در جنبش ۶۸ شرکت داشتیم؛ ولی حتا نمی‌دانستم که زنان هم نشست‌هایی با هم دارند؛ تا ژورنالیست‌های با تجربه‌ای مانند کلر بری‌یر و یا کسانی مثل کلود سروان اشبر و غیره را در برمی‌گرفت. به این ترتیب، بروز اختلاف، اجتناب‌ناپذیر بود. اما مهم‌ترین اختلاف، در تصمیم‌گیری برای دیدار با خمینی پیش آمد. همان‌طور که گفتم، این هیئت دربرگیرنده‌ی خبرنگاران هم بود؛ مانند کلر بری‌یر، میشلین پلتیه-لاتس که عکاس و خبرنگار *اف. مگزین* بود؛ یا کاتیا کوپ که خبرنگار *نووول ایزواتور* بود و... برای این‌ها، دیدار و گفتگو با خمینی، به معنای انجام وظیفه‌ی روزنامه‌نگاری‌شان بود. آن‌ها حاضر بودند هر کاری بکنند تا خمینی را ببینند؛ چه باحجاب و چه لخت و عور! کسانی مثل من هم بودند که به رغم اینکه حرفه‌ی مان خبرنگاری بود، دیدار با خمینی برای‌مان واقعاً اهمیتی نداشت.

به هر حال، تصمیم گرفته شد و هیئت درخواست کرد که با خمینی دیداری داشته باشد. درخواست ما پذیرفته شد؛ اما گفتند که همه‌ی اعضای هیئت نمی‌توانند در این دیدار حضور داشته باشند و تنها سه چهار نفر می‌توانند او را ببینند؛ آن‌هم به شرطی که حجاب اسلامی داشته باشند. شب در پارک هتل بحث داغی میان ما درگرفت. آن زلنسکی و آلیس شوآرتزر، نیمه شب به سیمون دبووآر تلفن کردند. سیمون هم گفت که به هیچ‌وجه نباید برای دیدار خمینی حجاب بگذارند. سبک کار ما در هیئت طوری نبود که ممنوعیت یا اجباری در کار باشد. بنابراین هر کس می‌خواست، می‌توانست برود و خمینی را ببیند. من مخالف رفتن بودم. نه تنها به دلیل روسری اجباری؛ بلکه به طور کلی مخالف دیدار با خمینی بودم و فکر

می‌کردم که هیچ منفعتی در بر ندارد، حتا از نقطه نظر کار خبرنگاری. مطمئن بودم خمینی به گفتگو با ما تن نخواهد داد. بنابراین، بحث و جدل آن شب، بیهوده بود. اما چیزی که مرا خیلی حیرت‌زده کرد، نظرخواهی از سیمون دوبوآر بود.

سرانجام، چهار نفر تصمیم گرفتند به قم بروند که رفتند؛ آن هم با روسری. عکس مضحکی هم از این دیدار وجود دارد. ساعت‌ها منتظر شدند تا خمینی آن‌ها را به حضور بپذیرد؛ برای هیچ! و این کاملاً قابل پیش‌بینی بود. ماجرا در رسانه‌های فرانسه بازتاب یافت و موجب شد که هیئت به مسخره گرفته شود. سیلوی کاستر که خبرنگار *تسارلی ابدو* بود، مقاله‌ای نوشت و با زبان طنز ماجرا را بازگو کرد.^۲ *نویل ایزروارتور*، کاریکاتوری از کلر برتسه به چاپ رساند و... این همه سبب شد آن‌چه از سفر هیئت در آذهان باقی ماند، همان رویداد مضحک و مسخره باشد.

لیبراسیون نوشت که نمی‌تواند از ماجرای سفر «هیئت فرانسوی» به قم گزارشی درج



مارتین استورسی و اولینا
در روستایی در نزدیکی تهران

کند، چون خبرنگاری در آنجا ندارد! در حالی که من آنجا بودم. بعد از بازگشت، ما یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی ترتیب دادیم. مارک کراوتس (که مدت‌ها مسئولیت بخش ایران در *لیبراسیون* را بر عهده داشت)، نوشته‌ی کوتاه نیش‌داری در *لیبراسیون* به چاپ رساند که مضمونش این بود: این‌ها چیزی برای گفتن ندارند. از ماجرای سفر به قم، گزارش چندان درستی در دست نیست. تا جایی که من می‌دانم، از این ماجرا دو سه روایت مکتوب در دست است: یکی در کتاب *ماریا آنتونی‌یتا ماسیوچی آمده؛ در کتاب "دو هزار سال خوشبختی" اش*. او در کتاب، بدون اینکه نام مرا بیاورد، به واکنش من به

۲- مقاله‌ی *تسارلی ابدو* را در این دفتر به فارسی برگردانده‌ایم.

ماجرای تلفن به سیمون دوبووار اشاره می‌کند و اینکه من واقعاً از این کار ناراحت شده بودم. دیگری، یک روایت سراسر دروغ است از کاترین کلمان در کتاب خاطراتش.^۳ در نقد روایت کاترین کلمان، دو مطلب نوشته‌ام: درباره‌ی رویدادهای مه ۶۸ و سفر به ایران.^۴ او می‌گوید وقتی در تهران بودیم، یک شب تمام را به این بحث گذراندیم که آیا باید

۳. هر دو نوشته را در این کتاب آورده‌ایم.

۴. ن.ک به تارنمای مارتین استورسی: <http://www.martine-storti.fr> بخش Bloc-notes.

مارتین استورسی در آغاز مطلب، به مقاله‌ی دیگرش اشاره می‌کند که در واکنش به بخشی از گفته‌های کاترین کلمان درباره‌ی فعالیت‌های دانشجویی در جنبش سال ۱۹۶۸ فرانسه نوشته شده. به گفته‌ی مارتین استورسی اظهارات کلمان سراسر دروغ است. او سپس به مطالبی می‌پردازد که کاترین کلمان درباره‌ی کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان در خاطراتش آورده. آنچه در زیر می‌آید، برگردان این بخش از مقاله‌ی مارتین استورسی است به فارسی:

«... من هم جزء این هیئت بودم؛ هم به عنوان زن، هم به عنوان فمینیست و هم به عنوان روزنامه‌نگار (در آن زمان، با لیبیراسیون [همکاری می‌کردم]). آن طور که ک.ک. [کاترین کلمان] می‌گوید، ما دوازده نفر نبودیم؛ بلکه ۱۹ نفر بودیم [نویسنده در پانویس، اسامی هر نوزده نفر را آورده است که از تکرار آن پرهیز می‌کنیم]؛ اما این نکته‌ای جزئی است و چندان مهم نیست. مهم، آن چیزی است که ک.ک. درباره‌ی دلایل افتراق اعضای هیئت روایت می‌کند. آیت‌الله خمینی پذیرفته بود که چند نفر از ما را در قم ملاقات کند؛ به شرطی که حجاب داشته باشند؛ یا دست کم، یک روسری. آیا ما می‌بایست این شرط را می‌پذیرفتیم، در حالی که برای ابراز همبستگی با زنان ایرانی که نمی‌خواستند زیر بار [حجاب اجباری] بروند، به آنجا رفته بودیم تا به این ترتیب بتوانیم فکرم‌ان را به خمینی درباره‌ی سیاستش حالی کنیم؟ یا اینکه می‌بایست هم از روسری بگذریم و هم از ملاقات [با او]؟

تقریباً سراسر یک شب، این بحث سخت در سالن پارک هتل ما را به خود مشغول کرد. طولانی بود و خشونت بار. همان وقت - و به طریق اولی، امروز هم - برخی لحظات این بحث را می‌توان مضحک یافت؛ مسخره. اما مسئله فقط این بود: با روسری یا بی‌روسری؟ اما خانم کلمان ادعا می‌کند که بحث درباره‌ی این پرسش بوده است: «آیا باید با پستان‌های لخت به دیدار خمینی برویم؟» بله، بله! او تأکید می‌کند که ما تقریباً یک شب تمام را، با جدیت به بررسی این فرضیه گذراندیم که باید با پستان‌های برهنه به دیدار خمینی برویم یا نه! حتا اینکه یکی از ما از تهران به سیمون دوبووار در پاریس تلفن کرد تا نظر او را جویا شود. و اینکه سیمون پاسخ داد: بله؛ با پستان‌های لخت بروید. بله، بله! خانم کلمان تصریح می‌کند که سیمون دوبووار، روزی به یک عده زن گفته: با پستان‌های لخت به ملاقات خمینی بروید. چرا نه لخت مادرزاد؟! درست است که به

با "پستان‌هایی برهنه" به دیدار خمینی برویم یا نه؟! بعد می‌گویند که به سیمون دوبوآر تلفن زدیم تا از او بپرسیم که باید با "پستان‌های برهنه" برویم یا نه؟! و سیمون دوبوآر پاسخ داده: البته که باید! من به جان عزیزترین عزیزانم زندگی‌ام قسم می‌خورم که اصلاً ماجرا به این ترتیب اتفاق نیفتاد. این یک دروغ شاخدار است! همین‌ها را برای کاترین کلمان هم نوشتیم. او را خیلی خوب می‌شناسم؛ وقتی در دانشگاه سوربون دانشجوی فلسفه بودم، او استادم بود. تاکنون پاسخی از او دریافت نکرده‌ام.

مهناز متین: موضوع "برهنه" رفتن، واقعاً در آن شب مطرح نشد؟ برخی از کسانی که با آن‌ها گفتگو کرده‌ام، گفته‌اند که در آن شب معروف، بحث این بود که: بی‌حجاب به ملاقات خمینی برویم و یا با حجاب برویم و بعد به عنوان اعتراض در برابر او لباس‌مان را از تن بیرون بیاوریم. البته همه کم و بیش تأکید داشتند که از تن‌کندن لباس در برابر خمینی،

سیمون دوبوآر تلفن زدند؛ اما درباره‌ی گذاشتن روسری [نظر او را پرسیدند] و نه "پستان‌های نخت"؛ و سیمون همان پاسخی را داد که اکثریت ما فکر می‌کردیم؛ و آن این بود که: خمینی را یا می‌بایست بدون موهای پوشیده شده ملاقات کرد و یا از دیدار وی خودداری نمود.

درباره‌ی این شب ماه مارس ۱۹۷۹ در هتلی در تهران، تاکنون روایت‌هایی به چاپ رسیده است که دست‌کم دو تای آن‌ها را که مشخصاً انتقادآمیز هستند، باز می‌گوییم: روایت سیلوی کاستر که همان موقع، در *شارلی/پنو* ۲۹ مارس ۱۹۷۹ درج شد و روایت ماریا آنتونی‌تا ماسیوچی که چند سال بعد در "دو هزار سال خوشبختی" منتشر شد (گراسه، ۱۹۸۳). هیچ‌کدام از این دو روایت، در برخورد به آن ماجرا، نرمی به خرج نمی‌دهند. اما هیچ‌کدامشان جرئت نکرده‌اند که چیزهایی اختراع کنند به عجیب و غریبی مطالب کاترین کلمان. بی‌شک به این دلیل که آن‌ها چنان تحقیر عمیقی نسبت به حقیقت ابراز نمی‌کنند که این استاد سابق فلسفه می‌کند؛ کسی که مباحثات می‌کند اصل و اساس را "دانش، کتاب و اشاعه..." می‌داند.

این برای من هنوز یک معما است. چطور ک.ک. می‌تواند چنین مطالب نامربوطی بنویسد؟ چطور می‌تواند این قدر دروغ بگوید؟ چه، من تردید ندارم که مسئله نمی‌تواند به ضعف حافظه مربوط باشد. نه؛ این یک اختراع عمدی‌ست. به چه هدف؟ دیگران را مسخره کردن؟ نشان دادن اینکه خود او تا چه حد با شعور، زیرک، روشن‌بین بوده است؟ نمی‌دانم...»

به حالت شوخی مطرح شد و اینکه این حرف‌ها چندان جدی نبود.

• *مارتین استورسی*: شاید چنین حرفی را گفته باشند! به هر حال، آنچه که من گفتم - و واقعاً به آن باور دارم - این است: اگر ما می‌خواهیم به دیدار یک مقام مذهبی برویم، چه پاپ باشد چه آیت‌الله، یا مایو به دیدار او نمی‌رویم! یا روسری می‌رویم. اگر نمی‌خواهیم حداقل احترام را رعایت کنیم، باید به کلی از چنین

دیداری صرف‌نظر کنیم! می‌شود نسبت به این مسئله اعتراض داشت. می‌شود گفت که باید کارهای تحریک‌آمیز انجام داد و بدون چارقد به دیدار پاپ رفت که البته او هم با ملاقات موافقت نخواهد کرد. در این صورت، آدم ممکن است فکر کند که عمل فوق‌العاده شجاعانه‌ای انجام داده؛ در حالی که کارش به کلی بیپوده است. اینکه در حین



مارتین استورسی

آن بحث، چنان چیزهایی گفته شده باشد، غیرممکن نیست. اما آنچه کاترین کلمان گفته، اساساً چیز دیگری است. او نوشته که بحث اصلی بر سر این موضوع انجام گرفته که: «آیا باید با پستان‌های برهنه به دیدار خمینی رفت یا نه؟!» من نمی‌دانم یک ناشر چطور به انتشار چنین چیزهایی تن می‌دهد؟! این نه تنها به معنای مسخره گرفتن هیئت نمایندگی است، بلکه به مسخره کشیدن سیمون دوبووار هم هست. بحثی که آن شب میان ما درگرفت، به اندازه کافی مضحک و مسخره بود؛ چه لزومی دارد چیزی به آن اضافه کنیم تا آن را از آنچه بود، مسخره‌تر بنمایانیم؟! کسی نمی‌خواهد کُل ماجرا را انکار کند. اما تقلیل دادن هیئت نمایندگی به این بحث مضحک، واقعاً صحیح نیست.

بگذریم. این هیئت نمایندگی و سفر سه روزه‌اش، هیچ منطقی هستی دیگری نداشت؛ به جز اینکه به زنان معترض ایرانی بگوید: ما اینجا هستیم و از شما پشتیبانی می‌کنیم.

بعد از بازگشت اعضای هیئت به اروپا، من در ایران ماندم. از ابتدا هم به آن‌ها گفته بودم که من بیشتر در ایران می‌مانم؛ چون می‌خواستم گزارشی درباره‌ی آنچه می‌گذرد، تهیه کنم. من خبرنگار بودم. درکم از خبرنگاری این بود که در سه چهار روز نمی‌شود کار زیادی انجام داد.

مهناز متین: کسان دیگری هم بودند که بیشتر مانده باشند؟

• *مارتین استورسی*: بله. اولینا *Evelina* که یک ژورنالیست فمینیست ایتالیایی بود، همراه من ماند. او در واقع عضو هیئت نبود؛ اما از ژورنالیست‌هایی بود که در پارک هتل

اقامت داشتند. او را در هتل دیدم. البته او را از پیش می‌شناختم. کلر بری‌یر هم پس از رفتن اعضای هیئت در ایران ماند.

مهناز متین: پس از بازگشت اعضای هیئت، اقامت شما چگونه گذشت؟

● **مارتین استورسی:** پس از اینکه بقیه‌ی اعضای هیئت به اروپا بازگشتند، من کارم را ادامه دادم. در مجموع دو هفته در ایران ماندم. با افراد مختلف گفتگو کردم. به سفر هم رفتم؛ همراه اولینا. چه بسا کلر بری‌یر هم همراه‌مان بود. به قم رفتیم. روسری هم سرمان گذاشتم. نمی‌شد بدون روسری به آنجا رفت. یادم هست که روز فراندوم جمهوری اسلامی [۱۲ فروردین ۵۸]، به یک ده رفته بودیم. اسم ده را به یاد نمی‌آورم. عکسی هم از آن دارم که به شما نشان خواهم داد.

از سفرم به ایران و ملاقات‌هایی که انجام دادم، یادداشت‌های زیادی دارم. [ضمن صحبت به یادداشت‌هایش نگاه می‌کند]. اسامی همه‌ی آدم‌هایی را که دیدم، البته نوشته‌ام. مثلاً در یادداشتی می‌خوانم که یک زن وکیل را دیدم. در یادداشتی دیگر، از دیدار با هما ناطق که استاد تاریخ اجتماعی شوق و خاورمیانه و متخصص قرن نوزدهم است، یاد می‌کنم. ظاهراً هم‌زمان با هما ناطق، یک نفر دیگر را هم به نام میهن جزئی ملاقات کردم. شخص دیگری را هم دیدم به نام "شهین". آن‌ها درباره‌ی فضای سیاسی آن مقطع نکاتی را با من در میان گذاشتند. یک بار هم با خانمی از جبهه‌ی ملی ملاقات داشتیم. در یادداشت‌هایم نوشته‌ام که شوهر او هم در این ملاقات حاضر بود...

مهناز متین: به خانه‌ی آن‌ها می‌رفتید؟

● **مارتین استورسی:** به احتمال زیاد. درست در خاطر من نیست. در یکی از یادداشت‌هایم نوشته‌ام: سه‌شنبه شب، شام منزل زنان ایرانی، همراه با کسی به نام مریم که از *فدائیان* است. سه‌شنبه صبح: دانشکده‌ی پلی‌تکنیک، دپارتمان مکانیک، با دختر دیگری ملاقات داشتم که بدون روسری به پرسش‌های ما پاسخ داد. این ملاقات‌ها پس از بازگشت اعضای هیئت انجام گرفت. در مدت اقامت هیئت، با کسانی نظیر مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و نیز دختران‌شان دیدار کردیم؛ یعنی زنان اسلامی. جای دیگری در یادداشت‌هایم نوشته‌ام: ملاقات با شاملو...

مهناز متین: شاملو یکی از بزرگ‌ترین شاعران معاصر ایران...

● **مارتین استورسی:** اصلاً به یاد نمی‌آورم! در جایی نوشته‌ام: یکشنبه ۲۵ مارس (وقتی اعضای هیئت، ایران را ترک کرده بودند)، ساعت ده و نیم صبح، سالن هتل انترکنتیننتال.

این هتل هم محل اقامت خبرنگاران بود؛ بیش تر انگلوساکسن ها آنجا بودند. پارک هتل عمدتاً محل اقامت خبرنگاران اروپایی بود. ملاقات با خبرنگار کیهان درباری حقوق بشر در ایران. در اینجا نوشته‌ام؛ یک دوست ایرانی اولینا هم هست. این دوست، یک زن آرشیستک ایرانی بود که تحصیلاتش را در ایتالیا انجام داده و در زمان انقلاب به ایران بازگشته بود. نوشته‌ام که یک زن اسلام‌گرا به نام "سارا رهنورد" را هم ملاقات کرده‌ام...

مهناز متین: ... منظورتان باید زهرا رهنورد باشد؛ همسر میرحسین موسوی، کاندیدای ریاست جمهوری در انتخابات اخیر. حتماً رویدادهای ایران را دنبال می‌کنید...

• *مارتین استورسی*: بله. پس من او را هم دیده‌ام! به‌هرحال؛ این‌ها را می‌گویم که بدانید در ایران کم آدم ندیدیم. از شخصی به نام [نوشابه] امیری نوشته‌ام از روزنامه‌ی کیهان؛ و کسی از «سندی‌کای زنان انقلابی» [شاید مقصود مارتین استورسی/تحدیه‌ی انقلابی زنان مبارز باشد]. وقتی یادداشت‌هایم را می‌خوانم، می‌بینم که زنان اسلامی‌ای که ملاقات‌شان کردم، ماهرانه بحث می‌کردند. می‌گفتند: درست است که قرآن چندمصری را مجاز دانسته، اما در عین حال تصریح کرده که باید با همه‌ی همسران یکسان رفتار کرد. و این غیرممکن است. پس حتی اگر چندمصری در شریعت اسلام امکان‌پذیر باشد، در عمل امکان‌پذیر نیست. مسلمانان خوب، چند همسر اختیار نمی‌کنند و به این ترتیب حقوق زنان پایمال نمی‌شود. یا در مورد حق ارث، درست است که دختران به اندازه‌ی نیمی از پسران ارث می‌برند؛ اما کمتر هم خرج می‌کنند و و. همه‌ی مباحث‌شان به این ترتیب بود. بحث آن‌ها از نظر منطق درونی‌اش، نقص نداشت. شنیدن این بحث‌ها تنها به دلیل کنجکاوی روشنفکرانه نبود. آدم می‌خواست بداند این‌ها مسائل را چگونه برای خودشان حل می‌کنند. وگرنه استدلال‌های‌شان برای من جاذبه‌ای نداشت.^۵

۵ - مارتین استورسی پس از بازگشت از تهران در نوشته‌ای به شرح ملاقاتش با زنان اسلامی می‌پردازد. او ابتدا نظر این زنان را درباری تظاهرات ضدحجاب اجباری ذکر می‌کند و از قول آن‌ها می‌نویسد:

"زنان تظاهرکننده، معنای واقعی حجاب را درک نکرده‌اند. اگر زنان پوشیده نباشند، مردان آن‌ها را به عنوان «شیء جنسی» تلقی می‌کنند و نه به عنوان یک موجود انسانی." آن زنان سپس مارتین استورسی را مورد پرسش قرار می‌دهند: در کشور شما هم این مسئله وجود دارد. وانگهی؛ فمینیست‌های شما هم علیه چنین چیزی می‌جنگند. مارتین استورسی می‌نویسد: «... در دام مبارزه‌ای که خودم درگیرش بوده‌ام افتاده‌ام؛ چه می‌توانم پاسخ دهم؟ بگویم که فکر نمی‌کنم پنهان کردن بدنم، بهترین شیوه آزاد بودن است؟ و اینکه با حجاب یا بی‌حجاب، من هنوز و همچنان تسلیم نگاه مرد هستم؟ در آن دیدار، این احساس غریب را داشتم که در برابر یک دنیای فکری متفاوت از دنیای خودم - دنیایی طبعاً هیجان‌انگیز- قرار گرفته‌ام. در عین حال، آلت

زنان لائیک اما در موقعیت دشواری به سر می‌بردند. واژه‌ی "فمینیسم"، تجسم غرب بود. غرب - نه تنها برای خمینی و اسلامی‌ها، بلکه برای بسیاری از ایرانیان، حتا آن‌ها که ادعای انقلابی بودن داشتند - تجسم امپریالیسم آمریکا بود که می‌بایست با آن جنگید! فمینیسم نه تنها تجسم غرب بود، که تجسم خواهر شاه، پرنسس اشرف هم بود. تا به ما برمی‌خوردند، می‌گفتند: «شما فمینیست هستید؟! اشرف خواهر شاه هم فمینیست بود! در زمان او زندانی‌ها را در زیرزمین‌های ساواک، شکنجه می‌کردند!» اغلب زنان جوانی که ما ملاقات کردیم می‌گفتند اگر به آن‌ها بگویند فمینیست هستند، متهم به طرفداری از شاه می‌شوند. حکومت شاه هم که فقط کارهای بد نکرده بود. به زنان برخی حقوق داده بود؛ حجاب از سر زن برداشته بود؛ ووو. اما صحبت از این مسائل برای زنان مشکل ایجاد می‌کرد. در فرمانروم جمهوری اسلامی هم همین مشکل وجود داشت. بسیاری از زنان گمان داشتند که اگر رای " آری" بدهند، حقوق‌شان پایمال خواهد شد. البته در آن زمان، این مسائل در حد حدس و گمان بود و هنوز چیزی شفافیت نداشت. اما اگر "نه" می‌گفتند، خطر این وجود داشت که به آن‌ها اتهام بزنند که می‌خواهند به عقب، یعنی به زمان شاه بازگردند. بنابراین، آن‌ها به نوعی، در میان دو "ناممکن" گیر کرده بودند. به خوبی به یاد دارم که آن آرشیستک ایرانی - ایتالیایی، سرانجام به جمهوری اسلامی رای " آری" داد؛ از سر استیصال. همان روز رای دادن، بلافاصله گفت: غلط بزرگی کردم! اما به هرحال رای داده بود.

دست شدن به شیوه‌ای توتالیتر، مرا به وحشت می‌انداخت. به مدت چندین ساعت، بی‌هیچ مفری خود را در برابر استدلالات محکم زنان استاد، پزشک یا مهندسی می‌یافتم که قرآن را کاملاً می‌شناختند و بر این باور بودند که، تفسیر بهتری از آن ارائه خواهند داد.

نقطه‌ی حرکت: قوانین اسلامی چنانچه به درستی درک و به کار گرفته شود، راه حلی برای تمام مشکلات جامعه در برخواهد داشت. بنابراین، زنان هیچ وحشتی نباید از آن داشته باشند؛ چرا که منفعت‌شان در آن نهفته است. «در حکومت پیشین، به بهانه‌ی اینکه قوانین اسلامی مدرن نیستند، آن‌ها را به کنار نهادند. دیدیم که قوانین مدرن بهتر نبودند. بنابراین، باید به قوانین اسلامی بازگشت.» مدرنیسم و غرب، با حکومت شاه گره خورده است. پس الترناتیوی که پیشنهاد می‌شود، بازگشت به اصل است؛ با ایقان به اینکه ارزش اسلام به جهانیان ثابت خواهد شد.» برگرفته از:

"سفر به تهران: از تظاهرات زنان تا فرمانروم؛ ۱- ناشناخته‌های جمهوری اسلامی"

Voyage à Téhéran : Des manifestations des femmes au referendum, I :
Les inconnues de la République Islamique.

سایت مارتین استورسی، پیش گفته، بخش نوشته‌ها (Ecrits).

مسئله‌ی دیگری که وجود داشت، ترکیب جنبش زنان بود. در غرب - اروپا و آمریکا - در زمان اوج‌گیری جنبش زنان در سال ۶۸، جنبش انحصاراً زنانه بود. ما می‌بایست از مردان جدا می‌شدیم. جنبش زنان، فقط زنان را در بر می‌گرفت؛ جلسات زنانه بود... اما در ایران خیلی از زنان می‌گفتند: ما نمی‌خواهیم بنا را بر جداسازی بگذاریم؛ چرا که ایدئولوژی حاکم، بر اساس جداسازی است. حکومت می‌خواهد مردان و زنان را از هم جدا کند. به همین دلیل، تبیین اینکه جنبش زنان چه باید باشد، بسیار دشوار بود. آیا این جنبش می‌بایست یکپارچه زنانه باشد؟ اما عدم اختلاط، همان چیزی بود که به آن‌ها تحمیل می‌شد و بنیان جامعه‌ی اسلامی بود. زنان کمونیست و زنان وابسته به جریان‌های چپ انقلابی می‌گفتند: ما نمی‌توانیم به معنای اخص کلمه - جنبش زنان - داشته باشیم. نمی‌خواهیم جلساتی ترتیب دهیم که مختص زنان باشد. بسیاری از مردان با ما موافقت و از حقوق زنان حمایت می‌کنند.

این مباحث، بسیار روشن و برجسته در حافظه‌ی من مانده است. با خواندن یادداشت‌هایم هم آن‌ها را بازمی‌یابم. این تناقضی بسیار جدی و بزرگ بود. مسئله‌ی دیگری که در خاطر من مانده، انرژی و سرزندگی آن زنان جوان است. این از ویژگی‌های جنبش‌های نوپا است. به علاوه، آن‌ها یک انقلاب را از سر گذرانده بودند؛ در رویدادهای مهمی شرکت کرده بودند. سرنگونی شاه، کار کمی نبود!

مهناز متین: در بازگشت، آیا گزارشی درباره‌ی سفرتان نوشتید؟

• *مارتین استورسی*: وقتی برگشتم، دو مقاله نوشتم که در واقع گزارشی بود از این سفر دو هفته‌ای. عنوان یکی از آن‌ها "ناشناخته‌های جمهوری اسلامی" است و عنوان دیگری: "لائیک‌ها، در منگنه‌ی فئاتیک‌های مذهبی و هواداران شاه."

مهناز متین: این مقالات چاپ شده‌اند؟

• *مارتین استورسی*: نه. *لیبراسیون* آن‌ها را چاپ نکرد. این دو مقاله را اخیراً روی سایت من گذاشته‌ام. می‌توانید آن‌ها را بخوانید.^۶ در نشریات آن زمان، مطالب بسیاری درباره‌ی ایران

۶ - "سفر به تهران..." پیش گفته. نیز: "سفر به تهران: از تظاهرات زنان تا فرزندم؛ ۲- لائیک‌ها، در منگنه میان فئاتیک‌های مذهبی و هواداران شاه"

Voyage à Téhéran : Des manifestations des femmes au referendum, II :
Les laïques coincées entre les fanatiques religieux et les partisans du Shah
ترجمه‌ی کامل مقاله‌ی دوم را در این کتاب چاپ کرده‌ایم.

چاپ می‌شد که بخش اعظم‌شان واقعاً نادرست بود. یادم می‌آید که در بازگشت از تهران (۲ یا ۳ آویل ۱۹۷۹)، در هواپیما نشریه‌ی *ژورنال دو دیمان‌ش* [که هر صبح یکشنبه چاپ می‌شود] را می‌خواندم. خبرنگاری به نام ویکتور فرانکو (که فوت کرده است) مقاله‌ای درباره‌ی ایران نوشته بود. در این مقاله که تمام صفحه‌ی آخر روزنامه را به خود اختصاص می‌داد، نوشته شده بود: در تهران، سراسر شب، صدای تیراندازی به گوش می‌رسد. پُست‌های بازرسی در همه جای شهر به چشم می‌خورد. در فلان خیابان، صدای تیر قطع نمی‌شود. این خیابان کجا بود؟! خیابان پارک هتل که من هم به خوبی آن را می‌شناختم! کاملاً معلوم بود که او برای تهیه‌ی گزارش، حتا از هتل پا بیرون نگذاشته است. در بار هتل دائم مشغول نوشیدن آبجو بود! ویسکی نمی‌دادند؛ آبجو اما بود. هروقت ما وارد هتل می‌شدیم، او را می‌دیدیم که در بار هتل آبجو می‌نوشد. از ما می‌پرسید: خُب؛ امروز در تهران چه دیدید؟! بعد به اندازه‌ی یک صفحه‌ی کامل مقاله می‌نوشت تا به مردم بقبولاند که برای انجام کار خبرنگاری در ایران، باید واقعاً شجاع و جسور بود؛ بسیاری از گزارش‌ها به این ترتیب تهیه می‌شد. ما خبرنگاران دیگری را هم در پارک هتل دیدیم. همان‌طور که گفتم، در این هتل خبرنگاران فرانسوی اقامت داشتند. برای اولین بار، کریستین اوکرنٲ Christine Ockrent را در آنجا دیدم. گفتگو با هویدا را آماده می‌کرد. از آنجا بود که حرفه‌اش را به عنوان به اصطلاح "گزارشگر طراز اول" آغاز کرد.

مهناز متین: آیا در مدت اقامت در ایران هیچ اذیت شدیدی یا زیر فشار قرار گرفتید؟

• *مارتین استورسی*: از قبل به ما گفته بودند که باید یک روسری همراهمان باشد. پارچه‌ی سیاهی را هم بریده بودیم و هر تکه‌اش به یک نفر رسیده بود که هنوز هم آن را دارم. تنها کسی که در داخل هواپیما، روسری‌اش را به سر کرد، کاترین کلمان بود! حتا پیش از اینکه هواپیما بر زمین بنشیند، به او گفتم: لااقل بگذار به تو بگویند که حجاب به سر کن! از این حرف ناراحت شد؛ روسری‌اش را برداشت. البته این مسئله را به یاد نمی‌آورد و در

۷- کریستین اوکرنٲ، روزنامه‌نگار سرشناس رادیو - تلویزیون فرانسه، سال‌ها گوینده‌ی اخبار یکی از مهم‌ترین کانال‌های تلویزیون فرانسه بود. او کتاب خاطراتی منتشر کرده به نام *خاطراتی از دل*، ۱۹۹۷، انتشارات *فایار*: *La mémoire du cœur*, Fayard, 1997.

فصلی از این کتاب که «اعدام» *L'exécution* نام دارد (ص ۴۰-۱۵) و روایتی از اعدام امیرعباس هویدا از آخرین نخست‌وزیرهای محمد رضا شاه پهلوی است، به فارسی ترجمه شده است: *اعدام*، مهناز متین، نشریه‌ی *آرش*، شماره‌ی ۶۵، آذر - دی ۱۳۷۶، ص ۳۰.

خاطراتش از آن چیزی نگفته است. پیش از سفر بسیار چیزها شنیده بودیم که خیلی‌شان واقعیت نداشت.

وقتی به قم رفتم، روسری سر کردم. رفتن به قم، مثل رفتن به واتیکان بود. زنان برای رفتن به واتیکان، یک چارقد به سر می‌کنند؛ همان‌طور که برای ورود به مسجد باید کفش‌ها را درآورد یا چادر به سر کرد. آنچه که به ما تحمیل شد، در این حدود بود. برای ملاقات با برخی از مقامات مذهبی مانند طالقانی هم روسری به سر کردیم. او هم ما را مسخره کرد! واقعاً لازم نبود که برای دیدار با طالقانی، روسری به سر کنیم. او جزء روحانیون سخت‌گیر نبود.

مهناز متین: گفتید که یادداشتهایی زیادی از این سفر دارید. با آن‌ها چه خواهید کرد؟
 • *مارتین استورسی*: نمی‌دانم! در حال حاضر، فرصت زیادی ندارم. می‌دانید که به زودی، چهلمین سالگرد آغاز جنبش آزادی زنان فرا خواهد رسید. مشغول کار در این زمینه هستم. می‌خواهم مقالاتم درباره‌ی زنان را که در *لیبراسیون* نوشته‌ام، مجدداً چاپ کنم. این مقالات مربوط به سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ است. می‌خواهم آن‌ها را به صورت کتاب دربیارم..

یادداشت‌های ایران طوری نوشته شده که به جز خودم، هیچ‌کس نمی‌تواند از آن‌ها استفاده کند. چه بسا روزی آن‌ها را چاپ کنم.

مارتین استورسی در گفتگوی رو در رو با مهناز متین، ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۹

دیدار با زنانی استثنایی

آن زلنسکی*

مهناز متین: ایده‌ی سفر به ایران چگونه شکل گرفت؟

● آن زلنسکی: کلود سروان اشبر و فرانسواز گاسپار با من تماس گرفتند. این دو سازمان‌دهندگان اصلی برنامه بودند. به نظر من هدف اصلی آن‌ها از سفر به ایران، یک کار تبلیغاتی بود و به وجود آوردن یک جنبش مطبوعاتی. اشبر سردبیر *اف. مگزین* بود و فکر سفر به ایران هم تا حدود زیادی از این واقعیت سرچشمه می‌گرفت.

به هر حال، زنان دور هم جمع شدند و کمیته‌ی *بین‌المللی حق زنان* را تشکیل دادند. اشبر از من خواست که سیمون دوبووار را هم درگیر ماجرا کنم؛ چرا که من با او رابطه‌ی دوستی داشتم. اشبر با سیمون رابطه‌ی نزدیکی نداشت. من با سیمون تماس گرفتم و از او پرسیدم که آیا حاضر است ریاست کمیته را بر عهده بگیرد؟ پذیرفت. به این ترتیب بود که برنامه سفر ریخته شد.

ما روی هم رفته هجده نفر بودیم؛ اغلب ژورنالیست، نویسنده و یا دانشگاهی. فعالان فمینیست هم بودند؛ اما تعدادشان کم بود. فکر می‌کنم جز من و آلیس شوآرتزر، کس دیگری نبود. آلیس یکی از مهم‌ترین ژورنالیست‌های آلمان و از شناخته‌شده‌ترین فعالان

* آن زلنسکی *Anne Zelensky* که با نام آن ترستان *Anne Tristan* هم شناخته شده، از پیشگامان جنبش آزادی زنان *Mouvement de libération des femmes: MLF* و از چهره‌های مهم این جنبش در فرانسه به شمار می‌آید. این آموزگار بازنشسته‌ی زبان اسپانیولی، از نزدیکان سیمون دوبووار بود و همراه او، *اتحادیه‌ی حقوق زنان* را در سال ۱۹۷۴ پایه گذاشت. به هنگام تأسیس کمیته‌ی *بین‌المللی حق زنان*، او بود که سیمون دوبووار را در جریان فعالیت زنان فمینیست در ارتباط با ایران قرار داد و سیمون دوبووار پذیرفت که ریاست آن کمیته را بر عهده گیرد. آن زلنسکی، سپس همراه با هیئت اعزامی کمیته *بین‌المللی حق زنان* به ایران رفت. مبارزه علیه سکسیسم، پورنوگرافی و خشونت نسبت به زنان، از محورهای اصلی فعالیت‌های او در سال‌های اخیر بوده است. از او نوشته‌های گوناگونی به چاپ رسیده است.

فمینیست در آن زمان بود.

به دلیل اوضاع سیاسی ایران، این سفر چندان خالی از خطر نبود. ما احساس امنیت چندانی نداشتیم. وکیلی داشتیم که تا فرودگاه همراهمان آمد. او با حضورش، به نوعی امنیت ما را تضمین می‌کرد.

در هواپیما، فضای موجود میان اعضای هیئت، بسیار سرد بود. خوشبختانه آلیس بود و ما به هم دلداری می‌دادیم. وقتی هواپیما در تهران فرود آمد و ما از آن پیاده شدیم، اتفاق افتاد که مرا شوکه کرد. ماری اودیل فارژی، بی‌مقدمه به هرکدام از ما پارچه‌ی چهارگوش سیاهی داد. حیرت‌زده پرسیدیم: این دیگر چیست؟ گفت: هیچ معلوم نیست چه پیش خواهد آمد! بهتر است این روسری‌ها را به همراه داشته باشیم. من و آلیس به هم گفتیم که ما اینجا آمده‌ایم که از مبارزات زنان ایرانی علیه تاریک‌اندیشی حمایت کنیم. حالا این‌ها می‌گویند روسری سر کنید که سمبل تاریک‌اندیشی‌ست! روسری‌ها را گرفتیم. من آن را در کیفم فرو کردم و هرگز بر سر نگذاشتم.

به هتل که رسیدیم، میان خودمان کارها را تقسیم کردیم. قرار شد دیدار با مقامات دولتی را ژورنالیست‌ها انجام دهند.

مهناز متین؛ مشخصاً چه کسانی مسئول تماس‌گیری شدند؟

● آن زنسکی؛ فکر می‌کنم کلود و فرانسواز گاسپار. ما گروه کوچک اما متنوعی بودیم که از انواع و اقسام جریان‌های فکری و سیاسی در میان ما وجود داشت. خیلی زود آدم‌ها به دنبال آن چیزهایی رفتند که بیشتر به آن علاقه داشتند. علاقه‌ی من و آلیس (و دو سه نفر دیگر؛ فکر می‌کنم ۵ نفر می‌شدیم) این بود که فمینیست‌های ایرانی را ملاقات کنیم؛ فمینیست‌های واقعی ایران را. همان‌هایی که مثل خود ما، نسبت به اوضاع بسیار نگران و بدگمان بودند: زنان جوان دانشگاهی، دانشجو، پزشک، آموزگار و... البته ما خودمان را به فمینیست‌ها محدود نکردیم. زنان دیگری هم بودند که با آن‌ها دیدار و گفتگو داشتیم. زن‌هایی با همان مهمان‌نوازی که خاص شما ایرانی‌هاست! این دیدارها برای ما بسیار جالب بودند. می‌دیدیم که فمینیست‌های ایرانی درست در همان نقطه‌ای ایستاده‌اند که ما در آغاز دهه‌ی ۷۰ قرار داشتیم.



آن زنسکی

می‌خواهم بگویم آن‌ها می‌کوشیدند یک جنبش به راستی فمینیستی به راه بیندازند. اما در

وضعیتی بسیار متفاوت از وضعیت ما در آن مقطع زمانی.

مهناز متین: دیدارها در کجا انجام می‌گرفت؟

• آن زنسکی: در خانه‌ی خود این زنان.

مهناز متین: آیا زنانی هم بودند که خودشان برای ملاقات با شما به هتل بیایند؟

• آن زنسکی: نه. امکانش وجود نداشت. هتل ما محل اقامت ژورنالیست‌ها بود و

شدیداً محافظت می‌شد. ما بودیم که به دیدار زن‌های فمینیست ایرانی می‌رفتیم.

مهناز متین: ترجمه را که انجام می‌داد؟

• آن زنسکی: بیشتر زنانی که ما می‌دیدیم خودشان فرانسه حرف می‌زدند. البته نه

همه‌شان. برخی خودشان به زبان آشنا نبودند و دوستان‌شان کار مترجم را انجام می‌دادند.

مهناز متین: از مقامات دولتی یا مذهبی، با که ملاقات کردید؟

• آن زنسکی: ملاقات با آیت‌الله طالقانی را خوب به یاد دارم. ما کمی دیرتر از سایرین

به محل ملاقات رسیدیم. وارد اتاق که شدیم، دیدیم یک عده زن با روسری بر زمین

نشسته‌اند. از خود پرسیدیم چه شده که زنان ایرانی برای

گفتگو با آیت‌الله به اینجا آمده‌اند؟! اما به سرعت متوجه شدیم

که آن‌ها زنان فرانسوی هیئت نمایندگی هستند! شروع کردیم

به غرولند کردن. گفتند: هیس، هیس! واقعاً غیرقابل تحمل

بودند. خصوصاً اینکه آیت‌الله طالقانی، صحبتش را با لبخندی

بر لب تمام کرد: می‌بینید! چادر گذاشتن این‌قدرها هم مشکل

نیست. چرا که خودتان هم آن را به سر کرده‌اید! تحقیری غیرقابل تحمل؛ دست کم برای

من. تناقضی در کار ما بود. ما برای حمایت از زنانی به آنجا رفته بودیم که در برابر اجباری

شدن حجاب به حرکت در آمده بودند. حالا خودمان هم آن تکه پارچه‌ی ننگ‌آلود را به سر

می‌کردیم!

مهناز متین: آیا این درست است که آیت‌الله طالقانی گفت: شما که به این کار اعتقاد

ندارید، چرا حجاب به سر کرده‌اید؟

• آن زنسکی: بله. و حق هم داشت! این هم نشان روشنی‌ست از این واقعیت که زنان

برای انجام کاری که می‌کنند، نیازی به آقا بالاسر ندارند. برخی چنان ستم را درونی کرده‌اند

که حتا وقتی ضرورتی ندارد و دستوری هم صادر نشده، کار را انجام می‌دهند! چه کسی از

آن‌ها خواسته بود حجاب به سر کنند؟! هیچ‌کس؛ حتا خود آیت‌الله.



الیس شوارترز

آن شب، سر میز شام، درگیری پیش آمد. از آن پس، جدایی میان ما حتا شکل فیزیکی به خود گرفت. دیگر با هم غذا نمی‌خوردیم. ما ۵ نفر، جدا از آن‌ها غذا می‌خوردیم؛ من، آلیس، میشل مانسو (خبرنگار ماری کلر *Marie Claire*)^۱، یک فمینیست مصری - لیبیا ابوسیف - که کارگردان و زن بسیار جالبی بود و سیلویا کاستر (خبرنگار شارلی ابدو). درگیری میان ما شدید بود. نمی‌شد فهمید چرا آن‌ها دست به چنین کاری زده‌اند و چرا حجاب به سر کرده‌اند! وقتی می‌پرسیدیم، می‌گفتند: این مسئله اهمیتی ندارد!

اختلافات وقتی بیشتر شد که از ملاقات با خمینی صحبت به میان آمد. ما می‌گفتیم چه فایده دارد که برویم با خمینی ملاقات کنیم؟! برای دیدار با او باید به شهر مقدس قم می‌رفتیم و چادر به سر می‌کردیم. بحث‌های بی‌پایانی داشتیم؛ درباره‌ی اینکه چه چیز باید بر سر بگذاریم؛ چادر، روسری، یا... در اینکه باید موی‌مان را می‌پوشانیم، شکی نبود. این لازمه‌ی رفتن به شهر مقدس قم بود. اما من بر این عقیده بودم که اصلاً نباید به آنجا برویم. هیچ لزومی نداشت که با این پیرمرد ملاقات کنیم! آن‌هایی که رفتند، چه گیرشان آمد؟ نمی‌دانم چند ساعت وقت گذاشتند تا به آنجا بروند. ۵ ساعت هم منتظر ماندند که "آقا"، آن‌ها را به حضور بپذیرد! آن‌هم تنها برای ۵ دقیقه. این دومین تحقیری بود که متحمل شدند؛ به نظر من این رویداد بسیار بدی بود. پس از ماجرای قم ما دیگر به کلی انشعاب کردیم...

مهناز متین: راست است که پیش از دیدار با خمینی به سیمون دوبوآر تلفن کردید؟

• آن زلنسکی: بله. پس از اینکه چند نفر (فکر می‌کنم سه یا چهار نفر) تصمیم گرفتند حجاب به سر کنند و به قم بروند، به سیمون تلفن کردیم. فکر می‌کردیم چون او را درگیر این ماجرا کرده‌ایم و رئیس کمیته است، باید گزارش گفتگوهای‌مان را به او بدهیم و از او در این باره نظرخواهی کنیم. ساعت ۳ بعد از نصف شب به وقت تهران به او زنگ زدیم. با توجه به اختلاف ساعت، خوشبختانه خواب نبود! ماجرا را برایش گفتیم. خیلی ناراحت شد. درست یادم نیست، چه گفت. حتا فکر می‌کنم گفت نامش را از هیئت حذف کنیم. مهناز متین: آیا این درست است که برخی از اعضای هیئت گفتند که: با حجاب برویم

۱- ماری کلر، مجله‌ی ویژه‌ی زنان؛ اولین شماره‌اش در سال ۱۹۳۷، به شکل هفته‌نامه به چاپ رسید. به دلیل جنگ جهانی دوم، در چابش وقفه افتاد و در سال ۱۹۵۴، دوباره به شکل ماهنامه انتشار یافت. مجله‌ایست پُربیراژ (بیش از چهارصد هزار نسخه) که به مسائل زنان اقشار متوسط جامعه اختصاص دارد و به مسائلی نظیر مُد، توریسم و فرهنگ.

پیش خمینی و بعد در برابر او حجاب را از سر برداریم و حتا شلوارهای مان را از پا درآوریم؟
 ● آن زنسکی: ممکن است چنین چیزی گفته شده باشد. واقعاً یادم نیست. اما می‌دانید که در چنین جلساتی، انواع و اقسام چیزها گفته می‌شود که بسیاری‌اش اصلاً جدی نیست. اما به رغم مخالفت ما و به رغم اینکه به آن‌ها گفتیم نمی‌توانند به نام هیئت چنین کنند و دوبوآر هم با این عمل مخالف است، متأسفانه توافق شد که به دیدار خمینی بروند. برای چه؟ برای اینکه پیرمرد را چند دقیقه ببینند! به نظر من این واقعاً تحقیرآمیز بود.
 مهناز متین: آیا کسی از مقامات دولتی را ملاقات کردید؟

● آن زنسکی: نه. دیدن مقامات برای من جالب نبود. نمی‌خواستم بازرگان را ببینم، یا یکی دیگر از آن‌ها را. من یک فمینیست فعال بودم و رفته بودم که زنان را ببینم. فقط هم فمینیست‌ها نبودند. همه نوع گروهی بودند. اعضای یک سازمان بزرگ زنان اسلامی را هم دیدیم. و کسان دیگری را. زنان ما را به خانه‌هایشان دعوت کردند. خیلی محبت کردند. ما با مردم در تماس بودیم. به این منظور به ایران رفته بودیم. آدم‌های سیاسی هم می‌توانستند با مقامات دولتی دیدار کنند. خُب تازه اگر آن‌ها را هم می‌دیدید، چه تضمینی می‌توانستند به ما بدهند؟ که چادر را برمی‌دارند؟! آن‌ها که چادر را گذاشتند!

مهناز متین: با دیدن وضعیت ایران، چه حسی پیدا کردید؟ نگرانی‌تان بیشتر شد؟

● آن زنسکی: وقتی آن همه زنان اسلامی را می‌دیدم، خیلی نگران می‌شدم. جایی که چنین مذهبی وجود داشته باشد، آزادی زنان ممکن نیست. اسلام برای من همیشه مشکل عظیمی بوده است. من خودم بی دین (آته) هستم و مخالف هر نوع دینی! اما این مذهب یکی از بدترین‌ها برای زنان است. بنابراین هیچ انتظاری از آن نمی‌توانستیم داشته باشیم. آنچه که بعدها اتفاق افتاد، نشان داد که ما حق داشتیم.

مهناز متین: آیا پیش از قدرت‌گیری حکومت اسلامی، در زمان دیکتاتوری شاه و بعد در دوره‌ی انقلاب، رویدادهای ایران را دنبال می‌کردید؟

● آن زنسکی: نه خیلی. ولی معلوم بود که نیروهای دموکرات و خصوصاً چپ‌ها - منظورم بیشتر چپ‌روهاست - نسبت به خطر مذهب آگاهی ندارند. تا همین امروز هم چپ‌های اروپایی یا اسلامی‌ها همبسته‌اند؛ در کسوت "چپ اسلامی"!
 مهناز متین: در بازگشت به پاریس، آیا برای بحث درباره‌ی رویدادهای ایران جلساتی برگزار کردید؟

● آن زنسکی: گروه‌های گوناگون تشکیل شد. ولی شکافِ میان ما عمیق بود. تمایلی

به گفتگو و تبادل نظر وجود نداشت. آلیس هم به آلمان بازگشت. نه؛ به واقع کاری نکردیم. مهناز متین: در این زمینه آیا چیزی نوشته‌اید؟ بله. یادم هست که چیزهایی نوشتم. مطلبی هم برای لوموند فرستادم که هرگز چاپش نکردند!

• آن زلنسکی: آن‌ها را هنوز دارید؟

باید در میان نوشته‌هایم بگردم.^۲ اما به یاد دارم که در *اف*. مگزین مقاله‌ای چاپ کردند. در *شارلی ابدو* هم حتما چیزی آمده است.

مهناز متین: کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان چه سرنوشتی پیدا کرد؟

• آن زلنسکی: از بین رفت. منحل شد. در واقع یک تشکل موقتی بود.

مهناز متین: به کشور دیگری سفر نکردید؟

• آن زلنسکی: نه. در هر حال من شخصاً با چنین زنانی به سفر نمی‌رفتم! همان‌طور که

گفتم سفر به ایران، یک کار تبلیغاتی مقطعی بود و هدفش هم بزرگ کردن *اف*. مگزین!

مهناز متین: چه خاطره‌ی دیگری از سفرتان به ایران دارید؟ از چیزهایی که در آنجا دیدید؟

• آن زلنسکی: سفر خیلی کوتاهی بود و ما هم زیاد بیرون نمی‌رفتیم. به ما می‌گفتند وضعیت خطرناک است...

مهناز متین: کسی اذیت‌تان نکرد؟ متعصبین، مذهبی‌ها...؟

• آن زلنسکی: نه، اصلاً. ما بیشتر وقت‌مان را در هتل می‌گذراندیم. برای رفت و آمد در

شهر، به دنبال‌مان می‌آمدند و با اتومبیل شخصی جا به جا می‌شدیم. البته صدای تیراندازی، از داخل هتل هم شنیده می‌شد و این چندان آرامش‌بخش نبود!

مهناز متین: به نظر می‌رسد که از این سفر خاطره‌ی خوبی ندارید؟

• آن زلنسکی: نه! به جز دیدار با زنانی استثنایی که در آنجا دیدیم؛ بقیه‌اش... معلوم

نبود ما در آنجا چه می‌کنیم؟ حس می‌کردم که آلت دست شده‌ام؛ تضمینی فمینیستی و تاریخی در ربط با یک ماجرای مشکوک!

آن زلنسکی در گفتگوی رو در رو با مهناز متین، پاریس، ۳ ژانویه ۲۰۰۹

۲- آن زلنسکی این مقاله را در اختیار ما قرار داد. برگردان آن به فارسی در این مجموعه آمده است.

واکنشی از سوی زنان نسل ۶۸...

ماری اودیل فارژیه*

مهناز متین: این سفر چگونه آغاز و سازماندهی شد؟

• ماری اودیل فارژیه: من روزنامه‌نگار هستم و در آن زمان در مجله‌ای به نام *اف*. مگزین کار می‌کردم. این ماهنامه به گروه *اکسپانسیون* (یکی از موسسات بزرگ مطبوعاتی فرانسه) متعلق بود و به مسائل زنان اختصاص داشت. فکر می‌کنم سال ۱۹۷۸ آغاز به کار کرده بود. انقلاب ایران و آنچه که در مورد وضعیت زنان ایرانی می‌شنیدیم، توجه ما را بیش از پیش به سمت آن کشور جلب می‌کرد. بعد هم تظاهرات زنان به مناسبت روز جهانی زن پیش آمد که خبرش در اینجا منعکس شد. ما در برابر حملاتی که علیه زنان می‌شد، گیج شده بودیم. در آن زمان خصومت خاصی علیه خمینی نداشتیم (علیه شاه چرا). اما آنچه درباره‌ی ایران می‌شنیدیم، ما را خیلی نگران می‌کرد.

با زنان دیگری که می‌شناختیم (برای مثال - تا جایی که یادم مانده - با ژورنالیست‌های *لوماتن*) صحبت کردیم که چه کار می‌توانیم بکنیم. با برخی از زنانی که شهرت داشتند هم باب گفتگو را باز کردیم؛ مثل سیمون دوبوآر، سیمون سینیوره *Simone Signoret* پس از مدتی گفتگو به این نتیجه رسیدیم که باید گروهی را به ایران اعزام کنیم تا از نزدیک

* ماری اودیل فارژیه *Marie - Odile Fargier*، روزنامه‌نگار و از فعالان جنبش فمینیستی فرانسه، هنگام سفر هیئت اعزامی از سوی کمیته‌ی *بین‌المللی حقوق زنان* به ایران، با ماهنامه‌ی *اف*. مگزین همکاری می‌کرد و چنین بود که به ایران رفت. او در تدوین گزارشی که از این سفر برجا مانده و در این مجموعه به چاپ رسیده، نقش مهمی داشت. از ماری اودیل فارژیه، از جمله کتاب زیر در دست است: *تجاوز، انتشارات گراسه، ۱۹۷۶*.

وضعیت را ببیند و گزارش دقیقی برای ما تهیه کند. بیشترمان ژورنالیست بودیم. کاری که می‌توانستیم برای زنان ایرانی انجام دهیم، بازتاب خبرها در خارج از ایران بود. هیئتی که به ایران رفت، به این ترتیب تشکیل شد.

انعکاس کار ما در اینجا مثبت نبود. اغلب روشنفکران چپ فرانسوی در برابر اظهار نظرها و دل‌نگرانی‌های ما نسبت به سرنوشت زنان ایران، واکنش منفی نشان دادند. از ما انتقاد می‌کردند. اما ما نگران بودیم و می‌خواستیم هرچه زودتر، پیش از آنکه وضع به کلی خراب نشده و راه سفر به ایران را نبسته‌اند، سفرمان را جور کنیم. به همین دلیل هیئت سریعاً به وجود آمد و برنامه‌ی سفر به ایران، در چشم بهم زدن سازماندهی شد. ما ۱۹ مارس در ایران بودیم. یعنی تنها ده روز پس از راه‌پیمایی ۸ مارس. ویزای‌مان هم خیلی راحت جور شد.

مهناز متین: آیا با زنان ایرانی آشنایی داشتید؟ زنان ایرانی فعال در فرانسه یا در ایران؟
کانال ارتباط‌های‌تان در ایران چگونه فراهم شد؟

• ماری اودیله فارزیه: من با ایرانی‌ها آشنایی نداشتیم. ارتباط‌مان را کلر بری-یر- بلانسه درست کرد. او مدتی بود که همراه با همسرش به عنوان خبرنگار روزنامه‌ی *لیبراسیون* در ایران به سر می‌برد. آن‌ها وضعیت محلی را به خوبی می‌شناختند. به واسطه‌ی کلر با شماری از زن‌های فمینیست مبارز ایران گفتگو کردیم. با زنان‌های عادی و حتا با زنان اسلامی هم حرف زدیم. بعضی‌های‌شان می‌گفتند که خطری متوجه زنان ایران نیست. حتا می‌گفتند حجاب آزادی بیشتری به زن می‌دهد؛ چون که آن‌ها را از حالت "شیء جنسی" خارج می‌کند!

با بسیاری از مقامات و شخصیت‌های حکومت هم گفتگو کردیم. یادم هست که در دیدار با آیت‌الله طالقانی من هم شرکت داشتم. در دیدار با شخصیت‌های مذهبی ما حجاب بر سر می‌کردیم؛ حجابی واقعاً عجیب و مسخره البته! پارچه‌ی سیاهی را تکه پاره کرده بودیم و هرکدام پاره‌ای از آن را بر سر می‌کردیم. آیت‌الله طالقانی از ما پرسید: شما چرا حجاب بر سرتان گذاشته‌اید؟ شما که اعتقادات دیگری دارید و ملزم به رعایت حجاب نیستید، نباید به اجبار تن به این کار بدهید.



ماری اودیله فارزیه

در بهشت زهرا هم البته روسری به سر کردیم. بدون ناراحتی؛ چرا که نمی‌خواستیم به زنان و خانواده‌هایی که عزیزان‌شان را از دست داده بودند، بی‌احترامی کرده باشیم. من چون در الجزایر بزرگ

شده‌ام، به حجاب زنان عادت داشتیم. در ایران البته بسیاری از زنان حجاب نداشتند.

مهناز متین: آنچه در ایران دیدید، شما را نگران‌تر کرد؟

• ماری اودیل فارزیه: آنچه ما را نگران می‌کرد این بود که دیدیم فرهنگ بخشی از جامعه و در کنار آن دستگاه سرکوب و پلیس چنان قوی است که بی‌تردید اختناق شدید با خود می‌آورد. زنانی که خواهان حقوق برابر با مردان و حقوق انسانی‌شان بودند، ایستادگی می‌کردند؛ اما وضعیت سخت بود. جان‌شان در خطر بود. نمی‌شود انسان‌ها را مجبور کرد که برای به دست آوردن حقوق‌شان، جان‌شان را به بازی بگیرند.

به رغم این وضعیت سخت، در برابر محدودیت‌هایی که نسبت به حقوق زنان در روند انقلاب اعمال می‌شد، باید حرکت‌های سریعی انجام می‌گرفت. ما اعتقاد داشتیم که باید واکنشی نشان داد. ما زنان نسل ۶۸ هستیم^۱، در آن زمان می‌دیدیم که تغییرات زیادی در حال تکوین است. تنها چیزی که تغییر نمی‌کرد اما، وضعیت زنان بود؛ در جلسات سیاسی، آنچه را که به عنوان یک زن می‌شنیدیم، این بود: «خواهش می‌کنم یک قهوه برایم درست کن!»

پس از پیگیری جنبش زنان بود که وضعیت تغییر کرد. بر اساس این تجربه بود که گفتیم نباید منتظر شد؛ باید کاری انجام داد. از این رو، مقدمات سفر را فراهم کردیم و به ایران رفتیم. خاطرات من از آن سفر ناچیز است. اما به یاد دارم که /ف. مگزین مجموعه‌ی مفصلی درباره‌ی این سفر به چاپ رساند که از من هم مقاله‌ای در آن بود.^۲

ماری اودیل فارزیه در گفتگوی رودرو با مهناز متین، پاریس، ۲۸ نوامبر ۲۰۰۸

۱- به نسل زنان و مردان جوانی اطلاق می‌شود که در پایان دهه‌ی ۶۰ و آغاز دهه‌ی هفتاد، برخلاف جریان فرهنگی و سیاسی جامعه حرکت کردند و با پشت کردن به بسیاری از هنجارها و معیارهای جاافتاده‌ی جامعه، تغییرات مهمی در زندگی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی جامعه به وجود آوردند؛ از نوع پوشش گرفته تا رابطه‌ی میان زن و مرد، سازماندهی آموزش و پرورش و مناسبات قدرت.

۲- مقالات /ف. مگزین را در این مجموعه آورده‌ایم.



Dessin de couverture de *des femmes en mouvements hebdo*,
4 janvier 1980

کتاب شناسی

گردآورندگان: مهناز متین - بنفشه مسعودی

کتاب‌ها:

- Brière - Blanchet, Claire *Voyage au bout de la révolution*, (2009), Ed. Fayard.
- Brière, Claire- Blanchet, Pierre, *Iran : la révolution au nom de Dieu*, (1979), Ed. Seuil.
- Clément, Catherine, *Mémoire*, (2009), Ed. Stock.
- Delannoy, Christian, Pichard, Jean-Pierre(1988), *Khomeiny: La Révolution trahie*, Ed. Carrere, , Paris
- Fouque, Antoinette, *Il y a 2 sexes*, (1995), Ed. Gallimard.
- Guisnel, Jean, *Libération*, la biographie, (2003), Ed. La découverte/ Poche, 2^{ème} édition.
- Macciocchi, Maria Antonietta, *Deux mille ans de bonheur*, (1983), Ed. Grasset.
- Millett, Kate, *En Iran*, (photos Sophie Keir), (1981), Ed. Des Femmes.
- Millett, Kate, *Going to Iran* (with photographs by Sophie Keir), (1982), Ed. Coward, McCann & Geoghegan (New York).
- Said, Leila (Abou Saif), *A bridge through time*, a memoir, (1985), Summit Books.
- *Génération MLF*, 1968-2008, (2008), ouvrage collectif, Ed. Des Femmes- Antoinette Fouque. Brière-Blanchet, Claire, (été 2008) ,*1978-1979, un voile s'abat sur l'Iran*, Le Meilleur des Mondes, No 7.

کتاب‌های فارسی زبان

- عمادالدین باقی، بررسی انقلاب ایران (با درآمدی پیرامون تاریخ معاصر)، چاپ دوم، نشر سراسی، فروردین ۱۳۸۲

نشریه‌ها

- Brière, Claire, (19 septembre 1978), *Des fichus et des voiles contre le chah (Entretien avec une étudiante qui a repris le fichu, il y a un an)*, Libération.
- Brière, Claire, (19 mars 1979), *Iran : les temps des justiciers*, Maintenant.
- Brière, Claire- Macciocchi, Maria- Antonietta, (24-25 mars 1979), *A propos des « parisiennes » à Téhéran : Premier bilan de la délégation des femmes en Iran*, Libération, (Réponse de Libération dans le même numéro).
- Bari, Dominique, (13 mars 1979), *L'égalité, pas le voile*, Humanité.
- Balta, Paul, (03 mars 1979), *Nous allons détruire les vestiges de l'Occident qui nous a ruinés (déclare l'Ayatollah Khomeiny à Qom)*, Le Monde.
- Balta, Paul (4-5 mars 1979), *Les mouvements laïcs risquent d'être submergés par les vagues d'« islamisation »*, Le monde.
- Colombani, Christian, (24 mars 1979), *Kate Millett témoigne*, Le monde.
- Clément, Catherine, (24 mars 1979), *Les femmes iraniennes : il est trop dangereux d'être incroyante*, Le Matin.
- Clément, Catherine, (22 mars 1979), *Bazargan d'accord pour des femmes au gouvernement*, Le Matin.
- Caster, Sylvie, (29 mars 1979), *Les couvre - chefs intérieurs*, Charlie Hebdo.
- Delacour, Marie-Odile, (20 mars 1979), *Kate Millett à Orly, Retour d'Iran*, Libération.
- Dunayevskaya, Raya, (march 1979), *Women and revolution in Iran*, News & Letters.
- Dormann, Geneviève, (10 mars 1979), *Iran : « Je n'ai pas vu de femmes heureuses »*, Figaro magazine.
- Delacour, Marie-Odile, (26 mars 1979), *Kate Millett (se) raconte...*, Libération.

- Delacour, Marie-Odile, (24-25 mars 1979), *Kate Millett : « L'issue réelle n'est pas le tchador, mais l'égalité »*, Libération.
- D. Kaupp, Katia, (26 mars- 01 avril 1979), *Les visiteuses de l'ayatollah*, Le Nouvel Observateur.
- Dominique Bari, (12 mars 1979) *50.000 femmes dans les rues de Téhéran*, l'Humanité.
- Emmanuel, Pierre, (12 mars 1979), *Tyrannie du Coran*, Le Figaro.
- Gueyras, Jean, (16 mars 1979), *Les dissensions en Iran*, Le Monde.
- Grégoire, H. Desmet et Nadjmabadi. S, (01 mars 1979), *Le voile n'est pas seulement une marque d'oppression*, Le Monde.
- Hodes, Anoucha , (12 février 1979), « *Femme, respecte le voile* » (citoyenne iranienne), Le Nouvel Observateur.
- Halimi, Gisèle, (21 mars 1979), *De l'islam, des femmes et de la révolution en général*, Le Monde.
- Ginebergi, Siegmond, (9 marzo 1979), *Anche un velo come simbolo di rivoluzione*, l'Unità.
- Ginzberg, Siegmond, (12 marzo 1979), *Il 30 marzo il referendum in Iran, la associazioni femminili per il rispetto dei diritti della donna – Altre sei escuzioni*, l'Unità.
- Jaynes, Gregory, (March 11, 1979), *Iran, women march against restraints on drees and rights*, New york times.
- Kravetz, Marc, (27 février 1979), *Iran : le divorce aboli au nom du Coran*, Libération.
- Kravetz Marc, (19 mars 1979), *Une mission d'information féministe en Iran aujourd'hui*, Libération.
- Kravetz , Marc , (10 mars 1979), *Une nouvelle manifestation de femmes est prévue aujourd'hui à Téhéran*, Libération.
- Kenize, Mourad, (12-18 mars 1979), *Les anathèmes de l'ayatollah*, Le Nouvel Observateur.
- Kenize Morad, (19 au 22 mars 1979), *Celles qui croyaient en Khomeini*, Rouge.
- Keniz, Mourad, (2 avril 1979), *L'ordre des mollahs*, nouvelle observateur.

- Lh  r  t  , Jean-Fran  ois, (20 mars 1979), *De l'autre c  t   du voile*, Le Monde.
- Macchiocchi, Maria -Antonietta, (30 mars 1979), *Femmes iraniennes ou marins de Cronstadt ?*, Le monde.
- Pouchin, Dominique, (22 mars 1979), *Le voyage en Iran*, Le monde.
- Reverier, Jean-Loup, (16 mars 1979), *Iran : Khomeyni tr  buche sur les femmes*, L'Unit  
- Rovere, Michel, (9 au 14 mars 1979), *L'islam contre « la moiti   de l'Iran »*, Rouge.
- Rouleu, Eric, (9 mars 1979), *Une sanglante inquisition*, Le monde.
- Rouleu, Eric, (14 (ou 9 ?) mars 1979), *R  volution et ordre moral en Iran*, Le monde.
- Rouany, Mona, (14 avril 1979), *Tchador, pudeur et modestie*, Le Nouvel Observateur (Courrier).
- Sichler, Lilians, (24 au 30 mars 1979), *Iran : les tribunaux d'Allah*, Express.
- Todd, Olivier, (24 au 30 mars 1979), *La contre-  volution*, Express.
- Wiedemann, Erich, (19 M  rz 1979), *« Kopftuch auf oder Schl  ge drauf »*, Der Spiegel.
- *A l'  preuve du soul  vement des femmes*, (15-22 mars 1979), Rouge.
- *A Paris l'association « Femmes Avenir »*, (13 mars 1979), Lib  ration.
- *« Attaquer les femmes, c'est attaquer la r  volution »*, *Des Femmes en mouvements*, (30 novembre- 7 d  cembre 1979), hebdo, No 4.
- *Ce soir    Paris manifestation de solidarit   avec les femmes iraniennes*, (16 mars 1979), Lib  ration.
- *Coups de fouet pour adult  re*, (20 mars 1979), Figaro.
- *Dans l'Iran de Khomeini, le double mixte au tennis est interdit*, (09 mars 1979), Le Matin.
- *Des milliers de femmes d  filent    T  h  ran et    Qom aux cris de « A bas Khomeiny ! »*, (10 mars 1979), Le monde.
- *Des femmes dans la R  volution* (sp  cial Iran), (15 avril 1979), F.Magazine.

- *Dévoilement, Meeting de soutien aux femmes iraniennes, Ce soir avec Kate Millet*, (22 mars 1979), Libération.
- *Durcissement contre les étrangers*, (16 mars 1979), Le Matin.
- *Femmes ; Paris à l'heure de Téhéran*, (14 mars 1979), Libération.
- *Fatti e invenzioni a proposito della battaglia del « ciador »*, (10 marzo 1979), l'Unità.
- *8 mars, Journée des femmes IRAN, Des dizaines de milliers de femmes dans les rues de Téhéran contre le tchador*, (10-11-12 mars 1979), Le quotidien du peuple.
- *Iran : les vicissitudes de la prostitution*, (13 mars 1979), L'Aurore.
- *Iran : victoire de femmes* (13 mars 1979), Le quotidien du peuple.
- *Iran : La Révolution à visages nus*, (22 mars 1979), La Vie Catholique.
- *Iraniennes*, (16 mars 1979), Libération.
- *In piazza le donne iraniane*, (19 marzo 1979), l'Unità.
- *L'ayatollah Khomeiny renouvelle sa confiance dans le gouvernement Bazargan*, (11-12 mars 1979), Le monde.
- *La chasse aux « Impudiques » fait rage en Iran*, (9 mars 1979) L'Aurore.
- *La délégation féministe en Iran : désaccord sur la port du voile*, (23 mars 1979), Figaro.
- *La délégation du Comité international du droit des femmes*, (30 mars 1979), Le monde.
- *La presse est soumise à de fortes pressions des intégristes musulmans*, (23 mars 1979), Le monde.
- *La révolte des femmes*, (12 mars 1979), Le Figaro.
- *« Le foulard ou la raclée »*, (9 mars 1979), Libération.
- *Les formations de gauches déconseillent aux femmes la poursuite des manifestations de rue*, (14 mars 1979) Le monde.
- *Les manifestations de femmes amènent l'ayatollah Khomeiny à nuancer sa position sur le « viole islamique »* (13 mars 1979), Le monde.

- *L'Iran a l'heure de la reconstruction*, (19 mars 1979) Libération.
- *L'Iran, le Tiers Monde et nous, 4 semaines en Iran*, (mai 1979), Histoires d'Elles, No 12.
- *M. Bazargan a remporté un important succès sur les « comités islamiques »*, (18-19 mars 1979), Le monde.
- *On with the scarves, off with the veils*, (17 march 1979), The Economist.
- *Nuove manifestazione di donne a Teheran*, 11 marzo 1979), l'Unità.
- *Où sont les Persanes ?*, (Avril 1979), Histoires d'Elles, No 11.
- *Penelope était voilée*, L'Aurore, 13 mars 1979
- *Quels œillets pour les Iraniennes ?* (2 avril 1979), Le Nouvel Observateur.
- *Simone De Beauvoir attendue à Téhéran*, (14 mars 1979), Le Monde.
- *Solidariet à con le donne iraniane*, (15 marzo 1979), l'Unità.
- *Survol des Parisiennes à Téhéran : « pro-voile » et « anti-voile »* (AFP), (23 mars 1979), Libération.
- *Tchador ? J'adore*, (12 mars 1979), Quotidien du Médecin.
- *Téhéran : femmes se révoltent contre Khomeiny*, (10 mars 1979), France – soir.
- *Une délégation de la comite internationale du droit des femmes va se rendre à Téhéran*, (17 mars 1979), Le monde.
- *Ou va l'Iran ? un mois après la chute du Shah* (16 mars 1979), Le quotidien du peuple.

نشریه‌های فارسی زبان

- از امروز مفاهیم جمهوری اسلامی را روشن می‌کنیم - قطب‌زاده، (شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۷)، آیندگان، ص ۱ و ۱۲.
- از مسئله‌ی زنان تا خودمختاری کرد (نگاهی به ۵ مقاله درباره‌ی ایران در آخرین شماره‌ی لوموند)، تهران مصور، ش ۱۱، سال ۳۷، جمعه ۱۷ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲۳-۲۲.
- پیام جانبداری برای زنان ایران، (سه‌شنبه ۷ فروردین ۱۳۵۸)، کیهان، ص ۲.
- تا حکم اخراج تکبیرم، نمی‌روم - میلت، (شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۷)، آیندگان، ص ۲.

- تظاهرات زنان آمریکایی، (شنبه، ۲۶ اسفند ۱۳۵۷)، کیهان، ص ۲.
- درگذشت صفی اصفیا، (۵ تا ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۷)، کیهان (چاپ لندن).
- زنان ایرانی یا دریاوردان "گرونتشات"؟ تهران مصور، (جمعه ۳۱ فروردین ۱۳۵۸)، سال ۳۸، شماره ۱۳، ص ۴۰-۴۲.
- "زنان آمریکا باید مبارزه را از زنان ایران بیاموزند" - کیت میت، عضو نهضت آزادیخواهی زنان آمریکا، (یکشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۵۷)، کیهان، ص ۸.
- زن و مرد شلاق خوردند - رودس، (دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۷)، کیهان، ص ۷.
- "سانسور نیست، دفاع از انقلاب است - امیرانتظام"، (شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۷)، آیندگان، ص ۱ و ۲.
- "سختگوی دولت: شانمن از ایران اخراج شد"، (پنجشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۵۷)، کیهان، ص ۱ و ۲.
- "کشور بدون مطبوعات آزاد، آزاد نیست"، گفتگوی الهه طباطبایی با کلر برییر Claire Brière، (۸ خرداد ۱۳۵۸)، آیندگان، ص ۶.
- "کیت میت از ایران اخراج شد"، (دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۷)، آیندگان، ص ۱.
- "کیت میت از ایران اخراج شد"، (دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۷)، کیهان، ص ۲.
- محمود مختاریان، (۲۸ اسفند ۱۳۵۷)، "چه کسانی امروز بقیه پاره می‌کنند..."، [درباره پشتیبانی فیمینست‌های اروپایی و آمریکایی از زنان ایران]: یادداشت روز، کیهان.
- هیئت کمیته‌ی بین‌المللی دفاع از حقوق زن به تهران می‌آید، (سه‌شنبه ۲۹ اسفند ۱۳۵۷)، آیندگان، ص ۴۰.

سالنامه‌ها و فصل‌نامه‌ها

- نیمه دیگر، (بهار ۱۳۶۳)، سال اول، صص ۱۰۶ و ۱۰۷.
- جمیله ندایی، (تابستان ۱۹۹۷)، فیلم سال صفر، تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری، سالنامه‌ی بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، شماره‌ی هشتم، ص ۴۳.

اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها و بیانیه‌ها

- در جای جای این کتاب آمده است.

تارنماها

<http://www.alliancedesfemmes.fr/>
<http://www.martine-storti.fr/>
<http://members.authorsguild.net/labou/>
<http://www.edouard-mayoral.com/archives/tag/servan-schreiber>
http://www.denistouret.net/textes/Briere_Claire.html
<http://www.mazefilm.de/english/berlin/index.htm>
<http://www.lifepr.de/pressemdungen/freunde-der-deutschen-kinemathek-ev/boxid-23645.html>
www.mairie10.paris.fr, www.mairie12.paris.fr,
www.mairie19.paris.fr, www.mairie20.paris.fr
<http://hebdo.nouvelobs.com/sommaire/flash/078973/adiou-la-rebelle.html>
<http://bibliobs.nouvelobs.com/20100310/18212/michele-perrein-par-elle-meme>
<http://www.archivesdufeminisme.fr/>
<http://re-belles.over-blog.com/article-28510787.html>
<http://www.lemonde.fr/>
<http://tempsreel.nouvelobs.com/>
<http://www.lexpress.fr/>
<http://www.nytimes.com/>
<http://www.charliehebdo.fr/>
<http://www.lematin.ma/>
<http://www.humanite.fr/>
<http://www.lesparisiennes.fr/>
<http://mapage.noos.fr/anne.zelensky/>
<http://bu.univ-angers.fr/EXTRANET/CAF/numer/ANGaspard.htm>
<http://www.mondialisation.ca/index.php?context=va&aid=18550>
<http://alannothonagle.wordpress.com/2010/03/09/>
<http://www.fembio.org/biographie.php/frau/biographie/alice-schwarzer/>
<http://www.denistouret.net/textes/Manceaux.html>
http://www.dicocitations.com/biographie/2895/Michele_Manceaux
<http://www.franceculture.com/oeuvre-ici-bas-de-sylvie-caster.html>
http://fr.wikipedia.org/wiki/Katia_Kaupp

http://www.jesuismort.com/biographie_celebrite_chercher/biographie-simone_de_beaupoir-1443.php
<http://www.linternaute.com/biographie/simone-de-beaupoir/>
<http://www.marxists.org/archive/dunayevskaya/index.htm>
<http://libcom.org/tags/rafa-dunayevskayanewsandletters.org/>
<http://www.economist.com/>
<http://www.spiegel.de/>
<http://fr.wikipedia.org>
<http://www.the-southern.com>
<http://placebo.Unicaen.fr/cindoc.web/www.cine3mondes.fr/ins/N23/catalogue/mouv.htm>
http://www.femmes-histoire-immigration.org/expo_traces.htm
<http://video.google.de/videoplay?docid=8842589185458786745#>
<http://www.photographie.com/?autid=100398>
<http://www.evene.fr/celebre/biographie/paula-jacques-5741.php>
<http://michele-manceaux.com/biographie/>
<http://www.ina.fr/economieetsociete/viesociale/video/CAF9302646/elisabeth-salvaresi-en-corse-et-a-paris-la-felle-contestataire.fr>
<http://bataillesocialiste.wordpress.com>
<http://www.iranian.com/History/2000/March/>
<http://www.jstor.org>
<http://www.h-net.org/~bahai/iranlib/M-R/N/nimih/ndtitle/nd.htm>
<http://www.google.fr/search?q=book&rls=com>
<http://fr.reuters.com>
<http://www.afp.com/afpcom/fr>
<http://www.ap.org>
<http://www.nytimes.com>
<http://www.washingtonpost.com>
<http://www.thetimes.co.uk/>
<http://www.kargararchive.com>
<http://losangelesjournal.com/new>
<http://www.latimes.com>
<http://www.lcr-rouge.org>
<http://www.la-presse-anarchiste.net/>
<http://editions-proletariennes.org/>

- *Iranian Women's Uprising, March 8th 1979*
- *Vol. II International Solidarity*
- *Mahnaz Matine - Nasser Mohajer*
- *Cover design by Banafsheh Massoudi*
- *Printed in Germany by BM. Druck Service*
- *Published by Noghteh Books*
- *First edition: summer 2010*
- *ISBN: 978-0-9828408-0-1*



Europe :

Noghteh

B.P.157

94004 Créteil, Cedex

France

USA :

Noghteh

P.O. Box 8181

Berkeley, CA, 94707-8181

USA

nashrenoghteh@yahoo.fr

Iranian Women's Uprising
March 8th 1979
Vol. II
International Solidarity

Mahnaz Matine
Nasser Mohajer



NATIONAL
FEMMES



Iranian women's uprising

March 8th 1979

VOL. II

International Solidarity

Mahnaz Matine

Nasser Mohajer

